

به شوق لعل جان بخشی که درمان جهان با اوست
چه طوفان می کند این موج خون در جان پُر دردم
وفاداری طریق عشق مردان است و جانبازان
چه نامردم اگر زین راه خون آلود برگردم
ه.ا. سابه

آزادی ۴ اسیر با کشتن و زخمی کردن ۱۰۰۰ فلسطینی با مشارکت نیروهای آمریکایی نسل کشی مردم فلسطین به دست امپریالیسم آمریکا



حماس: رهایی چند اسیر واقعیت شکست راهبردی رژیم صهیونیستی را تغییر نمی دهد

امپریالیسم و مبارزه مردم فلسطین ○ شرق ستیزی چرا؟! ○ نقد مواضع غنی نژاد ○ جرایم چین هراسی
معرفی فیلم، شعر و داستان ○ مطالبه، مقابله و مبارزه ○ کارایی بخش دولتی و خصوصی
اتحادیه های کارگری هندوستان ○ لائوس در راه سوسیالیسم ○ هسته های مطالعاتی چپ در آفریقا
تعمیق روابط چین و روسیه ○ بررسی چالش ها در کوبا ○ گزارش برشت از ۱۷ ژوئن ۱۹۵۳
درس جنگ فرسایشی فلسطینی ○ پیمان امنیتی آمریکا و سعودی؟! ○ بازهم درباره جورج اورول



زیر نظر هیئت تحریریه

همکاران این شماره:

م. البرزی، مسعود امیدی، هوشمند انوشه، علی پورصفر (کامران)
 کورش تیموری فر، شبگیر حسنی، طلیعه حسنی، بابل دهقان، بیژن رحمانی
 محمد سعادت‌مند، یاشار صفری، سیامک طاهری، آزاده عسگری
 مرتضی محسنی و فرشید واحدیان

با مطالبی از:

خبرگزاری‌های ایرنا، ایلنا و تسنیم

و اشعاری از:

سایه، اعتصامی، حافظ، ناظم حکمت، شاهرودی و کسرایی

پست الکترونیک: daneshvaomid@gmail.com



آدرس تلگرام: <https://t.me/DaneshvaMardom>

هیئت تحریریه «دانش و امید» در ویراستاری و کوتاه کردن مطالب رسیده آزاد است.

پاسخگویی به نظرات رسیده بر عهده نویسنده یا مترجم مقاله است.

بازنشر و استفاده از مطالب مجله «دانش و امید» تنها با ذکر مأخذ مجاز است.

برای مطالعه هر مقاله، بدون ورق زدن مجله، روی نام مقاله کلیک کنید. در پایان هر مقاله برای بازگشت به فهرست، در گوشه سمت چپ پایین صفحه روی «فهرست» کلیک کنید.

فهرست

گفتارهایی درباره ایران

۶	دانش و امید	امپریالیسم، اسرائیل و مبارزه مردم فلسطین
۱۵	کوروش تیموری فر	آقای مؤمنی؛ چرا شرق ستیزی؟
۲۴	خبرگزاری ایلنا	بحث پیرامون لایحه «اصلاح قانون کار»
۳۰	علی پورصفر (کامران)	نگاهی به اتهامات غنی نژاد به دکتر مصدق
۴۶	شبگیر حسنی	درس گفتارهای کاپیتال
۵۳	سیامک طاهری	جدال با مدعی
۶۱	خبرگزاری تسنیم	چرایی چین هراسی و بلاتکلیفی توافق‌ها

هنر و ادبیات

۷۰	جنی فارل / کوروش تیموری فر	دوک الینگتون
۷۴	کوروش تیموری فر	معرفی آخرین فیلم کن لوچ
۷۸	النا پرودنیوکوا / بابل دهقان	دو داستان از روزهای اول انقلاب اکتبر
۸۳		شعرهایی از: هدا. سایه، پ. اعتصامی، حافظ، ن. حکمت، ا. شاهرودی، س. کسرائی

چند بحث و بررسی ویژه

۸۷	مرتضی محسنی	مطالبه، مقابله و مبارزه
۹۳	برگردان مسعود امیدی	کارایی در بخش‌های دولتی و خصوصی
۱۰۷	هوشمند انوشه	مبارزات اتحادیه‌های کارگری هندوستان
۱۲۳	محمد سعادت‌مند	لائوس در راه ساختمان سوسیالیسم
۱۳۴	ناتان مشه / دانش و امید	هسته‌های مطالعاتی چپ ...
۱۴۳	ویجی پراشاد / م. البرزی	مبارزات ملی آفریقا و دمکراسی در اروپا
۱۴۸	برگردان: بیژن رحمانی	پکن ۱۹۸۹ و میدان تیان آنمن

چین، روسیه و تحولات روابط بین‌الملل

۱۵۹	بن نورتون / فرشید واحدیان	تقویت دوستی چین و روسیه
-----	---------------------------	-------------------------

- گام‌هایی به سوی قرن بیست‌ویکم
ب. لاورنس / طلیعه حسنی ۱۶۴
- سفر شی جین‌پینگ به اروپا
رفیع شیخ / م. البرزی ۱۷۱

چالش در کوبا

- درآمدی بر چالش‌های کوبا در ساختمان سوسیالیسم
۱۷۵
- رؤیای گرگ‌های گرسنه برای بلعیدن کوبا
ر. دی کوبا / فرشید واحدیان ۱۷۷
- اقتصاد کوبا در ۲۰۲۳ و چشم‌انداز ۲۰۲۴
برگردان: فرشید واحدیان ۱۸۲

سرکوب همبستگی دانشجویان با فلسطین

- بازگشت مک‌کارتیسم به دانشگاه‌ها
م. هادسون / طلیعه حسنی ۱۸۸
- تظاهرات کلمبیا در گذشته و حال
یونا راسکین / یاشار صفری ۱۹۸
- خبثت در برابر انسانیت
پرابهات پاتنیک / آزاده عسگری ۲۰۱

جرایی و چگونگی رویدادهای ۱۷ ژوئن در آلمان دمکراتیک

- ۱۷ ژوئن ۱۹۵۳ چه اتفاقی افتاد؟
برگردان: طلیعه حسنی ۲۰۶
- گزارش برشت از روز ۱۷ ژوئن
۲۱۰

امپریالیسم و ضد امپریالیسم

- نبرد جبلیه: درس جنگ فرسایشی فلسطینی
خ. حرب / کورش تیموری فر ۲۱۴
- ناتوانی برای گزارش تمامی فاجعه در غزه
وائل دحدوح (ایرانا) ۲۱۸
- پیمان امنیتی آمریکا و سعودی؟
بهادراکومار / م. البرزی ۲۲۱
- پیش‌پرداخت امریکا برای جنگ سوم جهانی
ر. هریس / طلیعه حسنی ۲۲۵

بازهم درباره جورج اورول

- دفاع بی‌شرمانه از جاسوسی اورول‌ها
طلیعه حسنی ۲۲۹
- نقدی بر «مزرعه حیوانات»
ا. سدلی / دانش و امید ۲۴۲

گفتارهایی درباره ایران



کدام قانون و نهاد رسمی پاسدار حقوق صنفی و انسانی این زنان کارگر است؟

امپریالیسم، اسرائیل و مبارزه مردم فلسطین

آقای مؤمنی؛ چرا شرق‌ستیزی؟

بحث‌هایی پیرامون «لایحه اصلاح قانون کار

نگاهی به انتقادات آقای غنی‌نژاد از دکتر محمد مصدق

درس‌گفتارهای کاپیتال؛ مبارزه برای پیش‌برد امر انقلاب

جدال با مدعی

ناشناختگی چین‌هراسی و چرایی اجرایی نشدن توافقات با ایران

امپریالیسم، اسرائیل و مبارزه مردم فلسطین

دانش و امید



در افسانه اودیسه آمده، در نبرد تروا سربازان یونانی بعد از یک محاصره ده ساله بی ثمر توانستند شهر تروا را با پنهان شدن در اسب گول پیکری که ظاهراً به عنوان پیشکش به الهه آتنا رها شده بود، تصرف کنند. امروز روش جبهه مقاومت نیروهای ویژه آمریکایی در حمله به اردوگاه فلسطینیان، یادآور این افسانه است. آنها برای آزادسازی گروگان‌های اسرائیلی، در کامیون‌هایی با پوشش تحویل کمک‌های انسانی، به اردوگاه فلسطینی‌ها پنهان شدند.

در ۳۱ ماه مه / ۱۱ خرداد گذشته، رئیس‌جمهور بایدن پیشنهاد آتش‌بس خود در غزه را با عنوان پیشنهاد جدید اسرائیل برای «آتش‌بس پایدار» در فلسطین و «آزادی همه گروگان‌ها» اعلام کرد. مرحله اول این پیشنهاد سه مرحله‌ای شامل «آتش‌بس کامل» و خروج نیروهای اسرائیلی از «تمام مناطق پرجمعیت غزه» و آزادسازی «تعدادی از گروگان‌ها» - از جمله زنان، سالمندان، مجروحان - در ازای آزادی صدها اسیر فلسطینی بود. مطابق این طرح قرار بود که مرحله اول شش هفته به طول بینجامد و طی آن اسرائیل و حماس در «مورد ترتیبات لازم» برای انتقال به مرحله دوم، مذاکره کنند تا در ازای خروج نیروهای اسرائیلی از غزه «همه گروگان‌های زنده باقی مانده» آزاد شوند. و بالاخره مرحله سوم شامل «طرح عظیم بازسازی غزه» و بازگرداندن «همه بقایای به جا مانده از گروگان‌های کشته شده» به خانواده‌هایشان، بود.

اگرچه بایدن از این طرح به عنوان «پیشنهاد اسرائیل» یاد کرد، اما پس از انتشار آن، بنیامین نتانیا هو، نخست وزیر اسرائیل، اعلام کرد که در شرایط اسرائیل برای خاتمه جنگ از جمله «از بین بردن توانایی های نظامی و حکومتی حماس» و آزادی همه گروگان ها تغییری رخ نداده است. علاوه بر این، چندین گزارش از مقامات اسرائیلی وجود دارد که نشان می دهند توصیف بایدن از پیشنهاد اسرائیل نادرست بوده و یا میان نسخه ارائه شده توسط بایدن و آنچه اسرائیل واقعاً پیشنهاد کرده است، «اختلافاتی» وجود داشته است. دو وزیر راست افراطی اسرائیل، وزیر دارایی بتسالل اسموتریچ و وزیر امنیت ملی، ایتمار بن گویر، نیز پیشنهاد ۳۱ مه را رد کرده و تهدید به خروج از ائتلاف دولت و انحلال آن کردند.

بعد از اعلام طرح بایدن و مذاکرات درباره توافق آتش بس، تا ۱۰ ژوئن که این طرح با تغییراتی به تصویب شورای امنیت سازمان ملل متحد رسید. حملات ارتش اسرائیل در سبعانه ترین اشکال خود ادامه یافت: از جمله با بمباران بیشتر نواحی نوار غزه؛ بمباران شدید منطقه رفح، تنها مأمن باقی مانده برای مردم غزه؛ هم چنین درگیری های دیگر زمینی در غزه و ساحل غربی رود اردن و ادامه کشتار فلسطینی ها. در ۸ ژوئن، اسرائیل عملیاتی را در اردوگاه آوارگان نصیرات در مرکز غزه انجام داد که منجر به نجات چهار گروگان اسرائیلی و همچنین کشته شدن تعداد زیادی از فلسطینیان شد. مقامات فلسطینی در غزه اعلام کردند، این عملیات همراه با بمباران شدید منجر به کشته شدن ۲۷۴ و زخمی شدن ۶۹۸ فلسطینی گردید. نیروهای دفاعی اسرائیل مدعی شده اند که این عملیات کمتر از ۱۰۰ نفر تلفات داشته است.

اسکات ریتر، افسر سابق سیا و تحلیل گر ژئوپلیتیک، در تحلیل خود از این عملیات فاجعه بار اخیر نجات گروگان چنین می نویسد: «اسرائیل با کمک آمریکا، عملیاتی را به نام عملیات نجات گروگان ها در غزه انجام داد و در نتیجه چهار گروگان اسرائیلی نجات یافتند. سه گروگان دیگر از جمله یک شهروند آمریکایی کشته شدند. همراه با کشته شدن بیش از ۲۰۰ غیرنظامی فلسطینی، نیروهای ارتش اسرائیل نیز تلفاتی را متحمل شدند و حداقل یک فرمانده ارشد کشته شد. در هر جامعه عادی، این عملیات به عنوان یک شکست شناخته شده و تحقیقات آغاز می شود. اما در اسرائیل صهیونیستی برای این عملیات جشن می گیرند. و یک سؤال برای بایدن: جامعه نظامی / اطلاعاتی آمریکا چه نقشی در تسهیل قتل یک شهروند آمریکایی توسط ارتش اسرائیل ایفا کرد؟ و آیا حمایت آمریکا از این عملیات نظامی که صدها غیرنظامی را به منظور نجات گروگان ها می کشد، قابل قبول است؟ زیرا نجات گروگان ها را می شد با اجرای آتش بس تأمین کرد.»

با وجود آنکه حماس در مقام رهبری مقاومت فلسطین، چندین بار با خطوط کلی پیشنهاد آتش بس بایدن و شورای امنیت موافقت کرد، و علی رغم آنکه دولت ایالات متحده نیز به دنبال راهی

برای خروج از این حمام خون آشفته در غرب آسیا است، تا به حال (۷ ژوئن / ۱۸ خرداد) پافشاری اسرائیل در ادامه جنگ، موجب عدم اجرای آتش بس شده است.

اهداف بایدن در ارائه طرح صلح

مقامات اطلاعاتی و نظامی آمریکا به خوبی می‌دانند که دولت نتانیا هو هرگز نمی‌تواند به اهداف اعلام شده‌اش در حمله به غزه دست یابد. ادامه جنگ تنها به تضعیف و خستگی بیشتر ارتش اسرائیل، خواهد انجامید. بایدن در سخنرانی خود سعی می‌کرد این طرح را به عنوان یک پیروزی قهرمانانه برای اسرائیل قلمداد کند و گفت حماس دیگر نمی‌تواند حمله‌ای مانند هفتم اکتبر انجام دهد. او سپس مستقیماً اسرائیلی‌ها را مورد خطاب قرار داد و گفت، کسانی در اسرائیل هستند که می‌خواهند این جنگ را به طور نامحدود ادامه دهند، و این چیزی نیست که به صلاح اسرائیل باشد. او صریحاً گفت که هیچ راهی برای پیروزی وجود ندارد. اگر اسرائیلی‌ها بخواهند به جنگ غزه ادامه دهند، جنگ تا بی‌نهایت ادامه خواهد داشت و هرگز پیروز نمی‌شوند.

حمایت بی‌قید و شرط از اسرائیل، تظاهرات دامنه‌دار در آمریکا علیه ادامه کشتار بی‌امان مردم فلسطین، به خصوص در میان دانشجویان و جوانان، به محبوبیت بایدن به عنوان نامزد آینده حزب دموکرات بسیار ضربه زده و احتمال پیروزی در انتخابات پیش‌رو را برای او سخت‌تر کرده است.

چهره آمریکا در جهان به عنوان اصلی‌ترین یاری‌دهنده و مشوق رفتار وحشیانه اسرائیل، بسیار مخدوش شده است. اقداماتی چون وتوی قطعنامه‌های متعدد شورای امنیت علیه اسرائیل، اظهارات تهدیدآمیز نمایندگان کنگره آمریکا علیه دادگاه بین‌المللی لاهه، و اعمال خشونت بی‌سابقه در فرونشاندن تظاهرات دانشجویان و جوانان آمریکایی... تصویر زشتی از آمریکا را در میان اکثریت مردم جهان به جا گذاشته است. به رسمیت شناختن دولت فلسطین توسط سه کشور اروپایی نروژ، اسپانیا، و ایرلند و در ادامه دولت اسلوانی، به ایالات متحده نشان می‌دهد، که جبهه واحد غرب نیز در حمایت از اسرائیل روز به روز بیشتر دچار تفرقه می‌شود.

تشدید بحران اجتماعی و اقتصادی در داخل اسرائیل و خطر سقوط کامل دولت آن، دولت آمریکا را نگران کرده است. واشنگتن در هر صورت مایل است که موجودیت کشوری به نام اسرائیل به عنوان نماینده اصلی خود در منطقه آسیای باختری به خطر نیفتد. آمریکا با ادامه سیاست‌های دولت نتانیا هو موافق است، منتها نه به دست چهره‌ای که به اندازه نتانیا هو در میان جهانیان منفور شده است. آمریکا در پی آن است تا با تغییراتی در چهره منفور کنونی دولت اسرائیل، ثبات را به این کشور بازگرداند.

هرچه جنگ بیشتر ادامه یابد، وضعیت نه تنها برای خود صهیونیست‌ها، بلکه برای امپریالیست‌های آمریکا و رژیم‌های کمپرادور منطقه نیز بدتر می‌شود. هرچه این کشتار بیشتر ادامه یابد، فشار بر پادشاه کمپرادور اردن، و رژیم کمپرادور مصر افزایش خواهد یافت. روابط بین رژیم سعودی و ایالات متحده هم بدتر می‌شود. همهٔ این رژیم‌ها به شدت از سوی مردم خود تحت فشارند. با توجه به مشارکت هر چه بیشتر روسیه و چین در مذاکرات میان گروه‌های مختلف فلسطینی و حکام کشورهای عربی، ایالات متحده می‌خواهد با ارائهٔ این طرح چنین وانمود کند که هنوز رهبر بلامنازع جهان است و هرگونه توافق دیپلماتیک در جهان، به تأیید او نیاز دارد.

درست است که بایدن به تغییر رژیم در غزه اشاره نکرد، و در ظاهر طرح او همان طرح حماس قبل از حمله به رفح است، اما در تحلیل نهایی دقیقاً به دنبال تغییر رژیم در غزه است. ایدهٔ او، و یا به عبارت صحیح‌تر ایدهٔ نظریه پردازان دولت پنهان در ایالات متحده، این است که اگر بتوانند نیروهای زمینی خود را وارد غزه کنند، با حضور در میدان خواهند توانست حماس را به نوعی ریشه‌کن کنند. بایدن گفته بود، غزه بازسازی خواهد شد و پس از آتش‌بس روزی ۶۰۰ کامیون کمک به غزه ارسال خواهد شد، و فلسطینی‌ها می‌توانند به خانه‌های بازسازی‌شده خود بازگردند. در واقع آمریکا بر آن است که با بازسازی غزه و اجرای اقدامات مثبتی در کمک به مردم ستم‌دیدهٔ غزه، به نوعی مشروعیت حماس را از بین ببرد. این ایده آنهاست، اما این را آشکارا نمی‌گویند. اعتراف صریح کاخ سفید به مشارکت تیم‌های مخفی دلتا فورس ارتش آمریکا در عملیات آزادسازی چهارگروگان، نمونه‌ای است از آنچه که آمریکا از حضور خود در غزه در سردارد. بایدن اکنون به دنبال آن است که آنچه در این دوره از جنگ دست داده، پشت میز مذاکره و از طریق روند بازسازی دوباره به دست آورد. در هر صورت هدف ناگفته واشنگتن بیرون راندن حماس و دیگر نیروهای آزادی‌بخش ملی مانند جبههٔ دموکراتیک خلق برای آزادی فلسطین و جبههٔ خلق برای آزادی فلسطین از غزه و سپردن ادارهٔ غزه به یک رژیم وابسته کمپرادور چون تشکیلات محمود عباس است.

ایالات متحده به عین‌ه شاهد تشدید تحرکات دیپلماتیک روسیه و چین است. حتی شاهدیم که برخی از خودکامه‌ترین و مرتجع‌ترین رژیم‌های وابسته عربی، رژیم‌هایی مانند بحرین که تا به حال کاملاً به آمریکا وابسته بوده‌اند، اکنون به ملاقات پوتین و شی جین‌پینگ می‌روند و از آنها می‌خواهند که به عنوان شریکی برای حل بحران در خاورمیانه ورود کرده و برای برون رفت از این وضعیت بحرانی کمک کنند. با وجود وابستگی این رژیم‌ها به امپریالیسم، نباید آنها را احمق تصور کرد. هیچ‌کس نمی‌خواهد روی یک اسب بازنده شرط ببندد. همان‌طور که بن سلمان در صدد گسترش روابط خود با چین و روسیه است، رهبران خودکامهٔ شیخ‌نشین‌های خلیج فارس نیز به همان مسیر می‌روند. این تغییر مسیر نه به دلایل بشر دوستانه، برادری عربی، و یا اسلامی با مردم فلسطین، بلکه صرفاً

برای حفظ خودشان است. آنها فشار از سوی مردم خود را به شدت احساس می‌کنند. بنابراین ادامه وابستگی به ایالات متحده و حمایت از اسرائیل، روز به روز برای تثبیت و تداوم حیات این رژیم‌ها خطرناک‌تر می‌شود.

رهبان این کشورها، شاهدند که هرچه امپریالیست‌های آمریکایی عرضه می‌کنند، به معنای ادامه جنگ و کشتار است. آنها با نگاه به رژیم زلنسکی در کیف، رژیمی فرمانبردار واشنگتن را می‌بینند که قدم به قدم به انهدام خود نزدیک می‌شود. آنها در نگاه به نقاط دیگر جهان، مشکلات فزاینده پیش روی پاشینیان دست‌نشانده آمریکا را در ارمنستان می‌بینند. آنها می‌بینند که چگونه تلاش واشنگتن برای اجرای انقلاب رنگی در گرجستان با مشکل مواجه شده است. بنابراین از خود می‌پرسند، آیا قرار است ما هم با چنین سرنوشتی روبه‌رو شویم؟ آمریکا سعی دارد برای مثال، در برابر رضایت آنها به عادی‌سازی روابط با اسرائیل با ایجاد یک چارچوب امنیتی در منطقه علیه ایران، پشتیبانی از امنیت و بقای رهبان‌شان را تضمین کند. اما گذشته نشان می‌دهد که این تضمین‌ها به راحتی در مقابل اضطراب آمریکا در حمایت بی‌قید و شرط از اسرائیل، فراموش شده است. اما همان‌طور که حسن نصرالله و دیگر رهبران مقاومت در منطقه گفته‌اند، این حمایت بی‌قید و شرط از اسرائیل تنها منجر به فروپاشی کامل آن خواهد شد. همه این مسایل سویده دیگر فشاری را که بر واشنگتن وارد می‌آید را نشان می‌دهد.

موضع اسرائیل و دولت نتانیاهو

دولت نتانیاهو بلافاصله به این طرح صلح عکس‌العمل نشان داد و گفت که جنگ ادامه خواهد داشت و تسلیم نخواهند شد. اما ادامه این مسیر از سوی نتانیاهو به امید ریاست جمهوری مجدد ترامپ برای او خطرات بسیار زیادی خواهد داشت.

ارتش اسرائیل از سال‌ها قبل از دکترینی به نام ضحیه پیروی می‌کرده است. گادی آیزنکوت^۲ - وزیر دفاع و رئیس سابق ستاد ارتش اسرائیل بین سال‌های ۲۰۱۵ تا ۲۰۱۹ - مبتکر این طرح بود. اساس این دکترین کشتار جمعی غیرنظامیان در مواجهه با هرگونه چالش نظامی و تخریب زیرساخت‌های غیرنظامی به منظور تحت فشار قرار دادن نیروهای متخاصم است. این نوعی جنگ نامتقارن است که استفاده از «نیروی به مراتب بزرگ‌تر» (در مقایسه با میزان نیرویی که دشمن دارد) را برای غلبه بر دشمن تجویز می‌کند.

شرح چگونگی حمله نیروهای اسرائیلی به جبلیه، بنا بر توثیق آیزنکوت، نمونه شکست این نظریه در حملات اخیر نیروهای اسرائیلی را نشان می‌دهد. به گفته او، یک لشکر کامل، (یعنی چیزی بین ۱۰ تا ۳۰ هزار نظامی) را برای «پاکسازی» اردوگاه جبلیه اعزام کرد. این نیروی عظیم به

مدت ۲۱ روز با حدود ۱۰۰۰ مبارز فلسطینی جنگید و در نهایت با تلفات فراوان مجبور به عقب نشینی شد. بیایید تنها برای سهولت بحث فرض کنیم که تعداد افراد این لشکر، ۱۰ هزار نفر بود که در جنگ با یک هزار مبارز فلسطینی شکست خورده و مجبور به عقب نشینی شدند. این اتفاقی است که در همه جا تکرار می شود. هر جا که ارتش فکر می کند پاکسازی شده و می تواند تحت اشغال طولانی مدت خود داشته باشد، دچار ضربه تازه ای شده و ناچار به ترک آنجا می شود.

طبق اطلاعاتی که مکس بلومنتال در مصاحبه اش با قاضی ناپولیتانو در ۱۶ اکتبر^۲، ارائه کرد، بسیاری از افراد از سربازان و وظیفه و یا نظامیان تمام وقت ارتش اسرائیل از همان ابتدای ۷ اکتبر، در مواجهه با مبارزان فلسطینی دست از جنگ کشیده و فرار را برقرار ترجیح دادند. عملکرد ارتش ها بازتابی از رفتار کلی جوامع و نظام هایی است که آنها را پرورش می دهد. جامعه، و دولت صهیونیستی سال هاست که در حال زوال و پوسیدگی است. اسرائیل، جامعه ای به شدت قطبی شده با فرهنگی مضمحل و یک نظام فاسد حکومتی است. نظام سیاسی اسرائیل دچار انسداد شده و فساد رهبران آن دیگر همه شهروندانش مشهود است. امروز حتی شهرک نشینان صهیونیست نیز از این سیاستمداران متنفرند. افول جامعه اسرائیل به افول امپریالیسم آمریکا گره خورده است. اکنون امپریالیسم آمریکای در حال افول است و دارد به پایان عمر خود نزدیک می شود، بنابراین نظام مستعمراتی مهاجرین آن نیز در حال پوسیدگی است. و رهبری مقاومت فلسطین در غزه از این امر آگاهی کامل دارد. آنها فهمیده اند که اگر بتوان ارتش این نظام را به جنگ زمینی کشاند، می توان آن را به زانو درآورد. اگر این ارتش بارها و بارها، در یک منطقه محدود با وجود پشتیبانی هوایی نامحدود و قدرت نامحدود در مبارزان منطقه از نقطه ای دور از دسترس، و با وجود برتری ۱۰ بر ۱ نسبت به نیروی مقاومت، باز هم شکست می خورد، پس این ارتش پوسیده است چرا که جامعه اسرائیل پوسیده است.

توماس فریدمن، یکی از سخنگویان اصلی صهیونیست های لیبرال در ایالات متحده، طی مقاله ای در نیویورک تایمز^۳ ضمن متهم کردن حماس به عنوان مقصر اصلی شروع جنگ، شدت گرفتن آن را به گردن نتانیاها و افراط گرایان انداخت. او نوشت ما (دولت آمریکا) باید از شر نتانیاها، بن گویر و اسموتریچ خلاص شویم. این توهم لیبرال های صهیونیست است که فکر می کنند قادرند از شر این افراد خلاص شوند. در چند سال اخیر جو سیاسی در اسرائیل گرایش بیشتری به شروترین، مرتجع ترین و فاشیست ترین نیروها پیدا کرد. تجسم این نیروهای فاشیست را می توان در شخصیت افرادی چون بن گویر دیوانه و اسموتریچ قاتل دید. نکته قابل توجه اینکه در نهم ژوئن شخصیت مورد علاقه و اشنگتن، بنی گانتس وزیر دولت ائتلافی نتانیاها از سمت خود استعفا داد. بنابراین، این ایده توماس فریدمن، یکی از اعضای کلیدی دولت بایدن، که واشنگتن به نحوی

می‌تواند ملی‌گرایان افراطی اسرائیل را از صحنه حذف کند، خیالی بیش نیست. روند گرایش به نیروهای فوق‌ارتجاعی همیشه قبل از افول رژیم‌های استعماری مهاجران اتفاق می‌افتد.^۵ پیش از پایان رژیم آپارتاید سفیدپوست آفریقای جنوبی، حمایت از حزب محافظه‌کار^۶، که اساساً یک حزب فوق‌ارتجاعی و یک سازمان ناب‌فاشیستی بود، شدت گرفت. طرفداران رژیم می‌دیدند که حزب حاکم، حزب ملی آفریقای جنوبی^۷ دیگر قادر به مدیریت کشور نیست، و کنترل اوضاع را از دست داده است. رژیم در جنگ نامیبیا در مقابله با مجموعه نیروهای انقلابی، و کوبایی‌ها که به کمک آمده بودند، شکست خورد. و این همان چیزی است که در حال حاضر در غزه می‌گذرد، اسرائیلی‌ها در حال شکست هستند. آنها نمی‌توانند جنگی را که اسموتریچ‌ها و بن‌گوریاها به دنبالش هستند، ادامه دهند. آنها نمی‌توانند جبهه جدیدی در جنگ با حزب الله بازکنند. و با شکستی که اکنون در غزه متحمل شده‌اند، به شدت ضعیف شده‌اند.

شایعه‌های تأیید نشده‌ای از وجود انشعاب‌ها و شورش‌هایی در داخل ارتش اسرائیل وجود دارد. خبرهایی از این دست که دیگر ساختار فرماندهی مؤثری میان عناصر کلیدی ارتش اسرائیل وجود ندارد.

اقتصاد اسرائیل، به اعتراف خود بایدن، در حال سقوط است. بلافاصله بعد از شروع عملیات توفان الاقصی مهاجرت‌های معکوس آغاز شده است. کمپانی اینتل از طرح گسترش کارخانه‌های خود در اسرائیل منصرف شد^۸. به نظر می‌رسد مهاجرنشینان شمال اسرائیل که به دلیل حملات حزب الله لبنان آبادی‌های خود را ترک کرده‌اند، هرگز به این مناطق باز نخواهند گشت. هر چه این جنگ بیشتر ادامه یابد، و نیز به دلیل بایکوت‌های بین‌المللی، اقتصاد اسرائیل بیشتر سقوط خواهد کرد.

نتانیا هو، با استیصال تنها برای حفظ موقعیت خود می‌گوید در هر صورت به این جنگ ادامه خواهد داد. اما، چه نتانیا هو بر سر قدرت بماند و جنگ را همچنان ادامه دهد، و چه آتش‌بس را بپذیرد، بحران در اسرائیل همچنان تعمیق بیشتری پیدا خواهد کرد.

نتانیا هو به ریاست جمهوری ترامپ امید زیادی بسته است. در این مرحله تمام کوشش ترامپ معطوف به جذب کمک از میلیونرهای صهیونیست است. روزنامه هآرتص نوشت: «ترامپ ملت‌مسانه دنبال پول مریام ادلسون (همسر شلدون ادلسون) است. و شرط خانم ادلسون برای کمک: حمایت از الحاق کرانه باختری به اسرائیل است»^۹. اکنون ترامپ می‌گوید: «اگر من در کاخ سفید باشم، هر چه «بنیامین عزیز» بخواهد در اختیارش می‌گذارم.» البته ترامپ که در موقعیت فعلی نیاز به حمایت ثروتمندان صهیونیست آمریکایی دارد، ناچار به دادن چنین وعده‌هایی است. اما او شخصیت قابل اعتمادی از نظر پایبندی به قول‌هایش نیست. در گذشته موارد متعددی از زیر پا

گذاشتن قول‌هایش دیده شده است. اما به فرض انجام کامل این تعهد، موقعیت آمریکا به مراتب بدتر از وضع فعلی خواهد شد.

موضع نیروهای مقاومت در فلسطین

این واقعیت روزبه روز روشن‌تر می‌شود که عملیات توفان الاقصی در ۷ اکتبر، عملیاتی خلق‌الساعه نبوده است. نیروهای آزادی‌بخش ملی در فلسطین، به ویژه در غزه، با سال‌ها کار نظامی، و تبلیغ و ترویج سیاسی میان توده‌های مردم و با حفظ ملاحظات امنیتی فوق‌العاده شدید و بررسی دقیق اوضاع، خود را برای انجام آن آماده کرده بودند. همان‌طور که مائو رهبر انقلاب چین با الهام از نظریات سان تزو فرمانده ارتش در چین باستان می‌گفت: «امر مهم در جنگ شناخت دشمن و شناخت توانایی‌های خود است.» نیروهای آزادی‌بخش ملی در فلسطین دشمن خود اسرائیل را به درستی می‌شناسند. آنها سال‌های زیادی را صرف این مطالعه کرده‌اند. دستیابی به این شناخت، ثمره کار جمعی و ارتباط دائمی میان بخشی از رهبران این نیروها در زندان‌های اسرائیل و مبارزان فلسطینی در کرانه باختری است. آنها دکترین‌های نظامی اسرائیل، ساختار فرماندهی ارتش و رفتار سیاستمداران اسرائیلی را مطالعه کردند. آنها با آگاهی از عکس‌العمل دشمن از ابتدا، مطمئن بودند که با توجه به پویایی سیاسی در داخل اسرائیل، نتانیا هوگزینۀ دیگری جز فرمان به ورود ارتش اسرائیل به داخل غزه را نداشت. فلسطینی‌ها آگاهانه در پی یک جنگ زمینی با ارتش اسرائیل در داخل غزه بودند. نتانیا هو با وجود آنکه سیاستمداری تا بن دندان ارتجاعی است، اما ماهرانه توانسته بود طی سی سال گذشته با حفظ توازن بسیار شکننده‌ای در میان نیروهای سیاسی جامعه اسرائیل، بر سر قدرت باقی بماند. اما فلسطینی‌ها به خوبی می‌دانستند که این توازن بسیار شکننده است و با یک تهاجم زمینی ائتلاف داخلی دولت اسرائیل از میان خواهد رفت.

البته در این میان هرگز نباید نقش حزب‌الله و نقش یمنی‌ها و دیگر نیروها و دولت‌های محور مقاومت را فراموش کنیم. انصارالله در یمن، نیرویی که توانست در مقابل بریتانیایی‌ها و آمریکایی‌ها سال‌ها مقاومت کند، به زودی کنترل کل یمن را به دست خواهد گرفت، و این موفقیت به اعتبار آنها خواهد افزود. بعید است که سعودی‌ها تمایلی به جنگ مجدد با آنها داشته باشند. حزب‌الله لبنان نیز با سیاست‌های مدبرانه رهبران خود و در رأس آنها سید حسن نصرالله به برتری نظامی قابل توجهی در شمال اسرائیل دست یافته است. احتمالاً با میانجی‌گری روسیه و چین، و گفتگوهای جاری میان جناح‌های سیاسی-نظامی فلسطینی، شاهد اتحاد بیشتر میان این گروه‌ها خواهیم بود.

جبهه مقاومت، در مجموع، تا این مرحله توانسته است امپریالیسم جهانی را به عقب براند. اما امپریالیسم دشمنی غدار است و اگر بار دیگر حمله را از جای دیگری آغاز کرد، نباید شگفت زده شد.

به عقیده برخی: «... حمله تاریخ ساز هفتم اکتبر از طرف مقاومت فلسطین علیه صهیونیست ها اقدام اشتباهی بود. اسرائیل در پاسخ به این حمله مردم بی گناه بسیاری را کشته و زخمی کرد، و این حمله دستاوردی برای مردم فلسطین جز خرابی و مرگ نداشته است.» باید گفت که این طرز تفکری بسیار آشنا است! در هنگام شدت گرفتن درگیری میان جبهه آزادی بخش الجزایر با نیروهای فرانسوی، هنگام مبارزه مردم کنیا علیه استعمارگران انگلیسی، و زمانی که ویتنامی ها با فرانسوی ها، و سپس آمریکایی ها و بعداً برای مدتی با نیروی های رژیم ویتنام جنوبی می جنگیدند، همین استدلال ها مطرح می شد. پاسخ امپریالیست ها به مبارزه مردم زیر سلطه، همیشه هولناک است، همیشه یک سلاخی به راه می افتد، و تعداد زیادی از مردمی که اغلب هم درگیر مبارزه نیستند، کشته می شوند.

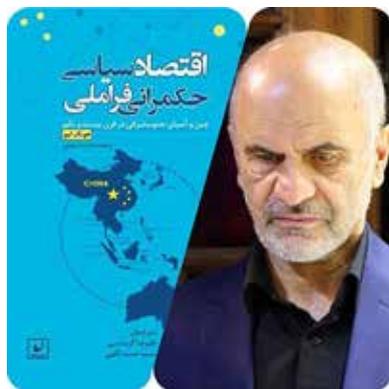
بسیاری سازشکاران و لیبرال ها می گفتند: «... این درگیری ها ارزش تلفات انسانی آن را ندارد و باید مذاکره می کردند.» اما نه برای فلسطینی ها، نه برای الجزایری ها، نه برای ویتنامی ها، نه برای کره ای ها، نه برای هیچ یک از ملت های دریند و مردم مظلوم آنها، امکان هیچ گونه مذاکره ای در میان نبود، و جنگ با وجود تمام هزینه های هولناکش، تنها راه باقیمانده برای آنها بود. این نوع جنگ ها همواره از پشتیبانی توده های مردم برخوردار است. جنگی که به حکم تجربه های تاریخی، می توان در آن پیروز شد. این گونه استدلال ها همیشه مطرح بوده و هست، و مبنای آن یک فرض نادرست است. فرضی که می گوید هنوز راه دیگری وجود دارد، تجربه ده ها سال مذاکره سازمان آزادی بخش با اسرائیل و قدرت های امپریالیستی به هیچ نتیجه ای نرسید. و اسرائیلی ها و حامیان آمریکایی آنها همه راه های دیگر را بر روی فلسطینیان مسدود کردند.

به عقیده این منتقدان، نوعی شکاف میان مبارزان و نیروهای آزادی بخش ملی و توده های مردم وجود دارد. اما اگر چنین شکافی میان نیروهای مقاومت و توده ها وجود داشت، هرگز ادامه چنین عملیاتی با این میزان از سبوعیت از سوی دشمن و برای این مدت طولانی امکان پذیر نبود. نظرخواهی اخیر در میان مردم فلسطین^۱، اثباتی است بر صحت این مدعا. و این همان چیزی است که خود امپریالیست ها و اسرائیلی ها نیز دریافته اند.

1. <https://x.com/RealScottRitter/status/1799819892306117091>
2. Gadi Eisenkot
3. <https://www.youtube.com/watch?v=pjCxfSGWpA>
4. Thomas Friedman: *The Israel We Knew is Gone*
5. Alexander McKay: *Defeat of Israel June 2nd*, 2024
6. Conservative Party
7. National Party of South Africa
8. <https://thecradle.co/articles/intel-halts-construction-of-multibillion-chip-plant-in-israel>
9. https://x.com/Megatron_\ron/status/1797822195634155581?s=35
10. <https://thecradle.co/articles/palestinians-support-7-oct-op-oppose-two-state-and-pa-rule-poll>

آقای مؤمنی؛ چرا شرق‌ستیزی؟

کوروش تیموری فر



دکتر فرشاد مؤمنی را به عنوان اقتصاددان نهادگرا می‌شناسیم. او مدافع پیگیر نظریه توسعه ایران از مسیر تقویت بنیه تولید ملی است. این ویژگی، او را در صف اقتصاددانان ضد انبساط پولی، ضد سلطه سرمایه‌های مالی، ضد کاهش تعهدات اجتماعی دولت‌ها، ضد کاهش مالیات ثروتمندان، طرفدار نظام بازتوزیع عادلانه در چارچوب مناسبات سرمایه‌داری، طرفدار تقویت بخش دولتی اقتصاد، و مخالف سرسخت خصوصی‌سازی‌ها و در یک کلام، ضد نئولیبرالیسم قرار می‌دهد.

او در تمام مصاحبه‌ها، سخنرانی‌ها، و تألیفات خود، همین خط مشی را با قدرت استدلال و با زبان همه‌فهم، تکرار می‌کند. با دقت، تمام روندهای اقتصادی را دنبال می‌کند، و از همه مهم‌تر، توان پیوند زدن اقتصاد سیاسی با جامعه‌شناسی را دارد. انعکاس تصمیمات و رخدادهای اقتصادی را بر زندگی مردم بررسی کرده و واکنش درخور نشان می‌دهد.

به عنوان نمونه، در این مقاله، چکیده دو سخنرانی او را در ماه‌های اخیر نقل می‌کنیم. اولی، چند ماه پیش در مراسم رونمایی از کتاب «اقتصاد سیاسی حکمرانی فراملی» با زیر عنوان «چین و آسیای جنوب شرقی در قرن بیست و یکم» نوشته هونگ لیو ایراد شد.^۱

او که خود، مقدمه ۱۶ صفحه‌ای برای این کتاب نوشته است، معتقد است که چین موفق شده در سطح حکومت و مردم، بردانایی و توانایی هویت جمعی خود تمرکز داشته باشد. او بر این نکته تأکید می‌کند که چین توانسته است قدرت ظرفیت دانایی‌اش را افزایش دهد. علاوه بر آن، بخش بزرگی از ظرفیت‌های خود را معطوف به بهبود مناسباتش با مردم خود کرده و حتی علاوه بر ارتقای سطح روابطش با چینی‌های مقیم خارج، به جذب نخبگان - و به قول او: انسان‌های با کیفیت - از دیگر ملیت‌ها پرداخته است. تا سال ۲۰۲۲، بیش از ۲۴۰۰ سازمان مردم نهاد بر اساس علایق انسان‌ها، در جای جای دنیا تشکیل داده و از طریق جامعه چینی در غربت (دیاسپورا) افراد با صلاحیت را برای

خدمت به کشور خود، جذب کرده است.

او معتقد است که به راه انداختن جنگ اوکراین توسط آمریکا، در درجه اول برای ضربه زدن به پروژه جاده کمربند (طرح بزرگ و تاریخی چین برای اتصال شبکه‌ای متشکل از ده‌ها کشور در سراسر جهان به منظور گسترش بازرگانی صلح‌آمیز و کاهش فاصله سطح توسعه در کشورهای شمال و جنوب) بوده است و به حاشیه راندن روسیه، در درجات بعدی اهمیت برای آمریکا است.

مؤمنی در مقابل برشماری نقاط قوت حکمرانی در چین، به مقایسه آن با ایران می‌پردازد و انتقادات خود را متوجه حکومت ایران ساخته و بیان می‌دارد که ما در اینجا، درست برعکس عمل می‌کنیم؛ چه در حوزه دانش و چه در جهت جذب نخبگان.

با توجه به اینکه منظور اصلی این مقاله، نه تشریح مواضع واقع‌بینانه، بلکه نقد مواضع روس‌ستیزانه و چین‌ستیزانه (و در یک کلام، مخالفت با نگاه به شرق) اوست، بخش‌های مورد نظر خود را پس از بیان چکیده سخنرانی دوم بررسی خواهیم کرد.

دومین سخنرانی، در نشست «ملی شدن نفت و توسعه ملی» ایراد شده است.^۲ تمرکز او در این نشست، بزرگداشت میراث اندیشه مصدق در میهن‌پرستی، از مسیر تلاش در راه توسعه، پس از کسب حق حاکمیت ملی بر منابع این سرزمین است. او می‌گوید تمام کارکردهایی که روس و انگلیس در دوره قاجار، و آمریکا و انگلیس در دوره پهلوی علیه شکل‌گیری بنیة تولید ملی در ایران به کار گرفتند، به صورت قاعده، در چارچوب برنامه تعدیل ساختاری آمده است. برنامه‌ای که تمام عوارض علیه توسعه ایران، عریان شده است.

او با بیان اینکه اکثر قریب به اتفاق نقدهایی که به دکتر مصدق شده، از دایرة انصاف، اخلاق و علم خارج است، نتیجه می‌گیرد که جرم مصدق این بود که عالمانه، هوشمندانه و مدبرانه، در مسیر تحقق منافع ملی ایفای نقش کرد. او تأکید کرد که به منظور ارتقای بنیة اندیشه‌ای مردم، قبل از هر چیز باید اجازه سازمان‌یابی به مردم داده شود. حکومتی که مانع سازمان‌یابی مردم شود، آلت دست خارجی‌ها می‌شود. هر حکومتی که به هر بهانه‌ای، باب را بر روی مشارکت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مردم کشورش ببندد، در مسیر مزدوری خارجی‌ها و متزلزل کردن تمامیت ارضی کشورش حرکت می‌کند.

او در بخش دیگری از سخنانش، به این نکته اشاره کرد که پژوهش‌های منتشر شده نشان می‌دهد که در دوره احمدی‌نژاد و حسن روحانی، سالانه حدود ۳۰ میلیارد دلار واردات کالاهای ساخته‌شده قابل تولید در کشور داشته‌ایم. این، نشانه بی‌تدبیری و کم‌صلاحیتی نظام مدیریت اقتصادی کشور است و شائبه تسخیرشدگی نظام تصمیم‌گیری‌های اساسی کشور به دست مافیاهای واردات - که پیوند با منافع خارجی‌ها دارند - می‌رود. پژوهش‌ها نشان می‌دهد که هر یک میلیارد دلار واردات

کالای قابل تولید در داخل، بین ۲۵ تا ۱۰۰ هزار فرصت شغلی را متلاشی می‌کند. او در این سخنرانی به نقش پیشسازی ایران و مصدق در امر ملی کردن منابع اشاره، و یادآوری کرد که پس از ماجرای ملی شدن نفت در ایران، ۴۷ کشور از زیر یوغ انگلیس بیرون آمدند و بسیاری از رهبران این تجربه‌های موفق، به صراحت اعلام کردند که دکتر مصدق الهام‌بخش آنان بوده است. او ضمن برگشت به تاریخ مشروطه، به نقش برجسته سران آن انقلاب اشاره کرد و ویژگی آنان را دفاع از تولید ملی دانست. اخذ فتوا از مراجع بزرگ وقت برای حرمت مصرف کالاهای خارجی، در همین راستا صورت گرفت. همین جا او به معیار مهم ارزیابی رفتار حکومت پرداخت: «شاقول از دست مان خارج نشود. شاقول بنیۀ تولید ملی است».

این استاد دانشگاه گفت: «شرم‌آور است وقتی که سود سپرده ۳۰ درصدی را به عنوان قاعده نجات‌بخش قرار می‌دهند. در مدیریت اقتصادی همین دولت، افرادی حضور دارند که قبل از تصاحب منصب، کتاب ترجمه می‌کردند که در آن آمده که اگر دولتی به شدت بدهکار باشد و به نرخ بهره بالای ۵ درصد تن دهد، یقین کنید که این دولت به تسخیر بخش‌های غیرمولد و رباخوار درآمده است. حال این دولت ۳۰ درصد تضمین می‌کند... پس بدیهی است که امکان تولید برای تولیدکننده وجود ندارد». او ادامه داد که در نظام مالیات‌ستانی کنونی، بیشترین و غیرعادی‌ترین سهل‌گیری‌ها و معافیت‌ها را برای ثروت‌های غیرمولد انباشته‌شده در نظر گرفته‌اند و بیشترین فشارها را بر تولیدکننده‌ها و عامۀ مردم. در حالی که مصدق با هوشمندی بسیار، روی عدالت اجتماعی و موازنۀ قدرت-ثروت کار می‌کرد. آرام آرام قدرت کشاورزان را افزایش داد و از قدرت ملاکان کاست و از درون آن، منابع مالی را آزاد کرد تا بستر جهش توسعه‌ای در بخش کشاورزی را فراهم کند. یکی دیگر از کارهای او، کنترل الگوی مصرف لوکس و تجملی بود. در حالی که در ۵ سال اول اجرای برنامه تعدیل ساختاری، واردات کالاهای لوکس و تجملی در ایران، نسبت به دوره جنگ، ۵۳ برابر شد.

چرا شرق ستیزی؟

ضرورت مسلح شدن به جهان بینی علمی، آنگاه که مسئولیت سنگین آگاه‌سازی مردمان، بر دوش انسان‌های وارسته‌ای می‌افتد که هم و غم خود را در پیشبرد امر رفاه انسان‌ها متمرکز می‌کنند، دو چندان می‌شود.

گزارش چکیده سخنرانی‌های آقای فرشاد مؤمنی را بدان علت نقل کرده‌ایم که نشان دهیم چگونه بی‌توجهی و عدم تعهد به دستیابی به سلاح جهان بینی علمی، می‌تواند راهی به سوی پنبه کردن رشته‌های اندیشه «مشفقانه» بگشاید. در همین سخنرانی‌ها، در کنار طرح موضوعات بنیادی و مهم جامعه امروز، آقای مؤمنی سخن از «کارشکنی روس‌ها تحت لوای انقلاب بلشویکی علیه

دکتر مصدق» در کنار توطئه‌های بریتانیا می‌راند. به این عبارت دقت فرمایید: «طرفداران ایجاد اتحاد استراتژیک با روس، جنایت‌ها، ناجوانمردی‌ها و فسادهای پر شمار روس را در تاریخ ۲۰۰ سال اخیر تا امروز نمی‌بینند».

سهل‌انگاری این اقتصاددان در طرح عوام‌پسند روس‌ستیزی و شوروی‌ستیزی بخشودنی نیست. او که مخالفان مصدق را به این متهم می‌کند که «گویی آنها حتی یک روز تاریخ نخوانده‌اند»، خود به همین درد مبتلاست. ایشان نمی‌دانند که در ۲۰۰ سال گذشته، سه نظام اساسی، و سه شکل بندی اجتماعی سیاسی اقتصادی کاملاً متفاوت در کشور روسیه امروزی تجربه شده است.

یکسان‌انگاری امپراتوری استعماری به غایت ارتجاعی تزاریسیم - که در سال ۱۹۱۷ برافتاد - با نظام نوین و تاریخ‌ساز اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی که به مدت ۷۰ سال، بزرگ‌ترین پشتیبان تمامی انقلاب‌های ضد استعماری و ضد امپریالیستی خلق‌های تحت ستم بود، و با نظام سرمایه‌داری جایگزین نظام قبل - که هم‌اکنون ۴۵ سال از عمر آن می‌گذرد - تنها از کسی برمی‌آید که حتی یک روز هم تاریخ نخوانده است.

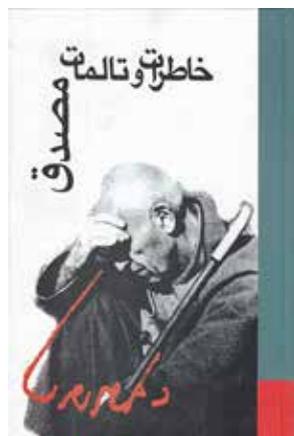
این مقاله قصد برشماری تفاوت‌های بنیادی این سه نظام با یکدیگر را ندارد. اما هیچ فرد ایرانی نمی‌تواند از دانش مناسبات بسیار نزدیک و تنگاتنگ این دو همسایه، که مرزهای طولانی با یکدیگر داشته و تاریخ سیاست خارجی‌شان همواره در طول ۲۰۰ سال گذشته پیوند نزدیکی با یکدیگر داشته است، بی‌بهره باشد.

آقای مؤمنی رفتار تزاریسیم روس با ایران را به‌خوبی و با دقت بررسی می‌کند. اما به‌عنوان یک اقتصاددان که مرکزیت اندیشه‌های خود را بر آرزوی تقویت بنیه تولید ملی قرار داده است، حق ندارد از کنار این واقعیت بدهی بگذرد که استعمار و امپریالیسم در مورد تمام سرزمین‌های تحت ستم و اشغال و اسارت خود، بنا را بر رشد اقتصاد تک‌محصولی - و به قول ایشان خام‌فروشی - قرار داده بودند. آنگاه اولین کارخانه ذوب آهن، اولین کارخانه تراکتورسازی، اولین کارخانه‌های ماشین‌سازی (ساخت ابزارهای کلان تولید، و نه خودروهای مصرفی) چگونه به ایران راه یافته‌اند؟ آن‌هم از محل گازهای استخراجی معادن نفت، که به مدت ۵۰ سال بیهوده می‌سوختند؟ آن‌هم علیرغم پرخاش و عتاب کنسرسیوم غارتگر نفت، که با انعقاد قراردادهای احداث بنگاه‌های عظیم توسعه زیرساخت‌های صنعتی با کشور شوروی و بلوک سوسیالیستی مخالفت می‌کردند؟

به محض تأسیس دولت شوروی، آن دولت به صورت یک‌طرفه، تمامی قراردادهای اسارت‌بار تحمیلی از طرف دولت تزاری را لغو کرد و تمامی تأسیسات احداث شده را (به ارزش بیش از ۱۰۰ میلیون تومان - در حالی که بودجه همان سال ۱۹۲۱ ایران، ۱۵ میلیون تومان بود) به ایران بخشود.

آیا بریتانیا و آمریکا هم همین رفتار را با دولت ایران داشتند؟

اتحاد شوروی حدود ۱۶۰ قرارداد احداث سیلو (در مناطقی که خطر قحطی همواره در آنجا وجود داشت)، پرورش ماهی (امروزه ذخیره ماهی در دریای خزر، مدیون این مراکز عظیم تکثیر و پرورش ماهی در مناطق شمالی ایران است)، ماشین سازی، و دیگر مستحدثات زیرساختی با ایران امضا و اجرا کرد. ایشان چگونه به معرفی مصدق می پردازد، وقتی که کتاب **خاطرات و تالعات** او را نخوانده که در آن اعتراف می کند که اگر شوروی نبود، نفت ایران ملی نمی شد؟ آیا مصدق تنها ۱۰ سال پس از کودتا باید به این نکته اعتراف می کرد:



«دولت روسیه تزاری که بعد از انقلاب (اکتبر) دیگر در ایران سیاسی نداشت و سیاست جدید زاده مرام کمونیستی جانشین آن گردید، و نظر به اینکه دستگاه دولت (ایران) زیر نظر دول استعماری بود، در درجه سوم قرار گرفته بود و با این حال، تا استالین فوت نکرده بود، دول استعماری از او ملاحظه می کردند و ملت می توانست تا حدی اظهار حیات کند و روی همین احساسات بود که من ظرف دو روز قانون ملی شدن صنعت نفت را از تصویب دو مجلس گذرانیدم و باز روی همین احساسات بود که از شرکت نفت که قسمتی از خاک ایران را تحت سلطه و نفوذ خود قرار داده بود، خلع **ید کردم**». (ص ۳۴۵)

اگر «فوت استالین در ۱۶ اسفند، موقع را برای سقوط دولت من مساعد کرده بود» (ص ۱۸۹)، آنگاه «روسیه» در کنار انگلیس قرار داشت؟ مصدق به زبان خود، درک دیر هنگام از توازن قوای بین المللی را با «تأسف و تألم» بیان می دارد. آیا ما امروز حق داریم آموخته را دوباره تجربه کنیم؟ از این صریح تر نمی توان گفت که وجود اردوگاه سوسیالیستی، زمینه را برای ملی کردن صنعت نفت ایران فراهم کرده بود. اگر مصدق در همان سال های ۳۰-۳۲ به این امرو قوف و اشراف داشت، سرنوشت دیگری می داشتیم. به طور کوتاه در مورد روسیه امروز هم نکاتی را یادآور می شویم. دوره ۴۵ ساله اخیر، خود، به دو مرحله تقسیم می شود: (۱) دوره «آشوب یلتسینی» که شامل یک دهه غارت بی حد و اندازه الیگارش ها با پشتیبانی امپریالیسم و «مشاوره» مستقیم کارشناسان بانک جهانی، صندوق بین المللی پول و سازمان سیا می شد. در این دهه، بنا به برآوردها، حدود یک تریلیون دلار سرمایه ملی از کشور خارج شد؛ هزاران بنگاه بزرگ ملی، به بخش خصوصی واگذار شد؛ ۱۵ میلیون نفر یا از فقر و گرسنگی تلف شدند، یا کشور را ترک کردند؛ و به طور خلاصه، مردم، «اصلاحات»

نئولیبرالیستی را با گوشت و خون خود تجربه کردند. (۲) دوره اصلاحات، که طی آن، سدهای زیادی بر غارت و چپاول بسته شد؛ و از آن مهم‌تر، نیروهای ملی، پروژه تجزیه روسیه را خنثی کردند. فراموش نکنیم که مادلین آلبرایت، وزیر امور خارجه وقت آمریکا گفته بود: «روسیه بزرگ‌تر از آن است که به یک ملت تعلق داشته باشد».

روسیه امروز با همان نظام سرمایه‌داری، نمونه خاصی است از جهت‌گیری بر مبنای تقویت بنیه ملی تولید، و یک سنگر علیه توسعه ناتو و امپریالیسم.

همین‌جا لازم است بحثی در مورد پرهیز نسبتاً مطلق آقای مؤمنی در کاربرد مفاهیمی چون «امپریالیسم» و «نئولیبرالیسم» داشته باشیم. من تا به حال در هیچ‌یک از آثار پر حجم و پربار ایشان به طرح این مفاهیم برخورد کرده‌ام. در مورد دلایل این پرهیز هم در جایی توضیحی ندیده‌ام. صلاح این است که در مورد دلایل، به حدت و گمان متوسل نشویم. اما این پرهیز تبعاتی دارد.

شاید با کمی تساهل بپذیریم که وقتی ایشان اصطلاح «تعديل ساختاری» را به کار می‌برد، مشخصات اقتصاد نئولیبرالیستی را مورد نظر دارد. خواننده آگاه نیز می‌تواند با مراجعه به کتاب‌های مجموعه «دیده‌بانی اقتصاد ایران» که شامل مقالات متعددی در تشریح این پدیده است، به شناخت مکفی - البته با کمی زحمت - دست یابد. اما در مورد نظر ایشان پیرامون «امپریالیسم» مرجعی برای تشریح هستی‌شناسانه این پدیده و شیوه‌های عملکرد آن، منبعی نیافتیم. خودداری ایشان از اشاره به نقش امپریالیسم در تخریب روند رشد و توسعه جنوب جهانی، به اهداف ایشان لطمه می‌زند.

نام‌ها اختراع شده‌اند تا مفاهیم را منتقل کنند. پرهیز از کاربرد این نام‌ها، نه فقط تلاش‌گوینده برای انتقال مضمون را سترون می‌سازد، بلکه مخاطب را نیز در دایره معانی سرگردان می‌کند. بیش از یک قرن است که اصطلاح «امپریالیسم» با مضمون نوین آن در دوران تسلط نظام سرمایه‌داری تعریف شده و کوشندگان عرصه اقتصاد سیاسی در سطح جهان، به تکمیل و تکامل مشخصات ذاتی و تغییریابنده آن - متناسب با سطح تکامل مناسبات اجتماعی - پرداخته‌اند. اما وقتی تلاش می‌کنیم که از کاربرد واژه «امپریالیسم» خودداری کنیم، مجبور می‌شویم که تنها به کاربرد عبارت «سلطه خارجی‌ها» بسنده کنیم. عبارتی که به کرات در همین سخنرانی‌ها به کار رفته است. وقتی امپریالیسم را نشناسیم، آنگاه مجبوریم روسیه تزاری، اتحاد شوروی، روسیه امروزی، چین امروزی، آمریکای اوایل قرن بیستم، آمریکای محض قرن بیست و یکم، بریتانیا و دیگران را در یک صف قرار دهیم.

اقتصاددان نهادگرا نمی‌تواند به تفاوت‌های ساختاری جوامع یاد شده بی‌توجه باشد. این بی‌توجهی به عدم درک رفتارهای اینان در مقاطع زمانی معین، عدم توجه به توازن قوای جهانی

در سطح کلان، و طبعاً عدم تمایز تشخیص دوست از دشمن می‌شود. برای اثبات اینکه آیا تلاش‌های روسیه و چین برای گسترش مناسبات با ایران، تلاش برای سلطه است یا نه، نیاز به درک مفهوم امپریالیسم داریم. چگونه آقای مؤمنی نمی‌داند که همان «مافیاهای واردات» و همانان که که بهره‌ ۳۰ درصدی بانک‌ها را راه نجات معرفی می‌کنند، در ممانعت از اجرایی شدن تفاهم‌نامه تاریخی چین و ایران در توسعه زیرساخت‌های ما، فعالند؟ نمی‌دانند یا نمی‌گویند؟

تیتروسخنرانی اول در سایت مؤسسه مطالعات دین و اقتصاد این است: استراتژی واحد آمریکا، چین و روسیه در برابر ایران چیست؟ استراتژی واحد؟ یعنی آن قدرتی که با استفاده از قدرت اقتصادی و سیاسی خود، هزاران تحریم علیه ایران وضع می‌کند؛ نوکران و دنباله‌روان خود را وادار به تبعیت از این تحریم‌ها می‌کند و از این طریق بنا به گفته مکرر شما از سلاح جنگی تحریم علیه ملت ایران استفاده می‌کند؛ با آن قدرتی که تلاش می‌کند تا این تحریم‌ها را بشکند؛ تفاهم‌نامه توسعه زیرساخت‌هایی را که «بنیة تولید ملی» را تقویت می‌کند، با ایران به امضا می‌رساند، یکی است؟ در یک صف قرار دارند؟

بد نیست ایشان نگاهی به مصاحبه آقای علی فکری، رئیس «سازمان سرمایه‌گذاری و کمک‌های اقتصادی و فنی ایران» در تاریخ ۱۴۰۳/۲/۲۳ بیندازند^۲ و با موانع داخلی و ساختاری کشور ما در مسیر عملیاتی کردن تفاهم‌نامه ۲۵ ساله ایران و چین آشنا شوند. قاعدتاً آقای مؤمنی نباید خود یکی از این موانع باشند. ایشان در همان سخنرانی اول، به ضرورت استفاده از تضادهای بین قدرت‌ها اشاره داشتند. حتی با فرض «سلطه‌طلب» بودن چین، می‌بایست با غرب‌گرایان مخالف گسترش رابطه با شرق، ضدیت داشت، نه آنکه با آنان هم‌نوا شوند. باید از ظرفیت‌های رقابت بین قدرت‌ها استفاده کرد. به ویژه آنکه یکی از این‌ها از طریق وضع تحریم‌ها به ما اعلان جنگ می‌دهد؛ از همین طریق به دست‌کاری مناسبات اجتماعی، و خلق و رشد طبقات غیرمولد و فاسد می‌پردازد؛ و دیگری از طریق شکستن تحریم‌ها و کمک به دور زدن آنها و اشتیاق به سرمایه‌گذاری در توسعه زیرساخت‌های ما، نه به رقابت، بلکه به ضدیت برخاسته است. سوالات چالشی خبرنگار و پاسخ‌های سنجیده آقای فکری، فضای کارشناسی جدی به مصاحبه داده است.

مصاحبه دیگری نیز در تاریخ ۱۴۰۳/۳/۶ با فرشاد عادل و نعمت‌الله پهلوانی - کارشناسان حوزه چین - منتشر شد^۴ که از سویی شفاف‌سازی اهداف چین در توسعه مناسبات با ایران است و از سوی دیگر، تشریح قدرت‌نبره‌های مؤثر در حاکمیت در خنثی‌سازی تلاش‌های توسعه‌گرایان وطنی. از میان این مصاحبه ۷۴۰۰ کلمه‌ای، تنها یک پرسش و یک پاسخ را انتخاب کرده‌ایم تا نمونه‌ای برای آشنایی با چارچوب بحث باشد.

به نظر شما چشم‌انداز چینی‌ها چیست و چینی‌ها می‌خواهند چه روایتی از خودشان به

جهان ارائه بدهند و به عنوان یک کشوری که ما به چینی‌ها نزدیکیم و روابطمان هم رو به گسترش هست ما از چینی‌ها باید چه چیزی بفهمیم؟

نعمت‌الله پهلوانی: ما چین را باید در یک بستر بین‌المللی به عنوان یک قدرت جهانی ببینیم، برای همین نیاز داریم یک مقدار فاصله بگیریم از آن نگاه غربی که نسبت به چینی‌ها وجود دارد. چین را از منظر خود چینی‌ها ببینیم، یعنی شما مثلاً می‌توانید از نگاه رئالیسم، لیبرالیسم، مکتب انگلیسی هر کدام از این‌ها چین را بررسی بکنید ولی به نظر ما باید به مکتب چینی روابط بین‌الملل برگردیم.

این‌ها سه نظریه را بررسی می‌کنند. سه نظریه مهم دارند: نظریه تین شیایا یا جهان هماهنگ، نظریه ژون یانگ که نظریه دیالکتیک است و سومین نظریه که مورد وثوق ما هم هست نظریه رئالیسم اخلاقی است. در رئالیسم اخلاقی، این‌ها یک دال مرکزی دارند به نام «رهبری سیاسی اخلاقی پیشگام». هر کدام از این‌ها برای خودشان معنی دارد. ولی رهبری، منظورشان نه رهبری فرد بلکه رهبری یک گروه خاص پیشگام است.

چهار مدل از نوع رهبری را بیان می‌کنند و پیشگام بودن آن به نوعی از رهبری اطلاق می‌شود که هم می‌تواند اصلاحات انجام بدهد هم می‌تواند تجدید نظر طلب باشد و هم ریسک‌پذیر باشد. برای اخلاقی بودن هم، سه نوع اخلاق را دسته‌بندی می‌کنند: اخلاق فردی، دولتی و جهانی؛ چیزی که مد نظر آنهاست اخلاق دولتی و جهانی است که می‌گویند پایبندی به تمامی قواعد و نهادهای بین‌المللی در عین اینکه ما به حقوق بشر هم احترام می‌گذاریم. ما به سعادت آینده هم فکر می‌کنیم سعادت جمعی و این نگاه را به اخلاق دولتی و جهانی دارند.

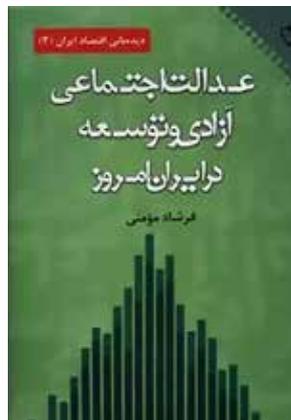
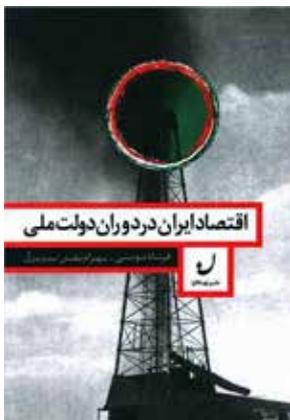
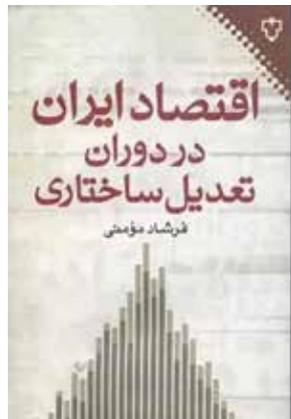
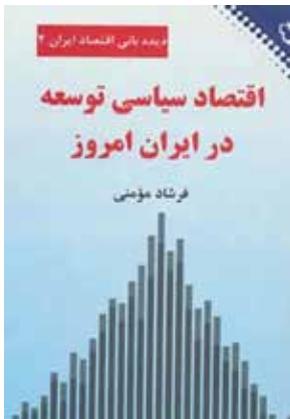
آنها در این نظریه می‌گویند که انتقال قدرت چیزی است که اتفاق می‌افتد، ما در آینده با انتقال قدرت بین چین و آمریکا مواجهیم. ولی این را چه طوری پیگیری می‌کنیم؟ این را با یک پایبندی به صلح، پایبندی به ثبات بین‌المللی پیش می‌بریم برای همین می‌توانیم این جوری ببینیم، که برخلاف انتقال‌هایی که در تاریخ اتفاق افتاده و تقریباً ۷۰ تا ۸۰ درصدش مبتنی بر جنگ بوده، چینی‌ها اینجوری نگاه نمی‌کنند. چینی‌ها آن را می‌خواهند، اتفاقاً با صلح و بهره‌گیری از نهادهای بین‌المللی و چیزی که تا الان می‌بینیم [پیش‌برند] آنها بهره بردند و خودشان را به دومین قدرت اقتصادی و نظامی و... رساندند.

برای همین می‌بینیم اوایل قرن جدید خودشان را به عنوان سهامدار مسئول معرفی می‌کنند. سهامدار مسئول بین‌المللی و دوباره استراتژی مثلاً همسایه خوب جیانگ زمین را می‌بینیم؛ یعنی چیزهایی را از چینی‌ها که دارای خیزش مسالمت‌آمیز و صلح‌آمیزی را

مسائل ایران

دارد، مشاهده می‌کنیم و جزاین هم در آینده از او نمی‌بینیم. تیرانتخابی برای این مصاحبه این است: بدنه کارشناسی مانع گسترش همکاری‌های ایران و چین است / وجود عناصر بوروکرات که ذهنیت مناسب نسبت به چین ندارند، یکی از عواملی است که به پکن پیام می‌دهد ما آماده همکاری نیستیم. آیا به نظر آقای مؤمنی، این کارشناسان و بوروکرات‌ها، همان مخالفان توسعه مبتنی بر تقویت بنیه تولید ملی نیستند؟ به قول خودتان: «شاقول از دست مان خارج نشود. شاقول بنیه تولید ملی است».

1. <http://www.ires.ir/Contents/ContentDetails.aspx?CID=1092>
2. <http://www.ires.ir/Contents/ContentDetails.aspx?CID=1146>
3. <http://B2n.ir/f76105>
4. <http://B2n.ir/e04071>



بحث‌هایی پیرامون لایحه «اصلاح قانون کار»

علی‌خدایی:

لایحه امنیت شغلی، ضعف‌ها و اشکالاتی دارد که اگر برطرف نشود، می‌تواند آسیب‌زا باشد و وضعیت فعلی کارگران را وخیم‌تر سازد.



از قراردادهای سفید امضا تا خط خوردن شکل‌ها/ لایحه‌ی «اصلاح قانون کار» چه ایراداتی دارد؟

خبرگزاری ایلنا: ۲۰ خرداد ۱۴۰۲

به گزارش خبرنگار ایلنا، در روزهای ابتدای اردیبهشت، لایحه امنیت شغلی موسوم به «لایحه اصلاح قانون کار» در دولت نهایی شد؛ به گفته مقامات وزارت کار این لایحه قرار است به مجلس ارسال شود و در کمیسیون‌های تخصصی مورد بررسی قرار گیرد.

هفدهم اردیبهشت، حسین علی‌رعیتی‌فرد معاون روابط کار وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی درباره لایحه اصلاح قانون کار گفت: پس از برگزاری جلسات مفصل و بررسی مزایا و معایب قراردادهای کار دائم و موقت و اثرات هر یک بر طرفین رابطه کار، اجتماع و اقتصاد کشور، پیش‌نویس «لایحه اصلاح موادی از قانون کار» تهیه و مطابق با ماده ۲۲ آیین‌نامه داخلی هیأت دولت برای سیر مراحل قانونی به معاون اول رئیس‌جمهور ارائه شد. این لایحه به زودی به مجلس ارایه می‌شود.

این لایحه که چند بند از قانون کار از ماده ۷ گرفته تا مواد ۹ و ۲۷ را دستخوش تغییرات اساسی

قرار می‌دهد، چقدر به نفع کارگران است و چه ایراداتی دارد؛ چقدر این متن پیشنهادی نیازمند جرح و تعدیل است؟ علی‌خدايي، عضو هیات مدیره کانون عالی شوراهای اسلامی کار کشور در ارتباط با این لایحه به کاستی‌ها و ضعف‌هایی اشاره می‌کند که بایستی در کمیسیون اجتماعی مجلس با حضور و مشارکت نمایندگان کارگران اصلاح شود.

چند و چون لایحه

خدایی در ابتدا می‌گوید: لایحه پیشنهادی اساساً لایحه اصلاح قانون کار نیست و نمی‌دانم چرا نام لایحه اصلاح قانون کار را یدک می‌کشد. اگر بگوییم اصلاح قانون کار، این نگرانی به وجود می‌آید که قرار است به بخش‌های مختلف قانون کار که متأسفانه دولت و نهادهای مسئول به آن عمل نمی‌کنند، دست‌درازی شود.

به گفته وی، از ابتدا قرار بود این لایحه، لایحه امنیت شغلی باشد و صرفاً به مسائل مربوط به امنیت شغلی کارگران ورود کند که تا اینجای کار هم تقریباً همین روند در پیش گرفته شده [است]. رئیس کانون هماهنگی شوراهای اسلامی کار استان تهران اضافه می‌کند: در این لایحه پیشنهادی، یکسری نکات مثبت وجود دارد که در تنظیم آنها همکاران ما در کانون عالی شوراهای اسلامی کار نیز حضور داشته‌اند و در جلساتی که در وزارت کار و هیأت دولت تشکیل شده، مشارکت کرده‌اند. اما این لایحه نواقص و ضعف‌هایی دارد که انتظار می‌رود در کمیسیون اجتماعی مجلس پیگیری و حل شود. توقع داریم ایرادات و کاستی‌های متن پیشنهادی، در مجلس با مشارکت نمایندگان کارگری برطرف شود.

ایرادات لایحه

خدایی در ارتباط با این اشکالات و کاستی‌ها به چند نمونه اشاره کرد و توضیح داد: یکی از اشکالات اساسی لایحه پیشنهادی به مسئله قراردادهای سفید امضا برمی‌گردد. در موضوع قراردادهای سفید امضا، لایحه پیشنهادی مشکل دارد؛ موضوع به نحوی مطرح شده که گویا تکلیف سوءاستفاده از قرارداد سفید امضا در قانون کار و در حیطه روابط کار مشخص می‌شود و دیگر مجازاتی برای کارفرمای خاطی در کار نخواهد بود در حالی که باید در ماده پیشنهادی به صراحت قید شود که در صورت سوءاستفاده از قراردادهای سفید امضا برابر قوانین مدنی با

لایحه پیشنهادی اساساً لایحه اصلاح قانون کار نیست و نمی‌دانم چرا نام لایحه اصلاح قانون کار را یدک می‌کشد. اگر بگوییم اصلاح قانون کار، این نگرانی به وجود می‌آید که قرار است به بخش‌های مختلف قانون کار که متأسفانه دولت و نهادهای مسئول به آن عمل نمی‌کنند، دست‌درازی شود.

کارفرمای متخلف برخورد می‌شود.

او افزود: وقتی گفته می‌شود «ادارات کار قراردادهای سفید امضا را قبول نمی‌کنند و به آنها ترتیب اثر نمی‌دهند» انگار پرونده این قراردادها در همین ادارات کار بسته می‌شود و این در حالی است که در قوانین مدنی، سوءاستفاده از قراردادهای سفید امضا، هم مجازات شلاق در پی دارد و هم زندان. بنابراین، این جرایم باید در ماده پیشنهادی پیش‌بینی شود. درست است که سفید امضا ممنوع است و در صورت عقد این قراردادها، باید در حوزه روابط کار به رسمیت شناخته نشود، اما مسئله مهم این است که در صورت عقد چنین قراردادهایی، کارگر حق دارد به مراجع قضایی شکایت کند. این بخش از لایحه را مبهم نوشته‌اند به گونه‌ای که گویا تکلیف کار در ادارات کار مشخص می‌شود و نهایتاً مجازات کارفرما، نپذیرفتن این اسناد سفید امضاست.

به گفته این فعال کارگری، متأسفانه در سال‌های اخیر قراردادهای سفید امضا جای خود را در بازار کار کشور پیدا کرده‌اند و به دلیل کم‌کاری‌هایی که وزارت کار داشته، کارفرمایان خیلی راحت چنین قراردادهای کاری تنظیم می‌کنند. بنابراین اینکه در لایحه در مورد قراردادهای سفید امضا صحبت شود، به معنای رسمی کردن این قراردادها نیست، البته به شرطی که ممنوعیت این قراردادها و مجازات‌های مترتب بر آن، به صراحت و به روشنی تمام ذکر شود.

خدایی نادیده گرفتن نقش تشکل‌های کارگری در بحث آیین‌نامه انضباط کار را یک معضل اساسی دیگر این لایحه پیشنهادی دانست و گفت: در متن چندین جا موضوع آیین‌نامه انضباط کار قید شده اما هیچ نقشی برای تشکل‌های کارگری در نظر نگرفته‌اند. باید در تنظیم آیین‌نامه‌های انضباطی، حضور نماینده کارگری یا تشکل کارگری به روشنی دیده شود.

او ادامه داد: در بحث تخلفات سنگین کارگر که می‌تواند طی مراحل منجر به فسخ قرارداد و اخراج شود و مصادیق این تخلفات، باز هم لایحه پیشنهادی ایراداتی دارد. در این متن قید شده که مصادیق تخلفات سنگین در قالب یک آیین‌نامه در وزارت کار تدوین و به تصویب وزیر کار خواهد رسید در حالی که این مسئله باید به تصویب شورای عالی کار یا یک نهاد سه‌جانبه برسد و وزیر کار نمی‌تواند به تنهایی مصادیق تخلفات سنگین کارگران را تعیین کند.

نایب رئیس هیات مدیره کانون عالی شوراهای اسلامی کار کشور با تأکید بر اینکه «لایحه پیشنهادی اشکالات بسیار دارد» به یک نمونه دیگر اشاره کرد: به صورت سهوی یا عامدانه در جاهای مختلف این متن، بعد از «هیات‌های تشخیص»، نام «هیات‌های حل اختلاف» حذف شده در حالیکه در تمام مراحل رسیدگی به دعاوی کارگران، در صورتی که کارگر به رای هیات تشخیص اعتراض داشته باشد، می‌تواند به هیات حل اختلاف شکایت کند. در این لایحه اسمی از هیات‌های حل اختلاف نیامده که این موضوع نیز نیازمند اصلاحات است.

خدایی در پایان گفت: فعالان کارگری در حد امکان در تنظیم این لایحه با هدف تامین امنیت شغلی کارگران مشارکت کرده‌اند اما نتیجه‌ی حاصله، علیرغم چندین نکته‌ی مثبت، ضعف‌ها و اشکالاتی دارد که اگر برطرف نشود، می‌تواند آسیب‌زا باشد و وضعیت فعلی کارگران را وخیم‌تر سازد.

آرمین خوشوقتی: اصلاحات به وجود آمده ابهامات و ایرادات بسیار دارد

ایلنا، ۱۵ خرداد ۱۴۰۳

لایحه اصلاح قانون کار باید در کمیسیون‌های تخصصی مجلس به دقت چکش‌کاری و اصلاح شود و امیدواریم در بررسی این لایحه از نظرات کارشناسان و تشکل‌های صنفی استفاده کنند تا کار به درستی پیش رود.

به گزارش خبرنگار، اخیراً کنفرانس توسعه منابع انسانی توسط سازمان مدیریت صنعتی برگزار شد. در روز دوم این کنفرانس، به دعوت هیأت اجرایی این کنفرانس، پنیلی برای بررسی لایحه اصلاح قانون کار یا لایحه امنیت شغلی برگزار شد. در این پنل به عدم رعایت سه جانبه‌گرایی و بی‌توجهی به نظرات کارشناسان و متخصصان امر انتقاد شد و بندهایی از آن مورد ایراد قرار گرفت.

آرمین خوشوقتی، کارشناس ارشد حقوق و روابط کار، در گفتگو با ایلنا، با اشاره به محتوای این کنفرانس، به بخش‌هایی از لایحه اصلاح قانون کار که از سوی دولت به مجلس شورا تحویل داده شده، انتقاد کرد. او در ارتباط با الحاق یک تبصره به ماده ۹ قانون کار گفت: اصل موضوع، ممنوعیت قراردادهای سفید امضا، موضوع خوبی است ولی بخش دوم این تبصره که صحت اثبات را برعهده کارفرما گذاشته، نگران‌کننده است و می‌تواند به منزله اعتباربخشی به قراردادهای سفید امضا باشد. این تبصره به نوعی قراردادهای سفید امضا را به رسمیت می‌شناسد و راه را باز می‌گذارد تا کارفرمایان به کارگران بگویند قرارداد سفید را امضا کنید ما بعداً محتوای قرارداد را اثبات می‌کنیم.

او با بیان اینکه این موضوع منشاء فساد می‌شود؛ افزود: نباید به هیچ وجه قراردادهای سفید امضا به رسمیت شناخته شود و کارفرما نباید در هیچ شرایطی بتواند چنین قراردادهایی تنظیم کند. خوشوقتی در مورد اصلاح ماده ۱۰ قانون کار گفت: در این اصلاحیه صراحتاً ذکر شده اخذ هرگونه چک، سفته و اوراق تجاری از کارگران ممنوع است و دادگاه‌ها از ترتیب اثر دادن به این اوراق خودداری می‌کنند که این ممنوعیت خیلی خوب است؛ در ادامه این تبصره آمده اگر به دلیل سپردن

غرض از اصلاح ماده ۱۰ احتمالاً این بوده که اختلافی حل شود اما این تبصره با چیدمان فعلی موجب بروز اختلاف و ناامنی در روابط کار می‌شود و می‌تواند مورد سوءاستفاده کارفرما قرار بگیرد.

اموالی به کارگر نیاز به اخذ ضمانت نامه باشد کارفرما باید در اسناد تجاری اخذ شده، دلیل آن را ذکر کند.

اینجا یک مسئله پیش می‌آید: فرض کنید کارگر یک کامپیوتر یا خودروی شرکت یا لیفتراک کارخانه دستش است و با آن کار می‌کند، آیا با استناد به این تبصره کارفرما می‌تواند از کارگر ضمانت بگیرد؟ در تبصره آمده که دادگاه‌ها در صورت اثبات بروز خسارت ورود می‌کنند. خوب حالا اگر ثابت شد که کارگر با لیفتراک کار می‌کرده و لیفتراک در حین کار دچار نقص فنی شده، آیا اگر کارفرما ثابت کرد که خسارت به لیفتراک وارد شده، کارگر باید جبران خسارت کند؟!

وی با تاکید بر اینکه این‌گونه اموال، ابزار کار هستند و کارگر به درخواست کارفرما مشغول به کار می‌شود و حتی روش انجام کار را هم کارفرما مشخص می‌کند؛ ادامه داد: چرا خسارت غیرعمدی وارده شده به تجهیزات کار را کارگر پرداخت کند؟ تنها در صورتی که قصوری از کارگر سر بزند یا به‌طور عمده موجب خسارت زدن شود، علی‌القاعده باید جبران نماید نه اینکه به صرف اثبات بروز خسارت، کارگر را مجبور به پرداخت کنند. صرف بروز خسارت، بازه وسیعی است و کارگر نا عادلانه متضرر می‌شود. در ماده ۱۲ قانون مسئولیت مدنی آمده که هر خسارتی که توسط کارگر وارد شود جبران بر عهده کارفرماست و کاملاً عادلانه و درست است چرا که کارگر به دستور کارفرما کار می‌کند و شریک کارفرما نیست که جبران خسارت کند.

به گفته این کارشناس حقوقی، غرض از اصلاح ماده ۱۰ احتمالاً این بوده که اختلافی حل شود اما این تبصره با چیدمان فعلی موجب بروز اختلاف و ناامنی در روابط کار می‌شود و می‌تواند مورد سوءاستفاده کارفرما قرار بگیرد.

خوشوقتی در ادامه به اصلاح ماده ۲۴ قانون کار اشاره کرد که در آن آمده پرداخت مزایای قانونی پایان کار یا مطالبات مانده مرخصی در حین کار ممنوع است و در صورت پرداخت جزو مطالبات پایان کار محسوب نمی‌شود؛ او در این رابطه گفت: خوب است که یک‌بار برای همیشه این مسئله در قانون به صراحت آمده و تکلیف روشن شود. در حال حاضر خیلی از شرکت‌ها هستند که مطالبات باز خرید مانده مرخصی را حین کار به کارگر پرداخت می‌کنند و این پرداخت را حمل بر تسویه می‌دانند که این اصلاً درست نیست.

او در ادامه اصلاح ماده ۲۷ قانون کار را یک اشتباه فاحش دانست و گفت: در ماده ۲۷ قانون فعلی، اگر کارگر در انجام کار محوله قصور کند یا آیین‌نامه‌ها را زیر پا بگذارد با نظر مثبت شورای

اموال شرکت‌ها، ابزار کار هستند و کارگر به درخواست کارفرما مشغول به کار می‌شود و حتی روش انجام کار را هم کارفرما مشخص می‌کند؛ ادامه داد: چرا خسارت غیرعمدی وارده شده به تجهیزات کار را کارگر پرداخت کند؟

اسلامی کار بعد از دوبار تذکر کتبی می توان او را اخراج کرد اما در اصلاحیه، کارفرما باید سه بار تذکر بدهد و اگر برای بار چهارم کارگر باز هم آیین نامه انضباطی کارگاه را رعایت نکرد، قرارداد فسخ می شود؛ در این اصلاحیه، نظر و تأیید تشکل کارگری برای اخراج کارگر حذف شده؛ اما موضوع نگران کننده این است که در ادامه آمده اگر تخلف کارگر سنگین باشد کارفرما یا کمیته انضباطی می توانند بدون تذکر کارگر را اخراج کنند و مصادیق تخلفات سنگین را وزارت کار مشخص می کند؛ باید پرسید آیا وزارت کار در جایگاهی هست که مصادیق تخلفات سنگین را مشخص کند؟ پس سه جانبه گرایی چه می شود؟

به گفته وی، این شروعی است بر خودکامگی وزارت کار؛ چرا سه جانبه گرایی به صورت کامل نقض شده است؛ چرا وزارت کار باید راساً مصادیق تخلفات سنگین را مشخص کند؟! خوشوقتی تأکید کرد: دو مقاله نامه ۱۵۸ و ۱۹۹ سازمان جهانی کار به صراحت تأکید دارند که کارگر نباید به هیچ وجه اخراج شود مگر اینکه دلیل موجهی در میان باشد. نکته مهم این است که در تبصره ۳ ماده ۱۰ قانون کار این طور گفته شده که اگر قرارداد کارگر تمام شود، عدم تمدید قرارداد با دلیل موجه ممکن است و این به روشنی مصداق نقض اراده طرفین در عقد قرارداد است او در ادامه به ماده ۷ قانون کار و اصلاحات آن پرداخت و گفت: اصلاحاتی که در ماده ۷ قانون کار به وجود آمده نیز ابهام و ایرادات بسیار دارد. مثلاً در تبصره ۲ پیشنهادی گفته قراردادها بعد از ۵ سال در همه مشاغل (مستمر و غیرمستمر) دائمی می شود، اما هیچ اشاره ای به اینکه اگر در این مدت کار خاتمه یابد یا کارگاه تعطیل شود، نشده و همین بی توجهی می تواند موجب بروز اختلاف میان کارگر و کارفرما شود. یا در تبصره یک، باز هم اجازه قراردادن شرط مدت در قراردادهای دائمی داده شده [است].

خوشوقتی در پایان تأکید کرد: لایحه اصلاح قانون کار باید در کمیسیون های تخصصی مجلس به دقت چکش کاری و اصلاح شود و امیدواریم در بررسی این لایحه از نظرات کارشناسان و تشکل های صنفی استفاده کنند تا کار به درستی پیش رود.

اصلاحاتی که در ماده ۷ قانون کار به وجود آمده نیز ابهام و ایرادات بسیار دارد. مثلاً در تبصره ۲ پیشنهادی گفته قراردادها بعد از ۵ سال در همه مشاغل (مستمر و غیرمستمر) دائمی می شود، اما هیچ اشاره ای به اینکه اگر در این مدت کار خاتمه یابد یا کارگاه تعطیل شود، نشده و همین بی توجهی می تواند موجب بروز اختلاف میان کارگر و کارفرما شود. یا در تبصره یک، باز هم اجازه قراردادن شرط مدت در قراردادهای دائمی داده شده [است].

آگاهانیدن یا خروج بر آگاهی؟ مسئله این است.

نگاهی به انتقادات آقای غنی‌نژاد از دکتر محمد مصدق

رهبر مبارزات ضد استعماری مردم ایران در نهضت ملی کردن صنعت نفت

علی پورصفر (کامران)



شرح ماجرا

توماس پیکنی مؤلف کتاب سرمایه در قرن بیست و یکم، در مذمت همه سرمایه‌داران - یا به قول او نخبگان اقتصادی و مالی - و اقتصاددانان مدافع آنان می‌نویسد:

نخبگان اقتصادی و مالی وقتی برای دفاع از منافع خود لازم بدانند - و این نخبگان در برگیرنده اقتصاددانان هم می‌شود - از هیچ تزویر و ریائی رویگردان نیستند. این اقتصاددانان متأسفانه گرایش تعصب‌آمیز به دفاع از منافع خصوصی خود دارند و در همان حال به شکل ناموجهی ادعا می‌کنند که مدافع منافع عمومی هستند (ص ۷۴۹).

امروزه در ایران ما نیز بسیاری از شهرت‌یافتگان به اقتصاددانی بدون کم‌ترین پروائی از اینکه آراء و عقاید به اصطلاح اقتصادی‌شان تا بی‌نهایت، مخالف و ناقض بنیادهای زندگی اجتماعی و برخی اصول پایه‌ای قانون اساسی حاکم بر کشور است، همان تزویر و ریائی را پیروی می‌کنند که توماس پیکنی مذمت‌شان کرده و از آنان تبری می‌جوید. گرایشی که شکل مستقیم منفعت خصوصی و تحقق آن را منشاء بهروزی آدمیان و جامعه بشری می‌داند، برای خلاصی از بن‌بست‌های اجتناب‌ناپذیر و غیرقابل عبوری که از همان لحظات اول کارکرد مستقیم منفعت خصوصی در روزگاران اخیر و به‌ویژه دوران ما دامنگیر جامعه بشری می‌شود و مآلاً برای مصونیت امواج شک و بدگمانی که پس از این بن‌بست‌ها از جانب مردم متوجه طرفداران این نظرگاه‌های ضد اجتماعی

می‌شود، ساحت علوم دیگر، به ویژه تاریخ و سیاست را نیز آلوده همان تزویرها و ریاکاری‌ها می‌کنند. ضد اخلاقیاتی که تا امروز به سهم خود - جدا از بنیادهای عینی و طبقاتی سازنده چنین تباهی‌هایی - یکی از موانع جدی آگاهی‌های توده مردم، به ویژه زحمتکشان به سرچشمه‌های ناکامی‌ها و فلاکت‌ها و عقب افتادگی‌های‌شان بوده است. در میان اقتصاددانان ایران، به ویژه آقای موسی غنی‌نژاد تا امروز نسبت به همگنان‌شان جسارت بیشتری در این روند از خود نشان داده و هرگاه که فرصتی در اختیارش قرار می‌گیرد تازش‌های بی‌پروائی را علیه برخی تحولات تعالی بخش و روندهای سیاسی و اجتماعی ترقی خواهانه یک قرن گذشته ایران صورت می‌دهند که از شدت کهنگی مضمون - با وجود نوین‌شدگی صورت آن - مصداق تام و تمام توتولوژی ارتجاعی و اقتباس از سفسطه‌گری‌های بی‌اعتبار اوائل تاریخ نویسی اندیشه بشری است. بنیاد نظری این گرایش قهقرائی - جدا از بنیادهای طبقاتی واقعی و عینی - تصلب و لجاجتی است که اندیشه‌پردازی‌های نازاد و دلالت‌های عقیم فکرت‌نمائی‌ها در مواجهه با سؤالات و انتقادات تجویز می‌کنند.

غنی‌نژاد ضمن مقاله‌ای علیه زنده‌یاد دکتر محمد مصدق در روزنامه دنیای اقتصاد (۲۵ اسفند ۱۴۰۲، ش ۵۹۷۳) ستیزه و خصومت با او را از همه سطوح مدرسی شناخته‌شده گذرانیده و همان تصورات و توهماتی را درباره آن بزرگوار تکرار کرده‌اند که از هشتاد و چند سال پیش وابستگان به دربار پهلوی و کارگزاران سیاست‌های خارجی، به ویژه انحصار نفتی بریتیش پترولیوم (بی. پی) سازندگان و ناشران آن بوده‌اند. صاحب این قلم قصد ارزیابی و بررسی همه نظرات ایشان را درباره دکتر مصدق ندارد چرا که شاید موهم اعتبار نظری بخشی از این مجموعه نادانی‌ها شود از این رو فقط به دسته‌ای از بدترین واگویی‌های ایشان علیه دکتر مصدق اکتفا می‌کند.

اتهام پوپولیست بودن به دکتر مصدق

۱. ایشان در انتساب دکتر مصدق به پوپولیسم و تعریف از این مقوله پادروا نوشته‌اند: پوپولیسم به جریانی گفته می‌شود که مدعی است بدون هیچ واسطه حزبی یا نهادی، نماینده مستقیم مردم است، لذا خود را ملزم به پاسخگویی به هیچ نهاد سیاسی نمی‌داند. سیاست‌ورزی آقای مصدق دقیقاً از این سنخ بود. برای اینکه بدانیم پایه‌های این تعریف تا چه اندازه سست و بی‌اعتبار است مراجعه ساده‌ای به کتاب پوپولیسم نوشته پل تاگارت کفایت می‌کند، زیرا نویسنده، مبحث تعریف از اصطلاح پوپولیسم را با دو عبارت هم‌تبار و یک‌معنی، آغاز می‌کند و به انجام می‌رساند: پوپولیسم مفهوم روشنی ندارد (ص ۲۱)... پوپولیسم اساساً مفهومی از هم‌گسیخته است (ص ۳۹). به این ترتیب باید از ایشان پرسید در جایی که هنوز معلوم نشده پوپولیسم چیست و بر چه کسان یا نهضت‌هایی اطلاق

می‌شود، چگونه می‌توان کسی و یا جنبشی را با این سهولت پوپولیست نامید؟ کسی چه می‌داند، شاید مدافعان این فرضیه پادروها، علم لدنی دارند، بنابراین زبان علم از مواجهه با این عالمان لدنی قاصر است. خوشبختانه جناب غنی‌نژاد همه سخنرانی‌های مصدق را مرور نکرده‌اند برای همین هم متعرض عبارات پوپولیستی او در مذاکرات روز سه شنبه ۲۷ فروردین ۱۳۳۰ نشده‌اند. آخر او گفته بود: «ما می‌گوئیم ایران جز از طریق دموکراسی و غیر از عدالت اجتماعی با رویه دیگری اصلاح و اداره نمی‌شود.»

۲. **تظاهر به اسلامیت برای کسب محبوبیت میان مردم مسلمان ایران رویه معمول مصدق در کارنامه سیاسی اوست...** و سنگ اسلامیت به سینه زدن برای محبوب‌القلوب شدن میان عامه مردم مسلمان است.

چه تشابه نفرت‌انگیزی با تهمت‌های شاه، دربار، اولاد کاشانی، بهبهانی و کودتاچیان ۲۸ مرداد، به‌ویژه ورق پاره‌های معلوم‌الحالی نظیر **آتش و شاهد** که در روزهای بعد از کودتا چه مهره‌ها که بر طاس نیفکندند. جناب غنی‌نژاد؛ ببینید که ۷۰ سال پیش از شما سید مهدی میراشرافی و سید مصطفی شمس قنات آبادی روز شنبه ۳۱ مرداد ۱۳۳۲ علیه مرحوم مصدق چه‌ها نوشته بودند: **مصدق خود را... مافوق مقدسات عالم می‌دانست. او خدا را هم بالای سر خود نمی‌توانست ببیند و اگر قدرت داشت... دستور می‌داد که سایه خدای بزرگ را بالای سر او به توپ ببندند.**

جناب آقا، شما حتما نخوانده‌اید - اگر خوانده بودید قطعاً در اظهار نظرتان نسبت اسلام‌نمایی صوری دکتر مصدق احتیاط می‌کردید - که مصدق از جمله آگاه‌ترین حقوق‌دانان سکولار به موازین فقهی و شرعی حقوق در ایران بوده و دکترای حقوق را به سال ۱۲۹۲ ش/ ۱۹۱۳ در شهر نوشاتل سوئیس با تألیف رساله وصیت در حقوق اسلام کسب کرده بود. برخی مقالات حقوقی او که بعد از انقلاب با نام «مصدق و مسائل حقوق و سیاست» منتشر شده است، جابه‌جا حاوی اشارات ویژه‌ای به یک دسته از مسائل خاص و حساسیت‌برانگیز است که جز شخصیت‌های متبحر در فقه و حقوق اسلامی قادر به طرح آنها نیستند. نظیر اشاره او به اساس نبوی قاعده رعایت حقوق ارتفاقی اشخاص از طریق تحدید بخشی از حقوق اشخاص دیگر و یا اشاره او به حکم **شیخ جعفر کاشف الغطاء** صاحب جواهر در اختیار ولایتی قاضی برای طلاق زنان تحت ستم از همسران ظالم‌شان. مصدق، بی‌تردید مسلمان معتقد و ثابت‌قدمی بود که در عین حال برای هم‌وطنان ناهم‌دین و غیر هم‌مذهب خود نیز همان حقوق ملی را قائل بود که برای خود و هم‌دینانش می‌خواست. بنابراین هر آنچه را که امثال شاه و علم و میراشرافی و بقائی و شمس قنات‌آبادی و صدها ستمگر و خودفروخته و مزدور و کودتاچی دیگر نثار آن شخصیت ملی و میهن‌دوست کرده بودند، جز ترهاتی برای فریب عوام و تقویت عوام‌فریبان نیست.

۳. آقای غنی نژاد در یک مقاله مختصر، چندبار تاکید کرده اند:

شگرد اصلی مصدق در تمام زندگی سیاسی اش تهییج افکار عمومی و سوار شدن بر موج شور و هیجان ایجاد شده از این طریق بود... و کنش سیاسی وی عمدتاً متمرکز بوده بر وجیه‌المله شدن و کسب شهرت و محبوبیت میان عامه مردم... و سنگ اسلامیت به سینه زدن (او) برای محبوب‌القلوب شدن میان عامه مردم مسلمان بوده... و عملکرد سیاسی اش در تمام دوران نخست‌وزیری دقیقاً منطبق با پوپولیسم است... و تصاحب قدرت سیاسی از طریق تهییج مردم و افکار عمومی... مصدق اساساً اعتقادی به حکومت قانون نداشت و خود را بالاتراز آن می‌دانست، به این معنی که به تشخیص خود آن را رعایت یا نقض می‌کرد.

از این عبارات فقط یک معنی به دست می‌آید: مردم‌فریبی. نمی‌دانم چگونه یک استاد دانشگاه می‌تواند خود را تا حد کسان‌ی همچون میراشرافی، شمس قنات‌آبادی، مظفر بقائی، اسدالله علم و محمدرضا پهلوی تنزل دهد و درست همان عقایدی را در مذمت و انتقاد از مصدق بیان دارد که دشمنان قسم خورد خلق‌های ایران می‌گفتند و پیروان‌شان هنوز تکرار می‌کنند. آیا این روزنامه آتش و گردانندگان آن هستند که بعد از ۷۰ سال از گذشت آن فاجعه‌ای که هنوز بسیاری از عوارضش ترمیم نشده، همچنان به نفرت‌پراکنی علیه نهضت ملی ایران و سرکرده آن مشغولند؟ آیا همانانند که بار دیگر فتح‌نامه‌های ضد ملی‌شان را به چهره مردم ایران می‌کوبند؟ شاید صاحب این قلم اشتباه می‌کند که انتقادات آقای غنی نژاد از مصدق همان‌هاست که امثال میراشرافی در فردای کودتا می‌گفتند؟ اما خیر، خودتان بخوانید و قضاوت کنید:

مصدق‌السلطنه خودپرست، خودخواه، کسی نبود که گوشش به حکم قانون بدهکار باشد. او خود را مافوق قانون. مافوق ملت. مافوق شاه. مافوق مقدسات می‌دانست... (آتش شماره ۱۳۰۹ مورخ شنبه ۳۱ مرداد ۱۳۳۲).

پیشینه تاریخی اتهام‌زنی علیه عدالت‌خواهان

فتح‌نامه‌های اراذل و اوباشی که بر مردم و جنبش‌ها و رهبران مردم چیره می‌شوند، به‌طور معمول صفات و خصوصیات زننده خود را به مخالفان‌شان نسبت می‌دهند تا توجیهی باشد برای اعمالی که خلاف منافع و مصالح ملت انجام داده و می‌دهند. در تمامی حوادث و تکان‌های سیاسی اجتماعی بزرگ و کوچک جهان از گذشته‌های دور تا امروز، به‌ویژه در ممالک و دولت‌هایی که وجوهی از دموکراسی در میان‌شان جاری بود، تهمت عوام‌فریبی و قانون‌گریزی و مجازات‌کسانی که چنین اتهامی متوجه‌شان می‌شد، اسلحه مؤثری در ایجاد ترس و نگرانی میان برخی از اصلاح‌گران بود و هنوز نیز چنین است. اعدام سقراط به این بهانه صورت گرفت که جوانان را فریب می‌دهد

و به فساد سیاسی دامن می‌زند و در دین مردم بدعت می‌گذارد. در جمهوری رم هر انسانی که خیرخواهی‌های خود را نسبت به توده‌های مردم فقیر اعلام می‌داشت، متهم به عوام‌فریبی و دلربائی از مردم، به ویژه پلبین‌های فقیر برای تشکیل سلطنت خود می‌شد. سیپوریوس کاسیوس، کنسول رم به سال ۴۸۶ ق.م خواستار تقسیم املاک زراعی در متصرفات جدید میان پلبین‌های مستمند شد. سنای رم و پاتریسین‌ها نیز او را به مردم‌فریبی متهم کردند و در پایان مأموریتش او را برای اعدام تحویل پدرش دادند و او نیز چنین کرد. پاتریسین ثروتمندی به نام سیپوریوس مایلیوس در سال ۴۳۹ برای کمک به مردم قحطی‌زده، ذخیره‌گندم خود را به رایگان و یا ارزان‌ترین قیمت میان نیازمندان توزیع کرد، اما پاتریسین‌ها و سناتورها که عمل او را مخالف منافع فوری خود می‌دیدند، متهمش کردند که قصد دارد با عوام‌فریبی و جلب قلوب عوام خود را به سلطنت برساند. پس آدمکشی را به خانه‌اش فرستادند و او را کشتند. پاتریسین‌ها و سنای رم، برادران گراکوس را که طراحان دو مرحله از مشهورترین اصلاحات اجتماعی در جمهوری رم باستان بودند با تهمت خیانت به کشور و به سنا، پامال کردن قوانین و فریفتن فقرا و محرومان و اقدام برای تاسیس سلطنت استبدادی خود، به قتل رسانیدند و چند هزار نفر از پیروان‌شان را کشتند. آخر آنها نیز می‌گفتند: حتی حیوانات سرزمین ایتالی نیز برای خود پناهگاهی دارند... حال آنکه مردم بیچاره که برای این سرزمین جان خود را فدا کرده و مبارزه می‌کنند، فقط از هوا و روشنائی این سرزمین استفاده می‌کنند. (گرمبرگ، ج ۲، ص ۳۳۸-۳۳۹، دوران، تاریخ تمدن، ج ۳، ص ۲۹، پلوتارک، ج ۴، ص ۹۰-۹۱، ۱۰۴-۱۰۷ و ۱۱۳-۱۲۳). در انقلاب فرانسه نیز کسانی نظیر باراس، بارر، فوشه، کارنو و برخی دیگر پس از اعدام فوری ماکسیمیلیان روبسپیر و ۹۲ نفر از رهبران پاکدست و شجاع انقلاب فرانسه در ژوئیه ۱۷۹۴ - اقدامی که موجب انجماد و حتی عقب‌گرد نسبی در انقلاب شد - همه تباهی‌هایی را که خود بدان آلوده بودند، بدون کم‌ترین پروائی به روبسپیر و یارانش نسبت دادند و کسانی را که به هنگام مرگ هیچ دارائی گرانبھائی نداشتند، به اخاذی و مال‌اندوزی، عیاشی، دیکتاتوری و مردم‌ستیزی و همدستی با اجانب متهم می‌کردند (رده، انقلاب کبیر فرانسه و پیامدهای آن، ص ۲۰۰-۲۰۵، پالم، عصر انقلاب دموکراتیک، ج ۲، ص ۲۶۱-۲۶۵، سوبول، انقلاب فرانسه، ج ۲، ص ۱۴۰-۱۵۰، ماله، انقلاب کبیر فرانسه، ص ۴۴۸-۴۵۱).

بی‌تردید لیویوس دروزوس دروغگو که سنای رم او را برای رقابت با کایوس گراکوس و طرح وعده‌های شیرین‌تر و جذاب‌تر به میان مردم فرستاده بود و کاتیلینا سردار ورشکسته و طماع رمی و همچنین قاتلان روبسپیر از نمونه‌های خاص و عام عوام‌فریبی بوده‌اند، اما میان آنان با شخصیت‌هایی چون برادران گراکوس به همان اندازه فاصله هست که میان دکتر علی‌امینی و دکتر محمد مصدق. تا امروز دیده نشده است که آقای غنی‌نژاد و همفکران‌شان به کسانی همچون احمد قوام السلطنه و علی‌امینی، لقب عوام‌فریب و پوپولیست و قانون‌گریز داده باشند، در حالی که مطابق

تعریفات و توصیفات ایشان، چنین اشخاصی مظاهر آشکار همان صفاتی هستند که ایشان نثار دکتر مصدق کرده اند.

سکوت احزاب و چهره‌های سرشناس طبقه حاکمه در بیان صفات برجسته امثال قوام السلطنه و امینی انگیزه روشنی دارد. این اشخاص برای حفظ طبقه حاکمه و منافع آنان مجاز به هر اقدامی بودند و هستند. از قانون‌گریزی و قانون‌تراشی گرفته تا آدم‌کشی و جامعه‌ستیزی و دروغ‌پراکنی، و ترک تازی در میدان بی‌رقیبی که پیش‌تر هم‌وردان‌شان را گرگ‌ها و کفتارها دریده بودند. به نظر می‌رسد که فرمول جعلی توسعه خودبه‌خودی بازار خود تنظیم‌گر و پایبندی به آن نیز چنین قابلیت‌هایی دارد.

آنچه را که آقای غنی‌نژاد به مرحوم مصدق نسبت داده‌اند، اسدالله علم بارها ضمن خاطرات خود تکرار کرده و همراه با شاه چندین بار از دکتر مصدق با صفت دماغ‌گاو نام برده است (برای نمونه: اخبار ۱۹ تیر و ۳۰ مرداد ۱۳۵۴ و ۷ اردیبهشت ۱۳۵۶) آیا آنچه را که ایشان درباره این انسان شریف و میهن‌دوست بیان داشته‌اند کم‌تر از توهین‌های شاه و علم است؟ بی‌تردید همگی آدمیان-از پلیدترین تا بهترین‌هاشان حتی در بدترین مراحل بیگانگی از هم، مشترکاتی هرچند ناچیز با یکدیگر دارند، بنابراین یحتمل که شاه و علم نیز در برخی موضوعات با برخی مخالفان آزادی‌خواه و مترقی خود توافقی می‌داشتند. به همین سبب نمی‌توان تنها از این بابت که مثلاً شاه یا علم با کسی مخالف بودند، آن شخص را از نسبت‌های مطروحه میرا دانست، اما اگر این دو تن خود مرجع اساسی تشکیل اوضاع و خمی بوده باشند که جبران آن وخامت جز با انقلاب میسر نبود، دیگر نمی‌توان به استناد آن مشترکات ناچیز، روایت‌های‌شان علیه مصدق را از حوزه استدلال و تحلیل و علت‌یابی خارج کرد؟ بنابراین، هرآنچه را که امثال شاه و علم علیه مصدق گفته و نوشته‌اند بخشی از ستیزه‌آنان و طبقه حاکمه ایران علیه مشروطیت و حکومت دموکراسی و منافع بی‌واسطه و مستقیم ملی است. در اینجاست که هم‌صدائی آقای غنی‌نژاد و همگان‌شان با کودتاچیان و مخالفان مصدق و سازندگان اوضاع و خمی ایران به‌ویژه در ۲۵ سال بعد از کودتای ۲۸ مرداد، بهت‌آور و غیر قابل قبول می‌شود. مگر اینکه مشترکات ناچیز به مشترکات بیشتری رسیده باشد.

ادعای غیر ضروری بودن ملی کردن صنعت نفت

۴. آقای غنی‌نژاد شرح بزرگ‌ترین دستاورد نهضت ملی ایران علیه استعمار و امپریالیسم را که با هدایت دکتر مصدق به ملی کردن صنعت نفت ایران هرچند ناکام انجامید، چنان باز می‌گویند که انگاری اتفاقی غیر ضروری و نالازم بوده که بیش از همه از مداخلات شخص دکتر مصدق و پوپولیسم او حاصل شده است. ایشان چنین نوشته‌اند:

شگرد اصلی مصدق در تمام زندگی سیاسی اش تهییج افکار عمومی و سوار شدن بر موج شور و هیجان ایجاد شده از این طریق بود... به کرسی نشاندن شعار ملی کردن صنعت نفت هم دقیقاً با همین شیوه به انجام رسید... رزم آرا مخالف ملی کردن نفت بود و اکثریت نمایندگان مجلس هم با او هم‌رای بودند، اما با فشار تبلیغات گسترده، تظاهرات خیابانی و نهایتاً ترور رزم آرا بود که قانون ملی کردن نفت به تصویب رسید.

شاید صاحب این قلم بیش از اندازه نسبت به ادبیات نوشتاری آقای غنی نژاد حساس شده باشد، اما هرکسی که این عبارات را فقط یک بار مطالعه کند، به همان استنباطی می‌رسد که صاحب این قلم بدان رسیده است.

این عبارات می‌گوید که جامعه ایران مستعد چنین درخواستی نبود و چنین توقعی در ذهنیات ایرانیان جایی نداشت و این شگرد و جاهت طلبانه شخص مصدق و یاران او بود که موجب تشکیل و پیشرفت یک فکر بی‌ریشه شد. توقعی که با تهییج افکار عمومی و سوار شدن بر امواج شور و احساسات و علی‌رغم مخالفت نخست‌وزیر وقت سرلشکر رزم آرا و اکثریت مجلس شانزدهم با آن، سرانجام با فشارهای گسترده تظاهرات خیابانی و نهایتاً با ترور رزم آرا به کرسی نشست، نمی‌تواند توقع ضروری و معقول جامعه ایران باشد.

این تلقی از تاریخ ملی کردن صنعت نفت ایران، ده‌ها سال است که از ناحیه محافل سیاسی و فکری امپریالیست‌های آمریکا و انگلیس و فرانسه تکرار می‌شود. همینان درباره نخستین مورد از ملی کردن صنعت نفت جهان که در مکزیک و به رهبری ژنرال لازارو کاردناس رئیس‌جمهوری بزرگوار مکزیک به سال ۱۹۳۸ صورت گرفت، نیز چنین می‌گفتند و آماده هراقدامی اعم از تحریم و کودتا و حمله نظامی علیه مکزیک و دولت کاردناس بودند، اما وقوع جنگ جهانی دوم در سال بعد این فرصت را از دولت‌های تبهکار آمریکا و انگلستان گرفت و خلق‌های مکزیک از این ورطه گذشتند. همینان - جدا از ظاهر سازی‌های مسالمت جویانه آمریکا - درباره ملی شدن کانال سوئز نیز چنین می‌پسندیدند و برای تنبیه خیالات بی‌ریشه و غیرضروری جمال عبدالناصر و مردم «نادان» مصر در اکتبر ۱۹۵۶ به این کشور حمله آوردند و چند هزار نفر از مصریان را کشتند

آقای غنی نژاد با صدای بلند به ایرانیان گوشزد می‌کند که هر جانبازی و فداکاری و مبارزه‌ای را که تاکنون برای تحقق آمال ملی و اجتماعی انجام داده‌اند، در نهایت بازیگری در مجرائی بوده که و جاهت طلبان فراهم آورده بودند. هر چند بی‌اعتباری این تلقیات اظهر من الشمس است اما زیانی که این‌گونه تلقیات برای جامعه بشری به همراه دارد، حتی از نتایج عملی کودتائی همچون ۲۸ مرداد نیز خطرناک‌تر است چرا که ظرفیت ملی ترقی دموکراتیک را یا از جامعه سلب می‌کند و یا چنان ضعیفش می‌سازد که دیگر به کار نیاید.

تفاوت اختیارات فوق‌العاده مورد نظر دکتر مصدق و علی‌اکبر داور

۵. آقای غنی‌نژاد در انتقاد از درخواست‌های دکتر مصدق برای کسب اختیارات فوق‌العاده، او را به ستیزه با قانون اساسی و ریاکاری متهم کرده‌اند و می‌نویسند:

او زمانی‌که خود در دولت نبود با دادن اختیارات قانون‌گذاری از سوی مجلس به دولت با استناد به قانون اساسی مخالفت می‌کرد اما زمانی‌که خود در مقام اجرایی قرار می‌گرفت خلاف گفته خود عمل می‌کرد. دکتر مصدق در جلسه ۱۸ خرداد ۱۳۰۶ در مجلس شورای ملی در مخالفت با درخواست اختیارات داور برای انجام اصلاحات در دادگستری مخالفت کرد... اما خود در کابینه قوام‌السلطنه پذیرفتن پست وزارت مالیه را منوط به گرفتن اختیارات قانون‌گذاری کرده بود و بعدتر نیز زمانی‌که نخست‌وزیر شد بخش مهمی از دوران مسؤلیت خود را با گرفتن اختیارات گسترده قانون‌گذاری از مجلس حکومت کرد.

استدلال مصدق در مخالفت با اختیارات فوق‌العاده داور را پیش از او، احمد بهبهانی نماینده دیگر مجلس ششم بیان کرده بود و اتفاقاً پس از اوست که دکتر مصدق با استناد به همان ادله با اختیارات داور مخالفت داشت. بهبهانی در مخالفت خود با این لایحه گفته بود: از آنجا که عدلیه یکی از ارکان مشروطیت است و با عنایت به اصل هفتم متمم قانون اساسی که می‌گوید اساس مشروطیت جزئاً و کلاً تعطیل‌بردار نیست، انحلال عدلیه به معنی تعطیلی جزئی از مشروطیت است و به همین سبب قابل قبول نیست. بنابراین مخالفت مصدق با انحلال عدلیه دفاع از اصول مشروطیت و اساس آن بوده و نظر به شاخ و برگ دولت مشروطه نظیر مالیه و امثال آن نداشته است. البته مخالفت او با اختیارات فوق‌العاده داور که هم‌فکران آقای غنی‌نژاد او را مؤسس عدلیه نوین ایران می‌شناسانند، نظر به آینده‌ای داشت که پیش از تشکیل سلطنت پهلوی به روشنی در آفاق سیاسی و اجتماعی ایران دیده می‌شد و این آینده چیزی نبود جز همان دیکتاتوری ضد ملی و ضد بشری رضاشاه و قتل مشروطیت و حبس و شکنجه و کشتار هزاران نفر از ایرانیان و راهزنی لجام‌گسیخته‌ای که تقریباً نظیری در تاریخ ایران نداشته است. اگر در اولین قانون اصول تشکیلات عدلیه مصوب کمیسیون عدلیه مجلس دوم شورای ملی ایران (۱۳۲۹ ق / ۱۲۹۰ ش) کم‌ترین اشاره‌ای به مجازات قضات و کارکنان معترض عدلیه علیه دولت نشده است - امری که از موافقت نویسندگان آن قانون با حقوق سیاسی مردم خبر می‌دهد - و اگر تنها به واسطه خطاها و تقصیرات و قصور، تنها مجازات‌های اداری خاطیان در نظر گرفته شده است (مواد ۱۵۸ و ۱۸۱) اما در باب پنجم موسوم به مواد مخصوصه، ماده ۱۱۳، از قانون اصول تشکیلات عدلیه مصوب تیرماه ۱۳۰۷ که دستپخت علی‌اکبر داور بوده، تهدید شده است:

اکیداً ممنوع است که حکام عدلیه و صاحب منصبان اداره مدعی عمومی و مستخدمین اداری و

منتظرین خدمت و وکلای عدلیه، دسته‌بندی یا اتحادی بنمایند برای تعطیل محاکم و ادارات یا توقیف جریان امور عدلیه یا برای اقدام دیگری به هیئت اجتماع برای تقدیم اعتراض‌نامه و امثال آن. تخلف از این ماده مستلزم انفصال فوری بوده و منفصلین دیگر به خدمت و به وکالت عدلیه پذیرفته نخواهند شد.

مؤسس عدلیه نوین ایران در مرداد ۱۳۱۰ تفسیریه‌ای از اصل ۸۲ متمم قانون اساسی به تصویب مجلس هشتم رسانید که در نوع خود یکی از بدترین ردالت‌ها علیه یک نظام قضائی قانونی بوده است. این اصل تا پیش از تفسیریه می‌گفت: تبدیل ماموریت حاکم محکمه عدلیه ممکن نمی‌شود مگر به رضای خود.

این اصل ساده، ضامن استقلال قاضی از دولت است و رهبران انقلاب مشروطیت خوب می‌دانستند که استقلال قضاوت یعنی استقلال قوه قضائیه و این یعنی پیشبرد قانون و حکومت قانونی. حال ببینیم داور با این اصل چه کرد. آن تفسیریه کذائی، دلالت اصل مذکور را بدین صورت درآورد که:

مقصود از اصل ۸۲ متمم قانون اساسی آن است که هیچ حاکم محکمه عدلیه را نمی‌توان بدون رضای او از شغل قضائی و یا صاحب منصبی پارکه منتقل نمود و تبدیل محل ماموریت قضاوت با رعایت رتبه آنان مخالف با اصل مذکور نیست... قضاتی که محل ماموریت آنها تبدیل شده و از قبول ماموریت امتناع نمایند متهم محسوب و در محکمه نظامی تعقیب و مطابق نظامنامه‌های مزارت عدلیه مجازات خواهند شد.

شاهکار دیگر داور در همین دوره مجلس شورای ملی، تدوین قانون مجازات مقدمین علیه امنیت کشور و تصویب آن در شهریور ۱۳۱۰ بوده است که بی‌تردید باید آن را از جمله بدترین موارد وقاحت و گستاخی در ابطال قانون اساسی مشروطیت به‌ویژه اصول ۲۰ و ۲۱ متمم قانون اساسی دانست. این اصول ضامن حقوق سیاسی اجتماعی بدیهی مردم ایران و متضمن ارتقاء نظارت مردم بر حکومت بوده است، اما دستپخت‌های داور تمامی حقوقی را که انقلاب مشروطیت برای ایرانیان به همراه آورده بود در پیش پای ضحاک زمان به‌گور کرد تا راهزنی‌ها و آدمکشی‌ها و خیانت‌هایش به مردم مانعی بر سر راه خود نبینند. باید به اطلاع آقای غنی‌نژاد رسانید که مصدق، چنین آینده‌ای را می‌دید. چنین قابلیتی و عمل به آن را نمی‌توان جرم دانست. حتی اگر شما آن را جرم بدانید باید از آقای غنی‌نژاد پرسید که اگر شما هم در مجلس ششم حضور داشتید و تشخیص می‌دادید که آینده اعطای اختیارات ویژه به دلال مظلومه‌ای چون داور، پیامدی جز استیلای سیاهی و ستمگری بر جامعه و مملکت ندارد، باز هم با توقعات او، موافقت می‌کردید؟ همکاری مصدق با قوام السلطنه که با اشاره و حتی اصرار سفارت انگلیس در تهران جانشین

سید ضیاءالدین طباطبائی شد (شوکت، ص ۱۱۳-۱۱۴) و تصدی وزارت مالیه در کابینه او می‌تواند موجب سؤالاتی شود اما موجب تردید در انگیزه‌های ملی او نمی‌شود و به همین سبب نیز درخواست او از مجلس چهارم برای اعطای اختیارات فوق‌العاده به هیچ شک و گمانی - جدا از تردید و بدگمانی نسبت به انگیزه‌های شخص قوام السلطنه و کابینه او - دامن نمی‌زند، مگر در ذهن کسانی که توقعات ملی مصدق را عوام‌فریبی و قانون‌گریزی می‌شناسند. مخالفت مصدق با اختیارات فوق‌العاده برای سرلشکر رزم‌آرا نیز بر همین مبنا صورت گرفت. رزم‌آرا نیز درست همانند داور که استقلال قوه قضائیه ایران را قربانی ضحاک ماردوش کرد و حقوق سیاسی مردم ایران را در زیر پای او به گور انداخت، قصد داشت که از آن اختیارات برای پیشبرد قرارداد الحاقی نفت موسوم به قرارداد گس گلشائیان و تصویب آن در مجلس استفاده کند و حقوق تاریخی مردم ایران را فرش زیر پای شرکت نفت و دولت‌های امپریالیستی قرار دهد. انگیزه مصدق مخالفت با این برنامه نیمه‌علنی بود.

بازهم مخالفت با اختیارات فوق‌العاده در خواستی دکتر مصدق

۶. اعتراضات متعدد آقای غنی‌نژاد به دکتر مصدق در خصوص اختیارات فوق‌العاده درخواستی او هرچند حاوی مخالفت صریح با خود این توقع نیست و بیشتر به دوگانگی در رفتار مصدق نسبت به موارد مشابه در دولت‌های قبلی توجه دارد، اما در یکجا صراحتاً به مخالفت با آن خواسته با قانون اساسی و اصول مشروطیت اشاره کرده و آن را ابزاری برای تأمین اطاعت دستگاه قضائی از دولت مصدق دانسته‌اند:

دکتر مصدق با تکیه به اختیاراتی که از مجلس گرفته بود با تصویب لایحه‌ای به وزیر دادگستری خود... ماموریت داد تا با تشکیل کمیسیون تصفیه دادگستری به تصفیه قضات دادگستری و قضات دیوان عالی کشور بپردازد. هدف از این کار که کاملاً در تضاد با اصول مشروطیت و تفکیک قوا بود کنار زدن قضات مستقل و مطیع کردن دستگاه قضایی به منویات دولت بود.

لواحی که در دوره اختیارات فوق‌العاده دکتر مصدق به تصویب رسید، هرچند که برخی از آنها حاوی کمیاتی مقتضی نیازهای حاد کشور نبودند - نظیر لایحه قانونی کسر ۲۰ درصد از سهم مالکانه و تقسیم نصف آن مبلغ کسر شده میان زارعین - اما همگی و بدون استثنا در چارچوب توقعات و دستور کار جامعه قرار داشتند. دولت مصدق در طول ۱۳ ماه اختیارات فوق‌العاده خود بالغ بر ۲۰۱ لایحه قانونی را تصویب کرد که مفاد همگی شان بر حدودی از نیازها و ضروریات جامعه - گاه به اندازه و گاه کمتر از اندازه - دلالت داشتند. برخی از این لوايح تنها توانستند آن دسته از جفاکاری‌هایی را که علی‌اکبر داور به دستور شخص رضاشاه نسبت به قانون اساسی روا داشته بود، دفع کنند - نظیر ابطال تفسیریه مجلس هشتم از اصل ۸۲ متمم قانون اساسی - اما بسیاری دیگر

از این لوایح فرصتی نیافتند تا به اجرا در آیند و بدتر اینکه پس از کودتای ۲۸ مرداد به تقریب همه آن لوایح - از جمله ابطال تفسیریه اصل ۸۲ متمم قانون اساسی - لغو شدند. البته در سال‌های بعد برخی از این لوایح به گونه‌هایی ابتر، به صورت قانون درآمدند و دوباره به جریان افتادند.

مصدق به‌ویژه در مورد قوه قضائیه خواهان اصلاح اصول تشکیلات دادگستری بوده و تنها در مورد دیوان کشور که از توابع دادگستری بوده و محاکم اختصاصی - که خود از موارد آشکار کاهش مصونیت شهروندان از تعدیات احتمالی حکومت هاست - کلمات انحلال و حذف را به کار برده که تناقضی با برنامه اصلاح دادگستری ندارد (کوهستانی نژاد، شبه قوانین، لوایح قانونی دکتر محمد مصدق، ۱۳۳۱-۱۳۳۲).

نکته دیگری که باید به منتقد محترم یادآور شد این است که اختیارات فوق‌العاده مصدق با موافقت هر دو مجلس به او تفویض شد. به‌ویژه در مجلس سنا که از ۳۰ سناتور، ۲۹ نفرشان با آن موافقت کردند و تنها مستشارالدوله صادق به آن رأی ممتنع داد.

انحلال مجلس هفدهم، سبب خدشه به وجیه‌المله بودن مصدق!

۷. آقای غنی‌نژاد، انتقادهای دکتر مصدق از مجلس هفدهم را که صحت همه آنها پس از کودتا تأیید گردید، انعکاس خشم و عصبیت او از مخدوش‌سازی و جاهت ملی خود تعبیر کرده و چشم خود را به تاریخچه و روندهای گزینش نمایندگان مجالس ایران می‌بندد. حتی مجلس هفدهم نیز که دولت مصدق خود انتخابات آن را برگزار کرده بود، کم و زیاد، حاوی همه آن خصوصیات زنده‌ای بود که در تاریخ پارلمان ایران از مجلس چهارم تا مجلس بیست و چهارم - و البته با تفاوت‌هایی نسبت به موارد قبل و بعد - دوام داشته است. ایشان نوشته‌اند:

کمتر اتفاق می‌افتاد که دکتر مصدق از کسی انتقادی را بپذیرد حتی اگر منتقد از یاران سابق یا حضوری باشد، به‌ویژه اگر انتقاد به وجیه‌المله بودن وی احیاناً خدش‌های وارد می‌کرد... و در پیام رادیویی ۵ مرداد ۱۳۳۲ مجلس هفدهم را کانونی برای پیشرفت مقاصد شوم توصیف می‌کند که در آن گروهی از مخالفان و ایادی سیاست بیگانه با بعضی منحرف‌شدگان می‌کوشند زمام امور را به دست دولتی بدهند که بتواند مطامع بیگانگان و منافع آنها را تأمین کند...

انتخابات مجلسی که این‌گونه مورد خشم و خطاب دولت وقت قرار گرفته بود، از همان لحظات اول تا زمانی که به دستور مصدق متوقف شد، مشحون از انواع دستکاری‌ها و تقلبات دربار، ارتش، شهربانی و ژاندارمری؛ و زمین‌داران بزرگ و سرمایه‌داران سرشناس؛ و طرفداران آمریکا و انگلیس و همکاران شرکت نفت سابق بود. این وضعیت - به‌ویژه میزان دخالت ملاکان و کارگزاران‌شان در انتخابات - پس از تغییر قانون انتخابات از صنفی و طبقاتی به ملی و کشوری در مجلس دوم، که

انگیزه آن تقویت مشارکت مردم در حیات سیاسی و اجتماعی شان بود - شدت گرفت و از همین طریق بر نسبت ملاکان و کارگزاران آنها در قیاس با سایر گروه‌های اجتماعی کشور در مجلس شورای ملی افزوده شد. دموکرات‌های مجلس دوم از این حقیقت غافل بودند که اگر وضع اجتماعی و طبقاتی کشور تغییر نکند، هیچ ساختار سیاسی مخالف آن مستقر نخواهد شد. این حقیقت چنان بدیهی بود که حتی محمدرضا آشتیانی زاده - از مخالفان و منتقدان سرشناس دکتر مصدق در مجلس شانزدهم - ضمن سخنانی در انتقاد از رفتارهای دولت راجع به حوادث روز پنجشنبه ۱۴ آذر ۱۳۳۰ و تأکید بر دخالت‌های دولت مصدق و جبهه ملی در انتخاب نمایندگان اعلام کرد:

تقلب در انتخابات و در آوردن وکلای قلبی تنها به وسیله دولت صورت نمی‌گیرد. پول و ملک بزرگ‌ترین رل را در انتخابات ایران علاوه بر مداخلات دولت بازی می‌کنند... از هم اکنون وزیر دربار و عمال درباری علناً اشخاص را نامزد انتخابات کرده‌اند و به رؤسای ژاندارم و شهربانی و فرماندار و بخشدار و دادگاه‌ها دستور می‌دهند که به مردم بگویند فلان کس نامزد دربار است هر کس به نامزد دربار رأی ندهد مجازات خواهد شد. موضوع دیگر دستور مالکان بزرگ به مباشران است که رعایا را گله‌وار به پای صندوق‌ها بکشانند و خود مالک را به وکالت انتخاب کنند... تا زمانی که کشاورزان ایران حاکم بر مقدرات خود نشوند و تا زمانی که دولت از نفوذ زور و زر و پول مالکین بزرگ همچین حواریون خود در انتخابات جلوگیری نکند انتخابات آزاد و ملی نخواهد بود و کسانی که انتخاب می‌شوند یا دولت موکل آنهاست یا پول و یا مالکیت‌های بزرگ (روزنامه اطلاعات، س ۲۶، ش ۷۶۸۳، پنجشنبه ۱۴ آذر ۱۳۳۰، ص ۱ و ۵).

همین کیفیات - البته با برخی تغییرات شکلی - در انتخابات دوره هفدهم نیز جاری بود و به همین سبب مرحوم مصدق برای جلوگیری از آن تقلبات، انتخابات را متوقف کرد و مجلس هفدهم را با سه پنجم نمایندگان تشکیل داد. دکتر مصدق در ضمن انتخابات از ویژگی‌های ملی اکثر وکلای



منتخب یاد کرده بود. شاید به این امید که برکشیدگان دربار و فئودال‌ها و سفارتخانه‌ها خود را با اوضاع و احوال جاری تطبیق دهند، اما روند حوادث نشان داد که این مجلس به واقع همانی بود که خود در پیام رادیویی ۵ مرداد ۱۳۳۲ بدان اشاره کرده بود: کانونی برای پیشرفت مقاصد شوم دشمنان ملت. اینکه برخورد با آن مجلس ضد ملی باید به چه شکلی صورت می‌گرفت، موضوع این مقاله نیست، اما در این تردیدی نیست که هر دولت ملی برای خروج از بن‌بستی که امپریالیسم و ارتجاع بر آن و بر مردم تحمیل می‌کنند جز دفع آنها چاره دیگری ندارد. هرچند که نظر آقای غنی‌نژاد غیر از این است.

اتهام بی‌پروایی مصدق در قانون‌شکنی

۸. آقای غنی‌نژاد در ادامه انتقاد از مصدق، او را از جهت بی‌پروایی در قانون‌شکنی و مصونیتی که شامل حالش بوده، الگوی شاه در قانون‌شکنی‌ها و عملیات ضد ملی شاه دانسته‌اند. به نوشته ایشان:

یکی از وجوه میراث شوم مصدق اتفاقاً این بود که مجلس و نهادهای مشروطیت را به نام مصلحت مردم پایمال کرد و به شاه جوان بی‌تجربه و ترسو نشان داد که چگونه با تهییج مردم می‌توان نظام مشروطه را دور زد. گستاخی سیاسی شاه پس از سرنگونی حکومت مصدق که به استبداد منحوس و مهملکی برای سرنوشت بعدی ایران انجامید عمده‌تأریشه در درس‌های سیاست‌ورزی ضد مشروطه و فراقانونی مصدق داشت؛ وگرنه شاه در ۱۰ سال سلطنت خود پیش از قدرت گرفتن مصدق، بیشترین تقید را به نظام مشروطه و نهادهای آن داشت.

صاحب این قلم در مقام پاسخگویی به چنین افترائی نیست اما یکی از وجوه شومی که در افترای ایشان نسبت به دکتر مصدق موج می‌زند، تبرئه شاه جوان ترسواز قابلیت‌های واقعی و عینی خصومت با مردم و حکومت مشروطه و قانون است. با چنین افترائی نباید مماشات کرد و از آن گذشت.

شاه و دربار در حوادث ۱۷ و ۱۸ آذر ۱۳۲۱ که آشکارا علیه قوام به راه افتاده بود، نقشی آشکار داشتند تا بدین طریق آب رفته را به جوی بازگردانند یعنی دیکتاتوری رضاشاهی را البته به شکلی دیگر زنده کنند. دخالت شاه در این حوادث چنان آشکار است که بولارد سفیر کبیر بریتانیا در ایران در گزارش خود به وزیر خارجه بریتانیا نوشته است که: من نمی‌توانم شاه را از سهمی که در این ماجرا داشته، تبرئه کنم (خاطرات سرریدر بولارد، ص ۲۲۴). این محمدرضا شاه بود که در جریان گفتگو با رجالی که برای بررسی آن حوادث به دربار رفته بودند از فقدان اختیارات لازم سلطنت خود برای مقابله با چنین حوادثی شکوه کرده بود (بولارد، همان، عظیمی، بحران دموکراسی در ایران، ص ۹۹-۱۰۰).

او در پاسخ به مخالفت دکتر احمد متین دفتری عضو مجلس مؤسسان فرمایشی سال ۱۳۲۸ با افزایش اختیارات شاه، گفته بود که این شپش لحاف کهنه باید خاموش شود و به همین ترتیب از لحاظ قانونی، مقتدرترین شاه مشروطه ایران شد.

شاه با همه تمهیدات جبهه ملی و شخص دکتر مصدق برای الغای تصمیمات مجلس مؤسسان ۱۳۲۸ مخالفت داشت و پیروانش در مجلس شانزدهم که می‌خواستند بار دیگر اختیارات شاه را افزایش دهند، برای همین منظور با لایحه‌ای که مصدق در این باره به مجلس تقدیم کرده بود، مخالفت کرده و مانع از کاهش اقتدار شاه شدند. سرفرانسیس شپرد که در زمان رزم‌آرا سفیر بریتانیا در ایران شده بود درباره شاه نوشته است:

متأسفانه شخصیت اعلیحضرت دقیقاً فاقد آن درجه از انسجام و ثبات است که اوضاع فعلی نیاز دارد. از هنگامی که شاه بر تخت سلطنت جلوس کرده، به دنبال انتصاب هر نخست‌وزیری گرایش به ابراز ناخشنودی و بحث درباره جانشینان احتمالی او دارد (عظیمی، همان، ص ۳۱۱).

روابط رزم‌آرا و شاه و دربار از آن بابت مسئله دار بود که رزم‌آرا می‌کوشید شاه را از دخالت بی‌جا در امور دولت باز دارد ولی این کار با خلق و خو و سبک کار شاه مغایرت داشت و به آن تن در نمی‌داد (همان، ص ۳۲۵).

گمان شاه این بود که قانون اساسی به او اقتدار داده است... و رفتارش در برابر هر نخست‌وزیری به این ترتیب بود که از اشخاص مطیع و ملایم و انفعالی پشتیبانی می‌کرد ولی با نخست‌وزیران سرکش و قوی به شدت مخالف بود (همان، ص ۳۲۶).

علینقی عالیخانی ویراستار کتاب خاطرات علم در حاشیه خبری مربوط به یکشنبه ۲۹ اردیبهشت ۱۳۵۳ نوشته است: گسترش مداخله شاه در امور کشور، تدریجی بود. در دهه ۱۳۲۰ نفوذ شاه محدود بود ولی در دهه ۱۳۳۰ پس از روی کار آمدن دولت دکتر اقبال مداخله شاه روزافزون شد و در زمان هویدا به اوج خود رسید

هیچیک از شواهد ریز و درشت ادوار سلطنت محمدرضا پهلوی کم‌ترین موافقتی با تلقی‌ات آقای غنی‌نژاد از تأثیرات مصدق بر قانون‌ستیزی شاه ندارند. بنا بر این باید این بیت زیبای حافظ را به یاد ایشان آورد که می‌گوید:

شاه ترکان سخن مدعیان می‌شنود / شرمی از مظلومه خون سیاوشش باد.

دیگر اتهامات و سخن پایانی

اتهام دیگر ایشان به دکتر مصدق، موافقت او با آزادی قاتل عبدالحسین هژیر است که صرف نظر از همه اما و اگرهای آن، دستکم طبق تفسیر مجلس سنا، مطابق ماده ۵۴ از قانون مجازات عمومی

مصوب ۲۳ دی ماه ۱۳۰۴ بود. طبق آن ماده: جنحه و جنایات سیاسی مطلقاً و همچنین جنحه و جنایات عادیه که در اثنای انقلابات سیاسی واقع شود، ممکن است مورد عفو قرار گیرد، ولی در هر مورد قانون مخصوص باید اجازه آن را بدهد.

جالب توجه اینکه حتی شاه نیز در اولین روزهای بعد از کودتا در گفتگویی که با نشریات داشت در پاسخ به بازداشت دوباره خلیل طهماسبی گفته بود که چون طبق قانون مجلس آزاد شده، دیگر بازداشت نخواهد شد.

البته آقای غنی نژاد می‌توانند به استناد اینکه ملی کردن صنعت نفت، در کل از تهییج مصنوعی افکار عمومی و عوام فریبی دکتر مصدق ناشی می‌شده و بنیه ملی نداشته، شور و هیجان عمومی و ملی جاری در آن زمان را نیز خارج از قاعده انقلابات سیاسی بدانند و اقدام مجلسین را نیز عملی ناشی از فشار افکار عمومی تهییج شده و برای مصونیت در برابر تلافی‌جویی‌های پیروان مصدق تعبیر کنند. سؤالی از آقای غنی نژاد: راستی شما چرا به ملاقات پرسروصدای کاشانی رئیس مجلس با طهماسبی و دست نوازشی که بر سر او کشید، اشاره نکردید؟

شاید تنها نکته قابل توجه در انتقادات آقای غنی نژاد از دکتر مصدق، شرح متفاوتی است که ایشان از حادثه پنجشنبه ۱۴ آذر ۱۳۳۰ در شهر تهران به دست داده‌اند. البته شرح متفاوت ایشان از آن حادثه زنده نیز آن چنان معیوب است که آدم به یاد داستان «حسن و حسین دختران مغاویه» می‌افتد. اما نکته کانونی شرح ایشان، ابطال بخشی از قصه پردازی‌های مخالفان جنبش طبقه کارگر و به ویژه حزب توده ایران در سال‌های ملی کردن صنعت نفت راجع به فتنه‌انگیزی حزب و سازمان‌های دانشجویی و کارگری آن در کارخانه‌ها و خیابان‌هاست. آن حادثه سیاه را درست همانند حادثه خونین ۲۳ تیر ماه ۱۳۳۰، بخشی از سازمان دولت و به طور مشخص شهربانی، ژاندارمری و ارتش - که هنوز تحت فرماندهی عالی شاه قرار داشتند بنا بر این نمی‌توان آن را به پای دکتر مصدق نوشت - و گروهی از طرفداران دولت و در حقیقت چاقوکشان و چماقداران حزب زحمتکشان و اتباع مظفر بقائی و اعضای حزب پان ایرانیست پیش آورده بودند و برخی از مجریان آن نیز کسانی همچون شعبان بی‌مخ - در آن روز بلندگوی اتوموبیل‌های شهربانی، او را تیمسار شعبان بی‌مخ صدا می‌کردند - و علی‌گلابی و محسن بی‌کله و او باش دیگر بودند.

گزارش‌های مفصلی که روزنامه‌های اطلاعات، داد و کیهان از حوادث آن روز فراهم آورده‌اند و همچنین سخنان تند و تیز مخالفان دکتر مصدق در مجلس راجع به این موضوع، برای کسانی که تاریخ ایران را موافق منافع محدود حزبی و طبقاتی‌شان شرح و بسط داده و تفسیر کرده‌اند و تمام خطاها و نقصی‌رات خود را به پای دیگران بستند تا نتوانند از چاهی که برایشان کنده بودند، بیرون بیایند، فقط سرافکنندگی و رسوائی به همراه دارد. گزارش‌های امثال جمال امامی، آشتیانی‌زاده،

عبدالرحمان فرامرزی و ابوالحسن عمیدی نوری علیه جانیانی که حوادث آن روز را رقم زدند، برای حمایت از حزب توده نبود، زیرا که به قول جمال امامی همینان نیز آماده بودند که حتی در همان روز برای سرکوبی طرفداران حزب توده با دولت همکاری کنند، اما چون چاقوکشان بقائی و پان ایرانیست ضمن تبهکاری هایشان علیه دانشجویان و دانش آموزان توده‌ای در آن روز با این دسته از همپالکی‌های خود نیز تصفیه حساب کرده و مراکز متعلق به آنان را تخریب کرده بودند، صدای حق طلبی‌های موقت و صوری‌شان به آسمان بلند شد و آشکار کردند که دستکم در دو حادثه بسیار خونین خیابانی تهران به سال ۱۳۳۰ این حزب توده نبود که خطا کرد و خونریزی به راه انداخت، بلکه نیروهائی خودسر از دولت بودند که در دشمنی با حزب توده و تظاهر به دوستی و موافقت با دکتر مصدق، نایب مناب سفارت آمریکا در تهران و دفتر سازمان سیا در آن سفارت بودند.

کتاب‌شناسی

- سرریدر ویلیام بولارد. خاطرات سفیر کبیر بریتانیا در ایران، ترجمه غلامحسین میرزا صالح، تهران، طرح نو، ۱۳۷۸.
- رابرت روزال پالم. عصر انقلاب دموکراتیک، ج ۲، ترجمه حسین فرهودی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۱.
- پلوتارک. حیات مردان نامی، ج ۴، ترجمه رضا مشایخی، تهران، ققنوس با همکاری علمی و فرهنگی، ۱۳۸۷.
- توماس پیکتی. سرمایه در قرن بیست و یکم، ترجمه ناصر زرافشان، تهران، نگاه، ۱۳۹۶.
- پل تاگارت. پوپولیسم، ترجمه حسن مرتضوی، تهران، آشیان، ۱۳۸۱.
- ویل دورانت. تاریخ تمدن، ج ۳، ترجمه حمید عنایت و علی اصغر سروش و پرویز داریوش، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۶.
- جورج رده. انقلاب کبیر فرانسه و پیامد های آن، ترجمه مجید امین مؤید، تهران، اشاره، ۱۳۸۰.
- روزنامه آتش.
- روزنامه اطلاعات.
- روزنامه داد.
- آلبر سوبول. انقلاب فرانسه، ترجمه نصرالله کسرائیان و عباس مخبر، تهران، شباهنک، ۱۳۷۰.
- حمید شوکت. در تیررس حادثه، زندگی سیاسی قوام السلطنه، تهران، اختران، ۱۳۸۷.
- فخرالدین عظیمی. بحران دموکراسی در ایران ۱۳۲۰-۱۳۳۲، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و بیژن نوذری، تهران، البرز، ۱۳۷۲.
- اسدالله علم. یادداشت های علم، به کوشش علینقی عالیخانی، تهران، کتابسرا، ۱۳۹۳.
- مسعود کوهستانی‌نژاد. شبه قوانین، لوابح قانونی دکتر محمد مصدق ۱۳۳۱-۱۳۳۲، تهران، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ۱۳۹۰.
- کارل گریمرگ. تاریخ بزرگ جهان، ج ۳، ترجمه ضیاءالدین دهشیری، تهران، یزدان، ۱۳۶۹.
- آلبر ماله و ژول ایزاک. انقلاب کبیر فرانسه، ترجمه غلامرضا رشید یاسمی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۶.
- محمد مصدق. مصدق و مسائل حقوق و سیاست، به کوشش ایرج افشار، تهران، زمینه، ۱۳۵۸.

درس‌گفتارهای کاپیتال؛ مبارزه برای پیش‌برد امر انقلاب

شگبر حسنی

«ای آفریدگار!

در این زمان که رخنه بسیار چشم را

پُر کرده است قیر

ما در درون چشم

خورشید زندگانی خود را

پنهان نموده‌ایم؛

بگذار آنکه هست پس از ما درین دیار

داند که بوده‌ایم!»

اسماعیل شاهرودی

احتمالاً برای نخستین بار، در سال ۱۳۸۶ خورشیدی بود که در فضای مجازی، یکی از تارنگاشت‌ها اقدام به انتشار کتابی به نام اقتصاد سیاسی (درسنامه‌های زندان) نمود که نام و تصویر ف.م. جوانشیر، دبیر دوم حزب توده ایران در سال‌های نخست پس از انقلاب، را به عنوان مؤلف بر جلد خود داشت. گویا این کتاب، مجموعه‌ای از یادداشت‌هایی بود که نویسنده برای آموزش کتاب کاپیتال در ایام حبس در زندان اوین تهیه نموده بود.

اما در ماه‌های پایانی سال ۱۴۰۲ و به فاصله اندکی از انتشار دو کتاب با عناوین درآمدی بر شناخت کاپیتال و درس‌گفتارهای کاپیتال (دو مجلد) توسط نشر نگاه معاصر بود که از سوی روزنامه شرق، مصاحبه‌ای با آقای اکبر قنبری، که کتاب‌ها به کوشش وی منتشر شده بودند، انجام گرفت. این مصاحبه به سرعت در فضای مجازی منتشر گردید و طبیعتاً واکنش‌ها و پرسش‌های فراوانی را نیز به دنبال داشت؛ از تشکیک درباره انگیزه‌ها و چگونگی ارائه این درس‌گفتارها تا پرسش در خصوص چرایی انتشار آنها پس از گذشت بیش از سه دهه از تاریخ برگزاری کلاس‌ها توسط جوانشیر. اعلام این نکته از سوی اکبر قنبری که این دست‌نوشته‌ها از سال ۱۳۹۸ آماده انتشار بوده و در این فاصله در اختیار وزارت ارشاد برای صدور مجوز چاپ بوده‌اند و نیز اذعان سیدحسین موسوی زنجانی به اینکه نوارهای شماره ۳۴ و ۳۵ از مجموعه درس‌گفتارها، به رغم پیاده شدن متن‌شان، مفقود شده‌اند، بر ابهامات پیرامون امکان جرح و تعدیل محتوای اثر افزود. از سوی

دیگر، تفاوت‌های موجود در روایت‌ها نیز در این باره اندک نبودند: در کتاب «خاطرات» منتسب به نورالدین کیانوری، پیشنهاد برگزاری این کلاس‌ها، به آقای رازینی نسبت داده شده است: «... در زندان اوین، یک بار که از هواخوری بازمی‌گشتیم آقای رازینی مرا دید. او گفت می‌خواهیم برای عده‌ای از جوانان مان کلاس آشنایی با مارکسیسم بگذاریم، آیا شما حاضر هستید در این کلاس تدریس کنید؟ گفتم من خود را برای این کار شایسته نمی‌دانم، ولی یکی از رفقایم شایستگی دارد و میزانی [جوانشیر] را معرفی کردم. میزانی در آغاز در مدرسه حزبی مسکو و سپس در آکادمی علوم اجتماعی مسکو اقتصاد خوانده بود و کتابی در زمینه اقتصاد مارکسیستی داشت که با ارزش بود. او از سایر افراد حزبی در زمینه اقتصاد واردتر بود. من میزانی را معرفی کردم و او در این کلاس‌ها درس می‌داد» (موسسه تحقیقاتی و انتشاراتی دیدگاه، ۱۳۷۱: ۵۳۷).

حال آن‌که در مصاحبه انجام شده توسط احمد حکیمی‌پور با سیدحسین موسوی زنجانی که در شماره هفدهم نشریه خاطرات سیاسی (تابستان ۱۴۰۱) زیر عنوان روایتی ناب از توده‌ای‌های در بند، منتشر شد، چنین بیان شده است که موسوی زنجانی، به عنوان مسئول امور آموزشی و فرهنگی از سوی حوزه به زندان معرفی می‌گردد و «مناظره»‌هایی با نمایندگان گروه‌های سیاسی که در زندان بودند، انجام می‌دهد که با توجه به «نتایج مؤثر» این برنامه‌ها، لاجوردی با آزادی عمل بیشتر وی در خصوص مباحثه با سایر زندانیان موافقت می‌کند.

موسوی زنجانی در مصاحبه مذکور مدعی مناظره با کسانی همچون کیانوری و طبری نیز می‌شود و از جلسات برگزار شده با جوانشیر نیز با عنوان مناظره اقتصادی-تاریخی نام می‌برد که به گفته وی بیش از چهار سال به طول انجامید و حاصل آن ۱۲۱ نوار کاست و دست‌نوشته‌های جوانشیر است. البته با توجه به محتوای کتاب منتشر شده و نیز متن خود مصاحبه، واضح است که اطلاق واژه «مناظره» بر «گفتگوهای» انجام شده با جوانشیر، صحیح نیست: علاوه بر متن کتاب‌ها (درآمدی بر شناخت کاپیتال و دو مجلد درس‌گفتارهای کاپیتال) که کاملاً به شکل درس‌نامه تنظیم شده‌اند، تفاوت سطح دانش طرفین - چه در ساحت اقتصاد مارکسیستی و چه در حوزه دیدگاه‌های موسوم به اقتصاد اسلامی - امکان مناظره را منتفی می‌کند. به هر روی، این روایت بیان شده نیز نه فقط بر گزارش پیشین^۱ - مندرج در کتاب «خاطرات» کیانوری - منطبق نیست، بلکه هر دو این‌ها با شرح ارائه شده در مصاحبه آقایان اکبر قنبری و موسی اکرمی متفاوت هستند. افزون بر این موارد، شرح ماجرای جالب نگرانی مهندس میرحسین موسوی از چگونگی افشای اطلاعات سری اقتصادی از درون کابینه هم، در روایت‌های موسوی زنجانی و اکبر قنبری یکسان نیستند.^۲

علاوه بر ابهامات فوق که در جای خود شایسته بررسی و روشننگری هستند، محتوای این درس‌گفتارها نیز باید مانند هر اثر دیگری به صورتی مستقل مورد نقد و بررسی قرار بگیرد که

امید است تا در نوشته دیگری بدان پرداخته شود، اما از آنجایی که انتشار این کتاب‌ها و پخش آن مصاحبه، بهانه‌ای شد تا مجدداً در فضای مجازی، بعضی داورهای ناروا درباره سیاست‌های حمایت‌گرانه حزب توده ایران از انقلاب بهمن، طرح گردند، که در نمونه‌هایی هم کار به هتاک‌ها و توهین به جوانشیر کشید، اکنون در این یادداشت، تنها می‌کوشیم تا درک خود را از اقدام جوانشیر بیان کنیم و برای این کار لازم است تا شرحی بسیار مختصر از سیاست حزب توده ایران در سال‌های ابتدایی پیروزی انقلاب ارائه نمایم.

مطابق صورت‌بندی تئوریزه شده از سوی تحلیل‌گران حزب توده ایران، انقلاب دارای سه فاز متفاوت بود که در آن زمان تنها موفق شده بود تا فاز سیاسی (براندازی رژیم استبدادی و دست‌نشانده شاه) را با موفقیت به انجام برساند، اما برای پیروزی در فاز دوم انقلاب (فازگذار یا انتقال) و تثبیت نظام تازه برآمده و نوسازی جامعه، می‌بایست تا منافع طبقات زحمتکش و محروم و سازمان‌ها و نیروهای ملی و مترقی تأمین گردد و جهت‌گیری مردمی انقلاب، به ویژه در عرصه اقتصادی آن تعمیق یابد. کامیابی در این مرحله از انقلاب، بستگی اساسی به آن نیروهایی داشت که در این مرحله بر سایر گرایش‌ها تفوق می‌یافتند و به همین دلیل حزب خصیصه این مرحله از انقلاب را با عبارت «که برکه» مشخص می‌کرد.

به بیان دیگر، پس از سرنگونی رژیم سلطنتی و پیروزی فاز سیاسی (براندازی رژیم دست‌نشانده پهلوی) انقلاب ایران در بهمن ۱۳۵۷، حزب توده ایران بر پایه تحلیل خود از مناسبات تولیدی حاکم بر کشور و نیز بر اساس درک علمی از «مضمون دوران»، برای پیشبرد و تعمیق انقلاب، خواستار مشارکت نیروهای مترقی کشور برای تشکیل جبهه متحد ضدامپریالیستی شده بود و طبیعتاً تشکیل جبهه به معنای تشریک مساعی نیروهای متفاوت حول برنامه و اهداف مشترک بود. و بدیهی است که این نیروهای ناهمگون می‌توانستند در حوزه‌های گوناگونی با یکدیگر اختلافات جدی و یا حتی تعارض منافع داشته باشند.

بنابراین در مبارزه جبهه‌ای اصل اساسی، تمرکز بر اهداف مشترک میان نیروهای تشکیل‌دهنده جبهه و در عین حال شناخت دقیق این نیروها، پذیرش تمایزات آنان و حفظ صفوف مستقل طبقاتی در عین اتحاد عمل است. این اصل، در شعار «اتحاد و انتقاد» تبلور می‌یافت.

وجود طبقات و لایه‌های متفاوت اجتماعی همچون بورژوازی ملی، خرده بورژوازی (سنتی و مدرن) و ... (صرف نظر از میزان پیگیری یا سازشکاری‌های آنها) در جمع متحدان طبقه کارگر در ترکیب جبهه متحد ضدامپریالیستی، درک مختصات طبقاتی و خصلت‌های گوناگون این طیف از نیروها را الزام‌آور می‌ساخت و حزب نیز از همین رو بر مبنای خصلت‌های نیروهای درون حاکمیت، آنها را به بخش‌هایی نظیر روشن بین، واقع بین و ارتجاعی تقسیم‌بندی می‌کرد.

بر اساس همین تقسیم‌بندی و منطق بود که حمایتِ مشروط از «دموکرات‌های انقلابی» سرلوحهٔ سیاست‌های حزب تودهٔ ایران قرار گرفت. در حقیقت، موضع‌گیری طبقه کارگر نسبت به دموکراتیسم انقلابی، از موضع‌گیری وی نسبت به لیبرالیسم بورژوازی مثبت‌تر است. به همین ترتیب در موضع‌گیری این طبقه، جناح چپ دموکراسی انقلابی مثبت‌تر از جناح میانه‌رو و جناح میانه‌رو، مثبت‌تر از جناح راست ارزیابی می‌گردد.

بر پایهٔ دیدگاه حزب و مرحلهٔ انقلاب ایران، برای تثبیت، تحکیم، برگشت‌ناپذیر کردن دستاوردهای کسب‌شده تا ابتدای سال‌های دههٔ شصت، و گسترش و پیشبرد مراحل و اهداف آتی انقلاب، بسیج توده‌های میلیونی شهر و ده از راه ایجاد دگرگونی‌های بنیادی به سود آنها، به منظور پشتیبانی از انقلاب ضروری بود.

نگاهی به موضع‌گیری‌ها و برنامه‌های اقتصادی اعلام‌شده از سوی نیروهای مذهبی که آن زمان در رأس حاکمیت سیاسی کشور قرار گرفته بودند، وجود دو خط عمده به شکل طیفی از نیروها را در میان آنان نشان می‌دهد: گروهی که خواستار ملی شدن صنایع و بانک‌ها، ایجاد دگرگونی به سود «مستضعفان» و نهایتاً برقراری نوعی از عدالت اجتماعی بودند و نیروهای دیگر نزدیک به بازار که از تقدیس مالکیت خصوصی و نفی هرگونه برنامه‌ریزی اقتصادی هواداری می‌کردند. بازتاب کشمکش میان گروه‌های اجتماعی مختلف، تفاوت دیدگاه و نیز تعارض منافع این نیروها را می‌توان در تدوین اصول قانون اساسی ایران، به شکل مشروط‌کردن برخی از بندها و نیز تبصره‌های گاه متناقض مشاهده نمود.

مطابق گزارشاتی که اکنون در دست است، بعضی از این گروه‌ها عملاً دولت را منفعل، بدون ابزار و فاقد حق مداخله در سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی اقتصادی معرفی می‌کردند و معتقد بودند که «هر آن‌کس که دندان دهد، نان دهد. پس نیازی به برنامه‌ریزی و دخالت در کار خدا نیست» (احمدی اموی، ۱۴۰۰: ۸۱). زمانی نیز در کمیسیون برنامه و بودجه مجلس، گزارشی از سوی سازمان برنامه در خصوص وضعیت آب تهیه شده بود که بر مبنای آن برنامه‌ریزی متناسب جهت حل مشکل آب کشور انجام پذیرد که در این میان یکی از نمایندگان مجلس خواستار توجه بیشتر کارشناسان به مسائل اسلامی در حوزه آب شد و خطاب به تیم گزارش‌دهنده گفت: «ما دعایی به نام استثقا داریم، یعنی طلب آب یا باران و شما بهتر است به این مسایل نیز توجه کنید» (احمدی اموی، ۱۴۰۰: ۱۵۱). مخالفت با سیاست‌های اقتصادی مترقی در درون هیئت سیاسی کشور، به مواردی نظیر شرحی که گذشت، محدود نبود؛ به عنوان نمونه می‌توان به پیشنهادات احمد توکلی، وزیر وقت کار جمهوری اسلامی، برای اصلاح قانون کار اشاره نمود که بر اساس آن رابطهٔ کارگر و کارفرما در قالب فقهی اجاره تنظیم شده و در آن لایحه محدودیتی برای ساعات کار روزانه در نظر گرفته نشده بود (جوانشیر، مجلد اول؛

۱۴۰۱: ۲۳۳). در یک نمونه مشهور دیگر، در حین مناظره‌های سیاسی میان گروه‌های مختلف، دکتر نورالدین کیانوری، با چشمانی دقیق شده بر آینده انقلاب ایران، به صراحت برنامه اقتصادی ارائه شده از سوی حزب جمهوری اسلامی را فاقد پایه عینی دانست و هشدار داد که با اجرای این برنامه در آینده شاهد رشد مجدد مناسبات سرمایه‌داری در کشور خواهیم بود.

در چنین فضای پُرتنش، که مسیر و جهت‌گیری آینده انقلاب را، برآیند نیروهای مشارکت‌کننده در آن و توازن قوا در درون و بیرون بلوک طبقاتی حاکمیت، تعیین می‌کرد، کوشش نیروهای مترقی واقع‌بین و صادق برای تقویت جناح روشن بین درون هیئت حاکمه بود و از آنجائی که ارتقای توانائی جامعه و انقلاب و تجهیز کامل تر آنان به دانش و ابزارهای ضروری انقلاب در حوزه‌های گوناگون از اقتصاد تا سیاست و فرهنگ، بخشی از وظایف و تکالیف مبارزان وطنخواه و مردم‌دوست و یکی از شیوه‌های مبارزه برای پیشبرد انقلاب بود، همین شیوه مبارزه در عرصه تئوریک موجب شد تا حزب توده ایران با اتهام «القاء ایدئولوژی» مواجه شود که چندی پیش نیز توسط کسانی نظیر غنی‌نژاد، در ارتباط با نظریه راه رشد غیر سرمایه‌داری، تکرار گردید و حال آن‌که عملکرد حزب نه القای ایدئولوژی بلکه تنها صورت‌بندی و بیان منسجم خواست‌های عمومی توده‌های زحمتکش شهر و روستا بود.

به هر روی، واقعیت این است که در زمان نضج‌گیری انقلاب، بسیاری از نیروهای مذهبی مشارکت‌کننده در آن رخداد عظیم، برنامه و دیدگاه روشنی پیرامون مسایل روز اقتصاد جامعه در دست نداشتند و بنابراین ناچار بودند تا قوانین، سیاست‌ها و برنامه‌های اقتصادی خود را از «خارج» اخذ نمایند که قاعدتاً منبع و ماخذ این سیاست‌ها، کاملاً بسته به منافع طبقاتی این نیروها و نیز تفوق تئوریک در حوزه اقتصاد، می‌توانست «چپ‌گرایانه» و یا «راست‌روانه» باشد. بنابراین کوشش حزب توده ایران برای تأثیرگذاری بر روی دیدگاه اقتصادی حاکم بر فضای عمومی و نیز تلاش برای تجهیز واقناع بخش‌هایی از نیروهای مذهبی در درون حاکمیت، ناشی از اقتضائات مبارزه و برآمده از تحلیل حزب از اوضاع و شرایط جامعه بوده است و طبیعتاً نمی‌توان کوشش برای جمع‌بندی، بیان دقیق و علمی خواسته‌ها و منافع توده‌ها و نیز تلاش برای هموار کردن مسیر دستیابی به آنها را «القای ایدئولوژی» نامید. اما آنچه را که چه در همان سال‌ها و چه در سال‌های بعد، دقیقاً می‌توان القای ایدئولوژی خواند همانا، تلاش برای تأثیرگذاری در عرصه تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی از سوی نیروهای هوادار اقتصاد بازار است که امروزه نتایج سیاست‌های مورد نظر آنان و آموزگاران‌شان (نظیر صندوق بین‌المللی پول، سازمان تجارت جهانی و بانک جهانی) را در اقصی نقاط جهان و البته ایران شاهد بوده و هستیم.

به عنوان نمونه، محمد طیبیان که به عنوان یکی از بنیان‌گذاران گرایش اقتصاد بازار آزاد و سیاست‌های تعدیل اقتصادی در ایران پس از انقلاب شناخته می‌شود، در مصاحبه مفصلی که

با بهمن احمدی امویی انجام داده است، شرح نسبتاً کاملی از چگونگی پیوستن خود به سازمان برنامه و بودجه و همچنین تشکیل شورای اقتصاد در سال‌های اولیه دهه شصت را ارائه کرده است. وی تصویری دقیق از چگونگی گردش به راست و تفوق اندیشه‌های مبتنی بر بازار آزاد را در نزد کارگزاران نظام جمهوری اسلامی به دست می‌دهد. مسعود نیلی و دیگر همفکران‌شان نیز از کوشش برای تغییر در ریل‌گذاری اقتصادی کشور به میانجی تهیه گزارشات کارشناسی - البته با رویکرد هواداری از بازار آزاد - و برگزاری جلسات مداوم با هیئت دولت و نمایندگان مجلس سخن گفته‌اند. امروزه نیز شاهد تلاش‌های بی‌وقفه امثال موسی غنی‌نژادها از طریق انواع مصاحبه‌ها، نگارش یادداشت‌های اقتصادی و برپایی جلسات آموزشی، ترجمه و تألیف آثار مبتنی بر دیدگاه‌های بازار آزاد جهت ترویج هرچه بیشتر این ایده‌ها هستیم. البته بدیهی است که پذیرش این دیدگاه‌ها از سوی بسیاری از بخش‌های حاکمیت ناشی از منافع ویژه طبقاتی است که این گروه‌ها در درون هیئت حاکمه، نمایندگی آنان را به عهده دارند.

بنابر آنچه که گفته شد، تصمیم جوانشیر برای پذیرش مسئولیت آموزش کاپیتال و تدوین درسنامه اقتصادی، باید در چنین فضایی درک و تفسیر شود. اگر ادعای آقای قنبری مبنی بر درخواست فرصتی دو ماهه از سوی جوانشیر، برای پاسخ به درخواست تدریس کاپیتال صحیح باشد، می‌توان حدس زد که در این مدت، وی به همراه رفیقانش به ارزیابی نتایج و تأثیرات این اقدام می‌پرداخته و یا شاید زمانی نیاز بوده تا بر احساس شخصی برآمده از جفایی که بر او و یارانش رفته بود، غلبه کند.

مطالعه کتاب درس‌گفتارهای کاپیتال و مقایسه آن با کتاب اقتصاد سیاسی (شیوه تولید سرمایه‌داری با ذکر نمونه‌هایی از رشد سرمایه‌داری در ایران) که پیش از انقلاب توسط جوانشیر نگاشته شده، تصویری کاملاً شفاف از مخاطبان متفاوت این آثار را در پیش چشم ترسیم می‌کند: اگر در کتاب اقتصاد سیاسی ما با یک اثر علمی مواجهیم که برای مخاطبان مارکسیست نگاشته شده، در درس‌گفتارها شاهد به کارگیری زبانی هستیم که برای مخاطب مذهبی جذاب و قابل پذیرش باشد. کوشش جوانشیر برای به دست دادن مثال‌هایی از سیره بزرگان مذهب و رجاعات مکرر به آثار نویسندگان و منابع اسلامی، نشانه واضحی از تلاش وی برای تأثیرگذاری در روند مبارزه‌ای است که در بیرون از زندان میان طیف‌های مختلف نیروهای مذهبی مشارکت‌کننده در تصمیم‌گیری‌ها و تصمیم‌سازی‌های اقتصادی، در جریان است.

انتقاداتی که جوانشیر در درس‌گفتارهایش بر تئوری‌های اقتصادی سرمایه‌داری و یا آثار ضد مارکسیستی، نظیر کتاب جامعه باز و دشمنانش وارد می‌کند و نیز پاسخ‌هایی که به انتقادات بی‌پایه هواداران سرمایه‌داری می‌دهد، گویای روحیه پیکارجوی اوست. اما نکته قابل توجه دیگر

آن است که وی در این درس گفتارها، در عین احترام به نیروهای مترقی مسلمان و تأیید هسته‌های صحیح موجود در آثار برخی از آنان، کوچک‌ترین مماشاتی با خطاهای تتوریک‌شان نمی‌کند و با زبانی متین اما بسیار صریح نه تنها به انتقادات‌شان از مارکسیسم پاسخ می‌گوید، بلکه ریشه‌های برخی نادرستی‌ها و انحرافات در نظرات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی‌شان را نیز نشان می‌دهد. اگر نوشتن نامه‌های زندان و دفترهای زندان توسط آنتونیو گرامشی، اندیشمند انقلابی ایتالیایی، کوششی بود - بعضاً شخصی - برای درک شرایط و مؤلفه‌هایی که برآمدن فاشیسم را در ایتالیا امکان‌پذیر کردند، برگزاری این کلاس‌ها و تدوین آن درس‌گفتارها از سوی جوانشیر در زیر حکم اعدام، تداوم مبارزه برای پیشبرد انقلابی بود که وی و هم‌زمانش در عین سختی و مظلومیت، صادقانه تا پای جان برای پیروزی‌اش کوشیدند. یاد چنین آموزگارانی گرامی باد!

۱. صرف نظر از انتقادات و ارجاعات مکرر زنده‌یاد جوانشیر به آثار نویسندگان مسلمان (نظیر آقایان مطهری، صدر، بهشتی، کلینی و...) در دو مجلد درس‌گفتارهای کاپیتال، موسوی زنجانی نیز در همان مصاحبه به دانش گسترده و تسلط جوانشیر بر متون اسلامی اذعان می‌کند: گویا زنده‌یاد جوانشیر در میان درس‌های خود، مثالی تاریخی از مشکل اقتصادی در زمان خلافت منصور عباسی را که در مجلد سوم کتاب اصول کافی آورده شده بود، بیان می‌کند که به گفته موسوی زنجانی، «این را حزب توده قبل از حوزه‌های علمیه متوجه شده بود» (فصلنامه خاطرات سیاسی، شماره ۱۷، صفحه ۲۴۰) و در همان جا مجدداً ذکر می‌کنند که زمانی که ایشان مشغول شرح مکاسب محرمه برای توده‌ای‌ها بوده‌اند، آنان در قالب شوخی اعتراض خود را بیان کرده‌اند که مطلب این چنینی که شما بیان می‌کنید نیست و احتمالاً خود شما [موسوی زنجانی] هم بر این بحث اشراف کامل ندارید!

۲. گویا در زمانی که کلاس‌های آموزش کاپیتال در اوین دائر بوده، نسخه‌هایی از درس‌گفتارها برای بعضی از مسئولین رده بالای حکومت (از جمله آقایان موسوی اردبیلی و میرحسین موسوی) نیز ارسال می‌شده است. گویا در یکی از این کلاس‌ها جوانشیر اطلاعات و آمارهایی را درباره وضعیت بانک مرکزی ایران ارائه می‌دهد که بنا به گفته آقای قنبری، برای مهندس موسوی شائبه نفوذک.گ.ب. را در کابینه پدید می‌آورد و منجر به تعطیلی موقت این کلاس‌ها تا مشخص شدن موضوع می‌گردد. اما مطابق با روایت آقای موسوی زنجانی، زمانی که مهندس موسوی از متوجه این حقیقت می‌شود که جوانشیر از آمارهایی که به سری بوده‌اند اطلاع دارد، ورود موسوی زنجانی را به زندان ممنوع می‌کند و تمام مدارک و منابعی را که ایشان به داخل زندان برده بود کنترل می‌کنند تا متوجه شوند که جوانشیر چگونه به این اطلاعات دست یافته است و آیا موسوی زنجانی مدارکی سری را در اختیار وی قرار داده است یا خیر اما نهایتاً مشخص می‌شود که جوانشیر با مقایسه دو ترازنامه بانک مرکزی در سال ۱۳۵۶ و سال ۱۳۶۱ به آمارهای بانک مرکزی و اطلاعاتی که ظاهراً تنها در سطح رهبران تراز اول کشور مطرح می‌شده، دست یافته است.

برخی از منابع:

- احمدی امویی، بهمن (۱۴۰۰): اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی؛ کتاب پارسه
- جوانشیر ف.م. (۱۴۰۲): درس‌گفتارهای کاپیتال (دو مجلد): به کوشش اکبر قنبری؛ نگاه معاصر
- جوانشیر ف.م. (۱۴۰۲): درآمدی بر شناخت کاپیتال؛ به کوشش اکبر قنبری؛ نگاه معاصر
- موسسه تحقیقاتی و انتشاراتی دیدگاه (۱۳۷۱): خاطرات نورالدین کیانوری؛ انتشارات اطلاعات
- فصلنامه خاطرات سیاسی؛ تابستان ۱۴۰۱؛ شماره ۱۷؛ روایتی ناب از توده‌ای‌های در بند (گفتگوی احمد حکیمی‌پور با موسوی زنجانی)

جدال با مدعی

سیامک طاهری

کانال جدال تاکنون در سه برنامه از سری برنامه‌های اقتصادی خود با آقایان غنی‌نژاد، حمید اشتری و امیرحسین جعفری گفتگوی‌هایی در باب نئولیبرالیسم داشته است. از آنجایی که دو نفر شرکت‌کننده آخر فقط در بخش‌هایی از گفته‌های آقای غنی‌نژاد با او هم نظر بودند، بنابراین در این بررسی به طور عمده در مورد نظریات آقای علیزاده و غنی‌نژاد سخن گفته می‌شود.

آقای غنی‌نژاد می‌گوید:

«آقای علیزاده تمام مشکلات ایران را به لیبرالیسم، نئولیبرالیسم، بانک جهانی و غرب نسبت داده است. در اقتصادی که همه بازارهایش دستوری است، چطور چنین ادعایی می‌کنید؟ در این مملکت کدام بازار کار می‌کند؟ دولت تمام بازارها را به هم ریخته است... لیبرالیسم در ایران شوخی است. چطور می‌گویید لیبرالیسم ایران را بدبخت کرده؟ ما بخش خصوصی نداریم و خصوصی داریم. من طرفدار خصوصی‌سازی بودم اما بعد فهمیدم خصوصی‌سازی در ایران همه‌اش بازی است و دولت پشت سر آن است. اسم آن را هم گذاشته‌اند واگذاری؛ واگذاری به کی؟ به عمه و خاله و دایی».

برای عیارسنجی ادعاهای آقای غنی‌نژاد و دیگر مدافعان نئولیبرالیسم ابتدا از این گزاره آغاز می‌کنیم که «در ایران بخش خصوصی نداریم» اما آیا واقعا چنین است؟

برای بررسی این موضوع به آقای غنی‌نژاد پیشنهاد می‌شود یک بار در خیابان ولی‌عصر تهران از میدان راه‌آهن تا شمیران قدم بزنند و به شکل سرانگشتی قیمت سرقفلی فروشگاه‌های دو طرف خیابان را حساب کنند. آنگاه خیابان جمهوری و استانبول و... سپس سعادت‌آباد و شمیران و... سراسر تهران را در نظر بگیرند. آنگاه چشم‌های خود را ببندند و به سراسر ایران از اصفهان و شیراز تا آذربایجان و خراسان و از کردستان تا بلوچستان و از شمال تا جنوب ایران و از شرق تا غرب ایران را در ذهن خود مرور کنند. فقط و فقط به فروشگاه‌های آن فکر کنند. سپس انواع تولیدی‌ها و کارگاه‌های پوشاک و ریخته‌گری و تراشکاری و جوشکاری و لوله‌کشی و نجاری و بافندگی و رنگرزی و... صدها حرفه دیگر اعم از تولیدی و تجاری و خدماتی را در نظر بگیرند. به دنبال آن به کسانی که در بخش‌های کشاورزی و دامداری و مرغداری و نیز تولیدکنندگان و جو، سیب‌زمینی و حبوبات و پیاز و بادمجان و گوجه‌فرنگی و... تا باغداران و شخم‌زنندگان و برداشت‌کنندگان این محصولات و رانندگانی که آنها را به شهر حمل می‌کنند، تا فروشندگان و صادرکنندگان و دیگر «تجار محترم» بیندیشند تا دریابند چه حجم عظیمی از سرمایه ملی ما در

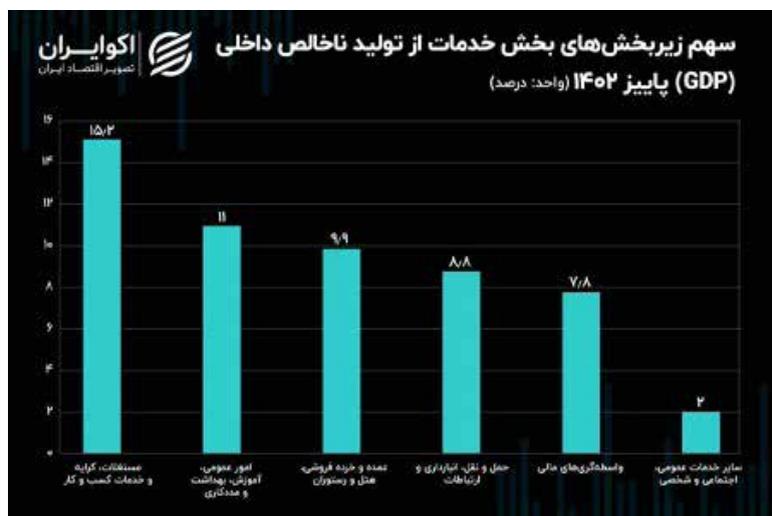
دستان بخش خصوصی است.

بهبتر است نو لیبرال های ایرانی و کارگزاران شان به ما و ملت ایران توضیح دهند بر مبنای کدام روش و استدلال به این نتیجه و ارقام رسیده اند که ۷۰ تا ۸۰ درصد اقتصاد ایران را بخش دولتی تشکیل می دهد.

آیا بر مبنای شمار کارکنان در بخش های اقتصادی به این نتیجه رسیده اند و یا بر مبنای حجم سرمایه واحدهای اقتصادی این محاسبه انجام شده است؟ واقعیت این است که نه تنها هیچ بررسی علمی ای که تأییدکننده این ارقام باشد وجود ندارد، بلکه همه آمارهای موجود، عکس این مطلب را نشان می دهند. همه آنچه که در بالا گفته شد (به غیر از صادرکنندگان)، بخش کوچک و متوسط اقتصاد ایران را تشکیل می دهند. که در مجموع چه از نظر شمار مشغولان به کار و چه از نظر حجم سرمایه، دست برتر در اقتصاد ایران را دارند و اتفاقاً یکی از نقاط ضعف اقتصاد ایران نیز همین تولید خرده کالایی است. در اقتصادهای سرمایه داری پیشرفته شمار چنین تولیدکنندگان و توزیع کنندگان خرد بسیار اندک است.

در این مورد بهتر است به نمونه زیر توجه شود:

به گزارش اقتصاد نیوز بررسی سهم بخش خدمات و زیرگروه های آن در تولید ناخالص داخلی نشان می دهد سهم کل بخش خدمات در ارزش افزوده کل کشور برابر با ۵۴/۷ درصد بوده که در میان زیرگروه های آن کرایه و خدمات کسب و کار بیشترین سهم را داشته است.



(اقتصاد نیوز به نقل از مرکز آمار ایران گزارش رشد اقتصادی مربوط به پاییز ۱۴۰۲) با توجه به سیاست های برون سپاری و برداشتن بار بخش بزرگی از خدمات دولتی به بخش

خصوصی و ایجاد واحدهایی نظیر دفاتر الکترونیک، پیشخوان دولت و دفتر خدمات الکترونیک قوه قضائیه و... بخش خدمات باز هم رشد بیشتری کرده است.



همانجا.

آقای غنی‌نژاد که خود معترف است، دست‌کم تا دورانی مدافع خصوصی‌سازی بوده است، از پاسخ به این سؤال اساسی می‌گریزد که به عنوان یک مدعی کارشناس اقتصادی، چگونه نتوانسته بود پیش‌بینی کند که در شرایط پس از جنگ، که هنوز چنان کلان‌سرمایه‌دارانی که توان خرید بنگاه‌های اقتصادی بزرگ همچون پالایشگاه‌های عظیم نفت و گاز را داشته باشند، در ایران شکل نگرفته بود، امکان خصوصی‌سازی به گونه‌ای دیگر ممکن بود؟ آن هم بدون استفاده از رانت و بذل و بخشش بی حساب و کتاب از طریق بانک‌ها؟

این چگونه برنامه اقتصادی‌ای است، که هیچ‌گونه قابلیت تطبیق با شرایط کشور را ندارد؟ و آیا دلیل دیگری به غیر از سلطه یک ایدئولوژی ورشکسته (نئولیبرالیسم) بر ذهن پاره‌ای از اقتصاددانان، می‌توان برای آن تصور کرد؟

اقتصاد دستوری

دومین نکته که مورد تأکید آقای غنی‌نژاد و دیگر شاگردانش به عنوان تئوریسین‌های اقتصاد نئولیبرال - که با افتخار از آن دفاع می‌کنند - است، اقتصاد دستوری است.

واقعیت این است که بخش بزرگی از صنایع بزرگ خصولتی از رانت دولتی استفاده می‌کنند. خوراک پتروشیمی و نفت و گاز و برق و... ارزان و در واقع به ثمن بخش در اختیار آنان قرار می‌گیرد

و آنان کالای تولیدشده را صادر و ارزش با آ آورده، به دست می آورند و سودای آن دارند که با قیمت بازار آزاد در بازارهای داخلی آن را به فروش برسانند، تا از در دسر مخارج حمل و... صادرات هم رهایی یابند. اما دولت که از اعتراضات مردم به ستوه آمده از گرانی و تورم هراسناک است، به ناچار برای جلوگیری از به هم ریختن ساختار سیاسی کشور و جلوگیری از شورش گرسنگان، و با وجود همدلی با عالی جنابان «قشر برخوردار» و به منظور کنترل نسبی بازار بر مبنای کار کارشناسی و محاسبه برای کالاهای معینی، در مقابل خدمات عریض و طویل خود به این قشر، قیمت کالاها را بر مبنای سودی عادلانه تعیین و به آقایان برخوردار ابلاغ می کند. همان آقایانی که به قول آقای غنی نژاد، خاله و عمه و عمومی قدرت مداران و خصوصی سازان بودند. آقایان به ما نمی گویند که قیمت چند درصد از این اقتصاد گسترده و متنوع - به قول ایشان - دستوری است. آنها صرفاً به موارد معدودی چون پتروشیمی ها و یا خودروسازی ها و کالاهای اساسی و مورد نیاز عامه مردم اشاره می کنند. حال عالی جنابان تئوریسین ها و اساتید محترم نئولیبرال همین حداقل را هم بر نمی تابند و خواهان «آزادسازی قیمت ها» هستند تا از یک سو «برخورداران» محترم - بخوانید رانت خواران و... - برخوردارتر شوند، و هم بی چیزان، بی چیزتر و به این ترتیب جامعه به سوی یک انقلاب و یا هرج و مرج خونین به پیش رود.

کارشناسان و فعالان دیگری هم که در برنامه های آقای علیزاده به عنوان مهمان شرکت داشتند نیز کمابیش همین گونه اظهار نظر کردند. از جمله آقای اشتري. همه آنها به مشکلات معینی که خاص اقتصاد شترگا و پلنگی ایران است، اشاره داشتند و از این طریق کوشیدند تا سیاست های نئولیبرالی اجرا شده را تیره کنند و آقای علیزاده نیز با تکیه بر تئوری های عام تلاش داشت، تا نقدهای جدی و درستی را مطرح کند.

از جمله استدلال های آقای علیزاده دخالت های مشابه از سوی حکومت ها در اقتصاد، در کشورهای پیشرفته سرمایه داری است. در این مورد باید همسو با آقای علیزاده از آقای غنی نژاد پرسید، آیا دولت ها در تعیین نرخ ارز در این کشورها دخالت نمی کنند؟ آیا در انگلستان و آمریکا، دولت ها در زمینه بهداشت و آموزش و پرورش (هرچند محدود) سرمایه گذاری و سیاست گذاری نمی کنند؟ البته باید توجه داشت این استدلال اگرچه درست است اما اولاً ابعاد دخالت های آن دولت ها در اقتصاد، با ابعاد دخالت های دولت ایران تفاوت اساسی دارد و ثانیاً دخالت های دولت ها، در آن کشورها عمدتاً غیرمستقیم و به شکل پیچیده تری هستند و لذا از چشم ها پنهان اند. واقعیت این است که تا آنجا که مربوط به اصول کلی بود، آقای علیزاده موفق بود، ولی به علت عدم آشنایی ایشان به اقتصاد ایران او قادر نبود تا در مواردی نه تنها پاسخ در خوری را ارائه دهد، بلکه حتی گه گاه خود به مواضعی درمی غلتید، که در خدمت نئولیبرالیسم است. مهم ترین

نمونه آن حمله به شستا بود. ظاهراً آقای علیزاده نمی‌داند، که شستا متعلق به تأمین اجتماعی است و از پول کارگران ساخته و پرداخته شده است و مورد حمایت جدی کارگران و فعالان کارگری است. آنان خواهان کوتاه شدن دست دولت از این نهاد کارگری هستند. نهادی که متأسفانه مورد تعدی دولت و دولتمردان واقع می‌شود و به عنوان قلک دولت مورد سوءاستفاده قرار می‌گیرد. به این ترتیب که هرگاه دولت پول کم می‌آورد، دست در جیب کارگران کرده و از تأمین اجتماعی، برداشت می‌کنند. هم اکنون بدهی دولت به سازمان تأمین اجتماعی سر به فلک می‌کشد و این مبلغ مرتباً در حال افزایش است و هرچند وقت یک بار دولت یکی از واحدهای اقتصادی بدون سود و یا کم‌سود ده خود را به جای بدهی خود به سازمان تأمین اجتماعی (شستا) واگذار می‌کند.

تئوری عام و شرایط ویژه

در هر بحثی از این دست، ابتدا باید سه مقوله مشخص را به طور جداگانه مورد واکاوی قرار داد. آنگاه این سه مقوله را به صورت درهم تنیده و یک پارچه و به عنوان یک کل ارائه کرد. این سه مقوله عبارتند از: (۱) تئوری عام؛ (۲) شرایط ویژه؛ (۳) انطباق این دو برهم. امکان خطا برای بررسی‌کننده در هریک از سه مورد فوق وجود دارد. در مورد تئوری عام، همان‌طور که ذکر شد اظهارات آقای علیزاده درست بود و نیاز چندانی به افزودن به آن نیست. ماهیت نئولیبرالیسم در عرصه تئوری و عمل، امروزه تا حدود زیادی بر همگان آشکار شده است. اما در مورد شرایط ویژه اقتصاد ایران، به علت کم‌اطلاعی آقای علیزاده از وضعیت مشخص اقتصادی و در مواردی سیاسی کشور، ایشان در مقابل مدعیان به اصطلاح کم می‌آورد. واقعیت این است که تا پیش از اجرای سیاست‌های نئولیبرالی دولت آقای رفسنجانی، اقتصاد ایران، از ناحیه دوکاستی و اشکال اساسی رنجور بود: نخست، شکل تولید و توزیع خرد و توسعه نیافته و دیگری، بوروکراسی ناتوان و فاسد و به کارگماردن مدیران خودی و نالایق و بی‌تجربه بر سر صنایع و کارخانه‌های مصادره شده. که البته این آخری تنها به صنعت و اقتصاد مربوط نمی‌شد و ریشه در عدم درک ضرورت تحول انقلابی در مدیریت بنگاه‌های متعلق به عموم ملت داشت.

جنگ، مشکل دیگری را هم بر این دو مشکل اساسی، افزوده بود. به این ترتیب که دولت به ناچار و بنا به ضرورت‌های ناشی از وضعیت جنگی، از یک سو هیچ سرمایه‌گذاری در این صنایع نکرده بود و صنایع به شدت فرسوده شده بودند، و این در حالی بود که از آنها انتظار می‌رفت به علت کمبود کالا، که خود بازهم ناشی از وضعیت جنگی بود، با تمام توان تولید کنند که این نیز به فرسودگی بیشتر ماشین‌آلات می‌انجامید. دوم آن که دولت برای آن که از مسئله

بیکاری و نیز دادن حقوق بیکاری بگریزد، به استخدام بی‌رویه کارگران در واحدهای تولیدی زیر نظارت خود اقدام می‌کند، به طوری که به عنوان مثال ایران خودرو و شمار زیادی کارگر مازاد داشت. در ادامه باید به یک نکته دیگر نیز اشاره کرد: مصادره یا دولتی کردن.

مصادره یا دولتی کردن

در همه کشورهایی که انقلاب رخ می‌دهد برای خلع ید از نیروهای ضد انقلاب، مصادره اموال آنان صورت می‌گیرد و این مسئله‌ای طبیعی است، اما لزومی ندارد که اموال مصادره شده ضرورتاً، دولتی شوند. بخشی از این اموال، به خصوص اموال منقول می‌تواند به مزایده گذاشته شده و به صورت شفاف به فروش برسد. بنابراین باید بین دولتی شدن و مصادره اموال فرق گذاشت. مسئله‌ای که در گفتار نئولیبرال‌ها معمولاً خلط می‌شود.

تأثیر شرایط جهانی بر وضعیت ایجاد شده

بر بستر چنین شرایطی بود، که ایده خصوصی‌سازی، با توجه به تغییراتی که در جهان رخ داده بود و اندیشه عدالت اجتماعی به محاق برده شده بود با به میدان آمدن تئوریسین‌هایی چون آقایان غنی‌نژاد و طبیبیان و نیلی و... به عنوان ناجی اقتصاد ایران و با تکیه بر امکانات بی‌حد و حصر مالی و اقتصادی و دولتی و تبلیغی و اداری و... این ایده به عنوان «علم اقتصاد»، به اصطلاح جا انداخته شد و تقریباً تمام دانشکده‌های اقتصادی و علوم انسانی و بخش اقتصادی مطبوعات و رسانه ملی به انحصار آنها درآمد. سپس به حوزه‌های علمیه هم رسوخ کردند و توانستند نظر مثبت بخشی از روحانیون را هم جلب کنند.

اما اجرای این ایده ساخته و پرداخته در اندیشکده‌های کشورهای فرادست و سازمان‌های بین‌المللی ساخته و پرداخته آنان، در ایران با دو مانع اساسی روبرو شد: یکی ساختار پیش‌گفته اقتصادی و دومی مردمی که انقلاب عظیمی را به پیش برده بودند و اکنون با هجومی مواجه می‌شدند، که با آرمان‌هایی که برای آن انقلاب کرده بودند در تضاد کامل بود. اولین نشانه‌های این مقاومت را می‌توان در اعتراضات مشهد، اسلامشهر و... دید، که متأسفانه به آنها کم توجهی شد و از ریشه‌یابی علل آنها چشم‌پوشی گردید.

حاصل آن که سیاست‌های نئولیبرالی که با شدت و حدت هرچه تمام‌تر اجرا می‌شد، و تسمه از گرده ملت می‌کشید، نتیجه مورد نظر اساتید و دولتمردان مطیع ایشان را به بار نیاورد. از یک سو قوانینی خلاف روح قانون کار و به شکل بی‌رحمانه‌ای علیه کارگران به اجرا درآمد و هم‌زمان دسترسی به آموزش و پرورش برای فرزندان زحمتکشان سخت شد و مدارس و دانشگاه‌های

پولی و بهداشت خصوصی و... عرصه را بر آنان تنگ و تنگ‌تر کرد و سهمیه‌های دانشجویی و پارتی‌بازی در استخدام، محیطی مناسب برای جولان فرزندان کسانی که آقای غنی‌نژاد آنها را خاله و عمه و دایی مسئولان می‌نامد، فراهم شد و فساد در ابعادی بی‌مانند و کم‌نظیر گسترش یافت. از سوی دیگر به دلیل برجا ماندن شاکله اصلی ساختار اقتصادی ایران، نئولیبرال‌های قدرت‌یافته به تمامی خواست‌های خود نرسیدند. به این ترتیب هیولایی زاده شد، که ظاهراً هیچ کس از آن راضی نیست.

اکنون که کشتی خصوصی‌سازی به گل‌نشسته است، ناخدایان نئولیبرال می‌کوشند تا با استفاده از پاروهای شکسته آزادسازی قیمت‌ها، راه مفری برای تئوری‌های ورشکسته خود بیابند و در عین حال با جیع‌های بنفش، گناه شکست خود را به گردن خصولتی شدن صنایع ایران بیندازند. فردا هم اگر تئوری‌های امروزشان فاجعه دیگری آفرید، بهانه دیگری آورده و مقصر دیگری خواهند یافت.

خصوصی‌سازی اینگونه نه!

یک نکته که آقای اشتری به آن اشاره داشت، این بود که ایشان به ساز و کار خصوصی‌سازی انتقاد داشته و دارند. از این گفته چنین بر می‌آید که ایشان با اصل خصوصی‌سازی مشکلی ندارند و این نکته‌ای است که در سخنان آقایان غنی‌نژاد و امیرحسین جعفری به اشکال دیگر بیان شده است.

اکنون این سؤال در برابر هر سه آقایان قرار دارد که چرا سرمایه‌داران باید حاضر شوند که واحدهای دولتی را با همه مشکلات آن مانند مازاد کارگر و بدهی احتمالی و... و تف و لعنت کارگران و مردم خریداری کنند ولی سرمایه خود را در ساخت کارخانه جدید به کار نیندازند؟ آیا به غیر از سود - که طبیعی‌ترین وجه نظام سرمایه‌داری است - عامل دیگری وجود دارد؟ بنابراین آیا فساد لازمه خصوصی‌سازی نیست؟

نتیجه:

(۱) باید فرق گذاشت بین ساختار اقتصاد ایران و اجرای سیاست‌های نئولیبرالی در ایران با وجود اجرای خشن سیاست‌های نولیبرالی که باعث زخم‌های عمیقی بر پیکر جامعه و به خصوص زحمتکشان این مرز و بوم شده است، هنوز یک نظام یک دست نئولیبرالی به وجود نیامده است. یکی از علل آن، ساختار قدرت یکدست نشده است.

(۲) دومین عامل مقاومت مردمی است

مسایل ایران

که نشانه‌های آن را می‌توان در باقیمانده آموزش و پرورش دولتی و بهداشت و درمان محدود دولتی، سیستم حمل و نقل محدود عمومی، پارک‌ها و ... دید. با توجه به شیوه استدلال نولیبرال‌های ایرانی و خشونت‌هایی که در اجرای سیاست‌های مورد نظرشان داشته‌اند، اگر این مقاومت نبود، تاکنون نه از تاک نشان بود و نه از تاک نشان.

باید توجه داشت در یک نظام سرمایه‌داری نرمال دولت دو وظیفه عمده را در دستور کار خود دارد: الف. حفظ منافع کوتاه‌مدت سرمایه‌داران و تضمین سود امروز آنان؛

ب. حفظ نظام سرمایه‌داری یا به عبارت دیگر حفظ منافع بلندمدت سرمایه‌داران. در ایران به علت ساختارمند نبود سیستم حاکم، مسئولان کشور حتی از حفظ منافع بلندمدت سرمایه‌داران نیز عاجزند و برخلاف گفته آقای غنی‌نژاد حتی از کنترل قیمت‌ها هم عاجزند و در نتیجه چنان وضعیتی ایجاد شده است که گروهی از کارشناسان بر آن نام اقتصاد غارتی داده‌اند. در چنین اقتصادی همه به فکر سود حداکثری و آن هم همین امروز و بدون توجه به استمرار سود درازمدت هستند و ریشه بخشی از اختلاف نظرها در همین موضوع نهفته است. بنابراین اقتصاد ایران گرفتار بیماری شترگا و پلنگی است، که همه عیوبی را که همه نظام‌ها و سیستم‌های اقتصادی می‌توانند دچار آن شوند، را با خود دارد.



نمونه‌ای از اعتراضات گسترده علیه نولیبرالیسم در کره جنوبی

ناشناختگی چین‌هراسی و چرایی اجرایی نشدن توافق‌ها با ایران

خلاصه‌ای از گفت‌وگوی خبرگزاری تسنیم با رایزن فرهنگی سابق جمهوری اسلامی ایران در چین



بخش بین‌المللی خبرگزاری تسنیم در روزهای پایانی اردیبهشت ماه سال جاری، گفت‌وگویی را در خصوص پدیدهٔ چین‌هراسی با علی محمد سابقی، رایزن فرهنگی اسبق جمهوری اسلامی ایران در چین، انجام داده است. بخشی از این مصاحبه که در حقیقت پاسخی است به پروپاگاندای مشترک رسانه‌های امپریالیستی، تلویزیون‌های فارسی‌زبان خارج از کشور و بسیاری از جریان‌ها و افراد اصلاح‌طلب غرب‌گرا، دربارهٔ مناسبات چین با ایران، ادعای آزار مسلمانان ایغور در ایالت سین کیانگ توسط دولت چین و ... به صورت فشرده و ویرایش شده نقل می‌گردد. معدود عبارات داخل [] برای روشن‌تر شدن متن گفتار، توسط «دانش و امید» اضافه شده است.

حجم کامل مصاحبه، حدود سه برابر مطالبی است که در زیر آمده است. نقل کامل آن، نه تنها ضرورتی نداشت، بلکه ایجاد می‌کرد تا پلمیکی نیز پیرامون مسائل اقتصاد سیاسی و ژئوپلیتیک شکل بگیرد. بنابراین به نقل همین منتخب بسنده کردیم.

متن کامل مصاحبهٔ خبرگزاری تسنیم در آدرس اینترنتی زیر قابل دسترسی است:

<https://www.tasnimnews.com/fa/news/1403/02/25/3076485>

سؤال:

بحث را از اینجا می‌خواهیم آغاز کنیم که ما در روابط خودمان با چینی‌ها نیازمند یک شناخت و یک ادراک دقیق از طرفین هستیم چیزی که تاکنون به نظر می‌رسد در ایران به درستی فهم نشده است. ما در فضای کشور شاهد یک نگاه قطبی در خصوص چین هستیم، برخی‌ها کاملاً چین را محکوم می‌کنند که در رابطه با ایران توازن را رعایت نمی‌کند؛ از طرفی برخی هم چین را منجی کشور می‌دانند. برای همین ما باید یک شناخت دقیق داشته باشیم. در این گفتگو ابتدا می‌خواهیم به چشم انداز چین بپردازیم که چینی‌ها در سپهر بین‌الملل به دنبال چه چیزی هستند؟ آنها به منطقه و کشورهای همسایه خویش و رقبای بین‌المللی‌شان مثل آمریکا یا روسیه چگونه نگاه می‌کند؟

جواب:

بنده هم معتقدم که جمهوری اسلامی ایران نسبت به چین شناخت کامل و درستی ندارد و عمده عدم موفقیت‌هایی که در ارتباط با چین داشتیم از همین جا ناشی می‌شود. اگر گذشته چین را شناسیم قطعاً امروز چین را نخواهیم شناخت و فردای چین را به هیچ‌وجه نخواهیم شناخت. لذا بایستی ما روی این مسئله سرمایه‌گذاری کنیم. مراکز مختلفی چین را مطالعه کنند؛ نه فقط مسائل اقتصادی چین، بلکه حتی مسائل سیاسی و بین‌المللی چین. مسئله اصلی چین، فلسفه اجتماعی چین است. در فرهنگ چین، اقتصاد، سیاست، امنیت، مسائل داخلی و مسائل بین‌المللی روی این محور می‌چرخد. فرهنگ همه چیز چین هست. اگر ما به فرهنگ چین توجه کنیم و کاملاً آن را بشناسیم آن موقع خیلی راحت می‌توانیم با چین تعامل کنیم، منافع ملی خودمان را در ارتباط با چین به دست بیاوریم. خیلی راحت می‌توانیم چینی‌ها را به برای سرمایه‌گذاری و همکاری جذب کنیم چه در عرصه دوجانبه و چه در عرصه بین‌المللی. مشکل مان این است که چین را نمی‌شناسیم.

سؤال:

یکی از فهم‌های رایجی که در داخل ایران نسبت به گفتمان چین وجود دارد، آن است که کشورهای غربی، کشورهایی که مدعیان و پرچمداران لیبرال دموکراسی هستند، ادعا می‌کنند که چین از سه گانه زور، زر و قدرت نرم یا گفتمان، فقط زر را دارد. یعنی فقط توان اقتصادی را دارد. اما از منظر نظامی و قدرت نرم هنوز به آن نقطه‌ای نرسیده که بتواند با سایر قدرت‌ها رقابت کند. من فهمم از فرمایش شما این است که چین نه تنها این مهم را دارد که منتظر یک فرصت است که گفتمان خود را به جهانیان عرضه کند؛ اگر ممکن است یک مقدار با گفتمان فرهنگی چین جدید ما را آشنا کنید.

جواب:

چینی‌ها تقریباً از ۳۰ سال پیش یک سیاستی در مسائل فرهنگی و عمومی اجتماعی‌شان مطرح

کردند و آن این بود که می‌گفتند که ما باید تلاش کنیم هم چین را به دنیا بشناسانیم و هم دنیا را بشناسیم. یعنی اگر ما دنیا را شناسیم نمی‌توانیم با آن تعامل کنیم و اگر چین را هم به دنیا شناسانیم باز هم ضرر کردیم. متأسفانه ما در این زمینه نسبت به خیلی از کشورهای دیگر در شناخت چین، عقب‌تر هستیم. ضمن اینکه حتی غربی‌ها هم معتقدند که ما هنوز کاملاً چین را نشناختیم. یکی از دلایلی که خود چینی‌ها مطرح می‌کنند (نسبت به اینکه چرا دنیا ما را نمی‌شناسند) این است که آنها می‌گویند که تمدن‌ها به دو گونه هستند: یک تمدن، تمدن نرینه است که ویژگی‌اش این است که می‌خواهد که با زور، سلطه، حمله و در واقع تسلط پیدا کردن به اهداف خودش برسد؛ نگاهی هم به آن طرف مقابلش ندارد که چقدر لطمه می‌خورد، چقدر ضربه می‌خورد. این تفکر، تفکر نرینه‌ای هست که عمدتاً تفکر غربی‌ها بر این مبنا هست.

منتها یک تفکر یا تمدن مادینه هم وجود دارد که درست در مقابل این است و استراتژیست معروف چینی که بیش از ۲۰۰۰ سال پیش یک کتابی نوشته که در ایران هم ترجمه شده تحت عنوان «آیین رزم یا هنر جنگ»، یک استراتژیست به تمام معنا واقعی است. ایشان می‌گویند که اگر یک ژنرالی در صدد جنگ به پیروزی برسد، ژنرال موفقی نیست. ژنرال واقعی کسی است که بدون اینکه جنگی کند به پیروزی برسد. بدون اینکه جنگی آغاز شود؛ بدون اینکه تلفاتی بدهد؛ بدون اینکه هزینه کرده باشد، بتواند دشمن خودش را به قول معروف به زانو در بیاورد و او را تسلیم خودش کند. این تفکر چینی است. از نظر چینی‌ها محکم‌ترین و به اصطلاح پر قدرت‌ترین شیئی که در این عالم وجود دارد آب است. می‌گویند هیچ چیزی جلو آب را نمی‌گیرد در عین اینکه نرم‌ترین چیز در دنیا آب هست. قدرتمندترین هم آب است. آب با صبوری می‌ایستد، هر سنگی که جلوش می‌ایستد صبر می‌کند بالاتر می‌آید و از روی آن سنگ عبور می‌کند.

در مسائل اقتصادی، شعارشان برد - برد است. می‌گویند ما با کشورهای مختلف تعامل اقتصادی می‌کنیم. هم می‌خواهیم سود ببریم هم سود برسانیم. در صورتی که جوامع غربی یا تمدن غربی نگاه‌شان این نیست. غربی‌ها می‌گویند هرچه بیشتر ما بتوانیم از کشورهای دیگر دریافت کنیم و حالا به آنها لطمه بخورد، به جامعه آنها لطمه بخورد، فرهنگ‌شان نابود بشود، محیط زیست از بین برود، این‌ها برایشان مهم نیست. مهم رسیدن به آن اهداف‌شان است.

در تمام گفتمان‌های خودشان در مسائل فرهنگی و تمدنی همیشه این را می‌گویند که درست است ما یک کشور متمدن و دارای سابقه فرهنگی زیادی هستیم، اما اولاً بسیاری از چیزهایی که آموختیم، از دیگران یاد گرفتیم و هنوز در بسیاری از مسائل دیگر نواقصی داریم که باید از دیگران یاد بگیریم. مثل ما نمی‌گویند هنر نزد ایرانیان است و بس. آنها هرچه بیشتر می‌فهمند بیشتر مطلع می‌شوند که نیاز به دانستن بیشتر دارند این تفاوت در نگاه‌ها ببینید چقدر مسیر آدم را تعیین می‌کند.

سؤال:

در جامعه مان نسبت به چینی ها یک ترسی وجود دارد. برای این ترس هم نشانه های مختلفی است، یکی وجود فشار اجتماعی داخلی چین است که مثلاً می گویند فشار کار بالاست یا اعمال حاکمیت حالت قهری دارد و بالا به پایین است. ما یک نگاه و افکار تاریخی نسبت به استبداد داریم و فوق العاده از استبداد گریزانیم و علت عقب افتادگی مان را استبداد می دانیم. حال مسئله آن است که اگر چین زمانی رابطه اش با کشورها زیاد شود، طبعاً این به ضرر این کشورها می شود. اما نگاهی که شما بیان می کنید که چینی ها به دنبال امنیت جهانی یا صلح جهانی هستند، ما احساس ترس مان شدید می شود به این معنا که نه تنها به چین حکمرانی کند، بلکه حکمرانی اش بر ایران نیز سایه افکند.

جواب:

انسان از یک چیزی می ترسد که نشناسد. دنیا در این دو قرن گذشته که غربی ها مسلط به جهان شدند، تلاش کردند که از چین یک تاریخخانه ای درست کنند که همه مردم از این تاریخخانه بترسند. در صورتی که اگر یک نوری در داخل این خانه روشن شود، آدم می بیند که خیلی چیزهایی که به ویژه ما ایرانی ها در اعتقادات و باورهایمان وجود دارد در فلسفه چینی هم کاملاً وجود دارد. ما این شناخت را از کجا پیدا کردیم؟ از غربی ها پیدا کردیم. غربی ها وقتی قدرت پیدا کردند؛ وقتی کشتی های بخاری را در دریاها راه انداختند؛ تمام دنیا را تصرف کردند؛ همه جا را قتل و غارت کردند؛ مستعمره خودشان کردند. ما فکر می کنیم اگر یک کس دیگری هم بیاید، مثل آنها می شود در صورتی که غربی ها تجربه شده اند، اما چینی ها هنوز تجربه نشده اند. تجربه نشده را نمی توانید با تجربه شده ها مقایسه کنید. چینی ها یک نگاه انسانی به بشریت دارند.

سؤال:

یک انگاره در خصوص چین وجود دارد که چینی ها نسبت به همسایه های خودشان حساس ترند چه در ابعاد فرهنگی و چه ابعاد اقتصادی و سیاسی، با این نگاه، کشورهای آسیای میانه، پاکستان و افغانستان برای آنها اهمیت بیشتری نسبت به کشورهای حوزه خلیج فارس پیدا خواهند کرد. ملاحظه من در خصوص مسلمان های ساکن در چین است؛ یک روایتی هست که چینی ها یک فشار شدیدی روی مسلمان های ساکن در چین قرار می دهند. به نظر تان این انگاره درست است و کلاً ارتباط چین با مسلمانان کشورهای پاکستان و افغانستان و آسیای میانه چگونه است؟

جواب:

طبعاً چین بعد از اینکه مسائل داخلی خودش را حل و فصل کرد، اولین قدم، به سمت

کشورهای همسایه خودش بود، به ویژه در شرق آسیا که در خیلی از این کشورها دیاسپوراهاى چینی، جمعیت‌های چینی زیادی وجود دارد. مثل اندونزی، مالزی، فیلیپین، میانمار، تایلند. طبعاً ارتباطش اول با این‌ها بیشتر شروع کرد تا بعد به ما برسد. الان دیگر از آن مرحله گذشته است. ابتدا شاید مثلاً ۱۰-۲۰ سال پیش این طوری بود که بیشتر توجه‌شان معطوف کشورهای همجوار و پیرامونی بود، اما الان دیگر از آن موقعیت گذشتند و به فکر جامعه جهانی هستند.

در مورد مسلمانان باید بگویم که می‌دانید که در چین حدود ۵۶ قوم و نژاد زندگی می‌کنند که یکی از این‌ها نژاد «هان» یا همین خود چینی‌ها هستند که تقریباً ۹۲ درصد جامعه چینی از همین نژاد هستند. ۸ درصد باقی مانده، ۵۵ اقلیت قومی را تشکیل می‌دهند. از این ۵۵ اقلیت قومی ۱۰ قوم مسلمان هستند. یعنی ده قوم مسلمان در چین زندگی می‌کنند.

جالب است که غیر از برخی اقلیت‌های قومی که در یک مکان‌های خاصی مجتمع هستند و همه در یکجا تقریباً جمع هستند، دیگر مسلمان‌ها - به ویژه مسلمان‌های خوی - در سرتاسر چین پخش هستند. من هیچ شهری را نرفتم که مسلمان نباشد؛ مسجدی نباشد؛ انجمن اسلامی وجود نداشته باشد. تقریباً در چین بیش از ۳۴ هزار مسجد وجود دارد. در پکن ۷۲ تا مسجد وجود دارد. در پکن ۴۵۰ تا ۵۰۰ هزار مسلمان زندگی می‌کند.

اگر چین قرار باشد با مسلمان‌ها به خاطر اعتقادشان برخورد کند، باید با همه این اقوام با همه مسلمان‌ها برخورد کند. اما چنین نیست. کاملاً اشتباه است. چینی‌ها با کسانانی که محل امنیت‌شان باشد؛ محل وحدت قومی‌شان باشد؛ کاملاً درگیر می‌شوند و با آنها برخورد می‌کنند. می‌خواهد مسلمان باشد، می‌خواهد بودایی باشد، می‌خواهد کنفوسیوسی باشد.

چرا با تبتی‌ها برخورد می‌کند؟ به خاطر اینکه بودایی‌اند؟ نه! به خاطر اینکه آنها در خلال حمایت‌های هند و آمریکا داشتند منطقه تبت را ناامن می‌کردند، با آنها برخورد شد.

با مسلمان‌ها صرفاً در منطقه سین‌کیانگ برخورد می‌شود. آن هم تأکید می‌کنم نه به خاطر اعتقادات دینی‌شان. الان در چین بیش از ۱۰ دانشکده علوم اسلامی وجود دارد با خرج دولت، دولت علما را تربیت می‌کند. امام جماعت می‌شوند. مسائل دینی مردم را پاسخ می‌دهند و دولت حقوق‌شان را تامین می‌کند. اگر دولت مخالف دین مذهب اسلامی باشد، نباید این کارها را کند. اصلاً چنین چیزی نیست، و اگر دولت در منطقه سین‌کیانگ با ایغورها برخورد می‌کند، صرفاً به خاطر اینکه ایغورها تحت تأثیر کشورهای غربی و تحت تأثیر القاعده و طالبان و داعش و... هستند و امنیت آن منطقه را به هم زدند. این‌ها هم با آن برخورد می‌کنند. الان در کنگره ملی خلق چین نماینده مسلمانان هست؛ کنفرانس مشورتی خلق، که در واقع می‌شود مجلس دوم چین است تمام مسلمان‌ها نماینده دارند.

غربی‌ها یک تبلیغات گسترده چین‌هراسی راه انداختند که با اسلام مخالفتند. من بارها به مناطق مسلمان‌نشین چین رفتم. از جمله به منطقه سین‌کیانگ چهارپنج بار رفتم. نمی‌خواهم بگویم چینی‌ها در عملکردشان کاملاً خوب عمل می‌کنند. گاهی اوقات ممکن است شدت عمل بیشتری هم به خرج بدهند. گاهی از اوقات ممکن است تعداد افراد بی‌گناه را هم در واقع با آن برخورد کنند. اما این برخوردها به دلیل اعتقادات [مذهبی] نیست؛ من این را بارها به همه، به هر کسی و هر کجا صحبت بوده گفتم، چینی‌ها به خاطر اعتقادات مسلمان‌ها با آن‌ها برخورد نمی‌کنند. اگر اینطوری بود باید همه مناطق این برخورد با مسلمان‌ها داشته باشند.

سؤال:

چینی‌ها به ایران چه نگاهی دارند و بعد وارد مسائل هم فرهنگی و هم سیاسی می‌شویم.

جواب:

در کتاب‌های چینی و با هر چینی که صحبت می‌کنیم، ایران را به نام «ایران» نمی‌شناسند. یعنی برایشان ایران چیز جدیدی است ولی «پرشیا یا بوسه [تلفظ چینی پرسه]» برای کل چینی‌ها کاملاً آشناست. وقتی که به او می‌گوییم ایران همان بوسه است، می‌گوید: «کشور پررمز و راز؛ کشوری که دارای فرهنگ و تمدن آنچنانی است». ایران یعنی همان کشور پررمز و راز، کشوری که دارای فرهنگ و تمدن آنچنانی. کشوری که آرزوی من است. به معنی پرشیا. بله اسم اعلم است یعنی در زبان چینی پرشیا را تبدیل کردن به بوسه و در واقع این را به عنوان یک کشور خیلی خوب؛ کشور سابقه‌دار؛ کشور دارای تمدن می‌دانند. روابط دوجانبه بین ما و چین آن است که از ما در تمدن و فرهنگ‌شان خیلی چیزها را گرفتند و خیلی چیزها را به ما دادند و این باعث شده که در واقع آن شناخت ما نسبت به همدیگر یک شناخت واقعی باشد. و روی همین شناخت هم به ایران علاقه‌مند هستند. منتها چینی، آدم محتاطی است. شاید یکی از عواملی که چین‌هراسی و ایران‌هراسی موفقیت‌هایی کسب کرده است، از نتایجش می‌توان به همین عدم ارتباط چینی‌ها با ایران اشاره کرد؛ چون می‌ترسند و فکر می‌کنند اگر به ایران بیایند چنین و چنان می‌شود.

سؤال:

می‌خواهیم یک مقدار نزدیک بیاییم. آخرین اتفاق مهمی که بین ایران و چین رخ داد در سالیان گذشته، تفاهم‌نامه ۲۵ ساله بود که به امضا رسید. این تفاهم‌نامه فرصت‌ها و تهدیدهای مختلفی را می‌توانست برای ما ایجاد کند. اما تا به امروز می‌بینیم که این تفاهم‌نامه راکد مانده است. به نظر شما عامل و مسئله اصلی که این توافق‌نامه مسکوت مانده چه چیزی است؟

جواب:

قبل از امضای این تفاهم‌نامه ما شاید ده‌ها تفاهم‌نامه فرهنگی، علمی، آموزشی، هنری،

اقتصادی با چینی‌ها امضا کردیم. از این ده‌ها یا می‌شود گفت بیش از ۱۰۰ تفاهم‌نامه، هیچ کدامشان یا بخش عمده‌ای از این‌ها عملیاتی نشده و مشکل اصلیش هم از طرف ما بوده است.

تفاهم‌نامه جامع ۲۵ ساله واقعاً یک تفاهم‌نامه خیلی در سطح بالا است. جامع است. مسائل امنیتی، نظامی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، سرمایه‌گذاری همه این‌ها را شامل می‌شود. ولی این هم دچار همان مشکل تفاهم‌نامه‌های قبلی شده. یعنی اگر یک کشور دیگری چنین تفاهم‌نامه‌ای را با چین امضا کرده بود، تا حالا صدها پروژه را با کمک چینی‌ها اجرا کرده بود. میلیارد‌ها دلار سرمایه چینی‌ها را جذب کرده بود. ولی ایران در این چهار سال گذشته، من فکر نمی‌کنم که قدم مثبتی در این زمینه برای اجرایی کردن برداشته باشد.

سؤال:

خیلی‌ها معتقدند که با اینکه طرف ایرانی حداقل روی کاغذ و شواهد نشان می‌دهد، نیاز دارد و چینی‌ها هم امضا کردند، اما عامل اینکه این تفاهم‌نامه عملی نمی‌شود را برخی از ملاحظات و چالش‌های بین‌المللی می‌دانند؛ مثل تحریم‌هایی که علیه ایران وجود دارد یا پیوستن به برخی از کنوانسیون‌های بین‌المللی. چینی‌ها با توجه به ملاحظه‌کاری‌هایی که شما می‌گویید، با توجه به شرایط فعلی ایران تمایلی ندارند حتی اگر مسئولین عزم جدی داشته باشند؟

جواب:

من این را قبول ندارم. قبول ندارم به این معنا که اگر چینی‌ها یک چیزی را تا مطمئن به اجرایی شدنش نباشند، امضا نمی‌کنند. یعنی تا نفهمند که این حرفی که من زدم، روی کاغذ آوردم و آن را امضا کردم، این اجرایی هست یا خیر، آن را امضا نمی‌کنند. البته منکر این هم نیستم که قطعاً تحریم‌ها، ایران‌هراسی‌ها، مسائل و مشکلات بین‌المللی FATF و همه این‌ها مؤثر هستند. ولی این‌ها را در واقع می‌شود گفت بهانه‌هایی به دست چینی‌ها می‌دهند که او هم جلو نیاید.

سؤال:

شما معتقدید کارهایی که ما برایمان مطلوبیت دارد، چینی‌ها هم مطلوبیت دارند، چراغ سبز نشان دادند ولی ما انجام ندادیم؟

جواب:

بله کاملاً همین‌طور است. ما نباید چینی‌ها را مقصر بدانیم. مقصر اصلی خودمان هستیم. وقتی ببینند ده تا کار با ما شروع کردند، [همه را] نصفه کاره و ابتدای کار را کردیم، برای یازدهمی به راحتی جلو نمی‌آیند.

سؤال:

هرکسی روی این رقابت بین چین و آمریکا اسمی می‌گذارد. برخی می‌گویند رقابت مدیریت

شده، برخی رسماً می‌گویند جنگ، یا بعضی می‌گویند جنگ اقتصادی. در کل یک رقابتی میان چین و آمریکا وجود دارد. به نظر تان ما می‌توانیم از فضای این دورقیب بزرگ برای خودمان منافعی را کسب کنیم؟

جواب:

نگاه چینی‌ها به آمریکا با ما فرق می‌کند، با همه مسائلی که بین چین و آمریکا وجود دارد، بیشترین سرمایه‌های چین در آمریکا است. بیشترین روابط تجاری چین با آمریکا هست. من این را تکمیل کنم: چین در دنیا با سه کشور مشکل دارد: یکی آمریکا، که مشکل رقابتی و استراتژیک و راهبردی دارد؛ یکی ژاپن است [که] دوبار [به چین] حمله کرده و خیلی خسارت وارد کرده است؛ یکی منطقه تایوان است که چین به عنوان بخشی از خودش می‌داند، ولی آنها ادعای استقلال دارند. بیشترین سرمایه‌گذاری که در چین صورت گرفته از همین سه کشور بوده است.

چینی‌ها مثل ایرانی‌ها یک دیاسپورای خیلی گسترده در سراسر جهان دارند. بیش از ۵۵ میلیون چینی در کشورهای مختلف زندگی می‌کنند که این‌ها از ۱۰۰ و ۲۰۰ سال پیش رفتند. برخی هم در زمان انقلاب کمونیستی رفتند. ولی اولین کسانی که بعد از اصلاحات اقتصادی آمدند و در چین سرمایه‌گذاری کردند، همین چینی‌های خارج از کشور بودند. اصلاً یک مدیریت دارند تحت عنوان «چینی‌های ماورای بحار». یعنی رئیسش در سطح وزیر است و بیشترین ارتباط را با تمام چینی‌ها در خارج از کشور دارد. ما شش و هفت یا هشت میلیون ایرانی در خارج از کشور داریم. می‌گویند ۷۰۰-۸۰۰ میلیارد دلار یا بیشتر سرمایه دارند. به هیچ کدامشان اجازه نمی‌دهیم در ایران سرمایه‌گذاری کنند. هرکسی بیاید، کاری می‌کنیم که برگردد و برود. چینی‌ها این کار را نمی‌کنند. می‌گویند شیرینی از دست دشمن که هست باید خورد.



شهر «جیه شیو» از توابع «جین جونگ» استان «شان شی» در شمال غربی چین به «زادگاه لعاب رنگی» معروف است و از جمله مراکز اصلی برای تولید لعاب‌های رنگی مورد استفاده در معماری سنتی چینی به شمار می‌رود.

هنر و ادبیات



وی.دنی: جاروی ارتش سرخ شر فاشیست‌ها را خواهد روفت! ۱۹۴۳

دوک الینگتون

معرفی آخرین فیلم بلند کن لوچ: غذا، دورین، همبستگی!

دو داستان از النا پرودنیکووا

شعرهایی از:

هوشنگ ابتهاج «سایه»، پروین اعتصامی، حافظ، ناظم حکمت،

سیاوش کسرائی و اسماعیل شاهرودی



دوک الینگتون^۱

نوشته شده توسط جنی فارل^۲ در ۷ می ۲۰۲۴

ترجمه: کورش تیموری فر

دوک الینگتون، شخصیت برجسته تاریخ موسیقی و فرهنگ، به ویژه در موسیقی جاز، پنجاه سال پیش در ۲۴ ماه مه ۱۹۷۴ درگذشت.

ادوارد کندی الینگتون در ۲۹ آوریل ۱۸۹۹ در خانواده‌ای از طبقه متوسط پایین در واشنگتن به دنیا آمد. مادر او، دختر یک برده سابق بود. دوران کودکی الینگتون با نژادپرستی فراگیر، از جمله ناآرامی‌های «تابستان سرخ»^۳ ۱۹۱۹- سه ماه خشونت خونین- شکل گرفت. الینگتون هم به عنوان یک انسان سیاهپوست، باید در یک فضای خصمانه و تبعیض‌آمیز رشد می‌کرد. این تجربیات اولیه نژادپرستی و تبعیض به طور طبیعی بر موسیقی او تأثیر گذاشت.

دهه ۱۹۲۰، دوران شکوفایی هنری و فرهنگی سیاه‌پوستان آمریکایی، به ویژه در هارلم^۴ بود. این رنسانس هارلم در عصر ستم شدید نژادپرستانه و نابرابری اجتماعی ظهور کرد و با تلاش برای ترویج اشکال جایگزین هویت و همبستگی، به مواجهه با مسائل جامعه آفریقایی-آمریکایی پرداخت.

در سال ۱۹۲۳، دوک الینگتون گروهی را همراه با دوست دوران کودکی خود، نوازنده درام، سانی گریر تأسیس کرد. با گذشت سال‌ها، این گروه به یک ارکستر جاز کاملاً پیشرفته تبدیل شد و شهرت زیادی به دست آورد. اصطلاح «جاز» که در ابتدا به عنوان شکلی از موسیقی محلی آفریقایی-آمریکایی (بلوز، آوازهای حین کار، و روحانی) ظهور کرد، برای اولین بار در سال‌های اولیه قرن بیستم ظاهر شد و از همان ابتدا در ارتباط با موسیقی ایالات جنوبی آمریکا (محل تمرکز بردگان سیاهپوست) بود. الینگتون یک ژانر موسیقی نسبتاً جدید-موسیقی سیاه-را ابداع کرد. برخی از مشهورترین نوازندگانی که تحت رهبری او به ارکستر الینگتون پیوستند شامل با استعدادترین نوازندگان جاز آن زمان، از جمله نوازنده ساکسیفون، جانی هاجز، ترومپت، باپرمایلی، و کلارینت، باری بیگارد بودند. آنها در کلوب‌های هارلم و بعداً در کلوب افسانه‌ای کاتن، اجراهایی داشتند. در آن زمان فقط به هنرمندان و کارمندان سیاهپوست اجازه اجرا داده می‌شد اما تماشاگران سیاهپوست اجازه حضور نداشتند.

«فانتزی سیاه و برنزه» الینگتون آشکارا از نظر اجتماعی انتقادی بود: یک رقصنده سیاه پوست به دلیل عشق و مشکلات مالی خود، تا سرحد مرگ می رقصید. این موسیقی شامل عناصر بلوز، جاز، کلیسایی و موسیقی کلاسیک اروپایی (مارش تشییع جنازه، اثر شوپن) بود. این ترکیب قابل توجه، یک چالش مستقیم در مقابل کلیشه های تحقیرآمیز مرتبط با آن زمان، یعنی «موسیقی جنگل» بود. ریتم های هم زمان، بداهه پردازی ها و استفاده از سازهای برنجی که بر این اساس نواخته می شد، این نواها را به سطح بسیار پیچیده ای ارتقا داد.

آگاهی طبقاتی الینگتون، به ویژه در مورد طبقه کارگر سیاه پوست، غالباً به طرز ماهرانه ای در ساخته های او ممزوج می شد. ترکیب هایی مانند «کانال تهویه هارلم» (۱۹۴۰) نمونه های عالی از توانایی او در به تصویر کشیدن زندگی در جوامع سیاه پوست شهری است. در «کانال تهویه هارلم»، الینگتون به صورت موزیکال شرایط زندگی تنگ و فضای پر جنب و جوش یک مجتمع آپارتمانی هارلم را به تصویر می کشد. این عنوان به کانال های تهویه در ساختمان های آپارتمانی هارلم اشاره دارد که حال و هوای خیابان های شلوغ، اتاقک های پر جمعیت، و انرژی تپنده را به درون می کشد. الینگتون از موسیقی برای ترسیم پرتره ای صوتی از زندگی روزمره در این محله استفاده می کند و عناصری از سوئینگ، بلوز، و بداهه نوازی را برای تجسم مکان های دیدنی و صداها ی هارلم ترکیب می کند.

وقتی جنبش حقوق مدنی در دهه ۱۹۵۰ شتاب گرفت و خواهان برابری نژادی از طریق اقدام مستقیم، مانند اعتراضات توده ای، تحریم ها و تحصن ها شد، الینگتون گاهی به دلیل رویکرد محدودترش مورد انتقاد قرار می گرفت. جایگاه اولیه الینگتون عمدتاً شامل استفاده از یک ژانر خاص سیاه پوستانه و آمیختن آن با هنر و وقار و نیز سازمان دهی کنسرت های عام المنفعه بود، اما رویکرد او در طول زمان تکامل یافت. تا سال ۱۹۶۱، الینگتون با افزودن شروطی به قراردادهای خود، از اجرای برنامه در برابر تماشاگران جداسازی شده (تفکیک سیاه پوست از سفیدپوست) خودداری می کرد.

در دهه های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، الینگتون به عنوان «سفیر جاز» از طرف وزارت امور خارجه ایالات متحده عمل کرد. در آن سال ها او به کشورهای سوسیالیستی نیز سفر کرد، از جمله در سال ۱۹۷۱ یک تور پنج هفته ای به اتحاد جماهیر شوروی داشت.

سیاه، قهوه ای و بژ

در طول دهه ۱۹۳۰، ایده ساخت موسیقی در مقیاس بزرگ، درباره تجربه نژادپرستی در ایالات متحده مطرح شد. اولین نمایش سیاه، قهوه ای و بژ: ندایی به موازات تاریخ سیاهپوستان آمریکایی



در سال ۱۹۴۳ در سالن کارنگی به عنوان بخشی از یک رویداد هنری غیرانتفاعی به نفع کمیته امداد جنگ روسیه برگزار شد. سه موومان این اثر، به سه دوره خاص آفریقایی‌ها پس از بردگی آنها در آمریکای شمالی می‌پردازد: برده‌داری، مشارکت آنها در جنگ‌ها و دوره معاصر، با تمرکز بر «هارلم و همه هارلم‌های کوچک در ایالات متحده».

بخش اول - «سیاه» - به ارتباط بین آهنگ‌های هنگام کار و روحانی می‌پردازد، و موسیقی کلیسایی

و موسیقی میدانی را در حالی به هم پیوند می‌زند که موسیقی معنوی اشاره به کلیسایی است که بردگان به آن دسترسی نداشتند.

بخش دوم - «قهوه‌ای» - به سهم سیاهان در جنگ‌های مختلف آزادی‌بخش می‌پردازد. اولین رقص از سه رقص، «رقص هند غربی»، اعمال قهرمانانه هفت صد نفر از اهالی آزاد هائیتی را که در طول محاصره ساوانا (۱۷۷۹) به کمک آمریکایی‌ها آمدند، جشن می‌گیرد. سپس به جنگ داخلی، و در نهایت به حال و هوایی سبک‌تر می‌رسد که اشاره‌ای است به صدور اعلامیه‌هایی توسط آبراهام لینکلن در ۱ ژانویه ۱۸۶۳ که در آن اعلام کرد همه بردگان در قلمرو تحت کنترل کنفدراسیون باید آزاد شوند. این بخش اشاراتی هم به قهرمانان بازگشته از جنگ اسپانیا و آمریکا دارد که همچنان از حقوق اولیه محروم بودند. این بخش شباهت‌هایی با کارزار «وی مکر»^۶ جنگ جهانی دوم داشت. موومان نهایی - «بژ» - انتقادی از نژادپرستی معاصر است و به زبان موسیقی با بیان اینکه در هارلم «کلیساها بیشتر از کاباره‌ها» هستند نشان می‌دهد که سیاه‌پوستان تحصیل‌کرده و پرورش یافته‌اند. هر موومانی در سیاه، قهوه‌ای و بژ، با روش‌های مشخصی، از جاز الینگتون برای به تصویر کشیدن زندگی خشونت‌بار سیاه‌پوستان که سهم قابل توجهی در ساختمان جامعه آمریکا داشتند، بهره می‌گیرد.

تعهد الینگتون به رهایی در درجه اول در موسیقی او مشهود بود. او از طریق ریترتوار موسیقی متنوع خود، همان سطحی از به رسمیت شناختن و احترامی را می‌طلبد که برای آهنگسازان سفیدپوست قائل بودند. تأثیر الینگتون، نه تنها بر موسیقی و فرهنگ ایالات متحده، بلکه در صحنه جهانی نیز عظیم است. او بدون شک در ردیف موسیقیدانان بزرگ قرن بیستم قرار دارد.

1. <https://socialistvoice.ie/2024/05/duke-ellington/>

۲. دکتر جنی فارل، مدرس و نویسنده، درگالوی ایرلند زندگی می‌کند. زمینه‌های اصلی علاقه او شعر ایرلندی و انگلیسی

هنر و ادبیات

و آثار ویلیام شکسپیر است. او یکی از سردبیران «Culture Matters» بوده و همچنین برای صدای سوسیالیست، روزنامه حزب کمونیست ایرلند می‌نویسد.

۳. پس از پایان جنگ اول جهانی، کارگران آمریکا متوجه شدند که ۵۰ هزار کشته جنگ، نه به خاطر صدور آزادی و دموکراسی آمریکایی، بلکه برای پرکردن جیب انحصارات دهن شده‌اند. تحت تأثیر امواج انقلاب اکتبر روسیه، کارگران سوسیالیست در رأس جنبش قرار گرفتند. اعتراض به دستمزد ناچیز و تبعیض نژادی، در تابستان ۱۹۱۹ امواج اعتصاب مراکز مهم صنعتی آمریکا را در بر گرفت. صدها هزار تن به اعتصاب پیوستند. خطر انقلاب اجتماعی طبقه حاکمه را به وحشت افکند. نهایتاً این جنبش، سرکوب شد. (منبع: تاریخ آمریکا؛ هوارد زین؛ ص ۴۸۰-۵۰۴)

۴. هارلم یکی از محلات بسیار قدیمی نیویورک بوده و از دیرباز کانون تمرکز سیاه‌پوستان آفریقایی تبار آن خطه بوده است. در اوایل قرن بیستم، جنبش رنسانس، هارلم را به کانون اصلی فرهنگ آفریقایی-آمریکایی بدل کرد؛ پس از آن، این محله به یکی از مراکز مبارزه برای حقوق مدنی برابر تبدیل شد.

۵. سازمان آمریکایی غیردولتی امداد به آسیب‌دیدگان تجاوز آلمان به اتحاد جماهیر شوروی، در سال ۱۹۴۱ بنیان‌گذاری شد.

۶. منظور، «double V» است. در طول جنگ دوم جهانی، کارزاری در بین سیاهان آمریکایی شکل گرفت که به این نام معروف شد: V اول برای پیروزی بر بردگی و استبداد و تجاوز، در خارج کشور؛ و V دوم برای پیروزی بر تبعیض نژادی در درون کشور.



دوک الینگتون و ارکستر مشهور او در ۱۹۳۸

غذا، دوربین، همبستگی!

معرفی آخرین فیلم بلند کن لوچ

کوروش تیموری فر



امید، دو دختر زیبا دارد: خشم از وضع موجود، و شجاعت برای تلاش و تغییر دادن شرایط.

(سنت آگوستین)

جمله بالا از سنت آگوستین، دست مایه پل لاورتی - فیلم نامه نویس - شد تا داستان فیلم «بلوط پیر» را خلق کند. او، سی سال است که فیلم نامه های کارگردان بریتانیایی - کن لوچ - را می نویسد. به گفته خودش، هر دو، سوسیالیست (و نه سوسیال دموکرات) هستند.

این بار هم به سیاق فیلم های سالیان اخیر (من، دانیل بلیک / و / بیخشید، دیر رسیدیم) به شمال انگلستان رفتند تا فیلم «بلوط پیر» را بسازند. نیوکاسل و شهر نزدیک آن - دورهام - تا چهل سال پیش، مرکز پر جوش و خروش صنعتی بود. معادن و کارخانه ها، قلب تپنده منطقه بودند. پس از اعتصاب تاریخی سال ۱۹۸۴ که یک سال طول کشید، و با مشت آهنین مارگارت تاچر و دولت انگلستان درهم شکسته شد، شهر دورهام به ویرانه ای تبدیل شد. هر دو حزب کارگر و محافظه کار به همراه هم، اتحادیه های قدرتمند کارگری را به اضمحلال کشاندند. پس از تعطیلی معادن و کارخانه ها، فضاها عمومی هم مسدود شدند. کتابخانه ها، کافه ها، باشگاه ها، و جشنواره ها، یکی پس از دیگری تعطیل شدند. دولت بریتانیا آن منطقه را به یک تبعیدگاه تبدیل کرد. در روستاهای اطراف دورهام، بهای مسکن (کلبه) تا ۵۰۰۰ پوند نزول کرد. دارایی های اندک ساکنان، دود شد.

اخراج شدگان و زندانیان آزاد شده را به آنجا فرستادند. دور از چشم کنجکاوان و خبرنگاران، محیط مناسبی است تا رانده شدگان جدیدی را هم به آنجا اعزام کنند: مهاجران کشورهای جنگ زده. به آنان نیز به چشم وازدگان می‌نگرند.

در چنین فضایی است که داستان فیلم بلوط پیر شکل می‌گیرد. شخصیت‌ها فرضی هستند، اما بستر داستان، واقعی است. تامی جو بالنتاین (تی‌جی) بازمانده‌ای از نسل معدنچیان مبارز، کافه کهنه و روبه‌ویرانی بلوط پیر را اداره می‌کند. این کافه، تنها فضای عمومی بازمانده در روستاست. رفقای دوران کودکی او - که نیم قرن پیش، هم‌کلاس و هم‌بازی او بوده‌اند - در این کافه یکدیگر را می‌یابند. هرچند، پدران برخی از آنان اعتصاب‌شکن بوده‌اند، اما امروز می‌کوشند تا پوچی زندگی روزمره‌شان را با یادآوری خاطرات جان‌بخش گذشته، بیوشانند. در میان آنان، تی‌جی این تفاوت را دارد که زندگی خود را با مشارکت در امور خدمات عمومی و اقدامات انسان‌دوستانه، اندکی بهبود بخشد و معنا دهد. او هم زخم خورده است. بارها ناامیدی به سراغش آمده و حتی یک‌بار اقدام به خودکشی کرده است.



هنگامی که گام در دریا می‌نهد تا به زندگی خود پایان دهد، سگ ریزجثه گم شده‌ای که قلاده‌اش نشان می‌داد نام «مارا» را بر خود دارد، به سوی او می‌دود. این سگ، «طعم گیلان»^{*} اوست و به زندگی بازش می‌گرداند. عجیب نیست که مفهوم

«مارا» در میان معدنچیان، نمادی بوده است از فرشته نجات. تلاقی ظهور «مارا» با موقعیت مرگ‌اندیشانه تی‌جی، فرصتی به او می‌دهد تا به تداوم آزمون زندگی دشوارش بپردازد.

او به همراه لورا، یک فعال اجتماعی انجمن‌های خیریه، به امر تأمین مایحتاج تازه‌واردان سوری می‌پردازد. چند خانوار را در خانه‌ها جای می‌دهد و به وسایل اولیه زندگی تجهیز می‌کند. در ابتدای ورود اتوبوس حامل گروه مهاجران، یک درگیری بین دختر جوان سوری (یارا) که عاشق عکاسی است، با یکی از جوانان خشمگین محل حادث می‌شود که طی آن، دوربین یارا می‌شکند. تی‌جی به یارا کمک می‌کند تا دوربینش را بازیابد. همین دوربین که مایه برخورد دو فرهنگ و دو گروه - یکی آواره و جویای سرپناه، و دیگری سرخورده و تهیدست و بیگانه‌ستیز - بود، بعدها و در طول فیلم، از راه حضور در زوایای مختلف زندگی مردم بومی، میانجی آشتی آن دو گروه خواهد شد. تی‌جی به تدریج در میان رفقای سابقش - که مهاجران را «لچک به سرهای کثافت» می‌نامند - منزوی می‌شود. اما خود را در جمع تهیدستان هم‌شهری و مهاجران غریب، باز می‌یابد. در بخش عقبی ساختمان کافه، یک سالن اجتماعات هست که به مدت بیست سال بسته مانده است. چرا

که از یک سوتی جی توان پرداخت هزینه مستمر بیمه آن مکان را ندارد، و از سوی دیگر، عکس‌های قاب گرفته شد بر دیوارهای آن، که یادآور روزهای غرور آفرین قبل از سال ۱۹۸۴ - روزهای کار و تلاش مشترک و زندگی جمعی آنان - هستند، می‌بایست محفوظ بمانند. تی جی که سالن را برای جلسات درخواستی رفقای به ورطه نژادپرستی افتاده خود، باز نمی‌کند، برای یارا می‌گشاید. در مرور عکس‌های روی دیوار - که یادگار عمومی معدنچی تی جی هستند - زبان و فرهنگ مشترک آن دو، نمایندگان دو گروه اجتماعی با فرهنگ‌های ظاهراً متفاوت و حتی ظاهراً متخاصم، خلق - و یا بهتر بگوییم، کشف - می‌شوند. زیر یکی از عکس‌ها، اندرز مادر تی جی نوشته شده بود: «وقتی با هم غذا می‌خورید، به هم پیوند می‌خورید». این عبارت، تجسم فرهنگ خانوادگی و ملی یارای اهل سوریه است. آنان نیز تا قبل از مهاجرت، این‌گونه می‌زیستند. چقدر این احساس برای ما آشناست. در دوران اعتصاب، خانواده‌های داوطلب، برای صدها تن از معدنچیان غذا می‌پختند و دسته جمعی با یکدیگر شریک می‌شدند. در همان سکانس مرور عکس‌ها بود که تی جی به خاطر آورد پدرش می‌گفت: اگر کارگران از قدرت‌شان خبر داشتند، جهان را تغییر می‌دادند.

بعدها، هنگامی که سگ تی جی، مارا - فرشته



نجات - در اثر سانحه‌ای از دست می‌رود و او را که همسرش ترکش کرده و پسرش هیچ رابطه‌ای با او ندارد، تنها می‌گذارد، یارا و مادرش، به منظور تسلیت به او، برایش غذا می‌آورند و او را به زندگی بازمی‌گردانند. نقش غذا - این عامل حیات

انسان - را در تجدید روح زندگی جمعی درمی‌یابیم. یارا و خانواده‌اش، «از دست دادن» را خوب می‌فهمند. زندگی آنان سرشار از «فقدان» است. چیزی برایشان نمانده، جز هیچ. اما یکدیگر را دارند و این حس با هم بودن، مشارکت در شادی و غم انسانی را با تی جی به اشتراک می‌گذارند.

تی جی کاری می‌کند، کارستان: آشپزخانه جمعی را احیا می‌کند. با کمک سوریان مهاجر و بازماندگان معدنچیان مبارز، خطر می‌کند و سالن را در اختیار عموم ساکنان - از جمله کودکان گرسنه خانواده‌های بومی - قرار می‌دهد. زندگی جمعی دوباره شکل می‌گیرد. اما زمانی این زندگی جمعی به تعالی می‌رسد که انجمن کوچک سوریان، پلاکاردی را که با الهام از پرچم معدنچیان و با دست خود ساخته‌اند، به جامعه میزبان هدیه می‌کنند. پلاکاردی که روی آن به دو زبان عربی و انگلیسی، این شعارها دوخته شده است: همبستگی؛ قدرت؛ مقاومت.

اما کارها به سادگی پیش نمی‌روند. رفقای سابق، چشم دیدن تشکیل اجتماعی از قربانیان نئولیبرالیسم و امپریالیسم را ندارند. تأسیسات سالن را تخریب می‌کنند. یک شکست دیگر برای

تی جی که اعتماد به نفس خود را بازیافته بود. ناامیدی سرپای وجودش را در برگرفت. این بار مرگ پدر یارا در زندان سوریه، و خلق حس همبستگی در مصیبت، به داد او و دیگر همسایگان شتافت. جوشش حس هم‌دردی در عزا، قلب‌ها را به یکدیگر نزدیک می‌کند و به یادها می‌آورد که این درد، مشترک است.

فیلم با پیوند اعضای این جامعه کوچک در مقیاس یک رژه حماسی در روز اول ماه مه، در دوره‌ام پایان می‌پذیرد. در نگاه اول، این پلان، ساخته شده تا نمادی از همبستگی، در تیتراژ پایانی باشد. اما در واقع، این راهپیمایی، به مدت ۱۳۰ سال است که در دوره‌ام، با شرکت ده‌ها هزار نفر برگزار می‌شود. تولیدکنندگان فیلم، از برگزارکنندگان راهپیمایی اجازه گرفتند که با پلاکارد خود در آن شرکت کنند. در سال ۲۰۲۲، حضور هنرپیشگان (عمدتاً آماتور) و دیگر عوامل تولید فیلم در راهپیمایی، و آشنایی مردم با موضوع فیلم، روح تازه‌ای را به راهپیمایی آن سال بخشید.

و اما نکته پایانی. گویا کن لوچ هیچ‌گاه توان رهایی از نگاه غربی و تروتسکیستی به مبارزه با امپریالیسم را ندارد. قبلاً در فیلم‌هایش (از جمله زمین و آزادی) دیده بودیم که تلاشش برای فاصله‌گذاری یکسان بین واشنگتن و مسکو (به گفته خودش در مصاحبه با مجله ژاکوبین) چگونه او را در دام تحریف تاریخ انداخت. در این فیلم هم در حالی که مرگ صدها هزار تن، و آوارگی بیش از پنجاه درصد جمعیت سوریه - چه در وطن خود، و چه در سرزمین‌های غریب - محصول مداخله مستقیم امپریالیسم و نیروهای ناتو در درگیری‌ها، و جنگ تحمیلی و تجاوزگرانۀ آنان بوده است، وضعیت تراژیک خانوادۀ یارا، به زندانی بودن پدرش به دست حکومت تقلیل می‌یابد. این‌گونه، پرسش تماشاگر هوشمند، بی‌پاسخ می‌ماند که آیا این دربه‌دوری میلیون‌ها سوری، محصول حمله ارتش سوریه به مردم خود است؟ هر عقل سلیمی که اخبار را حتی در حد رسانه‌های مسلط دنبال کرده باشد، می‌داند که ده‌ها هزار نیروهای ارتجاعی وابسته به امپریالیسم، چه روزگاری برای مردم ساختند. گویا کن لوچ انتظار داشت تا رژیم سوریه، به آن نیروها تسلیم شود. امروزه کیست که نداند مرگ صدها تن مردم «غوطه» در اطراف دمشق، که خط قرمزهای آقای باراک اوباما را دریده و او را به آستانۀ حمله به سوریه کشانده بود، کار داعش بود، و فرماندهان ارتش آمریکا که حقیقت را می‌دانستند، مانع شدند تا آمریکا را از سقوط به چالۀ ویتنامی دیگر نجات داده باشند. اگر قرار بود تا مرگ پدر یارا به کمک اتحاد ستم‌دیدگان بیاید، آنگاه می‌بایست به دست نیروهای داعش و هم‌سنگران‌ش از میان رفته باشد. از آنجا که این نکته در مرکز فیلم قرار ندارد، به همین انتقاد بسنده می‌کنیم.

* اشاره به نام فیلم «طعم گیلاس» عباس کیارستمی، که در آن، مردی که در سراسر فیلم، در تدارک تأمین وسایل خودکشی است، با درک حضور مفهوم زندگی در طعم گیلاس، منصرف می‌شود.

دو داستان دیگر از روزهای اول انقلاب اکتبر

به قلم: النا پرودنیکووا

ترجمه: بابل دهقان



درست یک سال پیش، در شماره ۱۸ «دانش و امید» تیر ۱۴۰۲، دو داستان اول از مجموعه شش داستان از روزهای اول انقلاب اکتبر به قلم النا پرودنیکووا را که به همت آقای بابل دهقان ترجمه و برای مجله ارسال شده بود، منتشر کردیم. و اینک دو داستان دیگر از این مجموعه.

داستان سوم: پختن کلوجه با روغن چراغ پیه‌سوز

وقتی بلشویک‌ها حکومت را گرفتند، در پتروگراد فقط برای نصف روز غله وجود داشت. با جیره نصف فونت (۲۰۰ گرم برای هر نفر)، شهر به ۴۸ هزار پوط غله در روز نیاز داشت، اما ۳۰ هزار پوط موجود بود. با فرستادن گارد سرخی‌ها برای جست‌وجو، توانستند ۳۰۰ هزار پوط هم پیدا و مصادره کنند. با این وجود، از ۷ نوامبر کم کردن جیره به سه هشتم فونت در روز ناگزیر گردید. از ۱۵ نوامبر، که قطارهایی را از ولایات به‌زور به شهر وارد کردند، جیره دوباره به همان نصف فونت افزایش یافت. داستان بعدی را هرکس نمی‌خواهد می‌تواند باور نکند. (داستان‌ها متفاوت هستند، از جمله این هم هست: در اولین محاصره زمستان برای اژدانه با هواپیما از مسکو هلو آوردند.) اما با در نظر گرفتن آن چیزی که لنین، استالین و دزرژینسکی شخصاً بودند، بعید بود که در سال هیجدهم، زمانی که تمام بلشویک‌ها در فضای محقر اسمولنی به هم فشرده بودند، به نوعی متفاوت بودن

امکان پذیر باشد. از این رو همان طور که ضرب المثل می‌گوید: باور نمی‌کنی، افسانه بیندار. «مشکلات آذوقه و سوخت، کار مرا بسیار سخت کرده بودند. در پتروگراد نه آذوقه بود و نه هیزم. اغلب یخبندان می‌شد و ما در اسمولنی، مانند رهبران در اتاق‌هایشان، یخ می‌زدیم. زغال و هیزم به قیمت تلاش‌های قهرمانانه به دست می‌آمدند، اما گاهی وقفه‌هایی در تحویل پیش می‌آمد، در حالی که زمستان هم، به طرز خاصی، زمستان سختی بود.

... برای همکاران اسمولنی اتاق غذاخوری‌ای ترتیب داده شده بود و در آن هرکسی که فقط مجوز ورود به ساختمان را داشت می‌توانست نهار دریافت کند. در اینجا، در این اتاق، هم رهبران کمیته اجرائیه مرکزی، هم کمیته نظامی - انقلابی و همین‌طور کمیسرهای ملی‌ای که از کمیساریای خود به اسمولنی فرار می‌کردند غذا می‌خوردند.

شعبه‌های آذوقه کمیته نظامی - انقلابی و شورا خواربار اتاق غذاخوری را تأمین می‌کردند، اما این خواربار شامل چه چیزهایی بودند؟ ارزن و عدس، آنهم نه هر روز. پیش می‌آمد که در بشقاب سوپ بتوان دانه‌های کوچک را یکی یکی شماره کرد. ضمن آن که انگشتان دست‌ها کاملاً کفایت می‌کرد. خوراک دومی وجود نداشت، اصلاً.

به‌ویژه برای رفقای مسئول سخت می‌گذشت، رفقای که تقریباً کل شبانه‌روز خارج از توان آدمی و بدون استراحت پیوسته کار می‌کردند. آخر زندان و سال‌ها محرومیت سلامتی خیلی از آنها را سخت مختل کرده بود. سیر نخوردن و سیر نخوابیدن دایمی چه سر آن‌ها می‌آورد؟ کار بعضی‌ها به غش از گرسنگی می‌کشید.

پایان سال ۱۹۱۷ یا کوف میخائیلوویچ مرا صدا کرد و دستور ترتیب دادن یک اتاق غذاخوری کوچک در اسمولنی را برای کمیسرهای ملی و اعضای کمیته مرکزی به من داد. او گفت نمی‌توان این‌طور ادامه داد. رفقا خیلی لاغر شده‌اند، باری که بر دوش آنهاست فوق طاقت انسان است. به تعدادی، به آنهایی که می‌توانیم، غذای مقوی می‌دهیم.

اتاق غذاخوری را ترتیب دادم. ناهارهای این غذاخوری خدا می‌داند چطور بودند: همان ارزن، اما در عوض با کره. گاهی گیر آوردن گوشت میسر می‌شد، راستش، نه اغلب. اما به هر ترتیب، کارکنانی که سنگین‌ترین بار بر دوش آنها بود، و آن رفقای که به‌ویژه سلامتی آنها در خطر بود، حمایت می‌شدند.

دژبانی به امور غذاخوری مشغول نبود، اما تأمین امنیت با ما بود. درست در اینجا بود که کار سخت می‌شد. اوایل کار، زمانی که ملوان‌ها هسته اصلی حفاظت را تشکیل می‌دادند، کار قدری راحت‌تر بود. نه - نه، اما گاهی از این کشتی و گاهی از آن کشتی خواربار را پایین می‌انداختند. در انبارهای کمیساریای دریایی یک چیزهایی وجود داشت، و گاه به‌گاه ناوگان را تأمین می‌کردند. اما

ملوان های حفاظت هرچه کم تر و کم تر می شدند... ارتباط با کشتی ها مدام ضعیف تر می شد و وضع خواربار هرچه بدتر و بدتر می شد. اغلب مجبور می شدم شخصاً با ارزاقچی ها بجنگم تا افراد چیزی برای خوردن داشته باشند.

گاهی، راستش، خوش بیاری هایی هم وجود داشت، زمانی که موقع از بین بردن تشکیلات ضدانقلاب ها، مخفیگاه ها، یا باندهای محترکان (ما اغلب ناگزیر به شرکت در چنین عملیاتی بودیم) انبارهای مخفی مواد غذایی را کشف می کردیم و بلافاصله آنها را مصادره می کردیم. یک بار بیست گونی سیب زمینی گیر آوردیم، بار دیگر مقدار زیادی سوخاری، یک بار هم دو بشکه کوچک عسل. هرچیزی گیر می آمد. در مورد هر کدام از چنین کشفیاتی به کمیته نظامی انقلابی گزارش می دادم، و گاهی مقداری از مواد را به شعبه آذوقه اسمولنی می دادند، بقیه را هم به اداره آذوقه شهر می سپردند.

به خصوص یک بار سر حلوا شانس آوردیم. مطلع شدم در یکی از انبارهای خط آهن نیکولایف مدت هاست قریب به صد سطل حلوا هست که صاحب آن ناپدید شده است و پیدا نمی شود. من بلافاصله به منشی کمیته اجرائیه مرکزی سراسری، وارلام آلکساندروویچ آوانسوف و به یکی از رهبران کمیته نظامی انقلابی در این باره خبر دادم. گفتم لازم است فکر کنیم بنیم با این حلواها باید چه کار کرد.

آوانسوف پاسخ داد: چه فکری بکنیم؟ حلواها از بین بروند؟! حلواها را بیار اینجا، چای و حلوا می خوریم.

او همان روز این تصمیم را در کمیته نظامی انقلابی به تصویب رساند، و من کمی کمتر از یک ارابه کامل حلوا را به اسمولنی تحویل دادم.

از قضا ۸۰ ارابه آرد هم مصادره کرده بودند. به اسمولنی آورده بودند و در یک اتاق که به صورت انبار درآمده بود روی هم چیده بودند. چند نفر از گارد سرخی ها را برای نگهداری از آردها تعیین کردم و به آنها دستور دادم کسی به کیسه های آرد نزدیک نشود، و خودم به کمیته نظامی انقلابی گزارش دادم.

کمیته نظامی انقلابی این گونه موارد را معمولاً به سرعت تعیین تکلیف می کرد، اما این بار کار به درازا کشید. آرد سرجای خودش ماند و ماند، و همین طور پست نگهداری هم کنار آن می ماند، گویا همه چیز مرتب بود. یک روز به محض آن که وارد مکان نگهداری شدم دیدم در اتاق بساطی رو به راه است، بوی نان می آید، آن چنان که آب دهان آدم راه می افتد. دیدم بچه ها ماهی تابه سنگینی گیر آورده اند و یاد گرفته اند روی بخاری کلوچه بپزند.

پرسیدم: این چیست؟ از کجا آورده اید؟ سکوت کردند. سرانجام پسر جوانی، که از کارخانه

پوتیلوف بود، پا پیش گذاشت.

- رفیق دژبان، شاید، خوب نیست، اما گرسنه مان بود، چاره‌ای نیست، آرد همینجاست، کنار ما. صرف برادران مان خواهد شد، صرف کارگران. برای پولدارها که نیست؟ خب، ما هم کمی از آن را مصادره کردیم...

او به تته‌پته افتاد و ساکت شد، من هم سکوت کردم. چی باید به او گفت؟ گویا باید آنها را سرزنش می‌کردم، یا حتی مجازات، اما زبان نمی‌چرخید؛ خودم میدانم بچه‌ها خیلی گرسنه می‌شوند.

- آرد معلوم است از کجا آمده، اما روغن چی؟

- روغن؟ روغن معمولی نیست، روغن مقدس است... ما آن را در کلیسای همینجا پیدا کردیم (اسمولنی کلیسای خودش را داشت، من دستور داده بودم تمام اثاثیه غیرضروری را به آنجا ببرند).

- در کلیسا؟

- در کلیسا پیدا کردیم، رفیق دژبان. در آنجا تقریباً تمام چراغ‌ها پر بودند، اما ما آنها را خالی کردیم.

- خب، حالا که در کلیسا پیدا کردید، موضوع دیگری است. چشیدن کلوچه «مقدس» برای من حرام نیست!

همه یک باره به حرف آمدند، تکان خوردند، و کنار بخاری برای من جا باز کردند.

کلوچه‌ها کاملاً قابل خوردن بودند. به بچه‌ها گفتم: پختن کلوچه، باشد، بپزید، اما یک مشت آرد هم به خانه نبرید! آنها به من اطمینان دادند که خودشان هم می‌فهمند. چند روزی هم گاردسرخ‌ها کلوچه خوردند، اما وقتی آرد را از آنجا بردند، جشن آنها به پایان رسید».

داستان چهارم. طرز زندگی رئیس دولت

«اتاق لنین بالاست؛ در طبقه سوم اسمولنی. ورودی آن از میان یک پذیرایی کوچک است که به وسیله یک تیغه ساده بی‌پیرایه به شکل نرده به دو قسمت تقسیم شده است چند تا پایه تراشیده، روی آنها نرده‌های چوبی، همین. پشت تیغه، کنار میز کوچک، منشی شورای کمیسرهای ملی است. او ملاقات را تنظیم می‌کند - بعضی‌ها را نزد لنین فرا می‌خواند، به بعضی‌ها اجازه ملاقات می‌دهد، از دیگران می‌خواهد صبر کنند.

کنار میز کوچک منشی، در اتاق لنین قرار دارد - اتاقی کوچک و روشن. در این اتاق میز تحریری است، چند صندلی، و قفسه کتاب. بدون هیچ چیز اضافی، بدون تجمل. همه چیز ساده و صمیمی است، نظیر خود صاحب اتاق.

لنین بسیار زیاد کار می‌کرد، نمی‌دانم، او چه وقت می‌خوابید. ساعت ۱۰ صبح، همیشه بدون

تغییر، در اتاق خودش بود، روزها به کارگاه‌ها و کارخانه‌ها و سربازخانه‌ها می‌رفت، تقریباً هر روز سخنرانی می‌کرد. عصرها دوباره در اتاق خود بود تا ساعت ۵-۴ صبح، و گاهی تمام شب. و به همین روال روزها، شبانه‌روزها.

بارها، وقتی حوالی صبح به پست‌ها سر می‌زدم، با احتیاط در پذیرایی را کمی باز می‌کردم و می‌دیدم منشی کنار میز کوچک دارد چرت می‌زند یا ماشین‌نویس کشیک را می‌دیدم - پس، لنین هنوز زنده است، هنوز کار می‌کند، نزدیک صبح است.

... لنین در پتروگراد خانه نداشت. او از موقع بازگشت از مهاجرت، در آوریل ۱۹۱۷، به اتفاق نادژدا کروپسکایا نزد خواهر خود آنا ایلینینچنا الیزاروفا اقامت گزیده بود. از روزهای ژوئیه زندگی مخفی اختیار کرده بود... ایلینچ در آغاز اکتبر محرمانه به پتروگراد برگشت، و در محله ویبورگ در خانه‌ای که برای او مهیا شده بود زندگی می‌کرد. عصر ۲۴ اکتبر این خانه را ترک کرد و دیگر به آنجا برنگشت. در اسمولنی ماند. اولین روزهای اکتبر، و اغلب شب‌ها هم، در اسمولنی سپری شدند. یا این‌که گاهی برای گذراندن شب نزد آشنایان، نزد ولادیمیر دمیتریوویچ بونچ - برویوویچ می‌رفت.

دو هفته پس از انقلاب، موقعی که من دیگر دژبان اسمولنی شده بودم، در پایین، در اتاق یکی از بانوان باکلاس، ما برای لنین و کروپسکایا منزل تجهیز کردیم. منزل اتاق کوچکی بود که به وسیله تیغه دو نیم شده بود. ورودی آن در روشویی با شیرهای فراوان بود، در اینجا دانش‌آموزان انستیتوی زنانه قبلاً دست و روی خود را می‌شستند. در اتاق میز تحریر کوچک، کاناپه و یک جفت صندلی بود، اول و آخر اثاثیه همین بود. پشت تیغه تختخواب‌های فلزی باریک و ساده ولادیمیر ایلینچ و نادژدا کروپسکایا، دو تا اشکاف کوچک پای تختخواب و کمده لباس بود. چیز دیگری نبود.

من سرباز ژولتیشف را مأمور «خانه» ایلینچ کردم. او اتاق را تمیز می‌کرد، بخاری را روشن می‌کرد، از غذاخوری ناهار می‌آورد: سوپ رقیق، تکه‌ای نان با کاه‌ریزه و گاهی کته - جیره‌ای که برای همه در نظر گرفته شده بود. پیش آمده بود که لنین عصرها خودش به غذاخوری دنبال سوپ برود. بارها خودم او را دیده بودم که یقلاوی سربازی در دست داشت. بعدها که غذاخوری شورای کمیسرهای ملی سروسامان گرفت، قدری بهتر شد...»

این آن چیزی است که آنها با آن شروع کردند - غذاخوری اسمولنی، حفاظت نمادین، حلوا و نان، و تشک‌ها در اتاق کمیته نظامی انقلابی. از تمام این‌ها می‌بایست حکومت درست کنند. همان‌طور که می‌گویند، شروع کردند و به پایان رساندند.

پی یر لوتی

ناظم حکمت، ترجمه احمد پوری
به مناسبت ۳ ژوئن (۱۳ خرداد)، سالگرد درگذشت
ناظم حکمت، ۱۹۶۳، مسکو.

«حشیش! توکل! قسمت!
قفس، کاروانسرا، وضوخانه
سلطان رقصان بر سینی‌های نقره‌ای!
مهاراجه، پادشاه، شاه هزار و یک ساله
زنانی که دماغ را با حنارنگ کرده اند
و با پاگل می‌دوزند»
این است شرقی که شاعر غرب می‌بیند!
این است شرقی که در کتاب‌هایی
با تیراژ هر دقیقه یک میلیون نسخه
تصویر شده است.
اما
نه دیروز، نه امروز، نه فردا
نه شرقی این چنین بوده، و نه خواهد بود.
شرق
دیاری با اسیرانی برهنه و شکم گرسنه!
دیاری که جز خود شرقی
همه مالک آنند.
سرزمینی که در آن گرسنگی هم
از قحطی جان می‌سپارد!
انبارهای پر از گندم، انبارهای اروپا!
ای آسیا، چینی‌های تو
خود را با گیسوان درازشان
از تیر بلند رزمندهای آمریکا حلق آویز می‌کنند.
ماموران بریتانیایی، در بلندترین، مرتفع‌ترین
پربرف‌ترین قله‌های هیمالیا
ارکستر جاز به راه انداخته اند
و ناخن پاهای سیاهشان را
در رود گنگ
بر دندان‌های سفید مردگان پاریا می‌مالند.
سرتاسر آناتولی

میدان مشق آرسترانگ شده.
آسیا به تنگ آمده
شرق بیش تر از این صیوری ندارد
ذله شدید، ذله.
اگر از میان بورژواهایتان، یک نفر
به گاومان که از گرسنگی جان داد
حیاتی دوباره بخشد
حق ندارد به چشم‌مان دیده شود.
حتی تو «پی یر لوتی».
شپش‌هایی که از پوست تیفوسی زردمان
به پوست دیگری منتقل می‌شود
برایمان از تو گرمی تراست
ای مأمور استعماری فرانسه، تو مأمور استعماری
آن آزاده بلندگیسورا، سریع تر از یک روسپی
از خاطر بردی!
سنگ قبرش را که بر دل‌مان کندی
تخته هدف قرار دادی.
آن‌ان که نمی‌دانند، بدانند:
تو هیچ نیستی جز یک شارلاتان!
تو آن کلاهبرداری که قماش نخ‌نمای فرانسه را
با پانصد درصد سود، به شرق فروختی
عجب ملعون بورژوایی هستی: «پی یر لوتی»!
اگر به روح و رای ماده اعتقاد داشتم
روزی که شرق رهایی یافت
روح‌ت را بر سرپل، به دار می‌کشیدم
و در پای چوبه آن سیگاری می‌گیراندم.
ای انقلابیون اروپا!
هم‌دوش ما بر اسب سرخ بتازید
ببینید روز رهایی نزدیک است
در برابرمان، سال رهایی شرق
دستمال خونین خود را برایمان تکان می‌دهد
و اسبان سرخ‌مان
شکم امپریالیسم را لگدکوب می‌کنند!

سال ۱۹۲۵

کارهای ما

پروین اعتصامی

نخوانده فرق سر از پای، عزم کو کردیم
 نکرده پرسش چوگان، هوای گو کردیم
 به کار خویش نپرداختیم، نوبتِ کار
 تمام عمر، نشستیم و گفتگو کردیم
 به وقتِ همت و سعی و عمل، هوس راندیم
 به روزِ کوشش و تدبیر، آرزو کردیم
 عبث به چه نفتادیم، دیو آرزو هوی
 هر آنچه کرد، بدیدیم و همچو او کردیم
 بسی مجاهده کردیم در طریقِ نفاق
 ببین چه بیهده تفسیر «جاهدوا» کردیم
 چو نان ز سفره ببردند، سفره گستریدیم
 چو آب خشک شد، اندیشه‌ی سبو کردیم
 اگر که نفسِ بداندیش ما نبود چرا
 ملول گشت، چو ما رسم و ره نکو کردیم
 چو عهدنامه نوشتیم، اهرمن خندید
 که اتحاد نبود، اینکه با عدو کردیم
 هزار مرتبه دریای چرخ، طوفان کرد
 از آن زمان که نشیمن درین کرو* کردیم
 نه همچو غنچه، به دامانِ گلبنی خفتیم
 نه همچو سبزه، نشاطی به طرفِ جو کردیم
 چراغ عقل، نهفتیم شامگاهِ رحیل
 از آن به ورطه‌ی تاریکِ جهل، رو کردیم
 به عمرِ گم شده، اصلاً نسوختیم، ولیک
 چو سوزنی ز رخ افتاد، جستجو کردیم
 به غیر جامه‌ی فرصت، که کس رفوش نکرد
 هزار جامه دیدند و ما رفو کردیم
 تباه شد دل از آلودگی و دم نزدیم
 همی به تنِ گرویدیم و شستشو کردیم
 سمند توستنِ افلاک، راهوار نگشت

به توستنی ش، چو یک چند تاخت، خو کردیم
 ز فرط آرزو، چو مردار خوار تیره درون
 هماره بر سر این لاشه، های و هو کردیم
 چو زورمند شدیم، از دهان مسکینان
 به جبر، لقمه ربودیم و در گلو کردیم
 ز رشوه، اسب خریدیم و خانه و ده و باغ
 به اشک بیوه زنان، حفظ آبرو کردیم
 از آن ز شاخ حقایق، به ما بری نرسید
 که ما همیشه حکایت ز رنگ و بو کردیم.
 * چیزی میان تهی مانند نی

همیشه در میان

هوشنگ ابتهاج «سایه»

نامدگان و رفتگان، از دو کرانه‌ی زمان
 سوی تو می‌دوند، هان ای تو همیشه در میان
 در چمن تو می‌چرد آهوی دشت آسمان
 گرد سر تو می‌پرد باز سپید کهکشان
 هر چه به گرد خویشتن می‌نگرم درین چمن
 آینه‌ی ضمیر من جز تو نمی‌دهد نشان
 ای گل بوستان سرا از پس پرده‌ها در آ
 بوی تو می‌کشد مرا وقت سحر به بوستان
 ای که نهان نشسته‌ای باغ درون هسته‌ای
 هسته فرو شکسته‌ای کاین همه باغ شد روان
 مست نیاز من شدی، پرده‌ی ناز پس زدی
 از دل خود بر آمدی، آمدن تو شد جهان
 آه که می‌زند برون، از سر و سینه موج خون
 من چه کنم که از درون دست تو می‌کشد کمان
 پیش وجودت از عدم زنده و مرده را چه غم؟
 کز نفس تو دم به دم می‌شنویم بوی جان
 پیش تو، جامه در برم نعره زند که بر درم
 آمدمت که بنگرم گریه نمی‌دهد امان

برآسمندر من

سیاوش کسرابی

بسوخت هر چه مرا بود غیر باور من
 که نیست زآن همه جز دود در برابر من
 چو موج بر شده شوقم گذشت از سر بحر
 دریغ و درد از آن شعله‌ی شناور من
 مرا نماند دگر برگ و بار باغ بهار
 منم کنون و همین حزب ریشه‌گستر من
 زرنج و دانش و امید و مردمی توده
 نیاز ملت من مهد مهرپرور من
 بسی به کام خطر رفت و سربلند آمد
 تهمتتی ست اگر رستمِ دلاور من
 در این گذرگه تاریخ و پیشگاه خرد
 سپاه اوست که فاتح درآید از در من
 رفیق و هم‌ره و یار و دیار من همه اوست
 بدو بود سر و کارم که اوست یاور من
 پناهگاه من و سنگر همیشه‌ی من
 بمان بمان تو بمان ای یگانه باور من
 مبین به جان و به تن این غبار خاکستر
 ز آتشی که نمیرد برآسمندر من

«میم و می در سا»

اسماعیل شاهرودی

من از تمام وسعت رنج می‌آیم،
 تو از تمام وسعت رنجوری، بیا!
 بیا تا گل، برافشانی
 مُم و می در سا
 غر اندازیم؛
 چنانکه روزی حافظ می‌خواست،
 و من، ترا، می‌خواهم! -
 تو ای پیام وسعت رنجوری،
 تو ای بلوغ نوبت شادی، تو ای... انسان!
 من از تمام وسعت رنج می‌آیم،

تو ای بلوغ نوبت شادی، - بیا بیا! - تو ای انسان
 بیا که هر دم من
 حضور گام تو را روی راه می‌جوید،
 و گام تو دیری ست
 به هیچ نقطه، ای سرزمین نمی‌روید.
 تو ای بلوغ نوبت شادی، تو ای تو آخرین رنج،
 تو ای تو واژهٔ معلوم، ای حقیقت، افسانه،
 ای طلا، ای گنج بیا!
 بیا تا گل بر افشانی
 مُم و می در سا
 غر اندازیم،
 فلک را...

غزل شماره ۳۸۲ حافظ

حافظ به سعی سایه (هوشنگ ابتهاج)، (ص ۴۶۲)

منم که شهره شهرم به عشق ورزیدن
 منم که دیده نیالوده‌ام به بد دیدن
 وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم
 که در طریقت ما کافری ست رنجیدن
 به پیر میکده گفتم که چیست راه نجات
 بخواست جام می و گفت عیب پوشیدن
 مراد دل ز تماشای باغ عالم چیست
 به دست مردم چشم از رخ تو گل چیدن
 به می‌پرستی از آن نقش خود زدم بر آب
 که تا خراب کنم نقش خود پرستیدن
 به رحمت سر زلف تو و ائتم و رنه
 کشش چو نبود از آن سو، چه سود کوشیدن
 عنان به میکده خواهیم تافت زین مجلس
 که وعظ بی‌عملان واجب است نشنیدن
 ز خط یار بیاموز مهر با رخ خوب
 که گردِ عارض خوبان خوش است گردیدن
 مبوس جز لب ساقی و جام می حافظ
 که دست زهد فروشان خطاست بوسیدن

چند بحث و بررسی ویژه



رزمندگان جبهه رهایی بخش موزامبیک (فره لیمو) در ساعات استراحت، در کلاس‌های سوادآموزی شرکت می‌کردند.

**مطالبه، مقابله و مبارزه تنها راه غلبه بر امپریالیسم و ارتجاع جهانی!
کارایی در بخش‌های دولتی و خصوصی؛ اتحادیه خدمات عمومی اروپا
در ۱۷ ژوئن ۱۹۵۳ در جمهوری دموکراتیک آلمان چه اتفاقی افتاد؟
مرحله نوین در مبارزات اتحادیه‌های کارگری هندوستان
جمهوری دموکراتیک خلق لائوس در راه ساختمان سوسیالیسم
هسته‌های مطالعاتی چپ در مستعمرات آفریقایی فرانسه
چگونه مبارات رهایی‌بخش ملی آفریقا دموکراسی را به اروپا آورد
پکن ۱۹۸۹ و میدان تیان‌آنمن**

مطالبه، مقابله و مبارزه

تنها راه غلبه بر امپریالیسم و ارتجاع جهانی!

مرتضی محسنی

ما کوشیدیم به جهانیان نشان دهیم برای چه باید بجنگند، ما گفتیم باید به آگاهی برسند، حتی اگر نخواهند چنین کنند.

کارل مارکس

نبوغ رشک برانگیز مارکس در نیمه سده نوزده با کشف علمی قوانین تاریخ و مفاهیم و مقولاتی همچون «ارزش»، «ارزش اضافی» و «نظریه سیاسی» بر پایه «مناسبات اجتماعی» شکل گرفته از دل «روابط تولید»، «نیروهای تولید»، ... و «وظیفه تاریخی نیروی کار و کارگران» در ایجاد تحول از جوامع طبقاتی به جامعه‌ای انسان-طبیعت محور بوده که سرانجام آن درهم شکستن نماد و ابزار اصلی قهر در جامعه طبقاتی یا همان دولت سرمایه‌داری، در جریان یک مبارزه بی‌وقفه و طولانی مدت مبتنی بر «آگاهی بر خود» نیروی کار است. این کار مارکس که در واقع نقد بنیادی و «بی‌رحمانه» و فرارفتن از دانش پیش از خود (فلسفه فیشته، کانت و هگل، اقتصاد سیاسی کلاسیک ویلیام پتی، جان استوارت میل، آدام اسمیت و دیوید ریکاردو، جامعه‌شناسی توماس هابز، ژان ژاک روسو، انسان‌باوری ایده‌آلیستی لودویگ فویرباخ، با استفاده از روش شناختی بر پای ایستاده شده دیالکتیک هگل) بود توانست دیدگاهی را بنیان گذارد که تمامی نظریات گذشته را یک گام بزرگ و تاریخی به جلو و دیدگاه‌های آینده را ملتمز به در نظر گرفتن اصول آن کند.

در ابتدای سده بیست هم‌لنین با «انسان‌باوری طبقاتی» و تعریف نویی از استعمار ذیل توصیف امپریالیسم، گام بزرگی به پیش برداشته و در انقلاب اکتبر هم قدرت ایجاد تحول با دست‌ان نیروی کار را نشان داد. هر چند در یک سده پیش از آن در کمون پاریس گام‌های اولیه آن برداشته شده بود ولی جامعه طبقاتی هنوز هم تابویی بود که سرمایه‌داری امپریالیستی محکم بر آن پای می‌فشرد و آن را واقعیتی ازلی و ابدی می‌پنداشت. ولی انقلاب اکتبر توانست این پندار را درهم شکسته و تجربه دیگری را در این عرصه برجای بگذارد تا آیندگان بتوانند با بهره بردن از موفقیت‌هایش نیرو و توان نبرد، و از اشتباهاتش اندرز بگیرند.

هر دوی این نوابغ در این دو مقطع تاریخی، چون هنوز امپریالیسم نوپای ایالات متحده آمریکا به شکوفایی بعدی خود نرسیده بود، نمی‌توانستند پیش‌گویانه آینده آن را توصیف کنند. در زمان مارکس این کشور اصولاً در مراحل اولیه رشد سرمایه‌داری رقابتی بود. پس ممکن نبود که بتوان

آینده آن را متصور شد. بنابراین او هم براساس روش شناخت دیالکتیکی از تصور و تصویری «پیش‌گویانه» حذر کرد. نبوغ لنین هم نتوانست در کتاب امپریالیسم خود آینده این قدرت تازه سر بر آورده امپریالیستی را به خوبی پیش‌بینی کند، و بنابراین مبانی و اصول تئوری امپریالیسم را بر مبنای سرمایه‌داری شرق آتلانتیک (غرب اروپا) تدوین کرد، چرا که سرمایه‌داری غرب آتلانتیک (آمریکا)، به قول معروف هنوز دست خود را رو نکرده و توانسته بود خود را پشت شعارهای «مخالفت با استعمار کهن» که بنیان‌گذاران این کشور تلویحاً بیان کرده بودند، پنهان سازد. تنها با مشارکت ریاکارانه این امپریالیسم در جنگ جهانی اول و پایان آن جنگ بود که واقعیت این «امپراتوری» خود را به خوبی نشان داد و این زمانی بود که دیگر برای لنین مجال چندانی باقی نمانده بود تا به آن بپردازد.

با جنگ جهانی دوم بود که توان و قدرت این امپریالیسم تازه نفس برای ادامه سلطه سرمایه بر جهان، تمام قد از پرده برون افتاد و به صورتی هار و افسارگسیخته در برابر جوامع پیرامونی

با جنگ جهانی دوم بود که توان و قدرت این امپریالیسم تازه نفس برای ادامه سلطه سرمایه بر جهان، تمام قد از پرده برون افتاد و به صورتی هار و افسارگسیخته در برابر جوامع پیرامونی و زیر سلطه و نیروی کار تمامی جهان قرار گرفت.

و زیر سلطه و نیروی کار تمامی جهان قرار گرفت. مقابله و نبردی که نزدیک به یک سده است همچنان میان این امپریالیسم و جوامع سه قاره و به تعبیر دیگر «جنوب جهانی» و حتی با کشورهای امپریالیستی پیش از خودش ادامه دارد و اکنون این نبرد به برهه‌ای رسیده که می‌توان در یک اتحاد فراگیر جهانی بر آن غلبه کرد، چون آن سوی نبرد در حال از دست دادن توان مقابله‌ای همانند گذشته

است و این سو هم خواهان تغییر و تحولات بنیادی است. یعنی هر دو شرط لازم و کافی پیروزی بر امپریالیسم به تدریج در حال مهیا شدن است.

پیروزی ارتش سرخ و فتح برلین، یعنی مرکز فاشیسم سرمایه‌داری اواسط سده بیست، با توجه جدی به برخی مؤلفه‌ها علاوه بر آنچه در نظریات مارکس به صورت یک دیدگاه اجتناب‌ناپذیر درآمده بود، یعنی توجه جدی به واقعیات زمانی و مکانی صورت گرفت که برخی جزم‌اندیشان آن را گاهی در برابر آن دیدگاه انقلابی و رهایی‌بخش قرار می‌دهند و از روح این دیدگاه که همان پویایی جوامع انسانی و لزوماً زنده بودن دیدگاه‌های مختلف است، غفلت می‌ورزند. از جمله این توجه به پویایی جوامع و در نظر گرفتن زمان و مکان و شرایط، اتحاد با برخی دولت‌های امپریالیستی در برابر فاشیسم آلمان نازی بود که درس بزرگی برای مبارزان امروز است تا هرگز دچار یک سویه‌نگری و جزم‌اندیشی نشوند. البته این نوع اتحاد تاکتیکی و توجه به واقعیات زمانی و مکانی، سابقه‌ای نسبتاً موفق پس از انقلاب اکتبر، از جمله در انعقاد پیمان معروف «برست لی‌توفسک» و

«سیاست‌های نوین اقتصادی» (NEP) هم داشته است. در انقلاب چین هم شاهد این نوع واقع‌بینی سیاسی، در برخورد مائو با «چیان کای شک» رهبر ضد مردمی دستگیر شده توسط انقلابیون، برای حفظ اتحاد در مبارزه در برابر امپریالیسم ژاپن و موارد دیگری هستیم.

در پایان جنگ جهانی دوم و گسست اتحاد با کشورهای امپریالیستی پس از پیروزی بر فاشیسم بود که تمامی تردیدها از چهره امپریالیسم آمریکا زوده شد و شعارهای «ضد استعماری» این کشور که سال‌ها بلکه دهه‌ها بخش بزرگی از مبارزان را کم یا بیش فریفته بود، به کلی رنگ باخت و آن کشور عملاً به جایگاه نخست و سردمداری امپریالیسم جهانی رسید. از آن زمان بود که این امپریالیسم تازه نفس علاوه بر سلطه مطلق بر «حیاط خلوتش» در غرب آتلانتیک، چنگال‌های خونینش را بر نزدیک به یک صد کشور فرود آورد و به شیوه‌های گوناگون از جمله دخالت مستقیم نظامی، کودتا، نفوذ کامل سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، تحریم همه جانبه سیاسی و اقتصادی، ... سرنوشت بسیاری از جوامع را به نفع سرمایه تغییر داد. این سلطه‌گری، که نشانه بارز امپریالیسم در دوران کنونی است، علاوه بر کشورهای سه قاره، اروپا و شرق آسیای تضعیف شده از جنگ را نیز دربرگرفت و توانست هژمونی سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ایالات متحده را در «قرن آمریکایی» تا دو دهه اول سده بیست و یک همچنان حفظ کند.

اما اکنون «کشتیبان تاریخ را سیاستی دگر آمده است» و جهان زیر سلطه و نیروی کار جهانی به اشکال مختلف در برابر این تسلط بلامنازع ایستاده‌اند و همین ایستادگی است که فریاد و فغان این آخرین امپریالیست جهان گستر را به آسمان رسانده و در همان حال جنگ و دندانش را به رخ می‌کشد.

اما اکنون «کشتیبان تاریخ را سیاستی دگر آمده است» و جهان زیر سلطه و نیروی کار جهانی به اشکال مختلف در برابر این تسلط بلامنازع ایستاده‌اند و همین ایستادگی است که فریاد و فغان این آخرین امپریالیست جهان گستر را به آسمان رسانده و در همان حال جنگ و دندانش را به رخ می‌کشد. یک روز این گوشه از جهان و روزی دیگر نقطه‌ای دیگر را درگیر جنگ، خون‌ریزی و نسل‌کشی می‌کند تا بر عمر ننگینش چند صباحی دیگر بیفزاید و همین دلیل وادارش ساخته با هر وسیله و ابزار سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، نهادی، ... بخواهد در مقابل نیروی تحول‌خواهی که بر استقلال و عدالت اجتماعی، آن هم در همه ابعاد پای می‌فشارد و خواهان جهانی چند جانبه‌گرا یا بهتر است گفته شود «همه جانبه‌گرا» است و دیگر نه تنها سلطه سرمایه که افکار پیشا سرمایه‌داری همچون تکیه بر نژاد، ملیت، جنسیت، ... را نیز برمی‌تابد، ایستادگی کند. در میانه این «خواستن تغییر و تحول و نتوانستن نگه داشتن وضعیت موجود» است که لازم است به مؤلفه‌های دیگری علاوه بر آنچه مارکس با نبوغ خود تبیین و تدوین کرده، توجه و تأکید ورزید و با نگاهی گسترده و گشوده بر همه جوانب و واقعیات، مؤلفه‌هایی که می‌توانند حمله به قلب سرمایه

را قدرت بخشند، به کار گرفت. نیروی کار جهانی باید این مؤلفه‌ها را بشناسد و در مبارزه سخت و طولانی پیش رو با اهریمن سرمایه امپریالیستی، از آنها به خوبی استفاده کند. در این نوشته کوتاه، به چند مؤلفه مهم که تأثیری غیرقابل چشم‌پوشی در این نبرد مرگ و زندگی دارند، اشاره می‌شود و توضیح و توصیف مفصل آنها به نوشته دیگری موکول می‌گردد.

مهم‌ترین مؤلفه‌های تغییرات کنونی در جهان

مهم‌ترین این مؤلفه‌ها را می‌توان در چارچوب جغرافیا، یعنی جغرافیای سیاسی (Geopolitics)، جغرافیای راهبردی (Geostrategy)، جغرافیای اقتصادی (Gеоeconomics) و جغرافیای فرهنگی (Geoculture) دید که چه بخواهیم و چه نخواهیم تأثیر خود را بر تغییر و تحولات جهانی خواهند گذاشت. به عنوان مثال، برای جغرافیای سیاسی می‌توان قرار داشتن یک کشور در نقطه خاصی از جهان را آن چنان مهم دانست که گریزی از قرار گرفتن در خط اول نبرد یا برعکس آن را نداشته باشد. مثلاً کشور خودمان ایران، در نقطه‌ای از جغرافیای جهان قرار دارد که با هر نوع حکومتی نه تنها خود نمی‌تواند از درگیر شدن مستقیم در نبرد کنونی بپرهیزد، که دیگر جوامع نیز نمی‌توانند به هیچ وجه آن را نادیده بگیرند. با اندکی تأمل می‌توان به تفاوت عمیق کشوری مثل ایران با کشورهایی در سایر نقاط جهان که به دور از مرکز منازعات هستند، پی برد. یا در جغرافیای فرهنگی که گاهی با تسامح زیاد «تمدن» (Civilization) هم نامیده می‌شود، می‌توان همین اثرگذاری را دید. «تمدن ایران بزرگ» اثرگذاری غیرقابل انکاری بر بسیاری از جوامع اکنون جدا شده از این تمدن کهن و بزرگ دارد، همچنان که تمدن چینی، هندی، یونانی، مصری، رومی، ... و یا تمدن‌های بزرگ دینی-آئینی مسیحی، اسلامی، بودایی، کنفوسیوسی، هندویی، ... کماکان بخش‌های کم یا زیادی از تأثیرگذاری مثبت یا منفی خود را حفظ کرده‌اند.

در توضیح جغرافیای اقتصادی همین بس که می‌توان به تاریخ متأخر و وضعیت کنونی آن کشورهای که دارای انرژی فراوان فسیلی نفت و گاز یا معادن راهبردی دیگری همچون الماس، مس، اورانیوم، لیتیوم و ... در آسیای غربی یا مرکز و جنوب آفریقا یا بخشی از آمریکای لاتین هستند، نگریست که کمترین تناسبی با کشورهای که اساساً فاقد این منابع هستند، ندارند.

موضوع دیگری که در این سال‌ها دائماً به آن اشاره می‌شود و گاهی از آن به مثابه مؤلفه‌ای تعیین‌کننده یاد می‌شود، گذرگاه و تنگه‌های دریایی همچون هرمز، باب‌المندب، جبل‌الطارق، مالایا، پاناما، ... و یا گذرگاه‌های مهم و راهبردی زمینی در غرب آسیا، اوراسیا، و ... که در حال شکل‌گیری هستند و مهم‌ترین آنها پروژه بزرگ «یک راه، یک کمربند» یا همان «جاده ابریشم جدید» چین است که با توجه به اهمیت روزافزون مسیرهای زمینی و یا مسیرهای ترکیبی زمینی دریایی

(برخلاف اهمیت فراوان مسیرهای دریایی در سده‌های هیجده، نوزده و بیست) هستند که جغرافیای راهبردی را به صورتی جدی اولویت می‌بخشند.

علاوه بر این‌ها می‌توان بر مؤلفه بسیار مهم «سیاست‌های آبی» (Hydropolitics) تأکید ورزید که هم‌اکنون هم به صورتی آشکار می‌توان در سیاست خارجی کشورهایمانند ترکیه و افغانستان در منطقه غرب آسیا و یا اتیوپی، سودان و مصر در شمال غرب آفریقا و نقاط دیگری از جهان دید. جملگی این مؤلفه‌ها هستند که باید در یک سیاست کلی و درازمدت و درهم تنیده دیده شوند. این مؤلفه‌ها نه تنها باید مورد توجه جدی سیاست‌گذاران ملی باشند، که نیروی کار و کنشگران این عرصه نیز باید همواره آنها را پیش چشم داشته باشند تا موجب عقب افتادنشان از روند تکامل تاریخی نگردد. توجه دقیق به این موضوعات همان دقت نظر و توجه به پویایی جوامع انسانی است که همواره ما را مجبور می‌سازد که نگاهی همه‌جانبه و گسترده به تغییر و تحولات داشته باشیم. همه این توصیف‌ها از مؤلفه‌های جغرافیایی در قالب‌های ذکر شده و مؤلفه‌های دیگری که

اکنون میزان اثرگذاری سلاح‌های اتمی و کشورهای دارای این نوع سلاح به امری غیرقابل چشم‌پوشی تبدیل شده است. سلاح‌هایی که قدرت از میان بردن تمامی زندگی انسانی، جانوری و گیاهی روی کره زمین را دارند و در صورت نادیده انگاشتن و یا بی‌توجهی به آن می‌تواند آینده تیره و تاری را برای بشریت و طبیعت به همراه داشته باشد.

به برخی از آنها اشاره شد و در مقاطعی دارای اهمیتی سرنوشت‌ساز برای جوامع انسانی و بخش غالب این جوامع یعنی نیروی کار هستند، هیچ مغایرت و یا تضادی با توجه به قوانین علمی و دیالکتیکی تاریخ که در ابتدای نوشته آورده شد، ندارند و همچنان خوانش علمی از جوامع انسانی در روند تکامل تاریخی است که حرف آخر را می‌زند. ولی، در یک دیدگاه واقع‌نگر هرگز نمی‌توان این مؤلفه‌ها را نادیده گرفت و صرفاً به همان مفاهیم و مقولات دیدگاه مورد اشاره در ابتدای نوشته بسنده کرد.

اکنون میزان اثرگذاری سلاح‌های اتمی و کشورهای دارای این نوع سلاح به امری غیرقابل چشم‌پوشی تبدیل شده است. سلاح‌هایی که قدرت از میان بردن تمامی زندگی انسانی، جانوری و گیاهی روی کره زمین را دارند و در صورت نادیده انگاشتن و یا بی‌توجهی به آن می‌تواند آینده تیره و تاری را برای بشریت و طبیعت به همراه داشته باشد. این هم مؤلفه دیگری است که تا واسطه سده بیست عملاً هیچ جایگاهی در سیاست بین‌الملل نداشت و پس از استفاده ضدانسانی از این سلاح توسط ایالات متحده آمریکا در هیروشیما و ناکازاکی ژاپن بود که انسان‌ها به قدرت مخرب این سلاح و در واقع این مؤلفه مهم پی بردند. به خوبی می‌دانیم که قوانین علمی تاریخی در صورتی امکان عمل می‌یابند که اساساً زندگی روی کره زمین در یک سوخت و ساز طبیعی با زیست‌بوم وجود

داشته باشد وگرنه همه این مفاهیم و مقولات خالی از معنا شده و موضوعیت نخواهند داشت. بنابراین مجدداً باید بر این نکته تأکید ورزید که ضمن باور قطعی به روند تکامل تاریخی درازمدت غیرخطی جوامع انسانی در بطن طبیعت و آگاهی بر قوانین کشف و تدوین شده توسط کارل مارکس و اسلاف و اخلافش، به تأثیر مؤلفه‌هایی که به برخی از مهم‌ترین آنها اشاره شد، باید باور داشت و در یک نگاه واقع‌نگر همه مؤلفه‌های تاثیرگذار به همراه قوانین علمی تاریخ را در یک بسته منعطف به عنوان سلاح نیروی کار در برابر سرمایه به کار گرفت و در این مسیر پر دست‌انداز و سنگلاخ بدون هیچ واهمه‌ای به مطالبه، مقابله و مبارزه طبقاتی نیروی کار در تعریف موسع آن اهتمام ورزید. به صورتی دقیق و به قول معروف چهارچشمی مراقب کج‌راهه‌هایی که تلاش می‌کنند این قلب تپنده تغییر و تحول جوامع انسانی، یعنی مبارزه طبقاتی را در سایه قرار دهند، بود. مسلماً مسیر تلاش‌ها و نبردهایی که اکنون شاهد آن هستیم و برخی جوامع در این روند تاریخی پیشگام آن شده‌اند، باید در جهتی تقویت گردد که قلب مبارزه (مبارزه طبقاتی) مورد تأکید و توجه جدی قرار گیرد و این قلب به مثابه چراغ راهنمای تمامی مبارزان راه‌هایی باشد تا با تکیه بر تجربه‌هایی همچون کمون پاریس، به ویژه انقلاب اکتبر و انقلاب‌های موفق و ناموفق بعدی و سرنوشت نهایی آنها و دیگر تغییر و تحولاتی که انسان امروزی با آن دست به گریبان است، این بار این دروازه بر انسان واقع‌نگر، نه آن انسان رومان‌تیک و ایده‌آلیستی‌ها بزی و فویر باخی، در بطن طبیعت و زیست بومی سالم و زیبا گشوده گردد.



مسلماً مسیر تلاش‌ها و نبردهایی که اکنون شاهد آن هستیم و برخی جوامع در این روند تاریخی پیشگام آن شده‌اند، باید در جهتی تقویت گردد که قلب مبارزه (مبارزه طبقاتی) مورد تأکید و توجه جدی قرار گیرد و این قلب به مثابه چراغ راهنمای تمامی مبارزان راه‌هایی باشد.

کارایی در بخش‌های دولتی و خصوصی اتحادیه خدمات عمومی اروپا

بخش اول

برگردان: مسعود امید

این مقاله که در دو بخش در دو شماره «دانش و امید» منتشر می‌شود، خلاصه‌ای از فصل دوم کتاب کارنامه نئولیبرالیسم در ایران (خصوصی‌سازی در آئینه پژوهش)، نشر گل آذین، سال ۱۴۰۲، چاپ چهارم است. در ضمن علامت * در متن، به معنای منابع نویسنده به زبان انگلیسی است که به دلیل حجم زیاد حذف شده‌اند، اما علاقمندان می‌توانند برای دسترسی به این منابع به فایل کامل مقاله در کانال تلگرامی «دانش و مردم» مراجعه نمایند.



نگاه مترجم

خصوصی‌سازی در آئینه پژوهش

برای بیش از سه دهه مدافعان نئولیبرالیسم در ایران در ابعادی بسیار گسترده به ترویج مفاهیم و اجزاء دستورکار نئولیبرالی چون خصوصی‌سازی، مقررات زدایی، آزادسازی بازارها، حذف سوبسیدها و... پرداختند و چنان وانمود کردند که گویا این آموزه‌ها دقیقاً بیانگر قانونمندی‌های «علم اقتصاد» بوده و هرگونه نقدی بر آن و هر رویکردی در مدیریت اقتصادی جامعه که با رویکردهایی چون خصوصی‌سازی فاصله داشته و منتقد آن باشد، «سوسیالیستی»، «کمونیستی» و لابد غیرعلمی است. مدافعان نئولیبرالیسم در ایران از کرسی‌های دانشگاه گرفته تا نهادهای قانون‌گذاری و سیاست‌گذاری، مراکز پژوهشی، مراکز تصمیم‌گیری و نهادهای اجتماعی، حتی تریبون‌های نماز جمعه و... در همه جا خود را پرچمدار و مدافع «علم اقتصاد» جازدند.

منابع عظیمی در جهان و ایران صرف ترویج اندیشه‌های نئولیبرالی گردید. دانشگاهیان مروج نئولیبرالیسم این باور را در ابعادی چنان وسیع ترویج و بازتولید کرده و در برابر چشم و گوش و جان جامعه و مراکز تصمیم‌گیری گذاشتند که بسیاری را تحت تأثیر قرارداد و راه مارگارت تاچرا مبنی بر اینکه گزینه دیگری وجود ندارد، در اذهان آنها ملکه کرد. این به اصطلاح مدافعان «علم اقتصاد» چشم خود را بر همه پیامدهای زیان‌بار دستورکار نئولیبرالی در سراسر جهان بستند و در واقع سعی کردند خصوصی‌سازی یعنی واگذاری دارایی‌های عمومی و ارائه خدمات عمومی از سوی دولت در

حوزه‌هایی چون آموزش، بهداشت و درمان، آب و فاضلاب، برق، اتوبوسرانی، بنادر و فرودگاه‌ها، حمل‌ونقل ریلی، مخابرات و... را که در واقع به نوعی خدمات و تسهیلات زیرساختی برای توسعه‌ی اقتصادی محسوب می‌شوند، در اختیار بخش خصوصی قرار دهند و پر واضح است که در شرایط عدم وجود نهادهای دموکراتیک و نظارتی، چه کسانی تحت عنوان بخش خصوصی موفق به تصاحب این دارایی‌های ملی شوند!

آنها به دروغ سعی کردند که خصوصی‌سازی (privatization) و کارآفرینی (enterpreneurship) را مترادف نشان دهند و اینگونه القا کنند که قصد دارند تا از طریق خصوصی‌سازی به افزایش کارآفرینی و اشتغال و رشد و توسعه اقتصادی کمک کنند. این در حالی است که در بستر ایجاد شده با مقررات زدایی و تضعیف و حذف نظارت، شاهد موارد فزاینده اختلاس‌های نجومی از منابع ملی توسط برخورداران از رانت بوده‌ایم. مجموعه دستورکار نئولیبرالی به‌ویژه با آزادسازی تجارت و افزایش نجومی واردات نه تنها به افزایش کارآفرینی و توسعه تولید و... منجر نشد، بلکه دقیقاً به صنعت زدایی گسترده و تعطیلی عمومی واحدهای تولیدی و صنعتی در شهرک‌های صنعتی و سطح کشور انجامید. این صنعت زدایی فقط هم در ایران که درگیر تحریم اقتصادی و تنش‌های سیاسی با غرب است، اتفاق نیافتاده است، بلکه به عنوان یکی از پیامدهای مالی‌سازی و تجاری‌سازی و کالایی‌سازی در همه‌جای جهان مشاهده می‌شود که نتیجه مستقیم آن افزایش بیکاری ساختاری در اقتصاد جهانی به‌ویژه در کشورهای کم‌توسعه است. بر اساس تاریخ اندیشه اقتصادی و فکت‌های بسیار روشن، در حالی که همه کشورهای صنعتی امروز جهان در دوران صنعتی شدن خود، قوانین سفت‌وسختی را برای محدودکردن و ممانعت از واردات کالاهای سایر کشورها به کشورهای خود وضع کرده و آنها را در کشورهاشان به‌اجرا گذاشتند، امروز کشورهای کم‌توسعه را از طریق اعمال فشارهای اقتصادی از سوی نهادهای مالی بین‌المللی چون بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و سازمان تجارت جهانی از آن برحذر می‌کنند و به آنها تجارت آزاد و حذف تعرفه بر کالاهای وارداتی را توصیه می‌کنند. و در همین وضعیت نیز ایالات متحده آمریکا برخلاف مقررات سازمان تجارت جهانی تعرفه‌های سنگین بر کالاهای وارداتی از چین اعمال می‌کند!

در حالی که از روندهای طی شده در دهه‌های گذشته و پس از پیاده‌سازی دستورکار نئولیبرالی عده‌ای تحت عنوان اندیشمندان علوم اقتصادی و برنده جایزه نوبل و... چون میلتون فریدمن، فردریک فون هایک و پیروان آنها به این نتیجه می‌رسند که چاره‌ای جز اجرای دستورکار نئولیبرالی برای مدیریت اقتصادی جوامع وجود ندارد، برخی اندیشمندان دیگر چون ژوزف استیگلیتز که اتفاقاً بالاترین سمت‌های مدیریتی در نهادهای اقتصادی چون مشاور اقتصادی کلینتون و ریاست صندوق بین‌المللی پول و... را نیز تجربه کرده و نوبل اقتصاد را هم دریافت کرده است، به این نتیجه می‌رسند

که این مسیر فاجعه‌بار است و باید هر چه سریع‌تر این مسیر را در جهت منافع عمومی جامعه تغییر داد. این واقعیت نشان می‌دهد که علی‌رغم آنچه در دانشگاه‌ها و نهادهای آموزشی جهان سرمایه‌داری و کشورمان ترویج می‌شود، علوم اجتماعی و از جمله «علم اقتصاد» که با صاحب‌نظران و دانشمندان خود شناخته می‌شود، خنثی و «بی‌طرف» نیستند. بر همین اساس است که اقتصاددانان منتقد روند موجود، علم اقتصاد متفاوتی را با نگرش و رویکردی دگراندیشانه و متفاوت از نگرش و رویکرد نهادینه شده (Orthodox) و سنتی و مرسوم در این علم را دنبال می‌کنند که در فضای آکادمیک با عنوان (Heterodox) یا غیرارتدوکس و به معنای نامتعارف شناخته شده است.

مقاله پژوهشی که ترجمه آن در ادامه می‌آید، در واقع یک فراتحلیل یا فراپژوهش (Meta-Analysis) است که داده‌های به‌دست آمده از یک‌صد پژوهش مختلف را یکجا گرد هم آورده و آنها را به عنوان یک مجموعه داده تحلیل می‌کند. قابل ذکر است که جامعه آماری بیشتر این پژوهش‌ها نیز به نوبه خود ده‌ها کشور و مورد پژوهشی را در برمی‌گیرند. در این روش پژوهشی با تجمیع و تحلیل حجم زیادی از داده‌ها، امکان اعتماد به نتایج به‌طور قابل توجهی بیشتر می‌شود. می‌توان گفت که یافته‌های «فراتحلیل»‌ها اساساً از اعتبار بیشتری نسبت به یافته‌های مطالعات پژوهشی منفرد برخوردار هستند. در واقع فراتحلیل را می‌توان به نوعی تحلیل تحلیل‌ها یا پژوهش کردن روی مجموعه‌ی پژوهش‌ها تعریف کرد، زیرا فراتحلیل در واقع یک روش آماری برای ترکیب داده‌ها و اطلاعات حاصل از مطالعات متعدد است. بر این اساس، تنها با یافته‌هایی در این حد از اعتبار می‌توان نتایج آن را به چالش کشید.

این فراپژوهش با بهره‌گیری از صد مرجع معتبر به‌روشنی و با درجه اطمینان بسیار بالایی نشان می‌دهد که علی‌رغم همه سروصدای کرکننده مدافعان نئولیبرالیسم در محافل علمی و آکادمیک، نهادهای آموزشی، مراکز تصمیم‌گیری، مطبوعات و رسانه‌ها و... شرکت‌های واگذار شده به بخش خصوصی و فعالیت‌های برون‌سپاری شده به هیچ وجه ضرورتاً از کارایی، اثربخشی و بهره‌وری بالاتری نسبت به بخش دولتی برخوردار نیست.

با توجه به اینکه در طی این گزارش پژوهشی بارها از واژه‌های کارایی (Efficiency)، اثربخشی (Effectiveness) و بهره‌وری (Productivity) استفاده شده است، همینجا لازم است به مفاهیم علمی آنها از ترمینولوژی مدیریت نیز اشاره شود. کارایی، بازده یا راندمان در واقع به معنای ستاده بیشتر از داده یا منابع کمتر در یک سیستم است که با مفاهیمی چون صرفه‌جویی در هزینه‌ها و... ارتباط دارد. اما اثربخشی به میزان تحقق اهداف یک سیستم مربوط می‌شود و به دنبال آن است که بررسی کند اقدامات انجام شده در یک سیستم که ممکن است با کارایی یا راندمان و بازده خوب همراه بوده یا نبوده باشد، تا چه میزان به دستیابی به اهداف تعریف شده و مورد انتظار از یک سیستم

یاری رسانده است. و بهره‌وری، در برگیرنده این دو مفهوم کارایی و اثربخشی است، یعنی اگر در یک سیستم مجموعه‌ای از فعالیت‌ها و اقدامات هم با کارایی (صرف کمترین منابع و دستیابی به بیشترین ستاده) و هم با اثربخشی (دستیابی به اهداف تعریف شده و مورد انتظار از سیستم) همراه بوده باشد، آنگاه می‌توان گفت که بهره‌وری محقق شده است. اهمیت توجه به تفاوت این مفاهیم از آن روست که در بسیاری از موارد ممکن است شاهد نوعی کارایی در سیستم‌ها باشیم که به اثربخشی منجر نشده باشند و یا با نوعی اثربخشی و تحقق اهداف مواجه شویم که به بهایی بسیار سنگین و بدون کارایی به دست آمده باشند که در هر دو صورت از بهره‌وری قابل قبولی برخوردار نخواهند بود. حقیقت آن است که خصوصی‌سازی، مقررات‌زدایی، مالی‌سازی و کالایی‌سازی خدمات عمومی، آزادسازی تجارت، حذف دستاوردهای مبارزاتی و قانونی طبقه کارگر و قوانین حمایتی از توده‌های وسیع مردم، حذف یارانه‌ها، و اقداماتی از این قبیل در چارچوب تعدیل ساختاری توصیه شده از سوی نهادهای مالی بین‌المللی که با تحلیل رفتن اقتصاد ملی، صنعت‌زدایی، تغییر تراز بازرگانی به سود واردات و... و اعتراضات کارگری و اجتماعی و شورش‌های اجتماعی همراه هستند، در یک مدل پویایی سیستمی (System Dynamics) دقیقاً به هم مرتبط بوده و نوعی پویای سیستمی، تأثیر متقابل و اجتناب‌ناپذیر در بین آنها وجود دارد. به مصداق «نمی‌توان در آب رفت و خیس نشد»، نمی‌توان بیش از سه دهه دستورکار نئولیبرالی را در کشور پیاده‌سازی کرد و پدر اقتصاد ملی و تولید ملی و داخلی و اشتغال و توده‌های مردم را درآورد و با بحران اقتصادی و اجتماعی و اعتراضات گسترده اجتماعی و سیاسی آنها مواجه نشد. با منطق علوم اجتماعی و دیالکتیک تحولات اجتماعی، اعتراضات اجتماعی و شورش‌های شهری پس از پیاده‌سازی نئولیبرالیسم و تخریب اقتصاد ملی و به فلاکت کشاندن توده‌های وسیع مردم، به صورت روشن قابل پیش‌بینی است. کما اینکه در تحلیل‌های متعدد درباره شرایط اقتصادی و اجتماعی کشور نیز این پیش‌بینی انجام شده بود. سرکوب و کنترل این‌گونه اعتراضات، تنها آن را اندکی به عقب می‌اندازد تا بار دیگر با نیروی بیشتری پدیدار شود.

نکته دیگری که لازم است در اینجا مورد اشاره قرارگیرد، این است که مروجان نئولیبرالیسم در ایران تنها به توده‌های مردم خیانت نکردند. آنها به نوعی به بخشی از حاکمیت نیز که فریب این استدلال‌های شبه علمی آنها را خورده و این جهت‌گیری را مبنای سیاست‌گذاری‌ها، برنامه‌ریزی‌ها و تصمیم‌گیری‌های مدیریتی خود قرار دادند، نیز خیانت کردند و با چنین مشاوره‌هایی، روند مشروعیت‌زدایی اجتماعی و سیاسی از حاکمیت را نیز تشدید کردند. با اینکه نمی‌توان انکار کرد که بخشی از دلایل بحران اقتصادی کنونی کشور به تحریم‌های گسترده و ضدانسانی و مداخله‌گرانه ایالات متحده آمریکا علیه ایران برمی‌گردد، با این وجود به جرأت می‌توان گفت که با جهت‌گیری

مردمی در اقتصاد می‌شد مانع از آن شد که این تحریم‌ها بتوانند تأثیرات گسترده‌ای بر اقتصاد کشور برجای گذارند. تجربه کوبا در برابر چشم جهانیان است که با شش دهه تحریم از سوی آمریکا با یک اقتصاد بدون نفت و...، نه تنها با همه چالش‌ها و مشکلات قادر به اداره امور کشور خود در طی این مدت بوده، بلکه در برخی از شاخص‌های اقتصادی و اجتماعی چون اشتغال، آموزش، بهداشت و درمان و... به برترین جایگاه‌ها در جهان دست یافته است.

کارایی در بخش‌های دولتی و خصوصی

اتحادیه خدمات عمومی اروپا

این متن، گزارشی است که از سوی واحد پژوهش بین‌المللی خدمات عمومی (Public (PSIRU Services International Research Unit برای اتحادیه خدمات عمومی فدراسیون اروپا (The Euro-pean Public Service Unions (EPSU تهیه شده است.

(EPSU) معرف اتحادیه فدراسیون خدمات عمومی اروپا (European Federation of Public Service Unions) است. این بزرگترین فدراسیون کنفدراسیون اتحادیه تجارت اروپا (Euro-pean Trade Union Confederation-ETUC) است و هشت میلیون کارگر خدمات عمومی از بیش از ۲۶۰ اتحادیه صنفی در سراسر اروپا را دربرمی‌گیرد. EPSU کارکنان بخش انرژی، بخش‌های آب و فاضلاب، خدمات بهداشتی و اجتماعی و دولت‌های محلی، منطقه‌ای و مرکزی را در تمامی کشورهای اروپایی از جمله منطقه شرقی اروپا سازمان‌دهی می‌کند. EPSU به‌عنوان سازمان منطقه‌ای خدمات بین‌المللی (Public Services International-PSI) شناخته شده است. برای اطلاعات بیشتر به این نشانی مراجعه شود: www.epsu.org

اغلب این تصور وجود دارد که خصوصی‌سازی یا مشارکت بخش دولتی-خصوصی (public-private partnerships (PPP منجر به سطوح بالاتری از کارایی فنی می‌شود. یعنی اینکه بخش خصوصی همواره می‌تواند با هزینه‌های کمتر، میزان بیشتری از خدمات را نسبت به بخش دولتی تحویل دهد. سیاستمداران، رسانه‌ها، آکادمیسین‌ها و مشاوران دائماً به «کارایی بخش خصوصی» اشاره می‌کنند. این فرضیه حتی از سوی منتقدان خصوصی‌سازی نیز به اشتراک گذاشته شده است. اما در حال حاضر تجارب گسترده‌ای از همه اشکال خصوصی‌سازی وجود دارد و پژوهشگران مطالعات بسیاری را درباره کارایی فنی آن منتشر کرده‌اند. نتیجه‌ای که به صورت قابل ملاحظه‌ای در تمامی بخش‌ها و همه اشکال خصوصی‌سازی و برون‌سپاری پایدار قابل مشاهده است، بیانگر این حقیقت است که هیچ شاهد تجربی‌ای مبنی بر اینکه بخش خصوصی ذاتاً کارآتر است، وجود ندارد.

1. chrome-extension://efaidnbmnnnibpcajpcglclefindmkaj/https://www.epsu.org/sites/default/files/article/files/EN_EFFICIENCY%20for%20web.pdf

همین نتیجه به صورت مداوم در بخش‌ها و خدماتی چون مدیریت پسماند که موضوع برون‌سپاری هستند، و بخش‌هایی چون مخابرات که از طریق فروش به بخش خصوصی واگذار شده‌اند، مشاهده می‌شود.

اهمیت کارایی مقایسه‌ای

به دو دلیل مهم، مقایسه کارایی بخش‌های دولتی و خصوصی، قسمت مهمی از استدلال‌ها درباره خصوصی‌سازی و برون‌سپاری است.

نخست اینکه شواهد تجربی بخش اساسی استدلال به طرفداری از خصوصی‌سازی و استفاده از بخش خصوصی را تضعیف می‌کند. چنانچه شرکت‌های خصوصی در سطح فنی کارآتر نباشند، آنگاه، دعوی معمول برای خصوصی‌سازی فروکش می‌کند.

این از آن روست که خصوصی‌سازی، برون‌سپاری و مشارکت‌های بخش دولتی-خصوصی، یک نقطه ضعف آشکار در ارتباط با بیشتر معیارهای اقتصادی دیگر دارند. بزرگ‌ترین عیب منحصر به فرد آن، این است که به دلیل سودهای بالاتر سهامداران، هزینه تأمین منابع سرمایه‌گذاری از سوی فعالان بخش خصوصی همواره به صورت قابل توجهی گران‌تر بوده و از رتبه اعتبار پایین‌تری^۲ برخوردار است، به این معنی که شرکت‌های خصوصی نرخ‌های بهره بالاتری را می‌پردازند. مگر اینکه بخش خصوصی بتواند صرفه‌جویی واقعی قابل توجهی را از کارایی به دست آورد، از این رو همواره از ارزش کمتری برخوردار است.

این موضوع به صورت بسیار روشنی توسط صندوق بین‌المللی پول در یک مقاله سیاست‌گذاری^{*} در سال ۲۰۰۴ که بر مشارکت بخش دولتی-خصوصی متمرکز است، به صورت خلاصه بیان شده و حتی این استدلال به همین شیوه برای برون‌سپاری و خصوصی‌سازی از طریق فروش نیز به کار رفته است:

«هنگامی که نتیجه مشارکت دولتی-خصوصی به جایگزین شدن وام خصوصی به جای وام دولتی منجر می‌شود، هزینه‌های تأمین منابع در بیشتر موارد افزایش خواهد یافت. بنابراین مسئله کلیدی این است که آیا نتایج مشارکت‌های دولتی-خصوصی در افزایش کارایی بیش از هزینه‌های وام‌گرفتن از بخش خصوصی را جبران می‌کند؟ بیشتر موارد مشارکت دولتی-خصوصی مبتنی بر کارایی نسبی بخش خصوصی است. با اینکه ادبیات گسترده‌ای در باره این موضوع وجود دارد، این نظریه مبهم است و شواهد تجربی آن نامتجانس هستند. ... این تجارب را نمی‌توان حمل بر این کرد که مشارکت‌های دولتی-خصوصی کارآتر از سرمایه‌گذاری دولتی و ارائه خدمات دولتی هستند....»

۲. نسبت به بخش‌های دولتی و تعاونی (م)

ثانیاً افزایش کارایی ادعا شده، به اندازه کاهش هزینه‌ها نیست. هزینه‌های کمتر در واقع ممکن است به معنی پایین تر بودن کیفیت خدمات باشد، یا ممکن است به این معنی باشد که شرکت بدون بهبود سیستم‌های کاری از طریق کاهش [تعداد] مشاغل، دستمزدها و شرایط کار کارگران در شرکت، قصد دارد سود بیشتری را برای خود برداشت کند. این وضعیت کارایی را افزایش نمی‌دهد، تنها درآمد را به زیان کارگران در شرکت باز توزیع می‌کند. ضمناً ارزیابی کارایی فنی مستلزم در نظر گرفتن نتایج و نیز داده‌هاست*.

هزینه‌های عملیاتی پایین تر همچنین ممکن است هزینه‌های اضافی واقعی را از دیدگاه عموم پنهان کنند که البته این مخارج به صورت مجزا در تجزیه و تحلیل هزینه‌های شرکت نشان داده نمی‌شوند. بخش دولتی عهده‌دار «هزینه‌های معاملاتی» اضافی فروش، مناقصات، نظارت و مقررات است، یک مناقصه کم‌هزینه ممکن است برای برنده شدن در یک قرارداد مورد استفاده قرار گیرد، اما پس از آن پیمانکار در جهت کسب سود بیشتر برای افزایش قیمت یا کاهش کیفیت چانه‌زنی مجدد می‌کند. برخی از ارزیابی‌ها از هزینه‌ها و کارایی مقایسه‌ای، بعضی از این عوامل را در نظر می‌گیرند اما بیشتر آنها چنین نیستند.

ثالثاً مقایسه‌ها بین عملکرد بخش دولتی و خصوصی به ندرت انجام شده است. در بیشتر موارد شرکت‌های خصوصی تنها در برابر شرکت‌های خصوصی دیگر برای قراردادهای برون‌سپاری رقابت می‌کنند و بنا به تعریف خصوصی‌سازی از طریق فروش، فروش به یک خریدار خصوصی است. تصمیم اساسی‌تر، انتخاب بین دولتی و همه اشکال مناقصه‌گذاری یا خصوصی‌سازی است که باید شواهد تجربی کلی آن از تجربه‌ی واقعی ترسیم شود.

اثر بخشی و کارایی

این بدین معنی نیست که بخش خصوصی می‌تواند عیناً خدمات دولتی را هم مانند بخش دولتی ارائه دهد. مسئله اساسی‌تر این است که آیا سیستم‌های مورد استفاده در شرکت‌های خصوصی می‌توانند خدمات عمومی را به اندازه بخش دولتی مؤثر ارائه دهند؟ تأمین دولتی و خصوصی باید بر اساس اثربخشی‌شان در ارائه این خدمات عمومی مورد مقایسه قرار گیرند. این را نمی‌توان از طریق نتایج شرکت‌های منفرد ارزیابی کرد، زیرا این موضوع تأثیرات اقتصادی، اجتماعی و زیست محیطی سیستم به مثابه یک کل را در بر می‌گیرد. این امر نیازمند راه‌های به مراتب بهتری برای ارزیابی کیفیت این تأثیرات و فرآیندهای دموکراتیک‌تری برای انجام چنین کاری است: برای مثال یک بررسی درباره* راندمان اقدامات مراقبت‌های بهداشتی نشان داد که تعداد اندکی تلاش می‌کنند تا کیفیت مراقبت‌ها را مد نظر قرار دهند.

چند بحث و بررسی ویژه

بیشتر شواهد بحث شده در این گزارش، ارزیابی اثربخشی را پوشش نمی‌دهند و محدود به کارایی فنی هستند. این مطالعات و بررسی‌های مورد بحث در اینجا طیف وسیعی از متدولوژی‌ها و تعاریف کارایی فنی را مورد استفاده قرار داده‌اند. این روش‌های مختلف شامل اندازه‌گیری بهره‌وری نیروی کار، تعریف شده بر مبنای ارزش افزوده به ازای هر نفر از کارکنان یا عامل بهره‌وری کل است که تلاش می‌کند استفاده کارآ از سرمایه‌گذاری‌های انجام شده را نیز مورد سنجش قرار دهد. برخی‌ها سودآوری شرکت را به عنوان معیار کارایی مورد استفاده قرار داده‌اند، علی‌رغم این واقعیت که این می‌تواند به حساب قیمت‌های بالاتر برای مصرف‌کنندگان یا پرداخت‌های بدتر برای کارگران باشد. برخی‌ها معیارهای خاص مربوط به هر بخش را مورد استفاده قرار داده‌اند، به عنوان مثال وزن زیاده‌های جمع‌آوری شده به نسبت هر یک از کارکنان، شمار تماس‌های تلفنی به ازای هر یک از کارکنان، یا اقدامات کلی از قبیل درصد جمعیت با اتصال آب و فاضلاب.

این اختلافات در تعاریف برای تلاش‌های ارزیابی اثربخشی و کارایی واقعی خدمات عمومی آشکارا بسیار مهم هستند. اما مطالعات تطبیقی مورد بحث در بخش‌هایی که در پی می‌آید، نتایج مشابهی را بر مبنای هر تعریفی که مورد استفاده قرار گرفته است، نشان می‌دهد. به علاوه بسیاری از این مطالعات توسط اقتصاددانانی انجام شده است که در جستجوی استدلال‌های نظری برای تأیید کارا تر بودن ذاتی خصوصی‌سازی هستند، که نتایج را چشمگیرتر می‌کند. شواهد، در تضاد با فرضیات است.

شواهد بین‌المللی

مرور بیشتر تجارب بین‌المللی که شماری از بخش‌ها و خدمات مختلف را پوشش می‌دهند، به صورت خلاصه در ادامه آمده است. این گزارشات به این نتیجه پایدار رسیده‌اند که شواهد، هیچ



تفاوت معنی داری را بین کارایی شرکت های خدماتی با مالکیت دولتی و خصوصی نشان نمی دهند. این نتیجه، هم برای خصوصی سازی از طریق فروش و هم خصوصی سازی از طریق برون سپاری یا مشارکت دولتی- خصوصی صدق می کند.

جامع ترین پژوهش* درباره تأثیرات برون سپاری در سال ۲۰۱۱ توسط مؤسسه دانمارکی AKF منتشر شد. این پژوهش ۸۰ مطالعه را درباره تأثیرات هزینه ها بر کیفیت خدمات و بر کارکنان از سال ۲۰۰۰ در بخش های آب، مدیریت پسماند، برق، حمل و نقل عمومی، آموزش، بهداشت و درمان، مراقبت های اجتماعی، اشتغال، زندان ها و سایر خدمات مورد بررسی قرار داد و چنین اعلام کرد: «نمی توان به صراحت نتیجه گرفت که از نظر تأثیرات اقتصادی، بین نتایج به قرار داد سپردن حوزه ای فنی و خدمات اجتماعی هیچ نوع تفاوت سیستماتیک وجود دارد.»

با اینکه ممکن است صرفه جویی «نسبتاً ناچیزی» از طریق برون سپاری حوزه های «فنی» (مانند مدیریت پسماند) وجود داشته باشد، این صرفه جویی ممکن است با تغییرات در کیفیت و در خدمات «اجتماعی» خنثی شود:

«در اینجا هیچ شواهد کلی برای بیان اینکه بازیگران بخش خصوصی خدمات را ارزان تر یا با

کیفیت بالاتر از آنچه خود بخش دولتی انجام می دهد، ارائه می دهند، وجود ندارد.»

این بررسی* در سال ۲۰۱۸ به روز شد که ۴۹ مطالعه دیگر منتشر شده در فاصله سال های بین ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۴ را نیز پوشش می دهد. پژوهش دریافت که گاهی در هزینه ها وجود داشته است که حاصل از کاهش در خدمات فنی و بیشتر از آن در خدمات اجتماعی بوده است. تأثیرات اقتصادی در کشورهای انگلوساکسون بیشتر از سایر کشورها بوده است. این گزارش همچنین نشان داد که بسیاری از مطالعات، هزینه های معاملات یا کیفیت خدمات را شامل نشده اند، که برای یک مقایسه درست بین خدمات اجتماعی دولتی و برون سپاری شده اهمیت اساسی دارند.

همین نتایج از یک تجزیه و تحلیل آماری رسمی* توسط بل و وارنر (Bel and Warner) از نتایج ۲۷ مطالعه اقتصادی تجربی از بخش های پسماند و ضایعات در کشورهای مختلف پدیدار شد، که همه آنها هزینه های مقایسه ای خدمات را بررسی کردند. این بررسی نتیجه می گیرد که:

«هیچ پشتیبانی آماری برای تأثیر تجربی تولید خصوصی بر هزینه ها وجود ندارد... هزینه وابسته

به ویژگی های خدمات، مناطق جغرافیایی و دوره زمانی مطالعه است... ما تأثیر تجربی به روزی از

صرفه جویی در هزینه را در نتیجه تولید خصوصی نیافتیم»

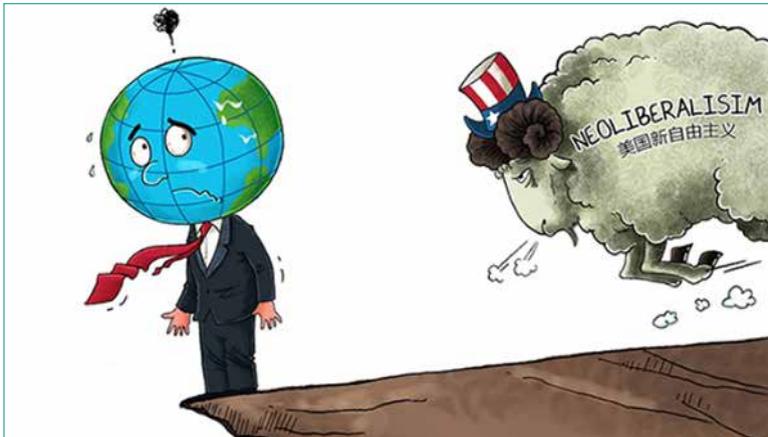
پروژه «خصوصی سازی خدمات دولتی و تأثیر آن بر کیفیت، اشتغال و بهره وری» PIQUE* بهره وری در دوره های طولانی مدت از سال ۱۹۷۰ تا ۲۰۰۴ را پیش و پس از خصوصی سازی یا آزادسازی در استرالیا، بلژیک، آلمان، لهستان، سوئد و انگلستان مقایسه کرد. در برق و گاز، پست

و مخابرات، نوسانات آشکاری را در طی زمان نشان داد که بهره‌وری به صورت قابل توجهی تحت تأثیر فناوری‌های مشترک، جهانی شده (از قبیل نسل سیکل‌های ترکیبی گازی، برقی یا توسعه دیجیتال و ارتباطات وایرلس) است. این تحقیق هیچ شواهدی مبنی بر تحت‌تأثیر بودن بهره‌وری از خصوصی‌سازی یا آزادسازی را نشان نداد. با این حال، محرک‌های بهره‌وری تغییر کرده‌اند. بهره‌وری پیش از خصوصی‌سازی یا آزادسازی، بیشتر حاصل ارزش افزوده (تولید) بود در حالی که عامل اصلی افزایش بهره‌وری نیروی کار پس از بازاری‌سازی، کاهش نسبی اشتغال بود.

یکی از بزرگ‌ترین مطالعات* مقایسه‌ای درباره بهره‌وری شرکت‌های خصوصی‌شده از طریق فروش، نشان داد که شرکت‌های خصوصی به صورت قابل توجهی از کارایی کمتری نسبت به شرکت‌هایی که در مالکیت بخش دولتی باقی مانده بودند، برخوردار هستند.

این مطالعه که نویسندگان آن از جمله برنده جایزه نوبل ژوزف استیگلیتز است، در سال ۲۰۱۳ منتشر شد و کلیه شرکت‌های اروپایی خصوصی‌شده بین ۱۹۸۰ تا ۲۰۰۹ را مورد بررسی قرار داد. عملکرد آن‌ها را با شرکت‌هایی که دولتی باقی ماندند، و با عملکرد همان شرکت‌ها پیش از خصوصی‌شدن مورد مقایسه قرار داد. این امر آن‌ها را قادر کرد که این برداشت را که عملکرد شرکت‌های خصوصی‌شده در حال حاضر بهتر از عملکرد میانگین آنها پیش از خصوصی‌سازی است، اصلاح کنند. این تجزیه و تحلیل با اهمیت آماری بالایی نشان داد که شرکت‌های خصوصی‌شده بدتر از آنهایی که دولتی باقی ماندند، عمل کردند و این برای ۱۰ سال ادامه یافت: «عملکرد گروه خصوصی‌شده پایین‌تر از عملکرد گروهی بود که دولتی باقی ماندند.» نویسندگان اضافه کردند که این با تجارب روسیه سازگار است، «جایی که تولید ناخالص داخلی با خصوصی‌سازی کاهش یافت و خصوصی‌سازی سریع‌تر منجر به بهبود عملکرد نشد.»

یک مقاله* که مطالعات تقریباً یک دوره ۵۰ ساله کشورهای با درآمدی بالا را مورد بررسی قرار



داد، دریافت که:

«تحقیقات، این نتیجه‌گیری را که شرکت‌های با مالکیت خصوصی، از سایر شرکت‌های قابل مقایسه با مالکیت دولتی کارآتر هستند، پشتیبانی نمی‌کنند. این نتایج ممکن است معیارهای سودآوری را مورد استفاده قرار دهند، اما اگر ما شاخص‌های عملکرد مناسب برای شرکت‌های دولتی مانند بهره‌وری، هزینه یا رفاه را مورد استفاده قرار دهیم، از این نتایج چیزی باقی نمی‌ماند. زمانی که این معیارهای جدید مطرح شد، بیشتر مطالعات اخیر که هیچ حمایتی برای این گزاره که شرکت‌های خصوصی از نظر اقتصادی بهتر عمل می‌کنند، نیافتند.»

این مطالعه تصدیق می‌کند که دامنه وسیعی از نتایج ترسیم شده از مجموعه داده‌های مختلف وجود دارند، اما اشاره می‌کند که شاخص‌های عملکرد اقتصادی برجسته مورد استفاده، تأثیر مهمی بر نتایج دارند. در این مطالعه دو نوع از شاخص‌ها تعریف شده‌اند: «سود و درآمد» که به نفع بخش خصوصی است و شاخص‌های «بهره‌وری، بازده هزینه، رفاه» که سهم بخش دولتی را شناسایی می‌کند.

یک مطالعه* در سال ۲۰۱۵ توسط مرکز جهانی برنامه‌های توسعه ایالات متحده برای تعالی خدمات عمومی (United Nations Development Programme's Global Centre for Public Service Excellence) شواهدی را، هم از کشورهای با درآمد بالا و هم با درآمد پایین مورد بررسی قرار داد و دریافت که «هیچ مدلی از مالکیت ذاتاً کارآتر از دیگران نیست» و اینکه «کارایی کل در کلیه بخش‌ها بستگی به عواملی مانند رقابت، مقررات، استقلال در جذب نیرو و حقوق و توسعه نهادی گسترده‌تر مالی و حقوقی دارد.»

مطالعات دقیق درباره خصوصی‌سازی برق، مخابرات، آب و حمل‌ونقل ریلی در انگلیس نیز دریافت که هیچ شواهدی وجود ندارد که خصوصی‌سازی بهبود مهمی را در بهره‌وری سبب شده باشد. یک تجزیه و تحلیل* جامع از کلیه خصوصی‌سازی‌ها در سال ۲۰۰۴ در انگلیس نتیجه می‌گیرد: «این یافته‌ها نتایج کلی مطالعات قبلی را تأیید می‌کنند که ... خصوصی‌سازی فی‌نفسه هیچ تأثیر قابل ملاحظه‌ای ندارد. من قادر به یافتن شواهد آماری خرد و کلان کافی نبوده‌ام مبنی بر اینکه بازده، نیروی کار، سرمایه و عامل کلی بهره‌وری در انگلستان به عنوان پیامد تغییر مالکیت در خصوصی‌سازی در مقایسه با روند طولانی مدت به صورت قابل ملاحظه‌ای افزایش یافته باشد» شواهد از کشورهای توسعه یافته به همین نتیجه‌گیری اشاره دارد. یک بررسی جهانی* درباره آب، برق، حمل‌ونقل ریلی و مخابرات توسط بانک جهانی در سال ۲۰۰۵ (حد اقل برای دو بخش نخست) نتیجه‌گیری کرد:

«شواهد اقتصادسنجی درباره ارتباط مالکیت با کارایی، اشاره دارد به اینکه به‌طور کلی هیچ

تفاوت معنی‌دار آماری بین کارایی عملکرد فعالان بخش دولتی و خصوصی وجود ندارد... برای تسهیلات به نظر می‌رسد که به‌طور کلی مالکیت اغلب به آن اندازه که گاهی ادعا شده است، مسئله‌ای ایجاد نمی‌کند. بیشتر مطالعات بین‌کشوری درباره تسهیلات دریافتند که هیچ تفاوت آماری مهمی در منابع کارایی بین تأمین‌کننده‌های بخش دولتی و خصوصی وجود ندارد.»

یک بررسی بانک جهانی* در سال ۲۰۰۹ از خصوصی‌سازی در کشورهای سابق کمونیستی (در حال گذار) تأثیرات خصوصی‌سازی را در اروپای شرقی و مرکزی، اتحاد شوروی سابق و نیز در چین مورد بررسی قرار داد. این پژوهش ۱۷ مطالعه را که متمرکز بر عامل کلی بهره‌وری و ۱۰ مطالعه را که متمرکز بر سودآوری بودند، بررسی و نتیجه‌گیری کرد که: «مهم‌ترین پیامد سیاسی پیمایش ما این است که خصوصی‌سازی فی‌نفسه بهبود عملکرد را تضمین نمی‌کند» با این وجود به نظر می‌رسد، خصوصی‌سازی‌ها در شرکت‌های خارجی تأثیرات کلی مثبتی داشته‌اند.

برخی از بررسی‌ها نتیجه می‌گیرند که خصوصی‌سازی تأثیر مثبت سیستماتیک بر عملکرد دارد، اما این‌ها از نظر تعداد اندک بوده و کمتر متقاعدکننده‌اند. برای مثال یک گزارش* در سال ۲۰۱۱ از موسسه‌ی سوئدی IFN، مقالات بین‌المللی در این زمینه را بررسی کرد و ادعا کرد که شواهد نشان می‌دهند که برون‌سپاری بخش دولتی به‌طور کلی هزینه‌ها را بدون آسیب رساندن به کیفیت، کاهش می‌دهد. با این وجود، خود بررسی محدود است و تنها به ۳۰ مطالعه استناد می‌کند که نیمی از آنها در دهه‌ی ۱۹۸۰ منتشر شده بودند، پوشش مطالعات پس از سال ۲۰۰۰ در آن ضعیف است. برای مثال کارِ بل و وارنر (Bel and Warner) و بررسی لوندال متا (Lundahl's meta-review) را روی زندان‌ها (در ادامه آمده است) نادیده می‌گیرد و مطالعات روی حمل و نقل عمومی، آب و برق را ابداً به حساب نمی‌آورد.

مطالعه‌ای* در سال ۲۰۱۳ که تأثیر تغییر ساختاری و خصوصی‌سازی را بر عملکرد شرکت‌های با مالکیت دولتی با استفاده از داده‌های شرکت‌های ایرانی در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۹۸ تا ۲۰۰۶ مورد بررسی قرار داد، دریافت که هیچ بهبودی در سودآوری، کارایی یا اثربخشی وجود نداشته است. ضمناً در بدهی شرکت‌ها افزایش مشاهده شده است.

مطالعات جدید متعددی وجود دارند که تأثیر مدیریت نوین دولتی را مورد بررسی قرار داده‌اند و دریافته‌اند که صرف رقابت در ارتقاء کارایی مؤثر نیست، بنابراین بسیاری از استدلال‌ها به نفع بازاری‌سازی خدمات دولتی را فرومی‌ریزد.

در این مطالعات تأکید فزاینده‌ای بر اهمیت حاکمیت، جزئیات قراردادی و سیستم‌های نظارتی، تشخیص بسیاری از نمودهای بخش دولتی و دولت هدایت شده با یک روحیه بخش دولتی وجود دارد.

شواهد بخشی

نتایج مطالعات درباره بخش‌های خاص نیز همین تصویر را نشان می‌دهند: شواهد، فرضیه کارایی بالاتر بخش خصوصی را پشتیبانی نمی‌کنند. در تمام موارد حتی در جایی که برخی مطالعات شواهدی مبنی بر صرفه‌جویی در هزینه یا افزایش کارایی توسط شرکت‌های خصوصی را پیدا می‌کنند، این یافته‌ها با شمار بیشتری از مطالعات که هیچ تفاوتی را نمی‌یابند و یا کارایی بخش دولتی را بیشتر می‌یابند، رد می‌شوند.

۱. برق

باور گسترده‌ای وجود دارد که در برق هم مانند سایر بخش‌ها، بخش خصوصی همواره کارا تر از بخش دولتی است. این باور توسط شواهد پشتیبانی نمی‌شود. شواهد تجربی یک مطالعه جهانی* توسط پولیت (Pollitt) در سال ۱۹۹۵ ده‌ها اپراتور برق دولتی و خصوصی را در سرتاسر جهان مورد مقایسه قرار داد و هیچ تفاوت سیستماتیک مهمی را بین بخش‌های دولتی و خصوصی بر مبنای کارایی نیافت. یک مطالعه بهره‌وری* در شرکت‌های برق در ۲۰ کشور اروپایی در سال ۲۰۱۳ نتایج در هم‌ریخته‌ای را درباره ارتباط بین شرکت‌های دولتی و خصوصی یافت و نتیجه گرفت که «وابستگی بین مالکیت خصوصی یا دولتی با عامل کلی بهره‌وری (TFP) To-» مطالعات بین‌المللی دریافته‌اند که مالکیت خصوصی با قیمت‌های بالاتر برای مشتریان در ارتباط است. یک مطالعه* در سال ۲۰۰۰ از کشورهای سازمان همکاری‌های اقتصادی و توسعه (The Organisation for Economic Co-operation and Development-OECD) نشان داد که خصوصی‌سازی با قیمت‌های بالاتر مرتبط است. یک مطالعه* در سال ۲۰۱۰ درباره اصلاحات برق در کشورهای OECD دریافت که «مالکیت کاملاً خصوصی اپراتورهای برق در ارتباط است با قیمت‌هایی که ۲۳/۱ درصد بیشتر از زمانی که مالکیت کامل آن دولتی بود».

یک مطالعه* در سال ۲۰۱۳ درباره قیمت برق در ۱۵ کشور اروپای غربی در طی یک دوره ۳۰ ساله نشان داد که «پس از کنترل سایر عوامل، مالکیت دولتی با پایین آمدن قیمت خالص برق مسکن (بدون مالیات) همراه است.» یک مطالعه در سال ۲۰۰۷ شامل ۸۳ کشور نشان داد که خصوصی‌سازی، قیمت را برای مصرف‌کنندگان صنعتی در کشورهای توسعه‌یافته کاهش داد، در حالی که برای مصرف‌کنندگان خانگی در آسیا و کشورهای اروپای شرقی و مرکزی با قیمت‌های بالاتر مرتبط بوده است، اما غیر از این هیچ تفاوت مهمی ایجاد نکرده است*.

در کشورهای در حال توسعه نیز نتایج مشابهی یافت شده است. یک مطالعه* در سال ۲۰۰۸ درباره شرکت‌های برق در آفریقا نشان داد که سطوح کارایی در منطقه، کاملاً مستقل از درجه

ادغام عمودی^۳ یا وجود بازیگران خصوصی است. این مطالعه یافته‌های مطالعه^{*} سال ۲۰۰۲ دربارهٔ کشورهای در حال توسعه را تأیید کرد که نشان داده بود تأثیر خصوصی‌سازی تنها از نظر آماری در کارایی به استثنای بهره‌برداری از ظرفیت، ناچیز بوده است.

یک بررسی جهانی^{*} دربارهٔ شواهد بخش‌های صنایع خدمات همگانی در سال ۲۰۰۵ توسط بانک جهانی نتیجه گرفت که:

« برای صنایع با مالکیت دولتی به نظر می‌رسد که به‌طور کلی مالکیت اغلب به اندازه‌ی آنچه که ادعا شده است، از اهمیت برخوردار نیست. بیشتر مقالات دربارهٔ خدمات شهری در سطح کشور نشان داده‌اند که هیچ تفاوت آماری معنی‌داری در کارایی منابع بین تأمین‌کننده‌های بخش دولتی و خصوصی وجود ندارد.»

مطالعهٔ پیچیده‌تری توسط آژانس خصوصی‌سازی بانک جهانی، به نام تسهیلات مشورتی زیرساخت دولتی-خصوصی (Public-Private Infrastructure Advisory Facility-PIIAF) که در سال ۲۰۰۹ منتشر شد، نشان داد که شرکت‌های خصوصی برق بیشتر احتمال دارد مشاغل را کاهش دهند، بنابراین سود حاصل از بهره‌وری از این منبع را نشان می‌دهند. با این حال، این مطالعه هیچ شواهدی در مورد مزایای این سرویس از نظر سرمایه‌گذاری بالاتر را نشان نداد و در واقع شواهدی در مورد قیمت‌های بالاتر و کاهش واقعی تعداد انشعابات خانگی وجود دارد. از این رو هرگونه سود حاصل از بهره‌وری به‌عنوان افزایش بازده سرمایه بین صاحبان توزیع می‌شد.^{*}

ادامه دارد

3. Vertical integration

ادغام عمودی نوعی استراتژی است که به شرکت اجازه می‌دهد تا با در اختیار گرفتن مالکیت مستقیم مراحل مختلف فرآیند تولید خود، به جای اتکا به پیمانکاران یا تأمین‌کنندگان خارجی، عملیات خود را ساده و مؤثر کند. بدین ترتیب خصوصی‌سازی کمتر با ادغام عمودی بیشتر و خصوصی‌سازی بیشتر با ادغام عمودی کمتر همراه خواهد بود. این پژوهش نشان می‌دهد که رابطه‌ی معنی‌داری بین میزان یا درجه‌ی خصوصی یا دولتی بودن خدمات برق در کشورهای قاره‌ی آفریقا و سطوح کارایی (راندمان) آن‌ها وجود ندارد و ادعای افزایش کارایی در نتیجه‌ی خصوصی‌سازی و کاهش ادغام عمودی، ادعایی فاقد بنیان پژوهشی است. (م)

منابع عظیمی در جهان و ایران صرف ترویج اندیشه‌های نئولیبرالی گردیده است. دانشگاهیان مروج نئولیبرالیسم این باور را در ابعادی چنان وسیع ترویج و بازتولید کرده و در برابر چشم و گوش و جان جامعه و مراکز تصمیم‌گیری گذاشته‌اند که بسیاری را تحت تأثیر قرار داده و راه مارگارت تاچر را مبنی بر اینکه گزینهٔ دیگری وجود ندارد، در اذهان آنها ملکه کرده است. این به اصطلاح مدافعان «علم اقتصاد» چشم خود را بر همهٔ پیامدهای زیان‌بار دستور کار نئولیبرالی در سراسر جهان بسته‌اند

مرحله نوین در مبارزات اتحادیه‌های کارگری هندوستان

جبهه مشترک علیه سیاست‌های نتولیرالی

هوشمند انوشه



در سال‌های اخیر اعتصاب‌های سراسری بسیار بزرگ و بی‌سابقه‌ای با شرکت بیش از ۲۰۰ میلیون از کارگران، کارمندان و کشاورزان در هندوستان برگزار شده است. دلیل این اعتصاب‌ها چیست؟ چگونه اتحادیه‌های کارگران و کشاورزان هندوستان موفق شده‌اند، توده‌های عظیم از کارگران و زحمتکشان را بسیج کنند و این کارزارهای بی‌سابقه را سازمان دهند؟

هندوستان از نظر اتحادیه‌های کارگری از یک سو در بالاترین و در عین حال از سوی دیگر در پایین‌ترین رتبه در جهان قرار دارد. با بیش از ۱۹ هزار سندیکای کارگری و کارمندی (آمار وزارت کار هندوستان سال ۲۰۲۰) و بیش از ۱۰۰ میلیون عضو، هندوستان رتبه بالایی را در میان کشورهای جهان کسب می‌کند. در عین حال این کشور از نظر نسبت کارگران عضو سندیکا به کل کارگران شاغل در هندوستان، در رتبه بسیار پایینی قرار دارد. تنها ۷ درصد از مزد و حقوق‌بگیران در هندوستان عضو سندیکاهای کارگری و کارمندی هستند.

اتحادیه‌های کارگری هندوستان تنوع حرفه‌ای و صنعتی، احزاب سیاسی، تکثر قومیت‌ها و مناطق مختلف کشور را منعکس می‌کنند.

اتحادیه‌های سراسری کارگران هندوستان

اتحادیه‌های سراسری سندیکاهای کارگران هندوستان خواست‌های کارگران تحت پوشش خود را فراتر از یک محل کار و یا یک صنعت و یا یک ایالت، بلکه در سطح سراسر کشور نمایندگی می‌کنند

1. Business Standard News. April 6, 2013

و به منظور پوشش دادن و یک پارچه کردن سندیکا‌های کارگری، که در سطح محل کار و یا در سطح یک صنعت مشخص و یا یک ناحیه، تشکیل شده‌اند، به وجود آمده‌اند. ایجاد اتحادیه‌های کارگری سراسری یک دستاورد بزرگ برای جنبش کارگری هند به شمار می‌رود. این اتحادیه‌های سراسری سندیکا‌های کارگری می‌توانند خواست‌های کارگران تحت پوشش را هم در سطح ملی و هم در سطح بین‌المللی مطرح کنند، با دیگر سندیکاها در نقاط مختلف کشور و همچنین در دیگر کشورها در تماس باشند و از تجارب یکدیگر بهره‌مند شوند.

با تشکیل سندیکا‌های کارگری در نقاط مختلف هندوستان به تدریج نیاز به ایجاد یک سازمان با پوشش سراسری احساس می‌شد. به همین دلیل بود که نخستین اتحادیه سراسری سندیکا‌های کارگری در سال ۱۹۲۰ میلادی (۱۲۹۸ خورشیدی) به نام کنگره سراسری سندیکا‌های کارگری هندوستان AITUC تشکیل شد.

البته باید گفت که تمایل دولت هندوستان جهت رایزنی با نمایندگان کارگران و همچنین تأسیس سازمان جهانی کار، امکان خوبی برای ایجاد یک سازمان سراسری جهت دفاع از منافع کارگران فراهم کرده بود. رهبران کنگره ملی هند در تشکیل این سازمان سراسری شرکت فعال داشتند. این سازمان سراسری که در آن زمان از ۶۴ سندیکای کارگری با ۱۴۰ هزار عضو تشکیل شد، از بنیانگذاران فدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگری WFTU بوده است.

در جریان مبارزات استقلال‌طلبانه و ضداستعماری علیه حکومت بریتانیا، که توسط حزب کنگره هندوستان رهبری می‌شد، و با کاهش نفوذ این حزب در AITUC، این حزب تصمیم گرفت یک اتحادیه سراسری از سندیکا‌های کارگری تحت رهبری خود ایجاد کند. بدین ترتیب اتحادیه سراسری تحت نام کنگره ملی اتحادیه سراسری کارگران هندوستان INTUC در سال ۱۹۴۷ تأسیس و سنت و وابستگی اتحادیه‌های سراسری سندیکاها به احزاب در هندوستان پایه‌گذاری شد. سخنان نهر و رهبر حزب کنگره در این مورد بسیار صریح بود: «اعضای حزب کنگره که در این اتحادیه سراسری سندیکا‌های کارگری فعال هستند، باید رهبری حزب کنگره را در فعالیت‌های خود بپذیرند.»

بدین ترتیب دو اتحادیه سراسری در هندوستان یعنی AITUC با گرایش به حزب کمونیست و INTUC با گرایش به حزب کنگره در کنار یکدیگر فعالیت می‌کردند. با شکل‌گیری احزاب دیگر و رشد صنعتی و اقتصادی هندوستان در دهه‌های بعد اتحادیه‌های سراسری کارگری جدیدی با گرایش به سمت این و یا آن حزب تشکیل شدند.

علاوه بر کنگره سراسری اتحادیه‌های کارگری هندوستان AITUC و کنگره ملی اتحادیه سراسری کارگران هندوستان INTUC، ۱۰ اتحادیه کارگری سراسری دیگر نیز در هندوستان از سوی دولت به رسمیت شناخته شده و در مرکز اتحادیه‌های سراسری ثبت شده‌اند. این اتحادیه‌های ثبت شده به

همین دلیل اتحادیه‌های مرکزی نام گرفته‌اند. شرط به رسمیت شناخته شدن یک اتحادیه به عنوان اتحادیه سندیکا‌های کارگری مرکزی، یکی پوشش دادن حداقل ۵۰۰ هزار کارگر سندیکایی و دیگر حضور در حداقل ۴ ایالت و همچنین حضور در حداقل ۴ رشته از صنایع کشور است. البته تعداد زیادی اتحادیه سراسری دیگر نیز وجود دارند که به شکل فدراسیون سراسری عمل می‌کنند ولی در مرکز اتحادیه‌ها ثبت نشده‌اند و به همین دلیل به عنوان اتحادیه مرکزی شناخته نمی‌شوند.

چهار حزب اصلی که در سراسر هندوستان فعالیت می‌کنند اتحادیه‌های نزدیک به خود را دارند. این چهار حزب عبارتند از حزب کنگره ملی هندوستان INC، حزب جانانا BNP، حزب کمونیست هندوستان CPI و حزب کمونیست هندوستان - مارکسیست CPIM. علاوه بر این چهار حزب بزرگ، چند حزب دیگر نیز در سطح فدرال فعالیت دارند و همچنین حدود ۵۰ حزب دیگر که نه سراسری بلکه تنها در سطح ایالتی فعالیت می‌کنند.

مهم‌ترین این اتحادیه‌های سراسری عبارتند از:

- کنگره اتحادیه سراسری کارگران هندوستان AITUC (با پوشش ۱۴ میلیون عضو): این اتحادیه نخستین اتحادیه سراسری کارگران در هندوستان، نزدیک به حزب کمونیست هندوستان و عضو فدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگری WFTU است.

- کنگره ملی اتحادیه سراسری کارگران هندوستان INTUC (با پوشش ۳۳ میلیون عضو): نزدیک به حزب کنگره ملی هندوستان، عضو کنفدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگری ITUC است.

- مرکز اتحادیه‌های کارگری هندوستان CITU (با پوشش ۵/۷ میلیون عضو): نزدیک به حزب کمونیست هندوستان (مارکسیست) و عضو فدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگری WFTU است

- اتحادیه کارگران هندوستان BMS (با پوشش ۱۷ میلیون عضو): نزدیک به حزب حاکم دست راستی و هندوگرا.

- اتحادیه کارگران هندی HMS (با پوشش ۹ میلیون عضو): توسط سوسیالیست‌هایی تشکیل شد که کنگره اتحادیه سراسری کارگران هندوستان AITUC را ترک کردند. این اتحادیه نزدیکی بسیار کمتری با احزاب سیاسی دارد و عضو کنفدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگری ITUC است.

اکثر اتحادیه‌های سراسری کارگران به احزاب سیاسی نزدیک هستند و به همین دلیل نمی‌توانند در مناقشات سیاسی بی‌طرف باشند. مناقشات میان احزاب سیاسی و نزدیکی اتحادیه‌های سراسری کارگری به احزاب و جریان‌های سیاسی، اتحاد عمل میان این اتحادیه را تا کنون دشوار می‌کرد. هجوم بی‌سابقه دولت هندوستان به دستاوردهای کارگران در سال‌های اخیر موجب شد تا اتحادیه‌های سراسری کارگری سطح مبارزاتی خود را ارتقا دهند تا بتوانند با اتحاد نیروها، توان مبارزاتی خود را در مقابله با تهاجمات ضد کارگری افزایش دهند.

سیاست‌های نئولیبرالی دولت هندوستان

پس از کنار رفتن نظام‌های سوسیالیستی در اتحاد شوروی و اروپای شرقی از صحنه سیاست جهان، سرمایه‌داری که دیگر رقیبی در صحنه نمی‌دید، تعارف را کنار گذاشت و در هندوستان نیز همچو دیگر کشورهای سرمایه‌داری لجام‌گسیخته و گستاخانه با نظراتی تحت عنوان «اقتصاد آزاد» (نئولیبرالی) به دستاوردهای جنبش کارگری حمله‌ور شد. در سال ۱۹۹۱ میلادی دولت هندوستان با عقد قراردادی با صندوق بین‌المللی پول متعهد شد تا در قبال دریافت وام نظرات نئولیبرالی را در هندوستان عملی سازد. مدیران مؤسسات بزرگ همراه با استادان دانشگاه‌ها خواهان ایجاد «انعطاف» در مؤسسات دولتی شدند. کارکنان این مؤسسات به زودی پی بردند که منظور از «انعطاف» چیزی جز کاهش دستمزدها و افزایش ساعت کار نیست. دولت در مواجهه با مقاومت کارکنان مؤسسات بخش دولتی تصمیم گرفت حمله به دستاوردهای جنبش کارگری را نه با تعامل با مؤسسات بلکه به یک بار و برای همه از طریق تغییر در قانون کار انجام دهد (تغییر قانون کار با جهت‌گیری ضد کارگری در ایران نیز در سال‌های نخست پس از انقلاب توسط وزیر کار وقت، احمد توکلی، در دستور کار قرار گرفت و با مخالفت نیروهای مترقی مواجه شد). دستگاه قضایی کشور نیز با ارکستر نئولیبرالی دولت هم‌صدا شد و حکم به غیرقانونی دانستن مبارزات کارگران داد.

در هندوستان نیز، مانند دیگر کشورها، یکی از مهم‌ترین سیاست‌های نئولیبرالی خصوصی کردن مؤسسات دولتی است. البته دولت هندوستان به دلیل ترس از بار منفی واژه خصوصی‌سازی از واژه «جایگزینی سرمایه‌ها» برای فریب افکار عمومی استفاده کرد. تغییر قانون کار نیز در همین راستا و با هدف بازگذاشتن دست سرمایه‌داران و تضییق حقوق کارگران صورت گرفت.

رسانه‌های خبری در غرب، هندوستان را بزرگ‌ترین دموکراسی در جهان و نئولیبرالیسم را از مظاهر دموکراسی می‌دانند. در عین حال تغییر در قانون کار بدون توجه به نظرات اتحادیه‌های



کارگری و به همین دلیل به صورت کاملاً غیردموکراتیک انجام گرفت. یکی از تغییرات در قانون کار، مربوط به تعیین حداقل مزد برای کارگران است. طبق قانونی که در سال ۱۹۵۷ تصویب شده بود، حداقل مزد باید بر اساس هزینه معاش، مسکن، پوشاک و دیگر مخارج خانواده‌های کارگری تعیین شود. قانون جدید این امر را نادیده می‌گیرد و به دولت اجازه می‌دهد تا به دلخواه خود مبلغی را به عنوان حداقل مزد تعیین کند.

دولت هندوستان با بهانه کردن مشکلات دوران پاندمی با تغییر قانون کار به کارفرمایان اجازه می‌دهد تا ساعات کار را از ۸ به ۱۲ ساعت در روز افزایش دهند. این تصمیم دولت هندوستان ناقض همه معاهده‌های بین‌المللی است که مطابق آنها محدود کردن ساعات کار به ۸ ساعت کار در روز به رسمیت شناخته شده است. دولت هندوستان این تصمیم ضدکارگری را به دوران پاندمی محدود نکرده و آن را برای دوران پس از پاندمی نیز تعمیم داده است. البته نیاز به کار بیشتر در پاسخ به محدودیت‌های دوران پاندمی می‌توانست با استفاده از اضافه‌کاری برآورده شود و هیچ نیازی به تغییر قانون کار نبود. ولی دولت هندوستان به روشنی در جهت منافع کارفرمایان و علیه منافع کارگران، ساعاتی را که می‌بایست به عنوان اضافه‌کاری محاسبه و پرداخت شوند به عنوان ساعات کار قانونی روزانه در نظر گرفته است.

در قانون کار جدید نه تنها ساعات قانونی کار بلکه سقف مجاز برای ساعات اضافه‌کاری برای کارگران نیز افزایش یافته است. این سقف مجاز برای کارگران شیفیتی از ۵۰ ساعت در هر سه ماه به ۱۰۰ ساعت و برای کارگران غیرشیفیتی از ۷۵ به ۱۱۵ ساعت و برای کارگران بخش دولتی به ۱۲۵ ساعت در هر سه ماه افزایش یافته است. بدین ترتیب ساعات کار روزانه که پایه اصلی استثمار کارگران است، به شکل وقیحانه‌ای افزایش یافته است. در نتیجه کارفرمایان این حق را پیدا می‌کنند تا با کشیدن آخرین قطره از رمق کارگران سود خود را بیش از گذشته افزایش دهند. اتحادیه‌های کارگری هندوستان به همین دلیل قانون کار جدید را قانونی برای بردگی کارگران می‌دانند.

در مصوبه جدید مواد مربوط به پوشش بیمه درمانی، حق بازنشستگی و پرداخت مزد در دوران بارداری و زایمان همه به ضرر کارگران تغییر کرده و بسیاری از کارگران از شمول این قانون خارج شده‌اند. ولی همین حقوق نیز شامل کارگران مهاجر نمی‌شود. کلاً مقررات تعیین شده در این مصوبه به صورت بسیار گنگ و مبهم تعریف شده‌اند و از سوی کارفرما و دولت قابل تفسیر هستند. در بخش مربوط به ایمنی کار، شرایط تأمین ایمنی کار تعریف شده ولی اجرای آن در اختیار کارفرما قرار داده شده تا به دلخواه خود آن را تفسیر کند.

یک تغییر ضد کارگری دیگر مربوط به ماده اخراج کارگران توسط کارفرماست. طبق قانون قبلی اخراج کارگران توسط کارفرما در کارخانجات با بیش از ۱۰۰ کارگر منوط به اجازه دولت بود.

قانون جدید این حد نصاب را به ۳۰۰ کارگر افزایش داده است. بدین ترتیب کارفرمایان در بسیاری از کارخانجات می‌توانند به دلخواه خود کارگران را اخراج کنند.

قانون کار جدید هندوستان عملاً حق اعتصاب را از کارگران صلب می‌کند. تا کنون فقط کارگران در بخش دولتی موظف بودند ۱۴ روز پیش از هر اعتصاب آن را به اطلاع کارفرما برسانند. قانون جدید اطلاع قبلی برای هر اعتصاب را به همه مؤسسات تعمیم و شرایط اطلاع‌رسانی پیش از آغاز اعتصاب را به نحوی بسیار مبهم تعریف می‌کند. بدین ترتیب حق استفاده از اعتصاب عملاً از کارگران صلب شده است.

مشکل دیگر در بازار کار هندوستان وضعیت کارگرانی است که با قراردادهای موقت استخدام می‌شوند. تعداد این کارگران، نه تنها در بخش خصوصی بلکه در بخش دولتی نیز به شدت در حال افزایش است. در بخش دولتی بیش از ۵۰ درصد کارگران و در بخش خصوصی بیش از ۷۰ درصد کارگران با قراردادهای موقت استخدام می‌شوند. تغییر قانون کار نه تنها حقوق کارگران با قراردادهای موقت را در نظر نمی‌گیرد بلکه حتی شرایط کار برای این بخش از کارگران را بدتر می‌کند. تاکنون کارگران با قرارداد موقت تنها در مؤسساتی با تعداد بیش از ۲۰ کارگر از حمایت قانون کار برخوردار بودند. مصوبه جدید این حد نصاب را به ۵۰ نفر افزایش داده و بدین ترتیب بسیاری از کارگران با قراردادهای موقت از حمایت قانون کار محروم می‌شوند.

دبیرکل «کنگره اتحادیه‌های کارگری سراسری هندوستان» AITUC، رجبو دیبری، در این مورد گفت: «ما با این تغییرات در قانون کار مخالفیم و آن را قانونی برای برده‌داری کارگران می‌دانیم. دولت همه پیشنهادات ما را در این مورد رد کرده است.»

بله همه این مصوبات ضد کارگری نتیجه سیاست‌های نئولیبرالی و یا به قول خودشان «آزادسازی اقتصاد» در بخش دولتی است. اتحادیه‌های کارگری هندوستان در پاسخ به این حمله توپخانه نئولیبرال‌ها لازم دیدند تا به بسیج نیروها بپردازند.

مرحله جدید در تاریخ جنبش کارگری هندوستان

سال‌های پس از استقلال هندوستان شاهد رشد اتحادیه‌های کارگری، تشکیل تعداد زیادی اتحادیه‌های سراسری کارگری و در عین حال رقابت و تفرقه میان این اتحادیه‌ها بود. پس از نابودی اتحاد شوروی و یک‌تازی سرمایه‌داری جهانی و یورش بی‌شرمانه به دستاوردهای کارگران و زحمت‌کشان که از سال ۱۹۹۱ در هندوستان آغاز شد، جنبش کارگری در این کشور وارد مرحله جدیدی شد. ویژگی‌های این مرحله عبارتند از:

- غلبه بر فضای تفرقه و نزدیک شدن به یکدیگر و تشکیل یک جبهه متحد برای مبارزه مشترک در

دفاع از منافع کارگران؛

- پشتیبانی و مبارزه مشترک اتحادیه‌های کارگری با جنبش‌ها و مبارزات کشاورزان؛
- جلب پشتیبانی دیگر اقشار مانند دانشجویان از مبارزات کارگران؛
- رو کردن بی‌سابقه کارگران و کارمندان به عضویت در سندیکاها و در نتیجه رشد شتابان این سندیکاها (تعداد اعضای سندیکاها از ۳۵ میلیون در سال ۲۰۰۸ به ۱۰۰ میلیون در سال ۲۰۱۳ افزایش یافت).

افزایش تعداد اعضای تحت پوشش اتحادیه‌های سراسری کارگری و کارمندی هندوستان

نام اتحادیه سراسری	نام اختصاری	تعداد اعضا به میلیون	تعداد اعضا به میلیون
		سال ۲۰۱۳	سال ۲۰۰۸
کنگره ملی اتحادیه سراسری کارگران هندوستان	INTUC	۳۳/۳	۳/۹
اتحادیه کارگران هندوستان	BMS	۱۷/۱	۶/۶
کنگره اتحادیه سراسری کارگران هندوستان	AITUC	۱۴/۲	۳/۴
اتحادیه کارگران هندی	HMS	۹/۱	۳/۲
مرکز اتحادیه‌های کارگری هندوستان	CITU	۵/۷	۳

به همین دلیل می‌توان گفت که مبارزات اتحادیه‌های کارگری هندوستان در سال‌های اخیر ارتقا یافته و وارد مرحله جدیدی شده است.

گردهمایی‌های سراسری کارگران و پلتفرم مشترک اتحادیه‌های سراسری کارگران هندوستان

ماه سپتامبر سال ۲۰۰۹ در تاریخ جنبش کارگری هندوستان به عنوان یک واقعه درخشان ثبت شده است. در این تاریخ بود که در گردهمایی ملی اتحادیه‌های کارگری در شهر دهلی نو نمایندگان بزرگ‌ترین اتحادیه‌های سراسری کارگری با توافق بر یک منشور ۵ ماده‌ای خواستار برپا کردن یک کارزار وسیع و مشترک جهت مقابله با یورش نئولیبرالی به دستاوردهای کارگران شدند. بدین ترتیب پلتفرم مشترک اتحادیه‌های سراسری کارگران هندوستان متولد شد. رهبر کنگره اتحادیه سراسری کارگران هندوستان AITUC در مورد اهمیت این ابتکار گفت: «این یک حرکت بی‌سابقه است که همه سندیکا‌های کارگری دست در دست هم برای دفاع از امنیت شغلی کارگران مبارزه می‌کنند.»

۱۰ اتحادیه سراسری کارگران هندوستان موفق شدند با تشکیل یک پلتفرم مشترک مبارزات خود را جهت دفاع از منافع کارگران به صورت متحد به پیش ببرند.

در گردهمایی‌های سراسری اتحادیه‌های کارگری که به صورت سالانه برگزار می‌شود، این اتفاق نظر و اتحاد عمل اتحادیه‌ها به اشکال مختلف و با بیان خواست‌های کارگران تکرار شد.

درگردهمایی سراسری سال ۲۰۱۵ اتحادیه‌های سراسری هندوستان با تصویب یک بیانیه ضمن محکوم کردن سیاست‌های ضد کارگری دولت، تغییر قانون کار را به منظور آزاد گذاشتن دست سرمایه‌داران برای اخراج کارگران دانستند. در این بیانیه از جمله آمده است: هدف دولت از فشار برای تصویب سریع تغییرات در قانون کار در حقیقت خارج کردن گروه‌های کثیری از کارگران از زیر پوشش قانون کار و محدود کردن امکانات اتحادیه‌های سندیکایی کارگران است.

گردهمایی ملی سال ۲۰۲۳ کارگران هندوستان به ابتکار پلتفرم مشترک اتحادیه‌های سراسری کارگران هندوستان و همچنین تعدادی از اتحادیه‌های سراسری مستقل دیگر در سالروز کشته شدن مهاتما گاندی، رهبر جنبش استقلال‌طلبانه هندوستان، در ماه ژانویه در شهر دهلی نو برگزار شد. شرکت‌کنندگان در این گردهمایی با تصویب یک قطعنامه خواهان اتحاد کارگران و زحمتکشان و تشدید مبارزات اتحادیه‌های کارگران علیه سیاست‌های ضد ملی و ضد کارگری دولت شدند. مبارزه مشترک اتحادیه‌های سراسری کارگری موجب شد تا اتحادیه‌ها بتوانند از سال ۲۰۰۹ به بعد به طور مرتب هر ساله اعتصاب‌های بزرگ سراسری را در هندوستان سازمان دهند.

پشتیبانی اتحادیه‌های کارگری هندوستان از خواست‌های کشاورزان

دولت هندوستان، در ادامه سیاست‌های نئولیبرالی، اعلام کرد که دولت دیگر نمی‌تواند محصولات کشاورزان را با قیمت تضمینی خریداری کند و آنها «آزادی» کامل دارند تا محصولات خود را به قیمتهایی که از سوی شرکت‌های بزرگ خصوصی تعیین می‌شود، به آنها بفروشند. این آزادی نئولیبرالی معنایی جز ورشکسته شدن کشاورزان نداشت. بسیاری از کشاورزان که در نتیجه فروش محصولات خود با قیمت‌های بسیار پایین در معرض ورشکستگی قرار گرفته بودند، مجبور شدند تا با گرفتن وام از بانک‌ها زندگی خود را اداره کنند. فشار مالی ناشی از این قروض به حدی بود که بسیاری از کشاورزان دست به خودکشی زدند. رسانه‌های هندوستان مرتباً خبر خودکشی کشاورزان را منتشر می‌کنند. آمار رسمی نشان می‌دهد که در سال‌های بین ۲۰۱۴ و ۲۰۲۲ بیش از یک میلیون از کشاورزان هندوستان دست به خودکشی زدند.

باید توجه داشت که بخش کشاورزی سهم بسیار مهمی در اقتصاد هندوستان ایفا می‌کند و حدود ۴۵ درصد از کارگران هندوستان در بخش کشاورزی شاغل هستند. کشاورزان که از این تصمیم دولت به شدت خشمگین شده بودند و زندگی خود و خانواده‌شان را در خطر می‌دیدند، تصمیم گرفتند تا با بسیج نیروها کارزارهای اعتراضی خود را سازمان‌دهی کنند.

بدین ترتیب ۴۰ اتحادیه کشاورزان هندوستان تصمیم گرفتند تا متحد شوند و در سال ۲۰۲۰ در جبهه متحد کشاورزان نیروهای خود را متمرکز کردند. قوی‌ترین این اتحادیه‌های کشاورزی اتحادیه

سراسری کشاورزان هندوستان^۲ نام دارد که در جنب حزب کمونیست هندوستان و همچنین حزب کمونیست هندوستان (مارکسیست) فعالیت می‌کنند. این دوازده اتحادیه‌های بسیار مبارز و فعال به شمار می‌روند و نقش مهمی در ایجاد این جبهه متحد ایفا کردند.

در حقیقت می‌توان گفت که نقش اتحادیه‌های کارگری در سازمان‌دهی کارزارهای توده‌ای و ایجاد یک جبهه مشترک برای جنبش کشاورزان هندوستان بسیار راهگشا بوده است.

پس از اوج‌گیری اعتراضات و اعلام برگزاری تظاهرات از سوی کشاورزان هندوستان، پلنترم مشترک اتحادیه‌های سراسری کارگران از همه کارگران خواست تا از اعتراضات کشاورزان پشتیبانی کنند و فعالانه در این تظاهرات شرکت کنند. اتحادیه‌های سراسری کارگران در تماس‌های نزدیکی که با «جبهه متحد کشاورزان» برقرار کردند، تدابیری جهت برنامه‌ریزی برای فعالیت‌های مشترک اتخاذ کردند. از جمله این تدابیر شرکت مشترک رهبران سازمان‌های کارگران و کشاورزان در مصاحبه‌های مطبوعاتی و همچنین برگزاری یک گردهمایی ملی از نمایندگان این دو سازمان بود.

گردهمایی تاریخی مشترک اتحادیه‌های سراسری کارگری و جبهه متحد کشاورزان هندوستان در ماه آگوست سال ۲۰۲۳ در پایتخت این کشور یعنی دهلی نو برگزار شد. در این گردهمایی سیاست‌های ضد مردمی و ضد ملی دولت نئولیبرال هندوستان به شدت محکوم شد. بیانیه صادر شده توسط این گردهمایی یک بررسی همه‌جانبه از وضع زندگی کارگران و کشاورزان ارائه می‌دهد. بیانیه پس از تشریح وضعیت بحرانی کشاورزان که معلول کاهش قیمت محصولات کشاورزی و در نتیجه افزایش دیون مالی است، به تشریح وخیم شدن زندگی کارگران در اثر رشد پرشتاب قیمت کالاهای مصرفی و بیکاری روزافزون در اثر سیاست نئولیبرالی خصوصی‌سازی، می‌پردازد. بیانیه در خاتمه پس از برشمردن خواست‌های شرکت‌کنندگان در این گردهمایی، موارد مشخصی را برای کارزارهای اعتراضی مطرح می‌کند. این موارد عبارتند از:

کارزار روز سیاه: اعلام روز ۳ اکتبر سال ۲۰۲۳ به عنوان روز سیاه با خواست برکناری و محاکمه وزیرکشور. وزیرکشور هندوستان دستور کشتار کشاورزان معترض را در اکتبر سال ۲۰۲۱ صادر کرده بود. تظاهرات شبانه‌روزی برای روزهای ۲۶ تا ۲۸ نوامبر سال ۲۰۲۳ با تجمع در مقابل مراکز دولتی در پایتخت‌های همه ایالات هندوستان (کشور هندوستان به شکل فدرال اداره می‌شود. ایالت‌های مختلف هر یک دارای دولت و مجلس هستند که در ایالت‌های خود قدرت قانون‌گذاری و اجرایی دارند و توسط ساکنان آن ایالات انتخاب می‌شوند).

تظاهرات همگانی در ماه‌های دسامبر و ژانویه در سراسر کشور^۳.

2. all india kisan sabha

3. All India Joint Convention of Workers and Farmers, 24th August, 2023, Talkatora Stadium, New Delhi

اعتصاب‌های تاریخی کارگران و کشاورزان هندوستان

از سال ۱۹۹۱ تاکنون علاوه بر صدها اعتصاب در محل کار و مؤسسات مختلف، ۱۹ اعتصاب سراسری علیه سیاست‌های نئولیبرالی دولت در هندوستان برگزار شده است. دامنه این اعتصاب‌ها به تدریج گسترش یافت و بخش‌های بیشتری از توده‌های کارگران و زحمتکشان به آن پیوستند. به طور مثال اتحادیه INTUC در نخستین اعتصابات همراهی نکرد و تنها در دو اعتصاب آخر به جمع پیوست.

نخستین اعتصاب سراسری در ماه نوامبر سال ۱۹۹۱ بلافاصله پس از طرح سیاست‌های نئولیبرالی دولت، برگزار شد. بیش از ۱۵ میلیون نفر از کارگران بخش‌های دولتی و خصوصی در پاسخ به فراخوان ۶ اتحادیه کارگری سراسری و همچنین ۴۰ فدراسیون سندیکای کارگری چپ و در مخالفت با سیاست‌های اقتصادی دولت، دست به یک اعتصاب سراسری در کشور زدند.

اعتصاب‌های کارگری که تحت رهبری پلترم مشترک اتحادیه‌های سراسری کارگری از سال ۲۰۰۹ آغاز شده بود، در سال ۲۰۱۵ به اوج تازه‌ای دست یافت. ۱۰ اتحادیه سراسری کارگری مشترکاً کارگران را در ماه سپتامبر سال ۲۰۱۵ به یک اعتصاب یک روزه فراخواندند. نزدیک به ۴ میلیون از کارگران از این فراخوان استقبال کردند. این اعتصاب بیش از همه جا خود را در بخش ترابری، بانک‌ها و صنایع معدن نشان داد. اعتصاب اتوبوس‌ها و تاکسی‌ها، حمل و نقل در شهرها را به کلی مختل کرد. البته دستگاه سرکوب دولت نیز به شدت فعال بود. بیش از هزار نفر در حمله پلیس به اعتصابیون دستگیر و عده زیادی نیز مجروح شدند. این اعتصاب به منظور فشار بر دولت برای ادامه مذاکره با اتحادیه‌های کارگری در مورد مسائلی مانند تعیین حداقل دستمزد و بیمه اجتماعی بود.

راه‌پیمایی کشاورزان در ماه مارس سال ۲۰۱۸ به شهر بمبئی به یک رویداد بسیار مهم تبدیل شد. بسیاری از اقشار شهرنشین از این راه‌پیمایی استقبال کردند و با پخش آب و غذا و پیوستن به



صف راه‌پیمایان پشتیبانی خود را از آنها نشان دادند. حلقه اتصال بین کشاورزان و اқشارشهرنشین کارگرانی هستند که در جستجوی کار مجبور شده‌اند از مناطق کشاورزی به شهرها مهاجرت کنند.

تجارب سازماندهی راه‌پیمایی به شهر بمبئی موجب شد تا راه‌پیمایی چند ماه بعد در ماه نوامبر به سوی پارلمان هندوستان در شهر دهلی با انسجام بیشتری شکل داده شود. بسیاری از گروه‌های شهرنشینی که بدون سازمان‌دهی در نخستین راه‌پیمایی شرکت کرده بودند، توانستند گروه‌های متشکلی تشکیل دهند و این بار به صورت سازمان یافته در این راه‌پیمایی شرکت کنند. این گروه‌های متشکل در فاصله دو راه‌پیمایی سخنرانی‌های روشنگرانه بسیاری در سراسر هند برگزار کردند تا مردم شهرنشین را با لزوم پشتیبانی از خواست‌های کشاورزان آشنا سازند. این سخنرانی‌ها پس از راه‌پیمایی دوم نیز به شکل کنفرانس‌های مختلف در سراسر کشور ادامه یافت.

به دلیل عدم توجه دولت به خواست‌های کارگران و زحمتکشان که در این اعتصاب اعلام شده بود، کارگران خود را مجبور دیدند تا با یک اعتصاب عمومی دیگر بر خواست‌های خود پافشاری کنند. جنبش اعتراضی کارگران و زحمتکشان که در طول سال‌های پس از ۲۰۰۹ با اتحاد عمل اتحادیه‌های کارگری آغاز شده بود با راه‌پیمایی‌های کشاورزان به اوج تازه‌ای رسید. جنبش اعتراضی با درس گرفتن از تجارب این اعتراضات خود را برای تظاهرات بزرگ‌تری در سال‌های ۲۰۲۰ تا ۲۰۲۲ آماده کرد. کارگران و کشاورزان به خوبی دریافته‌اند که با دشمن مشترکی روبرو هستند و فقط با مبارزه مشترک می‌توانند در این مبارزه پیروز شوند. دشمن مشترک آنها شرکت‌های بزرگ سرمایه‌داری هستند که در شهر و روستا خون آنها را می‌مکند و دولت هندوستان نمایندگی آنها را بر عهده دارد.

ژانویه سال ۲۰۱۹ شاهد یکی از بزرگ‌ترین اعتصاب‌های کارگری در هندوستان بود. همه اتحادیه‌های سراسری کشور، به جز یکی از آنها که متعلق به جریان دست راستی هندو است، در این اعتصاب شرکت داشتند. ۲۰۰ میلیون نفر شاغل در بخش عمومی و مؤسسات خصوصی در سراسر کشور با فراخوان ۱۰ اتحادیه سراسری سندیکاهای کارگری به این اعتصاب سراسری پیوستند. اتحادیه‌های سراسری سندیکاهای کارگری با تدوین ۱۲ خواسته خواهان مقابله با سیاست‌هایی شدند که دولت مودی علیه سندیکاهای کارگری در دست تدوین داشت. اعتصاب‌کنندگان همچنین خواستار تصویب حداقل دستمزد برای کارگران، و متوقف کردن خصوصی‌سازی شرکت‌های دولتی بودند.

اعتصاب و تظاهرات کارگران و کشاورزان در سال ۲۰۲۰، اوج نوینی در جنبش اعتراضی بود. جبهه مشترک اتحادیه‌های سراسری کارگران هندوستان و همچنین جبهه مشترک اتحادیه‌های کشاورزان هندوستان هم‌زمان در ماه نوامبر سال ۲۰۲۰ مردم را به یک اعتصاب و اعتراض توده‌ای

فراخواندند. بلافاصله پس از تصویب قانون و لغو قیمت‌های تضمین شده برای محصولات کشاورزی در ماه سپتامبر سال ۲۰۲۰ توسط پارلمان هند، اتحادیه‌های کشاورزان سازمان‌دهی خود را برای تظاهرات آغاز کردند. بدین مناسبت جنبشی با نام **به سوی دهلی** و با خواست قیمت‌های تضمینی برای محصولات کشاورزی، کلید زده شد. اتحادیه‌های کشاورزان ابتدا در چندین ایالت تظاهراتی با شرکت ده‌ها هزار نفر به شکل پیاده‌روی به سوی دهلی سازمان‌دهی کردند. دولت هند دستور داد تا پلیس با شلیک گاز اشک‌آور این پیاده‌روی‌ها را متوقف کند. به منظور پشتیبانی از این تظاهرات اتحادیه‌های سراسری کارگران هند همه را به یک اعتصاب یک روزه در سراسر کشور فراخواندند. اعتصاب عمومی ماه نوامبر سال ۲۰۲۰ از سوی ۱۰ اتحادیه سراسری کارگری فراخوانده و این بار حتی بزرگ‌تر و قوی‌تر از اعتصاب‌های پیشین برگزار شد. این اعتصاب از سوی حزب کنگره ملی هند و همچنین احزاب کمونیست و چپ کشور مورد حمایت قرار گرفت. به دنبال این اعتصاب، کشاورزان در سراسر کشور تظاهرات خود را به شکل راه‌پیمایی به سوی پایتخت آغاز کردند. راه‌پیمایی کشاورزان موجب بسته شدن تمام راه‌های اطراف پایتخت شد. در این هنگام دولت هند با استفاده از شرایط اضطراری حاکم به دلیل پاندمی اجتماع کشاورزان را ممنوع و آنها را متفرق کرد. این اعتصاب و تظاهرات با شرکت **۲۵۰ میلیون نفر**، به بزرگ‌ترین اعتصاب در تاریخ اعتصاب‌های کارگری در جهان تبدیل شد.

پلتفرم مشترک ۱۰ اتحادیه سراسری سندیکا‌های کارگری هندوستان در یک کارزار علیه سیاست‌های نئولیبرالی دولت با مطرح کردن خواست واکسن مجانی برای همه و ۶۷ هزار روپیه برای خانواده‌های بی‌بضاعت با اعلام روز ۲۶ ماه مه در سال ۲۰۲۱ به عنوان روز سیاه برای **دموکراسی** از همه خواست تا با نصب نشان‌های سیاه بر پیراهن و حمل پرچم‌های سیاه اعتراض خود را بیان کنند. ماه اگوست سال ۲۰۲۱ شاهد یک اعتصاب توده‌ای و سراسری دیگر در هندوستان بود. اعتصاب با شعار **روز نجات هندوستان** به یاد جنبش گاندی برگزار شد. بسیاری از اقشار مختلف مردم از این اعتصاب پشتیبانی و در آن شرکت کردند. این اعتصاب نیز مانند دیگر اعتصاب‌های توده‌ای و سراسری علیه سیاست‌های نئولیبرالی دولت و قوانین تصویب‌شده علیه کارگران و کشاورزان و همچنین خصوصی‌سازی مؤسسات دولتی انجام گرفت.

مرکز اتحادیه‌های کارگری هندوستان CITU در نشریه ماه فوریه سال ۲۰۲۱ در مورد سیاست این اتحادیه چنین نوشت: «باید به این نکته توجه داشت که قوانین وضع شده علیه کشاورزان و همچنین مواد جدید برای قانون کار و فشار برای خصوصی کردن و علی‌رغم مخالفت همه‌جانبه همانطور که در سخنرانی وزیر دارائی مجدداً مورد تأکید قرار گرفت، همه، بخش‌هایی از سیاست‌های نئولیبرالی دولت هستند... به همین دلیل مرکز اتحادیه‌های کارگری هندوستان CITU تصمیم به گشودن جبهه

دومی برای مبارزه گرفت... «گشودن جبهه دوم به چه معنی است؟ این تنها به معنای همبستگی با مبارزه کشاورزان نیست. منظور این است: در حالی که کشاورزان در یک جبهه علیه قوانین ارتجاعی که بر علیه منافع کشاورزان وضع شده اند، مبارزه می‌کنند و خواهان لغو این قوانین هستند، کارگران نیز به مبارزات خود با تجهیز توده‌های کارگر بیش از پیش شدت می‌دهند.»^۴

اعتصاب سراسری بعدی در ماه مارس سال ۲۰۲۲ برگزار شد. این بار پلتفرم مشترک اتحادیه‌های سراسری کارگران، همه کارگران را در همه صنایع و ادارات در سراسر هند به یک اعتصاب دو روزه فراخواند. اعتصاب در همه بخش‌های اقتصاد هندوستان، به ویژه در صنایع فولاد، معادن، برق، پست، نفت، مس و ارتباطات بسیار چشمگیر بود. علاوه بر کارگران و کارمندان بخش‌های بزرگی از مردم از جمله اتحادیه‌های کشاورزان و سازمان‌های دانشجویی به این اعتصاب پیوستند. در مجموع ۲۰۰ میلیون نفر در این اعتصاب شرکت کردند.

اعتصاب سراسری در ماه فوریه امسال اتحادیه‌های سراسری کارگران هندوستان همراه با جبهه متحد اتحادیه کشاورزان و فدراسیون‌های مختلف سندیکاهای کارگری در حقیقت پیامی بود برای انتخابات پارلمان این کشور که در ماه جون برگزار خواهد شد. خواست‌های کارگران و کشاورزان همچنان که بارها تکرار شده عبارتند از لغو قانون جدید ضد کارگری، تضمین قیمت خرید محصولات کشاورزی و جلوگیری از خصوصی‌کردن مؤسسات دولتی.

مبارزات و اعتراضات و اعتصاب‌های توده‌ای در هندوستان همچنان ادامه دارد.

شکل‌گیری سندیکاهای کارگری در هندوستان

هندوستان شاهد رشد صنایع بزرگ از اواسط قرن ۱۹ میلادی بود. نخستین صنایع بزرگ کارخانجات نساجی در مناطق بمبی و کلکته در این سال‌ها توسط سرمایه‌داران بریتانیایی ایجاد شدند. نارضایتی کارگران از شرایط سخت و شدت کار موجب نخستین اعتصاب‌های کارگری و در نتیجه بالا رفتن آگاهی کارگران جهت دفاع از منافع و بهبود شرایط کار شد. در همین سال‌ها نخستین سازمان‌ها به منظور سوادآموزی و کمک معیشتی به خانواده کارگران صنعتی ایجاد شد. نتیجه این فعالیت‌ها رشد تدریجی آگاهی طبقاتی بود. تحت این فشارها و اعتصابات کارگری دولت بریتانیا موافقت کرد تا نخستین قانون کارخانجات را در سال ۱۸۸۱ به تصویب برساند که البته به هیچ‌وجه جوابگوی خواست‌های کارگران نبود. نخستین خواست‌های کارگران در آن زمان از جمله عبارت بودند از: (۱) یک روز تعطیل در ازای یک هفته کار؛ (۲) محدود کردن ساعات کار به ۶ و نیم صبح تا غروب آفتاب.

4. The Working Class, Monthly Journal of the CITU, 3 Feb 2021

در حمایت از این خواست‌ها یک تجمع بزرگ با شرکت ۱۰ هزار کارگر در سال ۱۸۹۰ برگزار شد و متعاقب آن نخستین تشکل کارگری به نام **انجمن کارگران نساجی بمبی** تأسیس شد.

در سال‌های نخست قرن ۲۰ میلادی مبارزات کارگری با مبارزات استقلال طلبانه و ضد استعماری گره خورده بود. تشکیل **کنگره ملی هندوستان** در سال ۱۸۵۵ امید و جوش و خروش تازه‌ای در مبارزات کارگری ایجاد کرد. رهبران کنگره ملی هندوستان به خوبی به اهمیت نقش مبارزات کارگری در پیشبرد مبارزات استقلال طلبانه پی بردند. در این سال‌ها نخستین سندیکاهای کارگری در صنعت چاپ کلکته و در ادارت پست در بمبی ایجاد شد. با آغاز جنگ جهانی اول نیاز به کالاهای ساخت هندوستان افزایش یافت و این به نوبه خود موجب افزایش فشار بر کارگران شد.

انقلاب سوسیالیستی اکتبر در روسیه امید تازه‌ای در دل کارگران هندوستان ایجاد کرد و شتاب نوینی در ارتقای سطح مبارزاتی به وجود آورد. اعتصاب‌های کارگری این بار به صورت گسترده سراسر هندوستان را فراگرفت. سال‌های ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۱ میلادی سال‌های دوران ساز در تاریخ جنبش کارگری هندوستان به شمار می‌روند (۱۲۹۷ تا ۱۳۰۰ خورشیدی و مصادف با جنبش‌های مختلف در ایران از جمله شیخ محمد خیابانی در آذربایجان، محمد تقی خان پسیان در خراسان و میرزا کوچک خان در گیلان). در این سال‌ها کارگران هندوستان با الهام از انقلاب کبیر اکتبر در روسیه برای نخستین بار دست به مبارزات وسیع همگانی زدند. تأسیس سازمان جهانی کار در سال ۱۹۱۹ میلادی و اعزام یک نماینده از جنبش کارگری هندوستان به جلسه مؤسسان این سازمان موج نوینی در حمایت از مبارزات کارگری در سراسر جهان به همراه داشت. متعاقب آن در سال ۱۹۲۰ میلادی نخستین اتحادیه سراسری کارگران هندوستان به نام **کنگره سراسری اتحادیه‌های کارگری هندوستان** AITUC تشکیل شد.

البته هندوستان هنوز از قانونی برای تأسیس سندیکاهای کارگری برخوردار نبود. مبارزه سندیکاهای کارگری موجب شد تا دولت نخستین قانون سندیکاهای کارگری را در سال ۱۹۲۶ میلادی تصویب کند. (در این زمان یعنی در سال ۱۳۰۵ خورشیدی سندیکاهای کارگری در ایران هنوز بسیار ضعیف و در دوران حکومت پهلوی اول بسیار تحت فشار بودند. نشریات سندیکاهای کارگری توقیف می‌شد، فعالین تحت تعقیب قرار می‌گرفتند و از برگزاری مراسم روز کارگر جلوگیری به عمل می‌آمد.)

چالش‌های اتحادیه‌های کارگری در هندوستان

واقعیت این است که حضور سندیکاهای و تشکل کارگری در بخش سازمان نیافته اقتصاد هندوستان بسیار ضعیف است. اقتصاد هندوستان به دو بخش سازمان یافته و سازمان نیافته تقسیم

می‌شود. بخش سازمان یافته مؤسساتی را در بر می‌گیرد که بیش از ۲۰ نفر شاغل دارند، و یا بیش از ۱۰ نفر شاغل دارند و به شبکه برق وصل هستند. کارگران فقط در بخش سازمان یافته تحت پوشش قانون کار قرار دارند. این بخش کارخانجات بزرگ صنعتی، همه مؤسسات دولتی و نیمه دولتی مانند مؤسسات آموزشی و درمانی را در بر می‌گیرد. کارگران در بخش سازمان نیافته تحت پوشش قانون کار قرار ندارند. این بخش شامل کارکشاورزی، کارهای خانگی و یا کار در مؤسسات کوچک می‌شود. یکی از چالش‌های بزرگ جنبش سندیکایی در هندوستان ایجاد سندیکا برای کارگران در بخش سازمان نیافته است. به همین دلیل کنگره سراسری اتحادیه‌های کارگری هندوستان AITUC ۳۲مین کنگره خود در سال ۱۹۸۳ را با این شعار برگزار کرد: «کارگران غیرمتشکل را متشکل کنیم!» دبیرکل کنگره سراسری اتحادیه‌های کارگری هندوستان AITUC در اجلاس کمیته اجرایی این سازمان در بخش مربوط به بررسی وضع جنبش سندیکایی هندوستان گفت: «ارقام موجود نشان می‌دهند که از مجموع نیروی کار ما تنها ۶ درصد در بخش سازمان یافته و ۹۴ درصد در بخش سازمان نیافته اشتغال دارند. مجموع تعداد افراد عضو سندیکاهای کارگری در کل دو بخش سازمان یافته و سازمان نیافته تنها ۷ درصد است (این درصد در کشورهای آمریکای جنوبی حدود ۱۳ درصد، در اتحادیه اروپا ۲۳ درصد و در آمریکا ۱۰ درصد است)». او سپس افزود: «ما باید کارگران قراردادی، پیمانی و نیمه وقت را به سندیکاهای جلب کنیم.»

مرکز اتحادیه‌های کارگری هندوستان CITU نیز در ۱۶مین کنفرانس این اتحادیه در سال ۲۰۲۰ بر این چالش تأکید کرده است. در این کنفرانس پس از تأکید بر اتحاد نیروها برای مقابله با یورش سیاست‌های نئولیبرالی آمده است: «ولی این اتحاد را نمی‌توان به وجود آورد هنگامی که تنها حدود ۱۰ درصد از طبقه کارگر در سندیکاهای کارگری متشکل شده‌اند.» به همین دلیل این اتحادیه شعار محوری خود را چنین تعریف کرده است: «خودمان را به سازمان نیافته‌ها برسانیم!» منظور همان توده عظیم کارگرانی است که در بخش سازمان نیافته اقتصاد هندوستان و بدون تشکل در اتحادیه‌های کارگری کار می‌کنند.

همبستگی اتحادیه‌های کارگری هندوستان با خلق فلسطین

اتحادیه‌های سراسری کارگران هندوستان از پشتیبانان همیشگی خلق فلسطین بوده و در ماه‌های اخیر به اشکال مختلف از جمله برگزاری تظاهرات و یا سمینارهای مختلف، حمایت خود را از مبارزه خلق فلسطین اعلام داشته‌اند. در اینجا به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

اتحادیه‌های سراسری کارگری هندوستان در ماه نوامبر سال ۲۰۲۳ از دولت هندوستان خواستند

تا از اعزام کارگران هندی به اسرائیل به منظور جایگزین کردن کارگران فلسطینی خودداری کند. ۱۰ اتحادیه سراسری کارگری هندوستان که بیش از ۱۰۰ میلیون کارگر را در سندیکاها تحت پوشش خود نمایندگی می‌کنند در یک بیانیه با اشاره به اشغال سرزمین‌های فلسطین توسط اسرائیل، این امر را عامل تخریب اقتصاد و وابسته شدن کار فلسطینی‌ها به اسرائیل دانستند. در این بیانیه آمده است که دولت هند با تشدید فشار بر کارگران فلسطینی عملاً خود را شریک جرم نسل‌کشی فلسطینی‌ها توسط اسرائیل کرده است. تپان کومار سن دبیرکل مرکز اتحادیه‌های سراسری کارگران هند CITU اظهار داشت که «طبقه کارگر هندوستان نمی‌تواند شریک جرم اسرائیل در نسل‌کشی فلسطینی‌ها باشد». او همچنین از دولت اسرائیل خواست تا اراضی اشغال‌شده را تخلیه کند. دبیرکل کنگره اتحادیه سراسری کارگران هندوستان AITUC در این مورد گفت: «مردم و کارگران هند همواره از حق خلق فلسطین برای برخورداری از کشور خود طرفداری کرده‌اند.»

اتحادیه‌های کارگری سراسری هندوستان در بزرگداشت روز ۲۹ نوامبر (روز همبستگی جهانی با فلسطین) راه‌پیمایی‌ها و تجمعات با شکوهی در هندوستان برگزار کردند. یکی از اعضای کنگره اتحادیه سراسری کارگران هندوستان اظهار داشت که این همبستگی در ارتباط با اعلام این روز از سوی فدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگری برای همبستگی با خلق فلسطین صورت می‌گیرد. در این روز در بسیاری از مناطق هندوستان اعضای اتحادیه‌های کارگری تظاهراتی در همبستگی با خلق فلسطین برپا کردند.

اتحادیه‌های کارگری سراسری هندوستان طی بیانیه‌هایی ضمن پشتیبانی از مبارزات خلق فلسطین مباران نوار غزه توسط اسرائیل را محکوم کردند.

فدراسیون کارگران ترابری آبی هندوستان از ارائه خدمات برای کشتی‌هایی از مبدا و یا به مقصد اسرائیل خودداری کرد. دبیرکل این فدراسیون در بیانیه‌ای که بدین منظور صادر شد، اظهار داشت: «ما همبستگی خود را با همه مبارزین در راه صلح اعلام می‌کنیم. ما از همه کارگران و صلح دوستان جهان می‌خواهیم تا از خواست فلسطین آزاد پشتیبانی کنند.»

منابع

- *Neoliberal state, austerity, and workers' resistance in India*, Kanchan Sarker, Interface: a journal for and about social movements, 2014
- *Labour Codes Decoded, Draconian Designs for Imposing Slavery on the Working Class Formalised*, CITU Publication, Oct 2020
- <https://www.industriall-union.org/millions-of-workers-join-nationwide-strike>
Millions of workers join nationwide strike
- *Mass Strikes in a Global Conjuncture of Crisis: a Luxemburgian Analysis*, Alexander Gallas from the book: BRICS and the New American Imperialism, Wits University Press. (2020)
- *Austerity, neoliberalism and the Indian working class* By Snehal Shingavi, International Socialist Review
- *AITUC, Past, Present, Future*, AITUC Centenary Celebrations, 31st October 1920 - 2020



جمهوری دموکراتیک خلق لائوس در راه ساختمان سوسیالیسم

محمد سعادت‌مند

در طول جنگ آمریکا در هندوچین، دو میلیون تن بمب تنها بر روی لائوس ریخته شد که تقریباً برابر با تمام بمب‌هایی بود که ارتش آمریکا در طول جنگ جهانی دوم در اروپا و آسیا ریخته بود. بالاترین بمباران سرانه جهان به لائوس تعلق دارد (تقریباً یک تن مواد منفجره به ازای هر نفر).

آشنایی اولیه با لائوس و تاریخ آن

وقتی از کشوریایی در آسیا صحبت می‌شود که راه ساختمان سوسیالیسم را در پیش گرفته‌اند، جمهوری خلق چین و جمهوری سوسیالیستی ویتنام به ذهن خطور می‌کنند و کمتر کسی به لائوس با نام رسمی جمهوری دموکراتیک خلق لائوس فکر می‌کند. این کشور کوهستانی که بین ویتنام، کامبوج، تایلند، میانمار و چین محصور است و دوران سراسر درد و رنج اشغال توسط ژاپن و دوره استعماری فرانسه، و سال‌ها بمباران دهشتناک نظامی ایالات متحده آمریکا را پشت سر گذاشته است، پس از پایان جنگ ویتنام در سال ۱۹۷۵ میلادی با انتخاب سمت‌گیری سوسیالیستی در راه ساختمان سوسیالیسم گام برداشته است.

پیشینه لائوس به یک قلمرو پادشاهی بازمی‌گردد که از سده ۱۴ تا ۱۸ میلادی وجود داشت، ولی بعداً به سه پادشاهی کوچک تر تقسیم شد. در سال ۱۸۹۳ این نواحی به تحت‌الحمایگی فرانسه درآمد و سه پادشاهی یادشده متحد شده و کشور لائوس را تشکیل دادند. در جریان جنگ جهانی دوم لائوس به اشغال ژاپن درآمد و پس از جنگ، همچون ویتنام و کامبوج دوباره تحت استعمار فرانسه قرار گرفت. نیروهای ملی و کمونیست‌ها در این سه کشور برای بیرون راندن استعمار فرانسه از هندوچین دست از مبارزه نکشیدند. سرنوشت لائوس پیوند تنگاتنگی با تحولات همسایه شرقی خود ویتنام داشته و دارد.

در سال ۱۹۵۴ نیروهای ویت‌مین^۱ شکست سختی در دین بین فو به نیروهای فرانسه وارد کردند. در نتیجه این شکست، فرانسه در کنفرانس ژنو به استقلال سه کشور مستعمره خود - کامبوج، لائوس و ویتنام - تن داد، اما در موافقت‌نامه‌های کنفرانس ژنو، ویتنام موقتاً به دو بخش شمالی و جنوبی تقسیم شده بود. بر اساس موافقت‌نامه ژنو، پس از رأی‌گیری از مردم ویتنام باید تکلیف حکومت در این کشور روشن می‌شد. دولت ویتنام جنوبی از برگزاری انتخابات پیش‌بینی شده در موافقت‌نامه ژنوسر باز زد. در نهایت آمریکا و متحدانش برای حمایت از حکومت دست‌نشانده خود در جنوب و حفظ آن، نیروهای نظامی خود را وارد این کشور کردند که منجر به جنگ ۲۰ ساله‌ای شد که تا سال ۱۹۷۵ ادامه یافت. این جنگ محدود به ویتنام نماند و در عمل به لائوس و کامبوج نیز گسترش یافت.

حزب انقلابی خلق لائوس (LPRP)^۲ که از سال ۱۹۵۴ با حکومت پادشاهی لائوس مبارزه می‌کرد، پس از شکست آمریکا و فرار نیروهای نظامی آن از ویتنام در سال ۱۹۷۵، تأسیس جمهوری دموکراتیک خلق لائوس را اعلام کرد.

در طول جنگ آمریکا در هندوچین، دو میلیون تن بمب تنها بر روی لائوس ریخته شد که تقریباً برابر با تمام بمب‌هایی بود که ارتش آمریکا در طول جنگ جهانی دوم در اروپا و آسیا ریخته بود. بالاترین بمباران سرانه جهان به لائوس تعلق دارد (تقریباً یک تن مواد منفجره به ازای هر نفر). پس از سرنگونی سلطنت تحت حمایت آمریکا در سال ۱۹۷۵ و تأسیس جمهوری دموکراتیک خلق لائوس، حزب انقلابی خلق لائوس و مردم این کشور، برای توسعه اقتصادی و آماده کردن زمینه برای آینده سوسیالیستی مدرن کشورشان، گام در راهی بسیار پیچیده و خم‌گذاشته‌اند.

مایکل کریستوفر، خبرنگار دنیای مردم^۳ که اکنون در وینتیان، پایتخت لائوس مستقر است، در مقاله‌ای در این نشریه، روند انقلابی در لائوس و اقتصاد سیاسی این کشور را به تصویر کشیده است.

انقلاب ملی دموکراتیک

در دسامبر سال ۱۹۷۵، سیساوانگ واتانا پادشاه لائوس، رسماً از تاج و تخت پادشاهی استعفا داد. با سقوط پنوم‌پن در کامبوج و سایگون در جنوب ویتنام در اوایل همان سال، اعتراضات ضد سلطنتی لائوس را فراگرفت. ارتش آزادیبخش خلق لائوس (پات لائو)^۴ با آرامش اما مسلح وارد پایتخت شد. پادشاه فهمید اگر بخواهد قدرت را حفظ کند، چه سرنوشتی خواهد داشت و لذا مجبور به استعفا شد و از سلطنت ۱۶ ساله خود کناره گرفت. سرانجام، بیش از ۲۰ سال مبارزه و جنگ علیه استعمار، امپریالیسم، استثمار و استبداد به پایان رسید. قدرت سیاسی به طور رسمی به حزب انقلابی خلق لائوس واگذار شد.

با فرار بسیاری از اعضای خانواده سلطنتی، پادشاه، ملکه و ولیعهد به یک اردوگاه بازآموزی فرستاده شدند و تا زمان مرگشان در این اردوگاه به سر می‌بردند. با برافراشته شدن پرچم قرمز، سفید و آبی ملت آزاد لائوس در کنار پرچم سرخ سوسیالیسم، جمهوری دموکراتیک خلق لائوس زاده شد. میراث دوران استعمار و اشغال و جنگ، چیزی نبود جز کشوری که در آن ظرفیت تولید تقریباً وجود نداشت. زیرساخت‌های پیشین، در جریان جنگ‌های آزادی بخش، تا حد زیادی آسیب دیده یا نابود شده بودند. ۱۰ درصد از جمعیت لائوس در نتیجه مستقیم جنگ‌های استعماری فرانسه و امپریالیستی آمریکا کشته شده بودند. ۲۰ درصد دیگر مجروح یا از کار افتاده بودند. حدود ۱۰ درصد نیز به خارج از کشور مهاجرت کرده بودند و حداقل ۵۰ درصد به شکلی از روستاهای خود آواره شده بودند. امید به زندگی کمتر از ۴۶ سال بود، نرخ بی‌سوادی بیشتر از ۷۵ درصد بود و میلیون‌ها بمب آمریکایی منفجر نشده در این سرزمین باقی مانده بود که حتی امروزه نیز هر ساله ده‌ها قربانی می‌گیرند.

ساختمان سوسیالیسم در چنین کشوری با این وضعیت، برای حزب انقلابی خلق لائوس کار آسانی نبود. این حزب کشور را در مرحله ملی دموکراتیک انقلاب ارزیابی می‌کرد. در یکی از کنگره‌های حزب، از ۱۹ نماینده‌ای که در آن شرکت داشتند، تنها دو نفر کارگر بودند و ۱۳ نفر به عنوان دهقان ثبت شده بودند، و چهار نفر باقی‌مانده از اقشار میانی و «خرده بورژوا» بودند. براساس این واقعیات و براساس سابقه بحث‌هایی که در جنبش کارگری کمونیستی جهان در آن دوران وجود داشت، حزب انقلابی خلق لائوس رویکرد سمت‌گیری سوسیالیستی را مناسب‌ترین راه رشد برای کشورشان اعلام کرد. این حزب معتقد است که هنوز در موقعیتی نیست که ادعای پیروزی سوسیالیسم را داشته باشد، بلکه در حال ساخت پایه‌های سوسیالیسم است.

سه عرصه مبارزه انقلابی

پس از سال ۱۹۷۵، حزب انقلابی خلق لائوس برنامه خود در عرصه‌های مختلف را برای آینده لائوس ارائه داد. این برنامه سه عرصه کلی: انقلاب نیروهای مولد، انقلاب علمی-فنی و انقلاب ایدئولوژیک-فرهنگی را شامل می‌شد.

۱. انقلاب نیروهای مولده

در سال ۱۹۷۹، ارزیابی مجدد واقعیت‌های اقتصادی لائوس آغاز شد که در کنگره حزب در سال ۱۹۸۶ جمع‌بندی شد و برنامه ساز و کار اقتصادی نوین (NEM) تدوین شد. این برنامه، با الگوبرداری از سیاست اقتصادی نوین (NEP) لنین در اتحاد جماهیر شوروی در دهه ۱۹۲۰ تدوین شده بود. بعلاوه از تجربیات کشورهای همسایه کامبوج، چین و ویتنام نیز در تدوین آن کمک گرفته شد.

حزب انقلابی خلق لائوس این واقعیت اقتصادی را پذیرفت که سوسیالیسم پیشرفته را

چند بحث و بررسی ویژه

نمی‌توان در جامعه‌ای پیشاصنعتی ساخت. باید صنعت ملی را گسترش داد، از سیاست‌های دوران جنگ فاصله گرفت و به سمت یک اقتصاد مولد حرکت کرد تا شاهد اعتلای کشور بود. مونکئو اورابون، یکی از وزرای سابق لائوس، در کتاب خود در سال ۲۰۱۵ تحت عنوان «حزب و مردم لائوس، سوسیالیسم را انتخاب می‌کنند و به آن پایبند هستند» می‌نویسد:

«اقتصاد در نظام دموکراتیک خلق لائوس یک اقتصاد کالایی است که بخش‌های زیادی از آن بر اساس «سازوکار بازار با مدیریت دولتی» عمل می‌کند که دیدگاه درست و متناسب با شرایط واقعی لائوس است.»

ایجاد شرکت‌های دولتی، توسعه زیرساخت‌های ملی و تدوین سیاست‌های جدید کشاورزی و اجتماعی، مهم‌ترین رویکردهایی بود که برای رسیدن به اهداف انقلاب نیروهای مولده در نظر گرفته شده بود.

همان‌گونه که در بالا گفته شد، حداقل ۵۰ درصد از جمعیت لائوس به شکلی در طول جنگ آواره شده بودند. با جمعیتی در حدود سه میلیون نفر در سال ۱۹۷۵، و مساحت کل ۸۰۰،۲۳۶ کیلومتر مربع، تراکم جمعیت لائوس تنها حدود ۱۲/۶ نفر در هر کیلومتر مربع بود. به بیان دیگر جمهوری دموکراتیک خلق لائوس از نظر اسکان مجدد و جابه‌جایی جمعیت و انجام اصلاحات گسترده کشاورزی فرصتی کاملاً منحصر به فرد داشت.

با توجه به سرزمین‌های گسترده کم‌جمعیت، دولت توانست روستاهایی را به‌طور کامل به مناطق جدید با زمین‌های مناسب‌تر برای کشت و توسعه صنعتی منتقل کند. انتقال قبایل معروف به «قبایل کوهی» از ارتفاعات کوهستانی به مناطق پست‌تر، به معنای دستیابی آنان به خاک مناسب‌تر برای کشاورزی بود.

بر خلاف اقدام فاجعه‌بار «تخلیه شهرها» توسط رژیم پل پوت در کامبوج، جمهوری دموکراتیک خلق لائوس توسعه مراکز جمعیتی بزرگ‌تر و ادغام روستاها را تشویق می‌کرد و در نتیجه شهرها و شهرک‌های بسیاری در سراسر لائوس به وجود آمدند. این امر توسعه پروژه‌های زیربنایی را آسان‌تر می‌کرد و ساخت جاده‌ها، راه‌های ارتباطی مناسب‌تری برای جوامع دورافتاده فراهم می‌کرد. به علاوه، ارائه خدمات بهداشتی و آموزشی دولت، موجب ارتقا و بهبود سطح زندگی بسیاری از مردم شد.

فقر همچنان در کشور وجود دارد، اما نرخ آن از ۴۶ درصد در سال ۱۹۹۲ به ۱۸ درصد در حال حاضر کاهش یافته است. درآمد سرانه در لائوس ۲۵۹۹ دلار است. لائوس به کشورهای همسایه خود برق صادر می‌کند و نیاز دیگر کشورها به فلزات لائوس، چشم‌انداز بهتری برای بهبود اقتصادی کشور ایجاد کرده است. صادرات لائوس عمدتاً شامل ۲/۳۸ میلیارد دلار برق، ۸۵۲ میلیون دلار طلا، ۵۹۷ میلیون دلار لاستیک، ۵۸۳ میلیون دلار کودهای پتاسیم و ۴۴۸ میلیون دلار کاغذ تحریر

چند بحث و بررسی ویژه

است. چوب، قهوه، قلع و مس از دیگر کالاهای صادراتی این کشور به شمار می‌روند. کشورهای اصلی واردکننده از لاتوس عبارتند از تایلند ۳/۲۹ میلیارد دلار، چین ۲/۷۳ میلیارد دلار، ویتنام ۹۷۸ میلیون دلار، استرالیا ۳۵۱ میلیون دلار و ایالات متحده ۲۸۱ میلیون دلار.

صنعت گردشگری نیز در اقتصاد لاتوس جایگاه ویژه‌ای به دست آورده است. در سال ۲۰۱۹ لاتوس پذیرای ۴/۶ میلیون گردشگر خارجی با درآمدی حدود ۸۶۱ میلیون دلار بود. اگرچه در سال‌های بعد، همه‌گیری کرونا تعداد گردشگران خارجی را به شدت کاهش داد، اما آخرین آمار منتشر شده نشان می‌دهد که ۳/۴ میلیون گردشگر خارجی در سال ۲۰۲۳ از این کشور دیدن کرده‌اند.

۲. انقلاب علمی - فنی

حزب انقلابی خلق لاتوس مبتکر آغاز تحولاتی در لاتوس بود که پنج دهه پیش کاملاً غیرممکن به نظر می‌رسید. این تحولات لاتوس را به یک کشور سوسیالیستی در حال توسعه تبدیل کرد، بدون اینکه با پیشینه فئودالی-استعماری مجبور باشد یک دوره سرمایه‌داری تمام عیار را طی کند.



جمعیت کشور امروز بیش از دو برابر شده و

به حدود هفت و نیم میلیون رسیده است و تراکم

جمعیت به ۳۱/۳ نفر در هر کیلومتر مربع افزایش یافته است. اگرچه افزایش جمعیت و افزایش تراکم جمعیت شهری از نشانه‌های توسعه است، اما به هیچ وجه تنها شاخص توسعه نیست. در حالی که آموزش برای همه مردم لاتوس هنوز رایگان نیست، نرخ باسوادی از کمتر از ۲۵ درصد در سال ۱۹۷۵ به ۸۷/۱ درصد افزایش یافته است که همسطح نرخ باسوادی در آمریکاست.

حزب انقلابی خلق لاتوس طبق برنامه خود به دنبال بهبود آموزش و تربیت نیروی کار حرفه‌ای بوده که از دانش روز و مجموعه مهارت‌های پیشرفته روز برخوردار باشد. اولین گام‌ها در انقلاب علمی - فنی، به حداکثر رساندن دسترسی به آموزش، افزایش هرچه بیشتر نرخ باسوادی، جذب متخصصان آگاه لاتوسی که به خارج از کشور مهاجرت کرده بودند و هم‌زمان تربیت اولین نسل از کارگران جدید لاتوس در داخل کشور بود.

پژوهش آژانس همکاری بین‌المللی ژاپن (JICA) در سال ۲۰۱۶ نشان می‌دهد، لاتوس دارای ۵ بیمارستان مرکزی، ۱۷ بیمارستان استانی، ۱۳۴ بیمارستان منطقه‌ای و ۹۸۳ مرکز بهداشتی است که در مجموع حدود ۱۱۳۹ مرکز می‌باشد. بطور میانگین هر ۶۵۰۰ نفر جمعیت از خدمات یک مرکز بهداشتی درمانی برخوردارند. از زمان انجام پژوهش یادشده تا امروز، مراکز بهداشتی



درمانی بیشتری ساخته شده‌اند. قابل ذکر است که در آمریکا هر ۵۰ هزار نفر یا بیشتر یک مرکز دارند. امید به زندگی نیز از زیر ۴۶ سال در ۱۹۷۵ به بیش از ۷۰ سال افزایش یافته است.

با توجه به پوشش بیمه‌ای موجود، بسیاری از مردم از خدمات بهداشتی و درمانی رایگان

برخوردارند و استفاده از این خدمات نسبت به زمان تشکیل جمهوری دموکراتیک لائوس گسترش قابل توجهی یافته است. با این حال، بهبود کیفیت خدمات بهداشتی و درمانی و تأمین بیمه همگانی را دولت در برنامه آتی خود گنجانده است. در تجدید اسکان جمعیت که پس از جنگ انجام شد، جوامعی ترجیح دادند در مناطق صعب‌العبورتر در کوهستان باقی بمانند یا به سکونت‌گاه‌های جدید در کوهستان بازگردند، لذا این جوامع دسترسی کم‌تری به خدمات بهداشتی و درمانی دارند. کمک‌های خارجی در سال‌های مالی ۲۰۰۱-۲۰۰۰ و یا ۲۰۰۹-۲۰۰۸ تنها حدود ۴ درصد از تولید ناخالص داخلی لائوس را تشکیل می‌داد که عمدتاً در برنامه‌های تحت رهبری دولت در رابطه با توسعه کشاورزی، بهداشت و آموزش استفاده می‌شد. با ادامه توسعه اقتصادی-اجتماعی لائوس، کمک‌های خارجی کاهش قابل توجهی یافته است که نشان‌دهنده توسعه کلی کشور و خودکفایی فزاینده آن است.

هزینه‌های ناشی از جنگ‌های آزادی‌بخش همچنان بخشی از منابع را می‌بلعد. مثلاً، بخشی از کمک‌های خارجی، هنوز هر ساله برای غیرفعال کردن و خنثی کردن مهمات و بمب‌های منفجر نشده‌ای هزینه می‌شوند که آمریکا در طول جنگ بر سر مردم لائوس ریخته است. حدود ۸۰۰۰ کیلومتر مربع از مساحت این کشور همچنان آلوده به بمب‌های منفجر نشده هستند.

۳. انقلاب ایدئولوژیک فرهنگی

بودایی، مذهب اکثریت قریب به اتفاق مردم لائوس بوده و هست و هر روستا و هر محله داری یک عبادتگاه و معبد بودایی است. داستان اسطوره‌ای منشا پیدایش مردم لائوس برگرفته از متون بودایی و حماسه باستانی هندی رامایانا است که گفته می‌شود توسط اولین پادشاهی لائوس در قرن ۱۴ به این کشور آورده شده است.

جمهوری دموکراتیک خلق لائوس به جای تحمیل الحاد اجباری، سیاست رواداری مذهبی را پیش گرفت. مردم در انجام آداب دینی و فرهنگی سنتی بودایی و فرایض دینی جاندارگرایانه (آنیمیسم)^۵ آزادند. دولت به جای آزار و اذیت الحادی، که اغلب به اشتباه با حکومت سوسیالیستی مرتبط دانسته می‌شود، سیاست آزادی مذهبی را حفظ کرده است و با تنوع مذهبی و فرهنگی

مردم هیچ مخالفتی ندارد. بزرگ‌ترین نمونه اجرای این سیاست بازسازی تندیس معروف و غول‌پیکر بوداست که در طول جنگ در اثر بمباران آمریکایی‌ها ویران شده بود و با همکاری مقامات محلی بودایی و حزب بازسازی شد.



حزب انقلابی خلق لائوس، همچون همتای ویتنامی خود، دست به «انقلاب فرهنگی» به سبک چینی نزد.

در «انقلاب فرهنگی» چین، با برداشت کژدیسه از انقلاب فرهنگی سوسیالیستی، با هر آنچه جزو «چهار عامل کهنه» تشخیص داده می‌شد به شدت مقابله می‌شد. در دوران انقلاب فرهنگی چین، تلاش شد سنت‌های بودایی تبت از بین برده شوند و برای نابودی «چهار عامل کهنه»، یعنی «اندیشه کهنه، فرهنگ کهنه، آداب و رسوم کهنه، و عادت‌های کهنه طبقات استثمارگر» کارزاری فراگیر به راه افتاد. خمرهای سرخ نیز در کامبوج با همین برداشت کژدیسه به نسل‌کشی در کشور خود دست زدند که طی آن ۱/۷ میلیون نفر قتل عام شدند.

انقلاب ایدئولوژیک- فرهنگی لائوس در واقع بازتاب اجتماعی تحولات اقتصاد سیاسی این کشور است. سمتگیری سوسیالیستی و گام برداشتن در راه ساختمان سوسیالیسم نه تنها عدالت و رفاه اجتماعی را به ارمغان می‌آورد، بلکه فارغ از جنسیت، قومیت و مذهب، برای مردم برابری را تأمین و تضمین می‌کند.

لائوس هنوز یک جامعه عمدتاً کشاورزی است. کشاورزی ۵۱ درصد از تولید ناخالص داخلی لائوس را تشکیل می‌دهد و تقریباً ۸۰ درصد از جمعیت به کشاورزی مشغول‌اند، از این رو، فرهنگ سنتی لائوس به شدت حول خانواده و روستا متمرکز است. در دوران استعمار، این به معنای حقوق نابرابر زن و مرد، دشمنی بین قبایل و اقوام مختلف و غیره بود. امروزه، قانون اساسی، آزادی مذهب و برابری را برای همه مردم، صرف‌نظر از جنسیت، قومیت و مذهب، تضمین می‌کند.

وجود نزدیک‌ترین رابطه مستقیم ممکن بین دولت و مردم، توسعه دموکراسی خلقی را در پی داشته و دولت تلاش می‌کند تا این ارتباط مستقیم و دموکراتیک با مردم را هرچه بیشتر استحکام بخشد. مبارزه با فساد و تلاش برای کسب نمایندگی هرچه بیشتر از مردم در سیستم دموکراتیک کشور، در مرکز توجه دولت در سیاست‌های اصلاحی اخیر بوده است.

نمونه‌ای از اقدامات انجام شده

استان شیانگ خوانگ (Xiengkhouang) شاید بهترین نمونه پیشرفت و توسعه فزاینده ناشی



از سمتگیری سوسیالیستی لائوس باشد. این استان که در فلاتی با همین نام واقع شده، سال‌ها شاهد نبردهای سنگینی بود که بین ارتش آزادیبخش خلق لائوس (پات لائو) و ارتش سلطنتی تحت حمایت آمریکا جریان داشت. هیچ نقطه‌ای در جهان به اندازه این استان مورد حمله بمباران هوایی سنگین قرار نداشته است.

در سال ۱۹۷۵، بخش اعظم این استان و از جمله پایتخت باستانی آن کاملاً ویران شده بود. تقریباً تمام ساکنان قبل از جنگ این استان در طول جنگ تخلیه شده بودند و به جای آن، در سرتاسر این استان زیبا بمب‌ها و مهمات منفجر نشده پراکنده بودند. هم‌زمان با خنثی‌سازی بمب‌های منفجر نشده و بازسازی استان، برنامه تجدید اسکان توسط دولت به اجرا درآمد و بسیاری از خانواده‌ها به استان خود بازگردانده شدند.

همه زمین‌های اطراف فون ساوان (Phonsavan) مرکز استان زیر کشت رفته و همه امور کشاورزی تحت مدیریت یک شرکت تعاونی کشاورزی است که در نزدیکی مرکز شهر قرار دارد. نزدیک به ۴۰ هزار نفر ساکنان این شهر توسط چهار بیمارستان و تعداد زیادی درمانگاه‌های کوچک‌تر خدمات‌رسانی می‌شوند.

امروزه در شهر فون ساوان، که پس از جنگ تاسیس شده، به هر طرف نگاه کنید، مناظری از بمب‌های منفجر نشده خنثی شده‌ای می‌بینید که هم در دکوراسیون‌ها و هم در ساختمان‌سازی به کار رفته‌اند. کارگاه‌هایی وجود دارند که از فلزات ذوب‌شده بمب‌های آمریکایی به عنوان ماده اولیه برای تولید محصولات گوناگون از جمله در ساخت قاشق استفاده می‌شود. در این استان روستایی وجود دارد که به «قاشق‌آباد» معروف شده است.

جمهوری دموکراتیک خلق لائوس، اگرچه در پنج دهه گذشته بیش از آنچه در سال ۱۹۷۵ ممکن به نظر می‌رسید، به موفقیت‌های چشم‌گیری دست یافته است اما به عنوان یک کشور در حال

امروزه در شهر فون ساوان، که پس از جنگ تاسیس شده، به هر طرف نگاه کنید، مناظری از بمب‌های منفجر نشده خنثی شده‌ای می‌بینید که هم در دکوراسیون‌ها و هم در ساختمان‌سازی به کار رفته‌اند. کارگاه‌هایی وجود دارند که از فلزات ذوب‌شده بمب‌های آمریکایی به عنوان ماده اولیه برای تولید محصولات گوناگون از جمله در ساخت قاشق استفاده می‌شود. در این استان روستایی وجود دارد که به «قاشق‌آباد» معروف شده است.

توسعه، هنوز راه درازی برای دستیابی به سوسیالیسم در پیش دارد.

کمک‌های کشورهای دوست

برخورداری جمهوری دموکراتیک خلق لائوس از کمک‌های انترناسیونالیستی اتحاد شوروی، جمهوری خلق چین و جمهوری سوسیالیستی ویتنام یکی از عوامل مهم موفقیت‌های این کشور در دستیابی به اهداف برنامه‌ای این کشور بوده است.

۱. روابط با شوروی

جمهوری دموکراتیک خلق لائوس پس از تأسیس در ۱۹۷۵، با اتحاد جماهیر شوروی پیوندهای نزدیکی برقرار کرد. امدادگران شوروی جایگزین امدادگران آمریکایی شدند و مبادله هیئت‌های دولتی، حزبی، ارتشی، جوانان و دوستی بین دو کشور آغاز شد. اتحاد جماهیر شوروی در ایجاد نیروهای مسلح لائوس نیز کمک شایانی کرد.

کمک‌های شوروی در اوج خود، بخش عمده‌ای از کمک‌های خارجی را تشکیل می‌داد که لائوس دریافت می‌کرد. کمک‌های شوروی در دهه ۱۹۸۰ شامل حضور حدود ۱۵۰۰ تکنسین و مشاور بود. بسیاری از دانشجویان لائوسی در شوروی تحصیل می‌کردند، حدود ۳۰۰ دانشجوی لائوسی هر ساله برای تحصیل در اتحاد شوروی بورس تحصیلی دریافت می‌کردند. اتحاد شوروی همچنین در پروژه‌های زیربنایی مانند ساخت جاده‌ها، فرودگاه‌ها، پل‌ها، ایستگاه‌های رادیو و تلویزیون و بیمارستان‌ها مشارکت داشت. کمک‌های شوروی شامل تحویل تجهیزات نظامی از جمله جت‌های جنگنده میگ نیز بود. این کمک‌ها از سال ۱۹۸۹ با روی کار آمدن گورباچف در اتحاد شوروی رو به کاهش گذاشت.

۲. روابط با چین

در جریان حمله نظامی چین به ویتنام در ۱۹۷۹، مخالفت لائوس با این حمله و طرفداری از ویتنام، تیرگی روابط لائوس و چین را در پی داشت. به دنبال تحولات در چین و شوروی و پس از سفر نخست‌وزیر لائوس در سال ۱۹۸۹ به چین روابط دو کشور بهبود یافت و روابط دیپلماتیک و حزبی عادی شد و همکاری‌های دو کشور افزایش یافت. سرمایه‌گذاری چین به یازده مورد از جمله یک کارخانه مونتاژ خودرو در سال ۱۹۹۱ گسترش یافت. در سال ۲۰۱۵، لائوس به پروژه زیرساختی جهانی جمهوری خلق چین، طرح «کمر بند و جاده» (BRI) پیوست. پس از گفتگوهای شی جین پینگ رئیس‌جمهور چین و بونهنگ وراچیت، دبیر حزب انقلابی خلق لائوس در سال ۲۰۱۶، همکاری دو جانبه گسترش یافت و هماهنگی بیشتر در امور بین‌المللی بین دو کشور برقرار گردید. در جریان سفر شی جین پینگ به ویتنام در سال ۲۰۱۷، ایجاد کریدور اقتصادی^۶ لائوس-چین اعلام شد.

راه آهن لائوس-چین، که به عنوان بخشی از طرح «کمربند و جاده» ساخته شد، در اواخر سال ۲۰۲۱ افتتاح شد. این راه آهن لائوس را به زیرساخت های راه آهن ملی چین متصل می کند و طبق برنامه قرار است تا بانکوک و سنگاپور گسترش یابد. در کشوری محصور در خشکی مانند لائوس، این یک پیشرفت بزرگ برای اقتصاد آن به حساب می آید که صنعت گردشگری و صادرات را تقویت می کند. علاوه بر این، چین - به صورت رایگان - یک سالن فرهنگی و یک بیمارستان بزرگ جدید در وینتیان ساخته است که پزشکان و پرستاران چینی برای آموزش همتایان خود سه سال در لائوس حضور خواهند داشت. این کمک چین در چارچوب طرح لائوس برای بیمه درمانی همگانی تا سال ۲۰۲۵ انجام شده است.

۳. روابط با ویتنام

روابط نزدیک و ویژه لائوس با ویتنام در دوران معاصر به همکاری های درازمدت احزاب حاکم بر دو کشور در دوران مبارزه علیه استعمار و امپریالیسم بازمی گردد. سنت همفکری با حزب کمونیست ویتنام در دوران مبارزه، پس از قدرت گرفتن حزب انقلابی خلق لائوس نیز ادامه یافت. برگزاری نشست های ادواری وزرای خارجه لائوس، ویتنام و کامبوج از سال ۱۹۸۰ و تشکیل کمیسیون مشترک همکاری ویتنام-لائوس، که سالانه برای بررسی پیشرفت پروژه های مختلف تشکیل جلسه می داد، به روابط دولت های دو کشور رسمیت بخشید. همکاری بین لائوس و ویتنام در سطوح دیگر نیز وجود دارد، مثلاً جلسات حزبی، تبادللات استان به استان، و همچنین جلسات سازمان های توده ای جوانان و زنان به طور مرتب برگزار می شوند.

همکاری های نظامی گسترده ای نیز بین دو کشور به ویژه در دهه های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰، عمدتاً در زمینه آماد (لجستیک)، آموزش و ارتباطات وجود داشت. (تأمین مهمات و هواپیماهای سنگین توسط اتحاد شوروی انجام می شد).

عبارت «روابط ویژه» توسط هر دو طرف مورد استفاده عمومی قرار می گیرد. در ژوئیه ۱۹۷۷، قرارداد بیست و پنج ساله دوستی و همکاری لائوس و ویتنام امضا شد که بر اساس آن نیروهای ارتش ویتنام در لائوس مستقر شدند تا به آن کشور برای مقابله با همسایگان متخاصم و نیروهای ضدانقلاب کمک کنند. به علاوه صدها مشاور ویتنامی تقریباً در تمام وزارتخانه ها، همتایان لائوسی خود را راهنمایی می کردند. صدها تن از کادرهای حزبی و تکنسین های لائوسی در مدارس حزبی یا مدارس فنی در هانوی تحصیل کرده اند.

از زمانی که لائوس قانون تشویق سرمایه گذاری خارجی را در سال ۱۹۸۹ تصویب کرد، سرمایه گذاری ویتنام در لائوس رو به افزایش گذاشت. طی سال های ۱۹۸۹ تا ۲۰۱۲ ویتنام با سرمایه گذاری در ۴۲۹ پروژه بزرگ ترین سرمایه گذار خارجی در لائوس در آن دوره بود. بنا به گفته

وزارت برنامه‌ریزی و سرمایه‌گذاری ویتنام (MPI)، در سال ۲۰۲۲ «لائوس در بین کشورهایی که ویتنام در آنها سرمایه‌گذاری می‌کند، با ۲۰۹ پروژه با کل سرمایه‌گذاری ۵/۱ میلیارد دلار رتبه اول را دارد. ویتنام بعد از چین و تایلند رتبه سوم سرمایه‌گذاری در لائوس را دارد.

اگرچه ویژگی‌ها و پیش شرط‌های انتخاب راه‌رشدی به شیوه جمهوری دموکراتیک خلق لائوس به‌منظور کسب استقلال اقتصادی و حفظ استقلال سیاسی و تأمین آزادی و عدالت اجتماعی برای همه کشورهای در حال توسعه جهان یکسان نیست و هریک ویژگی‌های خاص خود را دارند و به دلیل شرایط موجود جهانی و به ویژه در نبود اتحاد شوروی و اردوگاه سوسیالیستی، انتخاب چنین راه‌رشدی ممکن است با چالش‌های گوناگون روبرو باشد، اما کشورهای در حال توسعه به‌منظور دستیابی به استقلال اقتصادی و سیاسی و تأمین آزادی و عدالت اجتماعی و فراهم کردن زندگی شایسته برای مردم خود، راهی جز سمت‌گیری سوسیالیستی ندارند. امروزه که اتخاذ سیاست‌های نئولیبرالیستی در بسیاری از کشورهای در حال توسعه آشکارا جز وابستگی اقتصادی و سیاسی و گسترش فقر و فاصله عظیم طبقاتی نتایج دیگری به بار نیاورده، اهمیت انتخاب سمت‌گیری سوسیالیستی آشکارتر شده است.

۱. ویت‌مین (Viet Minh)، اتحاد استقلال‌طلبانه بین کمونیست‌ها و ملی‌گرایان ویتنام بود که در اصل برای استقلال از فرانسه شکل گرفته بود. ویت‌مین در دوران جنگ جهانی دوم با اشغالگران ژاپنی و پس از جنگ با استعمارگران فرانسوی که مجدداً به ویتنام بازگشته بودند، مبارزه می‌کرد.

۲. Lao People's Revolutionary Party

People's World

۴. پاتت لائو (Pathet Lao) - شاخه نظامی حزب انقلابی خلق لائوس

۵. آنیمیسیم یا جانداران‌نگاری، زنده‌انگاری، جان‌باوری، آیینی است که باورمندان به آن معتقدند تمامی عناصر طبیعت دارای روح و جان هستند که منشاء جنبش طبیعت‌اند.

۶. کریدورهای اقتصادی شبکه‌های یکپارچه‌ای از زیرساخت‌ها در یک ناحیه یا منطقه جغرافیایی هستند که به‌منظور پیشبرد توسعه اقتصادی طراحی می‌شوند. کریدورهای اقتصادی، عوامل اقتصادی مختلف بین مناطق جغرافیایی خاص در داخل یک کشور یا بین دو یا چند کشور را به هم متصل می‌کنند و اغلب دارای زیرساخت‌های یکپارچه مانند بزرگراه‌ها، راه‌آهن و بنادر آبی هستند.

منابع:

- <https://www.peoplesworld.org/article/laos-building-socialism-from-scratch-after-colonialism-and-imperialist-war/>
- <https://www.peoplesworld.org/article/laos-a-peoples-democratic-republic-travelogue/>
- <https://socialistvoice.ie/2018/05/laos-building-the-foundations-of-socialism/>
- <https://investlaos.gov.la/why-laos/>
- <https://oec.world/en/profile/country/laos>

هسته‌های مطالعاتی چپ در مستعمرات آفریقایی فرانسه

ناغان مشه^۱ (منبع: مرکز تحقیقات آلمان دمکراتیک، ۲۰۲۴م)

برگردان: دانش و امید



پیشگفتار

پایان جنگ جهانی دوم آغازگر دوره جدیدی از قرن بیستم بود: قدرت‌های استعمارگر قدیمی اروپایی به شدت تضعیف شده بودند، یک سیستم جهانی سوسیالیستی جدید در سراسر آسیا و اروپای شرقی پدیدار شده بود و جنبش‌های آزادی‌بخش ملی جان تازه‌ای گرفته و در آفریقا و آسیا تقویت شده بودند. آرمان‌های استقلال ملی با دستگاه خشن استعماری که به دنبال حفظ کنترل خود بر سرزمین‌ها، منابع و مردم بود، مواجه بود. با این حال، در کمتر از بیست سال، این تسلط بر آفریقا و آسیا فروپاشید و در یک دهه، با کسب استقلال بسیاری از سرزمین‌ها، به اوج خود رسید. عوامل زمینه‌ای این تحول بسیار زیاد و پیچیده‌اند، اما در این مقاله، تنها یکی از این عوامل به طور خاص بررسی می‌شود: هسته‌های مطالعاتی چپ (GEC). از این پس در متن فارسی: هسته‌های مطالعاتی^۲.

این هسته‌های مطالعاتی با آن که در جنبش‌های استقلال آفریقا نقش مهمی داشتند اما در گزارش‌های تاریخی مربوطه اغلب نادیده گرفته شده‌اند. مورخ کمونیست فرانسوی ژان سور

کاناله (Jean Suret-Canale)، که در دهه‌های ۱۹۴۰-۱۹۵۰ مستقیماً با این هسته‌ها ارتباط داشت، نویسنده کتاب کوتاهی به نام «هسته‌های مطالعاتی چپ در آفریقای سیاه»^۳ در این زمینه است، که اساس نوشته حاضر را تشکیل می‌دهد. نویسنده در این کتاب به بررسی این هسته‌های مطالعاتی، تشکیلات و اعضای آنها و تأثیرشان در مستعمرات سابق فرانسه پرداخته است. به علاوه این کتاب تجربه این هسته‌ها، عوامل استعماری سبب‌ساز ایجاد آنها و تأثیرشان بر جنبش‌های استقلال و اتحادیه‌های کارگری آفریقا را مورد بررسی قرار می‌دهد.

احزاب چپ و وضعیت استعمار فرانسه

نگوین آی کوک^۴ در کنگره بخش فرانسوی بین‌الملل کارگری در شهر تور (SFIO)^۵ در سال ۱۹۲۰ گفت: «این چه نوع انقلابی است اگر استعمار را محکوم نکنید، و کنار مردم تحت استعمار قرار نگیرید؟» مردی که به نام هوشی مین شهرت یافت، تنها نماینده «استعمارشدگان» در مستعمرات فرانسه بود. نظرات او در این رویداد مهم برای چپ فرانسه، نمونه‌ای از نگرش مردمان استعمارشده نسبت به چپ فرانسه در آن زمان بود. این چپ بعداً در سال ۱۹۲۰ به دو جریان رفرمیست سوسیالیست انترناسیونال فرانسه (SFIO)^۶ و جریان انقلابی کمونیست انترناسیونال فرانسه (SFIC)، و سپس حزب کمونیست فرانسه^۷ تقسیم شد. موضع چپ فرانسه نسبت به مستعمرات امپراتوری فرانسه، مدت‌ها موضع نسبتاً دوسویه‌ای بود.

در واقع سیاست رفرمیست‌ها و انقلابی‌ها درباره مستعمرات، برای مدت‌های طولانی بیش از هر چیز نشان‌دهنده نوعی فرصت‌طلبی سیاسی و بی‌علاقگی به مسئله استعمار بود. در حالی که برخی از مبارزان، مانند پل لوئیس^۸، ضرورت بحث پیرامون سرنوشت مردمان مستعمرات را تئوریزه می‌کردند، بسیاری از اعضا علاقه چندانی به این مهم نشان نمی‌دادند و ترجیح‌شان تمرکز بر سرنوشت طبقه کارگر در کلان‌شهرهای فرانسه بود. با این حال، اولین نقطه عطف در سال ۱۹۲۰، زمانی بود که انشعاب در کنگره در شهر تور با تمایل اکثریت SFIO برای پیوستن به انترناسیونال سوم کمونیستی (کمینترن) آغاز شد. احزاب سیاسی که خواهان پیوستن به کمینترن بودند، ملزم به سپردن تعهد به بیست و یک شرط بودند که هشتمین آن، مربوط به جنبش‌های ضد امپریالیستی و آزادی بخش ملی در مستعمرات می‌شد.

«احزاب در کشورهایی که بورژوازی حاکم آنها صاحب مستعمرات است و دیگر ملت‌ها را سرکوب می‌کند، باید در قبال مستعمرات و ملت‌های تحت ستم، سیاست دقیق و روشنی در پیش گیرند. هر حزبی که بخواهد به انترناسیونال سوم بپیوندد باید دسیسه‌های استعماری امپریالیست‌های کشور «خود» را بی‌رحمانه افشا کند؛ باید در عمل، نه صرفاً در حرف، از هر جنبش

آزادی بخش استعماری حمایت نماید؛ خواهان اخراج امپریالیست‌های هم‌وطن خود از مستعمرات باشد؛ در درون کارگران کشور خود نگرشی مبتنی بر برادری واقعی با مردمان زحمتکش مستعمرات و ملل تحت ستم به وجود آورد؛ و با جدیت و هوشیاری میان نیروهای مسلح، علیه هرگونه ظلم و ستم استعمارگران تبلیغ نمایند.» (گزیده‌ای از شرایط پذیرش در انترناسیونال کمونیستی، ژوئیه-اگوست ۱۹۲۰) در سال‌های بعد، SFIC که در سال ۱۹۲۱ به حزب کمونیست فرانسه (PCF) تغییر نام داد، مبارزات بسیاری را برای مخالفت و محکوم کردن سیاست استعماری فرانسه آغاز کرد. برای مثال در سال ۱۹۲۴، با سازماندهی اعتصابات با صدها هزار کارگر مداخلات فرانسه در جنگ ریفا^۱ (۱۹۱۹-۱۹۲۶) را محکوم کرد. اما، جنگ جهانی دوم و ظهور فاشیسم در اروپا باعث شد تا حزب کمونیست با تمرکز بر بسیج و تجهیز همه نیروها برای مبارزه علیه فاشیسم، توجه کم‌تری به مستعمرات داشته باشد.

هسته‌های مطالعاتی در آفریقا، ریشه‌ها

هم‌زمان با حمایت حزب کمونیست فرانسه از مبارزه علیه استعمار فرانسه در کلان‌شهرهای فرانسه، چگونگی امکان‌هم‌هانگی این مبارزه با مبارزه مردمان تحت استعمار مطرح شد، مردمانی که مستقیماً از سیاست استعماری فرانسه رنج می‌بردند. در واقع درخواست‌های فزاینده‌ای از سوی مستعمرات برای پیوستن به حزب کمونیست وجود داشت. اما حزب نمی‌خواست شعب خود را در مستعمرات ایجاد نماید، بلکه بیشتر در پی تشویق برای تشکیل احزاب مستقل خاص هر قلمرو توسط کادرهای بومی با دانش بومی آن بود.

این ایده در نامه ریموند باربه^۱، مدیر بخش مستعمرات حزب به سیفولای دیالو^۲، که بعداً وزیر گینه مستقل شد، دیده می‌شود. هنگامی که دیالو درخواست کرد به حزب کمونیست فرانسه بپیوندد، باربه پاسخ داد این کار صلاح نیست، اما این «مانع از آن نمی‌شود که کسانی که با آرمان‌های کمونیستی همدلی دارند، در هسته‌های مطالعاتی چپ گرد هم بیایند و آموزش‌های کمونیستی و تربیت سیاسی بیشتر خود را در خدمت به اهداف حزب خود و سمت‌گیری‌های آن پیش ببرند.

در دهه ۱۹۴۰، اروپایی‌های ساکن آفریقا به شکل فزاینده‌ای به «انجمن‌های میهنی» (مانند گروه قربانیان قوانین تبعیض نژادی آفریقای غربی فرانسه - AOF^۳) و گروه اقدام جمهوری خواهان^۴ که بعداً به جبهه ملی^۴ تبدیل شد، دوستان رزمنده فرانسه-اتحاد جماهیر شوروی^۵ و غیره) می‌پیوستند. هدف این گروه‌ها بسیج فعالان پیرامون موضوعات مشترکی مانند آموزش ضد استعماری و مقاومت در برابر رژیم استعماری ویشی بود. با وجود اینکه این انجمن‌ها متکی به اندیشه‌های چپ بودند، اما از آنجا که دولت استعماری به شدت مخالف هرگونه ارتباط بین بومیان و اروپایی‌ها بود،

اعضای این گروه‌ها منحصراً از اروپایی‌ها تشکیل می‌شدند. بدین ترتیب این هسته‌ها تنها بخش کوچکی از مردمان مستعمرات را نمایندگی می‌کردند. انجمن‌های میهنی که پس از جنگ جهانی دوم به تدریج ناپدید شدند، شکل جنینی هسته‌های مطالعاتی چپ بودند. در همین زمان بود که مبارزان و سازمان‌دهندگان معینی پیش از تشکیل اولین هسته‌ها باهم دیدار کردند. این هسته‌ها در حلقه‌های چپ‌تر جامعه اروپایی در آفریقا پس از ۱۹۴۵، به تدریج جایگزین جبهه‌های میهنی شدند. شکل‌گیری اولین هسته‌های مطالعاتی به طور غیررسمی به اوایل دهه ۱۹۴۰ بازمی‌گردد. اما این هسته‌ها تا سال ۱۹۴۵ و آغاز یک جنبش واقعی در آفریقا، به‌ویژه پیش از انتشار بیانیه دبیرخانه حزب کمونیست فرانسه در سپتامبر ۱۹۴۵، که نظرات خود را در رابطه با ایجاد هسته‌های مطالعاتی چپ توضیح می‌داد، وجود نداشتند.

در این بیانیه، حزب تعدادی از اهداف این هسته‌ها را معین کرد: اولاً، باید زمینه عضویت آفریقایی‌ها در هسته‌های مطالعاتی فراهم شود و دیگر محدود به اروپایی‌ها نباشد؛ ثانیاً، اتحادیه‌های کارگری فعال آفریقا در گذشته، باید متحد شوند و جدایی بین اتحادیه‌های اروپایی و آفریقایی از میان برود؛ و هدف غایی اینکه، ضروری است تا احزاب سیاسی دموکراتیک و مترقی جدید توسط کسانی ایجاد شود که قادر به رهبری جنبش‌های آزادی‌بخش باشند و برنامه‌های آنها از برنامه جدیدکنگره ملی مقاومت (CNR)^{۱۶} الهام بگیرند.

عوامل متعددی در ایجاد این هسته‌ها نقش داشتند: ۱. تقاضای فزاینده مبارزان آفریقایی برای پیوستن به حزب کمونیست فرانسه؛ ۲. حضور سازمان‌های میهن‌دوست در آفریقا به عنوان مراکز تجمع؛ و ۳. تأثیر ایدئولوژیک سخنرانی ژوزف استالین، دبیرکل حزب کمونیست اتحاد شوروی در جمع دانشجویان دانشگاه کمونیستی زحمتکشان شرق در مسکو در ۱۸ مه ۱۹۲۵. استالین در این سخنرانی ضرورت اتخاذ راهبرد سیاسی متناسب با وضعیت کشورهای مستعمره را، که عملاً فاقد پرولتاریا برای رهبری مبارزات استقلال‌طلبانه و انقلاب بودند، توضیح داد:

«ما اکنون حداقل سه دسته کشورهای مستعمره و وابسته داریم. اول، کشورهایی مانند مراکش که طبقه کارگر بسیار اندکی دارند یا کلاً فاقد آن هستند و از نظر صنعتی هم توسعه نیافته‌اند. دوم، کشورهایی مانند چین و مصر که از نظر صنعتی در حال توسعه‌اند و طبقه کارگر نسبتاً کوچکی دارند. سوم کشورهایی مانند هند که از نظر سرمایه‌داری کم و بیش توسعه یافته‌اند و طبقه کارگر کم‌وبیش قابل توجهی دارند.»

بنا بر تحلیل حزب کمونیست فرانسه، بسیاری از کشورهای آفریقای غربی در دسته اول قرار می‌گرفتند، زیرا بدون هیچ صنعت عمده و بالطبع بدون طبقه کارگر واقعی، اساساً کشاورزی بودند. از این رو، لازم بود تا مبارزان کمونیست برای ایجاد یک جبهه مردمی ضد امپریالیستی،

متحد شوند.

هسته‌های مطالعاتی بلافاصله توسط دولت استعماری سرکوب نشدند: در آن زمان، کمونیست‌ها یکی از نیروهای سیاسی پیشرو در سرزمین اصلی فرانسه بودند که به اتکای نقش خود در دوران مقاومت و رهایی از اشغال نازی‌ها از محبوبیت زیادی برخوردار بودند. حزب کمونیست فرانسه تا سال ۱۹۴۷ در همه دولت‌ها فعال بود.

اما با وجود گسترش تدریجی هسته‌های مطالعاتی در آفریقا، مانند انجمن‌های میهن پرستان، در شروع موفقیت محدودی داشتند و تقریباً تمامی اعضا اروپایی بودند. روشنفکران آفریقایی به زودی شروع به برقراری ارتباط با این هسته‌ها کردند و نفوذ آنها رو به فزونی بود. رفته رفته، کارگران آفریقایی بیشتری به دلیل بی‌اعتمادی مشترک نسبت به دولت استعماری و اقدامات گروه سوسیالیست‌فرمیست انترناسیونال به این هسته‌ها پیوستند. هر هسته مطالعاتی به طور مستقل عمل می‌کرد و تنها با دبیر بخش استعماری حزب کمونیست، و با یکدیگر در سطح منطقه، ارتباط داشتند.

فعالیت آنها بسیار متنوع بود: سازماندهی محافل بحث سیاسی، میزبانی جلسات آموزش نظری، برگزاری کلاس‌های شامگاهی (هم‌زمان با تأسیس دانشگاه مردم آفریقا^{۱۳} در داکار)، تهیه و توزیع روزنامه، سازماندهی تظاهرات، و این گروه‌ها همچنین مرتباً گزارش‌هایی از وضعیت اقتصادی و اجتماعی منطقه خود به ستاد مرکزی [در فرانسه] می‌فرستادند. این هسته‌ها در سرتاسر قاره، در جمهوری کنگو، سنگال، گابن، چاد، کامرون، نیجر، بنین (داهومی سابق)، بورکینافاسو (ولتای سابق) و مناطقی دورتر (موریتانی، ماداگاسکار و حتی اندکی هم در اقیانوس آرام) پراکنده بودند.

هسته‌های مطالعاتی مشکلات و ضعف‌هایی نیز داشتند. پیش از هر چیز، وجود آنها بازتاب دیدگاه نسبتاً پدرسالارانه حزب کمونیست فرانسه نسبت به مبارزان آفریقایی بود که آنها را آماده رهبری مبارزه برای استقلال نمی‌دانست. منشاء این دیدگاه، واقعیت وجود اکثریت قریب به اتفاق مبارزان اروپایی در این هسته‌ها و نیز در ایجاد و اداره آنها بود. از آنجا که جنبش‌های استقلال طلبانه آفریقا در عنفوان شکل‌گیری خود بودند، این کادرها «سخت‌گیری مبارزاتی» خاصی را دنبال می‌کردند.

پیوند بین هسته‌های مطالعاتی و تشکیلات مرکزی حزب در فرانسه عمدتاً به این دلیل بود که حزب کمونیست منعکس‌کننده «سیاسی» خواست‌های آفریقاییان از مستعمرات در پاریس بود. با تغییر خط مشی مرکزی حزب کمونیست به حمایت قوی از جنبش‌های استقلال طلبانه در مستعمرات، نقش مهم‌تری به مبارزان آفریقایی داده شد که به تدریج کنترل هسته‌ها را به دست گرفتند. معهذاً، این

هسته‌ها نهایتاً به دلیل ساختار شکننده خود، به شدت به فعال‌ترین اعضا در مدیریت خود وابسته بودند. در نتیجه، اینکه با خروج یک یا دو عضو کلیدی، هسته‌ها غیرفعال یا حتی کلاً منحل شوند، امری غیر عادی نبود. به علاوه، پس از شکست دولت جبهه خلق در فرانسه در سال ۱۹۴۶/۴۷، دولت استعماری، با توجه به همکاری رو به افزایش بین اروپایی‌ها و آفریقایی‌ها در این هسته‌ها، روش‌های سرکوبگرانه فزاینده‌ای را نسبت به آنها در پیش گرفت.

نمونه‌ای از این سرکوب‌ها به هسته مطالعاتی داکار که ژان سوره-کاناله از اعضای آن بود، مربوط می‌شود. در فوریه ۱۹۴۹، وقتی اعتصاب کارگران برای مطالبه دستمزدهای بالاتر سازماندهی شد، عباس‌گوبه^{۱۸}، رهبر اتحادیه کنفدراسیون عمومی سنگال (CGT)^{۱۹} به اتهام رهبری یک «اعتصاب غیرقانونی» تحت تعقیب قرار گرفت، و سوره-کاناله در ساعات اولیه صبح دستگیر و با اولین هواپیما به فرانسه برگردانده شد. یک ماه بعد در پی جنبش اعتراضی علیه این اقدامات، بسیاری از فعالان دستگیر، اخراج و تبعید شدند. هدف این روش اخراج اعضای اروپایی هسته‌های مطالعاتی و بازگرداندن آنها به سرزمین اصلی، تضعیف سازمانی آنها بود. هرچند این سرکوب‌ها اوایل تا حدی مؤثر واقع شدند، اما کم‌وبیش موجب تقویت اعتماد به نفس فعالان آفریقایی شده که بعدها نقش رهبری یا مؤسسين احزاب مترقی جدید را بر عهده گرفتند.

اما سرکوب علیه این هسته‌ها و به‌طور کلی جنبش‌های کارگری، اشکال خشونت‌آمیزی به خود گرفت. در پایان سپتامبر ۱۹۴۵، شهرک‌نشینان (مهاجران اروپایی - م) مسلح با شلیک به تظاهرات اعتصابیون در خیابان‌های دوآلا (در کامرون) صدها نفر را کشتند. به دنبال این وقایع و با دستگیری و تبعید چندین عضو اروپایی گروه مطالعاتی یا ئونده^{۲۰}، فعالیت این هسته محلی متوقف شد. اما، مبارزان محلی آفریقایی بعداً گروه خود را در سال ۱۹۴۸ بازسازی کردند.

هسته‌های مطالعاتی و مجمع دموکراتیک آفریقا (RDA)^{۲۱}

در اکتبر ۱۹۴۹، درکنگره‌ای که در باماکو (مالی) برگزار شد، مجمع دموکراتیک آفریقا (RDA) به عنوان یک فدراسیون پان‌آفریقایی متشکل از احزاب اصلی حول مبارزات ضد استعماری متولد شد. تلاش‌های فراوانی برای انحلال کنگره از جمله مخالفت چند سیاستمدار برجسته با تشکیل آن مانند لئوپولد سدار سنگور به پیروی از متحدان خود در بخش سوسیالیست-رفرمیست انترناسیونال با تشکیل آن جریان داشت. اما، در نتیجه کمک قابل توجه حزب کمونیست فرانسه، که از مدت‌ها پیش به فکر ایجاد جبهه متحد ضد استعمار در آفریقا بود و به تبدیل این مجمع به این جبهه نیز امیدوار بود، هیئت‌های نمایندگی موفق به تشکیل آن شدند. نیروهای طرفدار استعمار به این تجدید نیروی ضد امپریالیستی روی خوش نشان ندادند. رفرمیست‌ها، به ویژه از ترس از دست دادن نفوذ

خود در آفریقا، با رشوه دادن به تعدادی از رهبران سیاسی برای مخالفت با مجمع، تاکتیک تفرقه بینداز و حکومت کن را در پیش گرفتند. در چنین فضایی، گروه پارلمانی حزب کمونیست فرانسه به رهبران مجمع پان آفریقایی نزدیک تر شد.

«آنها (استعمارگران) با ظاهر منطقی، این واقعیت را که ما تنها منتخب اقلیتی از آفریقایی ها هستیم، محکوم کردند. اما این خود استعمارگران بودند که انتخابات سهمیه ای^{۳۳} را وضع کرده بودند... بنابراین ما خواستار حمایت از یک جنبش بزرگ آفریقایی شدیم، جنبش بزرگی که بتواند از حرکت ما در مجلس فرانسه پشتیبانی کند، و حرکتی را که جمع متنوع ما به اشکال گوناگون به انجام رسانده بود، گسترش دهد... اما ما به فشارهای تفرقه اندازانه فکر نکرده بودیم...» - فلیکس هوفوئت-بونی^{۳۳}، اولین رئیس کنگره.

نقش هسته ها در این فرآیند را نمی توان دست کم گرفت، زیرا بسیاری از نام های بزرگی که در کنگره با ماکو شرکت کردند از اعضای این هسته های چپ بودند: از جمله لئون ام پابا (از لیبرویل، رئیس جمهور بعدی گابن)، فرانسوا تومبالبايه (از انجاما، رئیس جمهور بعدی چاد) و مودیو کیتا (از باماکو، رئیس جمهور بعدی مالی). چند ماه قبل از کنگره، چندین رهبر هسته های مطالعاتی در دیداری با اعضای دفتر مرکزی حزب کمونیست در پاریس، درباره امکان ایجاد یک جبهه متحد در آفریقای فرانسه بحث کردند. حزب به این مبارزان آفریقایی در تهیه مانیفستی کمک کرد که بعداً مورد استفاده هسته های مطالعاتی برای متقاعد کردن رهبران آفریقایی برای پیوستن به مجمع دمکراتیک آفریقا قرار گرفت.

در سال های بعد، این هسته ها ارتباط خود با مجمع دمکراتیک را، به ویژه از طریق اعضای مشترک شان حفظ کردند، اما در واقع از سال ۱۹۴۶ و به دنبال تشکیل مجمع، با کاهش فعالیت سیاسی محلی، بر فعالیت مهم تر خود یعنی آموزش و تربیت نسل بعدی مبارزان متمرکز شدند، اما همچنان به دلیل پیوندشان با حزب کمونیست و مجمع، هدف سرکوب استعمارگران بودند. برای مثال، بخش سنگالی RDA در ۱۳ آوریل ۱۹۵۰، تظاهراتی علیه فرانکو در مقابل کنسولگری اسپانیا در داکار سازمان داد. در پی آن ۳۸ عضو مجمع و هسته های مطالعاتی دستگیر شدند که هفت نفرشان حکم تا شش ماه زندان دریافت کردند یا به فرانسه تبعید شدند. واحدهای محلی مجمع که رفته رفته جایگزین گروه های مختلف مطالعاتی و در عین حال آفریقایی تر شده بودند، اوایل دهه ۱۹۵۰، به تشکیلات مجمع جذب شدند.

اتحاد مجمع در نتیجه سرکوب گسترده توسط استعمارگران و موج ضد کمونیسم در فرانسه، به سرعت در هم شکست. فلیکس هوفوئت-بونی، اولین رئیس مجمع که بعدها رئیس جمهور ساحل عاج شد، در سال ۱۹۵۰ در مذاکره با دولت فرانسه توافق کرد در ازای احراز موقعیت سیاسی برای



استقبال ژاک فوکارت، تاجر فرانسوی و مشاور ارشد روسای جمهور فرانسه در امور آفریقا از فلیکس هوفوئنت-بونی در پاریس در ۱۹۷۳.

خود اعضای کمونیست را از جنبش اخراج نماید. به دستور هوفوئنت-بونی اعضای مجمع در مجلس ملی فرانسه، برای پیوستن به جناح میانه‌روی دولت، گروه پارلمانی حزب کمونیست را ترک کردند. این خیانت ستون فقرات مجمع در سراسر آفریقا را شکست و ده سال بعد به سرکوب شدید و اخراج اکثر اعضای متمایل به چپ مجمع منجر شد. این مجمع سرانجام در سال ۱۹۶۰، زمانی که هر یک از احزاب مستقل جدید آفریقا برای توافق بر سر یک خط سیاسی برای تجدید بنا و مسیرهای آینده توسعه کشورهای خود تلاش می‌کردند، به طور کامل فروپاشید.

جمع‌بندی

هسته‌های مطالعاتی چپ پدیده‌ای گذرا در مبارزات طولانی ضد استعماری قرن بیستم بود. آنها را نمی‌توان بیرون از بستر تاریخی‌شان درک کرد. هسته‌ها در مراحل نهایی جنگ جهانی دوم، زمانی که کمونیست‌ها، سوسیال‌دموکرات‌ها و لیبرال‌ها همچنان در مبارزه بین‌المللی علیه فاشیسم متحد بودند، به وجود آمدند. اما زمانی که این جبهه ضد فاشیستی در نیمه دوم دهه ۱۹۴۰ از هم گسیخت، موضع سرسختانه ضد استعماری کمونیست‌ها در تقابل شدید با هواداری لیبرال‌ها و سوسیال‌دموکرات‌های فرانسه از امپریالیسم قرار گرفت و، دستگاه استعمار کم‌ر به تقسیم و نابودی هسته‌های مطالعاتی و جنبش گسترده پان‌آفریقایی بست.

کمبرود اسناد درباره هسته‌های مطالعاتی چپ و دشمنی با سازمان‌های همسوی اتحاد شوروی در جهان سوم سبب شده است تا تاریخچه این گروه‌ها مدت‌ها نادیده گرفته شود؛ کم‌اهمیت جلوه داده شوند یا قربانی سکوت شوند. با این حال، بدون اغراق باید پذیرفت که هسته‌های مطالعاتی تأثیر قابل توجهی بر مبارزات ضد استعماری و توسعه احزاب سیاسی در آفریقا داشتند. با نگاهی به فهرست بلند مبارزان عضو این سازمان‌ها روشن می‌شود که: فلیکس رولان مومیه، لئون ام بابا،

فرانسوا تومبالبايه، روبن ام نیوبه، عثمان و آلسان با، مودیوکیتا، عبدالله دیالو و بسیاری دیگر از این شخصیت‌ها که تاریخ سیاسی آفریقا و مبارزه با استعمار را شکل دادند، در مقاطع مختلف در این هسته‌ها فعال بودند.

اما برخی از برجسته‌ترین اعضای این هسته‌ها و مجمع دمکراتیک آفریقا، در نهایت برای تضمین قدرت خود به مبارزه ضد امپریالیستی در آفریقا خیانت کردند. این، بازتاب روند انشقاقی در جهان سوم است که برخلاف پیشرفت مبارزات ضد استعماری هویدا شد. طبقات بومی که تا آن زمان حول مخالفت خود با استعمار متحد شده بودند، به دنبال آن بودند تا از تضمین منافع خود با تشکیل دولت‌های نواستقلال مطمئن شوند. اما در حالی که چهره‌هایی مانند فلیکس هوفوئت-بونی (ساحل عاج) و لئوپولد سنگور (سنگال) کشورهای خود را دوباره به حلقه نواستعماری فرانسه پیوند می‌زدند، دیگرانی مانند سکوتوره (گینه) و مودیوکیتا (مالی) برای سال‌ها انقلاب اجتماعی ضد امپریالیستی را در آفریقا رهبری کردند.

هسته‌های مطالعاتی چپ، نه تنها نسلی از رزمندگان را گرد هم آوردند، بلکه به سازماندهی نیروهای اتحادیه کارگری در آفریقا مانند اتحادیه عمومی کارگران آفریقای سیاه، بزرگ‌ترین اتحادیه کارگری آفریقا که در سال ۱۹۵۷ به رهبری سکوتوره تأسیس شد، کمک کردند. با توجه به سه هدف اصلی تعیین شده توسط حزب کمونیست فرانسه در سال ۱۹۴۵: تمرکز بیشتر مبارزه بر مردمان محلی، هماهنگی و اتحاد بین اتحادیه‌های کارگری و ایجاد احزاب مترقی ضد استعماری در آفریقا، در مجموع می‌توان ارزیابی مثبتی از تلاش‌های هسته‌های مطالعاتی چپ داشت.

* <https://ifddr.org/en/the-communist-study-groups-in-frances-african-colonies/>

1. Nathan Macé
2. Groupes d'études communistes -GEC
3. Les Groupes d'études communistes (G.E.C.) en Afrique Noire
4. Nguyen Ai Quoc
5. Tours Congress of the French Section of the Workers' International (SFIO)
6. the reformist Section française de l'Internationale ouvrière (SFIO)
7. the revolutionary Section française de l'Internationale communiste (SFIC, later the Parti communiste français)
8. Paul Louis
9. Rif War:
10. Raymond Barbé
11. Saïfoullaye Diallo
12. Groupement des victimes des lois d'exception de l'AOF
13. Groupement d'Action Républicain
14. Front National
15. Amis de Combat, France-URSS
16. Conseil national de la Résistance (CNR)
17. Université Populaire Africaine
18. Abbas Gueye
19. Senegalese Confédération Générale du Travail (CGT)
20. Yaoundé
21. Rassemblement Démocratique Africa (RDA)
22. electoral college
23. Félix Houphouët-Boigny

چگونه مبارزات رهائی بخش ملی آفریقا دموکراسی را به اروپا آورد

نویسنده: ویجی پراشاد / مترجم: م. البرزی
انستیتو تحقیقات اجتماعی، سه قاره / ۲۵ آوریل ۲۰۲۴

توضیح نقاشی: «شعر ما، بیرون در خیابان است»
اثر ماریا هلنا ویرا داسیلوا، ۱۹۷۴.



پنجاه سال پیش، در ۲۵ آوریل ۱۹۷۴، توده‌های عظیم مردم پرتغال در شهرها و روستاها به خیابان‌ها آمدند تا دیکتاتوری فاشیستی استادو نوووا (حکومت نو) را که رسماً در سال ۱۹۲۶ تأسیس شده بود، سرنگون کنند. پرتغال فاشیست - نخست توسط آنتونیو دالیورا سالازار تا سال ۱۹۶۸ و سپس توسط مارسلو کایتانو رهبری می‌شد - در سال ۱۹۴۹ از سوی پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) و سپس از سوی سازمان ملل متحد در سال ۱۹۵۵، و سازمان همکاری و توسعه اقتصادی در سال ۱۹۶۱ به رسمیت شناخته شد و در سال ۱۹۷۲ نیز پیمانی با جامعه اقتصادی اروپا امضا کرد. ایالات متحده و اروپا همکاری نزدیکی با دولت سالازار و کایتانو داشتند و جنایات آنها را نادیده می‌گرفتند.

بیش از ده سال پیش، من از موزه الژوبه - مقاومت و آزادی لیسبون^۴، که شکنجه‌گاه زندانیان سیاسی بین سال‌های ۱۹۲۸ تا ۱۹۶۵ بود، دیدن کردم. در فاصله این سال‌ها، ده‌ها هزار تن از اعضای اتحادیه‌های کارگری، فعالان دانشجویی، کمونیست‌ها و دیگر رزمندگان برای شکنجه به این جا آورده شدند و بسیاری از آن‌ها، با بی‌رحمی تمام کشته شدند. سایه این بی‌رحمی و عادی بودن آن هنوز بر صدها ماجرای دیگر رخ داده در این شکنجه‌گاه، بر فضای آن سنگینی می‌کند. برای نمونه، در ۳۱ ژوئیه ۱۹۵۸ شکنجه‌گران، راثول آلبس^۵ کارگر جوشکار را از زندان الژوبه به طبقه سوم مقر پلیس مخفی می‌برند و از آنجا به پایین پرت می‌کنند تا کشته شود. الوسیا راموس لیس^۶، همسر آوارو

لینس^۷، سفیر وقت برزیل در پرتغال که در آن زمان با اتومبیل از آنجا عبور می‌کرد، شاهد سقوط مرگبار آلبس بود و آن را برای همسرش بازگو می‌کند. هنگامی که سفارت برزیل به وزارت کشور پرتغال مراجعه کرد تا بپرسد چه اتفاقی افتاده است، دیکتاتوری «حکومت نو» پاسخ داد: «دلیلی برای شوکه شدن وجود ندارد. آن^۸ یک کمونیست بی‌ارزش است».

این «کمونیست‌های بی‌ارزش» مانند راثول آلبس بودند که انقلاب ۲۵ آوریل را آغاز کردند، انقلابی که روی موجی از تلاش‌های کارگران در سال ۱۹۷۳ بنا شد. این موج از کارگران فرودگاه در لیسبون شروع شد و بعد نوبت به اعتصاب کارگران نساجی در بارگا و کوویها و اعتصاب کارگران مهندسی در آبیرو و پورتو رسید و با اقدامات کارگران شیشه‌کار در مارینا گراند گسترش بیشتری یافت.

در همین ایام، دیکتاتور کایتانو کتاب پرتغال و آینده^۹ نوشته ژنرال آنتونیو د اسپینولا، تربیت شده فرمانده فاشیست، ژنرال فرانسیسکو فرانکو، در طول جنگ داخلی اسپانیا، را خواند. اسپینولا پیش‌تر فرماندار حکومت نو در گینه بیسائو بود و لشکرکشی در آنگولا را رهبری کرد. کتاب اسپینولا استدلال می‌کند که چرا پرتغال باید به اشغال استعماری خود پایان دهد، زیرا در حال از دست دادن کنترل خود بر آفریقای تحت اشغال پرتغالی‌هاست. کایتانو در خاطراتش نوشت که وی بعد از پایان کتاب فهمید «کودتای نظامی را که می‌توانستم احساس کنم در راه است، حالا [دیگر] اجتناب‌ناپذیر است».

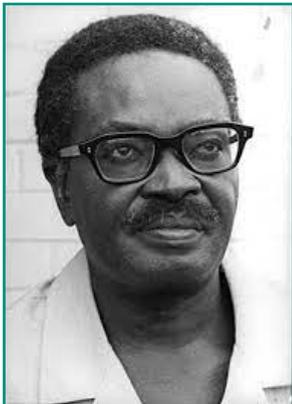
آنچه کایتانو نمی‌توانست پیش‌بینی کند، اتحادی میان کارگران و سربازان (که خود بخشی از طبقه کارگر بودند) در آوریل ۱۹۷۴ بود که مانند یک بمب خبری انعکاس یافت. سربازان از جنگ‌های استعماری به ستوه آمده بودند. جنگ‌هایی که علی‌رغم وحشیگری فوق‌العاده حکومت نو، موفق به سرکوب آمل و آرمان‌های مردم آنگولا، کیپ‌ورد، گینه بیسائو، موزامبیک، و سائو تومه، و پرتگالی‌ها نشده بودند. پیشروی‌های حزب آفریقائی برای استقلال گینه بیسائو و کیپ‌ورد^{۱۰}، جبهه آزادی‌بخش موزامبیک (فرلیمو)^{۱۱}، جنبش مردمی برای آزادی آنگولا (مپلا)^{۱۲}، چشمگیر بودند و ارتش پرتغال بیش از هر زمانی، از قرن ۱۸ به این سو، با از دست دادن سربازان خود مواجه بود. شماری از این تشکلهای اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و آلمان شرقی کمک دریافت می‌کردند، اما با توان و ابتکار خودشان بود که در نهایت در نبرد علیه استعمار پیروز شدند (چنان‌که همکاران ما در مرکز تحقیقات بین‌المللی جمهوری دموکراتیک آلمان آن را مستند کرده‌اند).

در ۹ سپتامبر ۱۹۷۳، سربازانی که به گینه بیسائو اعزام شده بودند در پرتغال گردهم آمدند تا جنبش نیروهای مسلح (ام‌اف‌آ)^{۱۳} را تشکیل دهند. در مارس ۱۹۷۴، جنبش نیروهای مسلح، پیش‌نویس برنامه خود مبنی بر دموکراسی، توسعه و استعمارزدائی را که توسط سرباز مارکسیست،

ارنستو ملو آنتونس^{۱۴} تهیه شده بود، تصویب کرد. هنگامی که انقلاب در ماه آوریل فوران کرد، آنتونس توضیح داد، « جنبش توده ای چند ساعت پس از شروع کودتا، در همان روز، آغاز شد و بلافاصله به یک انقلاب تبدیل شد. وقتی من برنامه جنبش را نوشتم، چنین چیزی را پیش بینی نمی کردم، ولی واقعیت این است که این اتفاق افتاد و نشان داد که ارتش با مردم پرتغال همراه بود». وقتی آنتونس از «ارتش» صحبت می کرد منظورش سربازانی بود که ام اف آ را تشکیل می دادند و درجه شان بالاتر از سروان نبود و ریشه در طبقه کارگری داشتند که از آن می آمدند.

در دسامبر ۱۹۶۰، مجمع عمومی سازمان ملل متحد «ضرورت پایان دادن سریع و بی قید و شرط استعمار در همه اشکال و مظاهر آن» را اعلام کرد. این موضع از سوی رژیم حکومت نورد شد. در سوم آگوست ۱۹۵۹، سربازان استعماری پرتغال به روی ملوانان و کارگران بندر پیژیگوتی در بندر بیسائو آتش گشودند و بیش از پنجاه نفر را کشتند. در ۱۶ ژوئن ۱۹۶۰، در شهر موئدا (موزامبیک)، استعمارگران حکومت نو به روی تظاهرات جمع کوچکی از مردم غیر مسلح مدافعان آزادی ملی که توسط مدیر منطقه دعوت شده بودند تا نظرات خود را بیان کنند، شلیک کردند. هنوز معلوم نیست چند نفر در آن روز کشته شدند. بعد در ۴ ژانویه ۱۹۶۱، اعتصاب باییتا دو کاستر (آنگولا) با سرکوب پرتغالی ها مواجه شد، که در آن بین یک تا ۱۰ هزار آنگولائی کشته شدند. این سه رویداد نشان داد که استعمارگران پرتغالی هیچ گونه جنبش مدنی آزادی خواهانه را تحمل نخواهند کرد. این، حکومت نو بود که مبارزه مسلحانه را به این بخش از آفریقا تحمیل کرد، و حزب آفریقائی برای استقلال گینه بیسائو و کیپ ورد، میلا و فرلیمو را واداشت تا به اسلحه روی آورند.

آگوستینو نتو^{۱۵} (۱۹۲۲-۱۹۷۹) شاعر کمونیست، رهبر میلا، و نخستین رئیس جمهور آنگولای مستقل بود. نتو در شعری به نام کشتار سائوتومه احساس شورش علیه استعمار پرتغال را به تصویر کشید:



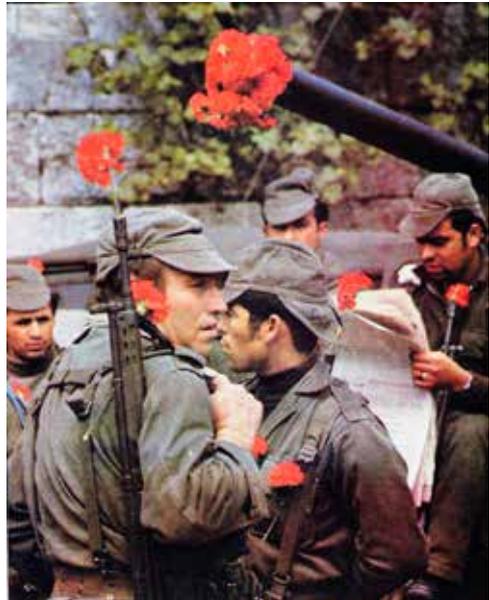
همان زمان بود که در آینه چشم ها بر آتش
اما با خون، اما با زندگی، اما با مرگ،
کشته شدگان مان را پیروز مندانه به خاک سپردیم
و بر گورها بود که
چرایی فداکاری این مردان برای عشق،
برای همراهی
و برای آزادی مان تجسم یافت.
به حکم زمان،
حتی هنگام مواجهه با مرگ

در آب‌های خون‌آلود؛
حتی در شکست‌های کوچکی که
در درون ما
به سوی پیروزی انباشته می‌شوند
سرزمین سبز ساتو تومه
همچنان جزیره عشق خواهد بود.

آن جزیره عشق قرار نبود تنها در آفریقا، از پرایا تا لواندا ساخته شود، بلکه باید سراسر پرتغال را درمی‌نوردید. در ۲۵ آوریل ۱۹۷۴، سلسسته کاپرو^{۱۶}، زن چهل ساله‌ای بود که در رستوران سلف سرویس به نام سر در ساختمان فرانژیناس در خیابان برانکمپ در شهر لیسبون کار می‌کرد. صاحب رستوران به مناسبت سالگرد افتتاح رستوران تصمیم گرفت تعدادی گل میخک به مشتری‌هایش هدیه کند. وقتی سلسسته از وضع انقلابی در شهر حرف زد، صاحب رستوران تصمیم گرفت آن روز رستوران را ببندد و از مشتری‌ها خواست گل‌ها را با خود ببرند. اما سلسسته به سوی مرکز شهر، جایی که رویدادها در آن جریان داشت، رفت. در میان راه تعدادی از سربازها از او سیگار خواستند، او در عوض چند گل میخک در لوله تفنگ آنها گذاشت. این اتفاق افتاد و گل‌فروشان بایژیا تصمیم گرفتند گل میخک سرخ فصلی‌شان را به عنوان نماد به انقلاب تقدیم کنند. به همین دلیل انقلاب ۱۹۷۴ انقلاب گل میخک^{۱۷}، انقلاب گل در برابر تفنگ^{۱۸} نام گرفت.

انقلاب اجتماعی ۱۹۷۴-۱۹۷۵

پرتغال موجب حساسیت و انگیزش تازه‌ای میان اکثریت بزرگی از مردم شد، اما دولت به آن توجهی نکرد و با تشکیل جمهوری سوم، رؤسای جمهوری که همگی از صفوف نظامیان و حکومت نجات ملی بودند را انتصاب کرد: آنتونیو د اسپینولا (آوریل تا سپتامبر ۱۹۷۴)، فرانسیسکو دا کاستا گومس^{۱۹} (سپتامبر ۱۹۷۴ تا ژوئیه ۱۹۷۶)، آنتونیو رامالهو ایانس^{۲۰} (ژوئیه ۱۹۷۶ تا مارس ۱۹۸۶). این رؤسای جمهور از رتبه‌های پائین ارتش نبودند، بلکه ژنرال‌های قدیمی بودند. با این حال، آنها در نهایت مجبور



شدند ساختار قدیمی استعمار حکومت نورا تسلیم کنند و از مستعمرات در آفریقا خارج شوند. آمیلکار کابرال (۱۹۲۴-۱۹۷۳)^{۲۱}، صد سال پیش در ماه سپتامبر به دنیا آمد و بسیار پیش از دیگران برای ساختن تشکیلات آفریقائی علیه استعمار حکومت نو تلاش کرد، ولی زنده نماند تا استقلال مستعمرات آفریقائی پرتغال را به چشم ببیند. کابرال در کنفرانس سه قاره^{۲۲} در سال ۱۹۶۶ در هاوانای کوبا، هشدار داد: خلاص شدن از رژیم کهنه کافی نیست، و حتی دشوارتر از سرنگونی رژیم، ساختن دنیایی نوین است که از دنیای کهنه سر برون می آورد: از پرتغال تا آنگولا، از کیپ ورد تا گینه بیسائو، از موزامبیک تا سائو تومه و پرنسیپه. کابرال گفت که اصلی ترین مبارزه پس از استعمارزدایی، «مبارزه علیه ضعف های خودمان» است. وی ادامه داد، این «مبارزه علیه خود، از همه مشکل تر است» زیرا این نبردی علیه «تضادهای داخلی» جوامع ما است، علیه فقری که زاده استعمار است، و سلسله مراتب رقت بار در تشکیلات فرهنگی ما.

با رهبری افرادی مانند کابرال، مبارزات آزادی بخش در آفریقا نه تنها در کشورهای خود به استقلال دست یافتند؛ بلکه استعمار حکومت نورا هم شکست دادند و کمک کردند تا پای دموکراسی به اروپا برسد. اما این پایان مبارزه نبود. از آن پس، تضادهای جدیدی بروز کرد که بسیاری از آنها امروزه به اشکال مختلف باقی مانده اند و همان طور که کابرال اغلب به عنوان کلمات پایانی سخنرانی خود می گفت: «مبارزه ادامه دارد».

<https://thetricontinental.org/newsletterissue/carnation-revolution/>

1. Estado Novo
2. António de Oliveira Salazar
3. Marcelo Caetano
4. Aljube Museum – Resistance and Freedom
5. Raúl Alves
6. Heloísa Ramos Lins
7. Álvaro Lins
8. وزیر کشور پرتغال برای زندانی کشته شده، با بی اعتنایی از ضمیر it (برای موجودات زنده و غیرزنده بجز انسان) به جای he (ضمیر شخصی) استفاده می کند. درست مانند زبان زهرآلود و غیرانسانی مقامات اسرائیل در باره فلسطینیان که آنها را «مادون انسان» می خوانند.
9. *Portugal and the Future*, by General António de Spínola
10. African Party for the Independence of Guinea-Bissau and Cape Verde (PAIGC)
11. Front for the Liberation of Mozambique (FRELIMO)
12. People's Movement for the Liberation of Angola (MPLA)
13. Armed Forces Movement (MFA)
14. Ernesto Melo Antunes
15. Agostinho Neto (1922–1979)
16. Celeste Caeiro
17. Carnation Revolution
18. a revolution of flowers against guns
19. Francisco da Costa Gomes
20. António Ramalho Eanes
21. Amílcar Cabral (1924–1973)

پکن ۱۹۸۹ و میدان تیان آنمن^۱

بخش سوم و پایانی

ترجمه بیژن رحمانی



نویسنده مقاله ده‌ها توضیح به زبان انگلیسی دارد. علاقمندان می‌توانند برای مطالعه آنها به اصل کتاب که مترجم در پانویس بخش اول (در شماره ۲۲ دانش و امید) معرفی کرده است، مراجعه نمایند.

رهبران جناح رادیکال به‌طور مداوم آن اعتراضات قویاً عقاید غرب برترینی^۱ و این باور را سخ را از خود نشان می‌دادند که غربی‌سازی تنها راه برای پیشرفت چین بود. در این میان، برجسته‌ترین فرد لیئوشیا بو بود، وی در غرب به‌شدت مورد ستایش قرار گرفت و در سال ۲۰۱۰ برنده جایزه صلح نوبل شد. او «یک‌صد سال استعمارگری» در هنگ‌کنگ را آنطور که او مدعی آن است، به‌خاطر بهبود یافتن شرایط آن قلمرو تحسین و ادعا کرد که چین برای آنکه قادر به پیشرفت باشد حداقل به تحمیل ۳۰۰ سال استعمارگری غربی نیاز دارد. عقیده غرب برترینی^۱ را سخ او تقریباً بدیع نبود، و وی در اوایل سال ۱۹۸۸ بیان کرد که: «برگزیدن غربی‌سازی، به‌منزله انتخاب انسان‌بودگی است»، در حالی که علی‌الظاهر فرهنگ فرومایه چین مردمانش را «مستاصل، بزدل، و به‌فنا رفته» رها کرده است.^{۸۲} لیوو در جاهای دیگری نیز به‌طرز مشابهی این باور قوی به ایده غربی که «ماموریت تمدن‌سازی و دموکراتیزه‌کردن» دارد را نشان داده است. مثلاً در خصوص حمله به عراق به‌رهبری

1. Western-supremacist

ایالات متحده بیان می‌دارد:

حمایت من از حمله به عراق دچار تزلزل نخواهد شد. به همان سان، که از بدو امر، اعتقاد داشتم که مداخله نظامی بریتانیا و ایالات متحده ظفرمندان خواهد بود، من هنوز هم سرشار از باور به پیروزی نهایی این متحدین آزادی و آینده دموکراتیک عراق هستم، ولو اگر قوای نظامی بریتانیا و ایالات متحده مجبور باشند تا با برخی از موانع روبرو شوند، همانند آن مواردی که اکنون با آنها مواجه هستند، این باور من تغییری نخواهد پذیرفت... عراقی آزاد، دموکراتیک و آرام از راه خواهد رسید.

تلاش‌های جنگ افروزان غرب در کره و ویتنام، که به وسیله تعداد کثیری از محققین غربی و گروه‌ای به سان نسل‌کشی توصیف شده هر دوی این موارد قویاً توسط لیو مورد تحسین قرار گرفتند. بعدتر اعتقادات علنی لیو، برای او، هم تأمین مالی عظیمی از جانب موقوفه ملی برای دموکراسی به ارمغان آورد، و هم برایش حمایت بسیار قابل ملاحظه‌ای را از سرتاسر جهان غرب به همراه داشت. بیانات لیو توسط بسیاری از رهبران جناح رادیکال آن اعتراض تا حد زیادی مهجور ماند. چراکه اینان نیز عقاید مشابه را ابراز می‌کردند. ما حاصل آرمانی حادثه میدان تیان‌آمن، آنطور که منافع غرب می‌طلبید، می‌بایست چین را تحت قیمومیت رهبری جدیدی قرار می‌داد که چنین مجموعه‌ای از عقاید غرب برترینی داشته باشد. از لیو به خاطر بیاناتش و کنشگری حامی غرب‌اش به شکل بی‌حد و حصری در جهان غرب به عنوان «نلسون ماندلا ی چینی» یاد شد، این نامگذاری اقدامی مضحک بود چراکه ماندلا برای دهه‌ها علیه نظامات و عقاید غرب برترین مبارزه کرد، در حالی که افسار لیو قویاً در دست اینان بود و علناً از منویات آنها حمایت می‌کرد.

در ۱۹۸۹ دخالت غرب در این اعتراض در چین به عملیات جنگ افروزی اطلاعاتی گسترش یافت، که دولت چین، نیروی نظامی آن، و قاطبه مردم آن کشور را هدف قرار می‌داد. صدای امریکا (VOA) از طریق اطلاع رسانی وسیع توسط ماهواره‌هایش ارتش آزادی‌بخش (PLA) را هدف گرفت، و برای چندین بار به دروغ گزارش داد که واحدهای نظامی چین بر روی یکدیگر آتش گشودند و کشور در حال سقوط به جنگ داخلی بود. به نظر می‌رسید که مقصود از این کار کاشت نطفه تشویش و وحشت‌آنی در دل قوای نظامی و دولت چین بوده باشد. در مدت زمان کوتاهی پس از آنکه حملات علیه سربازان در پکن آغاز شد، صدای امریکا گزارش داد که نخست‌وزیر لی پنگ^۲ مورد اصابت گلوله قرار گرفت و دنگ شیائوپنگ نیز در آستانه مرگ بود. این رسانه برنامه‌های تلویزیونی و رادیویی به زبان چینی را به ۱۱ ساعت در شبانه‌روز افزایش داد. رسانه صدای امریکا تمرکز عظیمی بر وقایع میدان تیان‌آمن داشت. میزان برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی آن در خصوص چین، از ۲۰

2. Li Peng

درصد بین چهارم ماه مه و پانزدهم همان ماه، به بیش از ۸۰ درصد پس از چهارم ژوئن رشد کرد. چنین شیوه‌هایی صرفاً منحصر به انجام عملیات علیه چین نبود. برای مثال، دو سال بعد از واقعه میدان تیان‌آنمن، در خلال عملیات طوفان صحرا^۳ به منظور متوقف ساختن و تضعیف روحیه قوای نظامی عراق، ایالات متحده به ارتباطات نظامی عراقی دسترسی پیدا کرد تا دستورات متناقض و بیابانه های تبلیغاتی احمقانه در حجم بسیار زیاد را ارسال کند و طوری وانمود می‌کرد که ارسال این موارد از جانب رهبری عراقی باشد. در اواخر همان سال، زمانی که اتحاد جماهیر شوروی تجزیه شد، ایالات متحده توانست به ارتباطات نظامی شوروی دسترسی پیدا کند تا اطمینان حاصل شود که از هرگونه تلاش برای جلوگیری از تصرف قدرت توسط عناصر طرفدار غرب جلوگیری می‌شود.

پس از متوقف شدن اعتراضات در چهارم ژوئن عملیات‌های اطلاعاتی غربی در چین ادامه پیدا کرد، قابل ملاحظه‌ترین‌شان عملیات پرنده زرد^۴ بود که توسط سازمان سیا (CIA) و آژانس‌های امنیتی بریتانیایی صورت پذیرفت. این عملیات با هدف خارج کردن جاسوسان غربی از چین شکل گرفت. خروج همان‌هایی که جناح رادیکال این اعتراضات را رهبری می‌کردند. ارتباطات نزدیکی که سابق بر این بسیاری از این اشخاص با دستگاه‌های اطلاعاتی غربی داشتند نقش مهمی را در تسهیل خروج‌شان ایفاء کرد، ۱۵ تن از ۲۱ جاسوس بسیار با اهمیت، به طرز موفقیت‌آمیزی به مستعمره بریتانیایی هنگ‌کنگ منتقل شدند.

عملیات پرنده زرد نشان داد که آژانس‌های امنیتی غربی همکاری نزدیکی را با دسته‌های تبهکار داشتند، حمایت از این دسته‌های تبهکار عامل اصلی در موفقیت‌شان بود، برجسته‌ترین این دسته‌ها، گروه تبهکار تثلیث چینی^۵ به رهبری سان یه آن^۶ بود، که در قاچاق انسان، فحشا، قاچاق کالا، اخاذی، جعل اسناد، قمار غیرقانونی، و قاچاق مواد مخدر دست داشت. این سازمان جنایتکار در راستای عملیات پرنده زرد از طریق سازمان سیا (CIA) به تسلیحات و تجهیزات پیشرفته مجهز شد. همچنین می‌دانیم که اعضای این گروه تبهکار در هنگ‌کنگ در تأمین مالی عملیات پرنده زرد شدیداً دخیل بودند. این قبیل از سازمان‌ها در سرتاسر آسیای شرقی سابقه مشارکت بسیار طولانی همسو با منافع غرب دارند تا جایی که تاریخ این مشارکت به جنگ‌های تریاک باز می‌گردد. در خلال جنگ سرد این مشارکت به طرز هرچه بیشتری در جریان بود، که تا حدی به دلیل خوف از نظم کمونیستی، و مبارزه شدید آن نظم علیه جرم و جنایت و قاچاق بود که می‌توانست به توانایی‌شان برای اجرای عملیات خاتمه دهد.

گروه‌هایی که وظیفه تخلیه جاسوسان را داشتند به سرزمین اصلی چین گسیل شدند، بنا به قول

۳. Operation Desert Storm دومین مرحله عملیاتی از جنگ خلیج (Gulf War) بین ۱۸ ژانویه تا ۲۸ فوریه ۱۹۹۱.
4. Operation Yellowbird or Operation Siskin
5. traid
6. Sun Yee On

عموم از طریق هنگ‌کنگ، اینان به عینک‌های دید در شب، علامت‌دهنده‌های فروسرخ، ادوات رمزنگاری، و وسایل گریم برای کمک به تغییر چهره جاسوسان مجهز شدند. رهبران این اعتراض به سرعت به غرب - در وهله اول به ایالات متحده و فرانسه - منتقل شدند. مجله نیوزویک از این اشخاص به‌عنوان «معشوقه‌های رسانه‌ای میدان تیان‌آنمن» نام برد، و عملیات‌های مداوم‌شان علیه دولت چین از شهرهای این کشورها را بیانگر یک کودتای معنی‌دار تبلیغاتی غرب دانست.

خانم چای لینگ که در غرب به «ژاندارک چینی» موسوم بود، همان کسی که از اشتیاق‌اش برای تحریک دولت به قتل عام معترضین سخن گفت، در زمره آن اشخاصی بود که از چین خارج کردند. به پاس فعالیت‌هایش و به خاطر وجهه‌اش همچون مبارزی در راه غربی‌سازی اورسماً دو مرتبه نامزد دریافت جایزه صلح نوبل شد و از وی برای حضور در دانشگاه پرینستون دعوت رسمی به عمل آمد، او در دانشکده امور بین‌الملل و عمومی وودرو ویلسون^۷ و در رشته روابط بین‌الملل به تحصیل پرداخت. لینگ بدل به یک مسیحی بنیادگرا شد، که در سال ۲۰۰۹ به اطلاع عموم رسید، و متعاقباً او اسباب میزبانی جمع‌آوری اعانات برای سیاستمداران راست افراطی در ایالات متحده را فراهم آورد، حال آنکه همسر امریکایی او به نام روبرت مگین^۸ بین سال‌های ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۳ به‌عنوان رئیس حزب جمهوری خواه ماساچوست مشغول به خدمت بود. خانم لینگ هشت مرتبه در کنگره امریکا علیه حکومت چین شهادت داد. در خصوص دیدگاه او در باره چینی که به لحاظ سیاسی غربی شده و پایان یافتن نقش حزب، لینگ بیان کرد: «چین قطعاً در آینده به دموکراسی دست خواهد یافت ولیکن در آنجا چیزی بهتر از دموکراسی برقرار خواهد بود، چیزی شبیه به بهشت. تمامی اشک‌های ما زدوده خواهد شد. در آنجا خبری از اندوه یا مرگ نخواهد بود». او گفت که «در همه اوقات آموزه‌های عیسی مسیح» به کردارش «انگیزه بخشیده و آن را هدایت کرده» است.

چین و غرب پس از واقعه میدان تیان‌آنمن

با توجه به اینکه ارتش آزادی‌بخش خلق صرفاً عکس‌العمل‌های خفیفی را در پاسخ به حمله افراط‌گرایان از بین جماعت معترضین از خود نشان داد، و قوای نظامی از سقوط دربی نظمی پرهیز کردند، مداخله غرب به‌منظور بی‌ثبات‌سازی چین به موفقیت چندانی نائل نیامد. در نتیجه، چین به مسیرش در جهت رشد اقتصادی ادامه داد، و در حالی که معیارهای زندگی به طرز قابل توجهی رشد می‌کرد، نهایتاً حزب حاکم اقدام سختگیرانه‌تری علیه فساد را اتخاذ کرد. چین در سال ۲۰۱۴ به‌عنوان بزرگ‌ترین اقتصاد جهان پا به عرصه ظهور گذاشت، و تا خاتمه سال ۲۰۲۰ تولید ناخالص داخلی‌ای (GDP) داشت که یک‌ششم از تولید ناخالص داخلی امریکا بزرگ‌تر بود. تا آن زمان صنایع

7. Woodrow Wilson School of Public and International Affairs

8. Robert A. Maginn Jr

چین به نحوی ایجاد شدند تا بر بسیاری از زمینه‌های فناوری سطح بالا سلطه یابند، که دامنه آن از هوش مصنوعی گرفته تا فناوری 5G را در بر می‌گیرد. در مقابل، اتحاد شوروی که در ۱۹۸۹ چندین و چند دهه در تکنولوژی سطح بالا و توسعه اقتصادی‌اش از چین سرآمدتر بود، دو سال پس از آن زمان به شکل ناگواری در دام بی‌ثبات‌سازی گرفتار آمد که به بالکانیزه‌شدنش، به سقوط ۴۵ درصدی در اقتصادش، به از دست رفتن بخش بزرگی از زیرساخت صنعتی‌اش، به سقوطی ناگهانی در میزان امید به زندگی و به بالا رفتن شدید نرخ‌های فقر منتهی شد. عاقبتش مرگ میلیون‌ها انسان و قاچاق صدها هزار نفر از زنان برای بردگی گرفته شدن در اروپای غربی و ایالات متحده در دهه ۱۹۹۰ بود. بلافاصله در خلال دوران پسا جنگ سرد، احتمال بالکانیزه کردن چین به حاکمیت‌های کوچک‌تر صراحتاً در غرب محل بحث قرار گرفت، دقیقاً به معنای همان فرایندی که در اتحاد جماهیر شوروی در جریان بود. در خصوص مورد اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، این فرایند به حاکمیت‌های تجزیه‌شده از اتحاد شوروی منجر شد که پس از اینکه علی‌الظاهر تحت لوای یک ابرقدرت واحد متحد شده بودند، برای سه دهه آتی بخش بزرگی از نیروی‌شان را صرف جنگیدن با یکدیگر کردند؛ اتفاقی که هژمونی غرب را بی‌همورد کرد.

از این رو، تظاهرات ۱۹۸۹ نمایانگر نقطه عطفی سرنوشت‌ساز در تاریخ چین بود که این کشور را از تقدیری بسیار تیره و تار رها کنید، و منجر به برکناری ژائو ژیانگ از مسند قدرت شد؛ همان شخصی که متهم به حمایت علنی از عناصر حامی غرب در این جنبش اعتراضی بود. برخی از تحلیلگران، همچون هال براندز، محقق روابط بین‌الملل، واقعه ژوئن ۱۹۸۹ را به مثابه سرآغاز مرحله جدیدی در روابط چین با غرب معنا کردند: جنگ سردی که به دلیل لفاظی‌های غرب در جهت تغییر دادن پکن به صورت ناگهانی و شدید می‌توانست با گذر زمان به تشدید آن منجر شود. در سال ۲۰۱۹ براندز مدعی شد که واقعه ۱۹۸۹ «مغایرت‌های سیاسی بنیادین در سرشت رقابت امروزین میان چین و ایالات متحده» را برجسته ساخت، و به عنوان یک «اخطار اولیه» عمل کرد که قرار نیست چین همانند آنچه که حاکمیت‌های کمونیست بلوک شوروی انجام دادند، به دنبال غربی‌سازی نظام اقتصادی‌اش برود.

در واقع، سه دهه بعدتر یعنی آن هنگام که چین به راحتی - در بین چندین و چند مورد از معیارهای بسیار مهم - در تولید ناخالص داخلی، در هزینه خرید ادوات نظامی، و در انتشارات علمی، از ایالات متحده پیشی جست، تندروهای واشینگتن افرادی مانند رئیس اسبق سازمان سیا (CIA) مایک پمپئی^۹ نسبت به بی‌خیالی غرب در سال ۱۹۸۹ شکوه سرد دادند. با بهره جستن از کشتار عام دروغین میدان تیان آنمن همچون مستمسکی، بسیاری مدعی شدند که آن هنگام که

9. Mike Pompeo

چین بسیار ضعیف تر بود، غرب می‌بایست تا با اتخاذ اقداماتی بیش از پیش خصمانه، به موجودیت چین به عنوان هم‌اورد قدرت غرب خاتمه دهد.

حادثه تیان‌آن‌من با مداخلات متعدد غرب در سراسر جهان کمونیستی که دولت‌های پیمان ورشو و یوگسلاوی را هدف قرار داده بود، مصادف شد، که در بیشتر موارد نه بر اقدام نظامی، بلکه بر قابلیت‌های جدید جنگ اطلاعاتی و برپروش و حمایت از واحدهای شبه‌نظامی طرفدار غرب متکی بودند. معهداً، آن هنگام که چین با ثبات شد، غرب به گونه‌ای برنامه‌ریزی کرد تا برای حفظ تسلط بر افکار عمومی، ادعای بی‌پشتوانه قتل عام یکجانبه دانشجویان معترض - که هرگز هم به وقوع نپیوست - را ترویج و پکن را متهم کند: دروغ‌پراکنی شنیعی در جهت مقاصد تبلیغاتی. این کشتار عام مدعایی به شکل ادامه‌داری همچون دست‌آویزی به کار گرفته می‌شود تا از طریق آن، سیاست‌های دشمنانه محدود شده‌ای را علیه چین دنبال کند. سیاست‌هایی از قبیل تحریم‌های اقتصادی، تحریم‌های تسلیحاتی، تعلیق وام‌های بانک جهانی و بانک توسعه آسیایی، و الغاء بسیاری از پروژه‌های سرمایه‌گذاری. علی‌رغم این موارد، پکن توانست تا از منافع بخش خصوصی غرب بهره‌برداری کند، منافعی که در تضاد با مصالح ژئوپلیتیکی ملل غربی قرار داشتند، و شرکت‌های عمده را به سمتی سوق داد تا برای عادی‌سازی این قید و بندها فشار وارد آورند، تا تجارت سریع‌اً از سر گرفته شود و بیشتر تحریم‌ها نیز برداشته شوند. ظرفیت پیش پا افتاده دسترسی به بازارهای چینی و نیروی کار آن این بهره‌برداری را برای چین میسر کرد. کانادا، که در این مورد سرسختانه‌ترین حالت ممکن را برگزید، و تحریم‌ها را برای مدت چهار سال ابقاء کرد، در نهایت مجبور به تقلیل آنها شد چرا که کانادا حتی از قافله کشورهای غربی هم جدا افتاده بود. ایضاً منابع چینی بر این عقیده بودند که بریتانیا از مدعیات یک کشتار عام در میدان تیان‌آن‌من، همچون مستمسکی برای عدول از تفاهات دوجانبه در خصوص بازگشت مستعمره هنگ‌کنگ به پکن استفاده کرد.

در اطراف و اکناف جهان غرب مراسم یادبودی برپا شد تا رسماً یاد و خاطره آن کسانی که در راه مبارزه برای غربی‌سازی در میدان تیان‌آن‌من علی‌الظاهر سلاخی شده بودند را زنده نگاه دارد روایتی خودستایانه که در آن واحد هم به دشمن آسیای شرقی آنگ میزد و هم ارزشهای غربی و سامان سیاسی غرب را بر تارک آسمان مینشانند. در بسیاری از موارد، همانند زندانیان جنگ کره که آنجا را جبراً به مقصد کشورهای همسو با غرب ترک کردند (به فصل دوم کتاب مراجعه کنید)، برای جا انداختن این روایت در اذهان عموم مکرراً تأکید ورزیدند که منافع دولت چین در مغایرت با مصالح عالی مردمان اش قرار داشت، و دنیای غرب در کنار مردم چین ایستاد و معرفی امیدها و امیال آینده آنها بود. منابع غالب درباره زده‌های ۱۹۸۹ هاله بدآوازه‌ای را در مرکزی‌ترین نقطه پکن شکل دادند، که هر ساله به شکل غیر محسوسی با ارجاع گسترده به رسانه‌های غرب در چهارم ژوئن به

جهان یادآوری می‌کنند که در رویارویی با آن حادثه «چین چگونه کشوری» بود. اشاعه افسانه یک کشتار عام عامل بسیار مهمی برای حالت دادن به باورهای ظاهری مردمان غرب و سایر مردمان دنیا در نظم جهانی پسا جنگ سرد بود؛ و چین و دیگر کشورهای را که در آنجا، پروژه غربی کردن نظامات سیاسی‌شان شکست خوردند، قاطعانه به مانند اشرار نشان می‌داد. از این روی، کشتار عام مدعایی میدان تیان‌آنمن به مهم‌ترین بخش از یک فراروایت جدید شکل داد که چین را برای عصر نوینی از روابط پسا جنگ سرد احاطه می‌کند.

برای بیش از یک دهه، هنگامی که چین در سرخط خبرها قرار می‌گرفت، ادعای قتل عام میدان تیان‌آنمن ایده مرجع بسیار مهمی را برای مباحثی فراهم می‌ساخت که چین را به احاطه خود در می‌آوردند. برای مثال، در پیش و در خلال سفر رئیس جمهوری ایالات متحده بیل کلینتون به پکن در سال ۱۹۹۸، روزنامه نیویورک پُست در خصوص میدان تیان‌آنمن از آن به عنوان «مذبحی برای سلاخی دانشجویان» یاد کرد. روزنامه یواس‌ای تودی در روز بعد -۲۶ ژوئن- در باره میدان تیان‌آنمن نوشت که آنجا محلی بود که «در آن تظاهرات کنندگان حامی دموکراسی در خاک و خون غلطیدند»، و وال استریت ژورنال بیان کرد که «قتل عام میدان تیان‌آنمن» مکانی بود که لشکریان نظامی «صدها تن و یا بیش از آن» را به قتل رساندند. در حین برگزاری بازی‌های المپیک تابستانی ۲۰۰۸ پکن، که در آن هنگام رسانه‌های بین‌المللی در پایتخت چین حضور داشتند، گزارشگران غربی از میدان تیان‌آنمن به عنوان «قلب سوخته» چین یاد کردند: از قرار معلوم نمادی از خباث چینی‌ها که افکار غربی به شکل گسترده‌ای ادعا می‌کردند بر روی بازی‌های المپیک سایه افکند، هر چند که این بازی‌ها تقریباً به شکل بی‌عیب و نقصی به انجام رسید.

همانطور که در روزنامه ژاپن تایمز در جولای ۲۰۰۸ بیان شد:^{۱۱}

با نزدیک‌تر شدن به المپیک پکن ما شاهد تلاش‌های بیشتری برای یادآوری جهانی در خصوص کشتار عام مدعایی دانشجویان دموکراسی خواه در میدان تیان‌آنمن پکن در چهارم ژوئن ۱۹۸۹ بودیم. نیویورک تایمز، که کوشش بسیاری برای اشاعه حکایت اصلی آتش‌گشودن لشکریان نظامی با لاقیدی هر چه تمام‌تر به روی دانشجویان معترض را به خرج داد، اخیراً چندین و چند مقاله منتشر کرد که در آنها شدیداً از باب اخلاقی به این قتل عام مدعایی انتقاد وارد می‌کند، من جمله در یکی از این مقالات پیشنهاد می‌دهد که باید به نشانه مخالفت المپیک را ترک کرد. سایر رسانه‌ها، از جمله روزنامه‌های عموماً میانه‌روی بریتانیایی همچون گاردین^{۱۲} و ایندپندنت^{۱۳} و روزنامه استرالیایی سیدنی مورنینگ هرالد،^{۱۳} نیز هم‌نظر با نیویورک تایمز بودند. هیچ کدام از این رسانه‌ها

۱۰. این عبارات مصاحبه‌گری کلازک با روزنامه ژاپن تایمز است

11. The Guardian

12. The Independent

13. The Sydney Morning Herald

تمایلی برای انتشار رده‌هایی نسبت به مقاله نیویورک تایمز نداشتند. این کوششی تحسین برانگیز است، خصوصاً با در نظر گرفتن ادله محکمی که نشان می‌دهند کشتار عام میدان تیان‌آنمن به وقوع نپیوست... آسیب از جانب افسانه تیان‌آنمن ادامه دارد.

در دهه ابتدایی قرن بیست و یکم تغییر رویکرد هیئت دولت باراک اوباما برای چرخش به سمت آسیا بر آتش تنش‌های بزرگ‌تر با پکن دامن زد و دفاع در برابر چین تبدیل به اولویت اول سیاست خارجی ایالات متحده شد. از آن زمان بود که چنین تلاش‌هایی توسط خبررسانی‌های اخبار غربی به منظور زنده‌نگاه داشتن این داستان و یادآوری آن برای شکل دادن به افکار عمومی درباره چین افزایش یافت. از باب نمونه، مجله تایم در سال ۲۰۱۹ حادثه میدان تیان‌آنمن را درسی امین سالگرد آن به قرار پیش‌رو مختصراً تشریح کرد: «کشاکش خونین پکن با دموکراسی».

در حالی که اطلاعات از طبقه بندی خارج شده تا به امروز تضاد مستقیمی با این نقل قول دارند که «کشتار عام در میدان تیان‌آنمن صدها نفر، یا شاید هزاران تن را به کام مرگ کشاند». این مقاله تا حد زیادی نمایانگر گرایشی کلی‌تر در پوشش رسانه‌ای غرب بود. از اوایل دهه دوم قرن بیست و یکم، همانطور که روابط ایالات متحده و چین به پایین‌ترین سطح خود از دهه ۱۹۶۰ به این طرف رسید، مراسم هنری بزرگداشتِ خاطره میدان تیان‌آنمن به شکل روزافزونی بدل به فصل مشترک جهان غرب شد. در خصوص نمونه‌هایی از این بزرگداشت‌های هنری، شهر نیویورک به تنهایی طیف وسیعی از این موارد را در بر می‌گرفت؛ از داستان عاشقانه دو مرد همجنس‌گرا به نام مرثیه تیان‌آنمن که در ماه مارس سال ۲۰۲۲ اکران شد، تا تئاتر موزیکال خیابان برادوی^{۱۴} زیر عنوان تیان‌آنمن: یک نمایش موزیکال جدید که اولین اکران عمومی آن در سال ۲۰۲۳ برگزار گردید.

برای دهه‌ها در غرب قتل عام مدعایی در میدان تیان‌آنمن به عنوان نشانه‌ای از سرشت دولت چین تعبیر شده است، و همچنین آن را به مثابه سطح تقریباً منحصر به فردی از بی‌اخلاقی در این کشور نشان می‌دهند. این نحوه تعبیر تضاد بسیار شدیدی با آن شیوه‌ای دارد که رسانه‌های غربی برای پوشش رسانه‌ای سایر منازعات میان صاحب‌منصبان و معترضان یا شورشیان در پیش گرفتند، خصوصاً آن هنگام که این اعتراضات در کشورهای رخ داده باشد که هم‌سویی بسیار نزدیکی با منافع غرب دارند. مثال درخور توجه برای آن، استقرار ارتش ایالات متحده در خلال دهه ۱۹۶۰ به منظور سرکوب تظاهرات مسالمت‌آمیز دانشجویان بود، که گاه‌ها به کشتار دانشجویان منتهی می‌شد.^{۱۵} دانشجویان امریکایی هیچ سربازی را به دار نیاویختند، هیچ بمب‌آش‌زایی را به سمت

۱۴. Broadway، نام خیابانی در شهر نیویورک که محل سرگرمی‌های مختلف است، از جمله سالن‌های تئاتر در این مکان مستقر هستند.

۱۵. مقصود نگارنده آن است که در دهه ۱۹۶۰ که مصادف با جنگ ویتنام بود، ارتش امریکا برای سرکوب تظاهرات صلح‌آمیز دانشجویان مکرراً در دانشگاه‌های مختلف مستقر شد که در یکی از آن موارد سرکوب به دانشجویان شلیک کردند.

خودروهای نظامی پرتاب نکردند یا ابداً دارایی عمومی‌ای را به آتش نکشیدند، و مطلقاً سربازی هم کشته یا مجروح نشد. این خشونت‌ورزی کاملاً یک‌طرفه بود. در حالی قتل عام مدعایی در میدان تیان‌آنمن از اساس رابطه نزدیکی با ماهیت بنیادین حاکمیت چین داشت، که بین کشتار واقعاً حقیقی دانشجویان در امریکا با ماهیت بنیادین آن حاکمیت هیچ رابطه مشابه ناچیزی هم وجود ندارد.

دیگر مثال قابل ذکر اقدام نظامی به خوبی مستندشده‌ای از دولت گره جنوبی به منظور سرکوب قیام دانشجویی گوانگ‌ژو در ماه مه ۱۹۸۰ بود، که نیروی نظامی ایالات متحده شدیداً در سرکوب آن دخالت کرد و مرگ و میری با تلفاتی بین ۱۰۰۰ و ۲۰۰۰ نفر برای آن تخمین زده شد. در حالی در آنجا هیچ حمله جدی علیه پلیس یا نیروهای امنیتی به منظور تحریک آنها برای استفاده از قوه مرگبار صورت نگرفت، که رسانه‌ها و رهبران سیاسی غرب به کلی منکر قضیه شدند.

در ونزوئلا که تظاهرات ۲۷ فوریه ۱۹۸۹ آغاز شد، صدها و بنا به برخی از تخمین‌ها چندین هزار تن از معترضان کشته شدند. از آنجا که دولت هم‌سو با غرب ونزوئلا^{۱۶} مسئول این کشتار بود، این حادثه در مطبوعات غربی ندرتاً بازتاب پیدا کرد.

در هند سوء مدیریت شورش‌ها توسط پلیس در ایالت بیهار در ۱۹۸۹ به صورت تخمینی جان ۱۰۰۰ انسان را گرفت، و البته پوشش رسانه‌ای اندکی در غرب به آن اختصاص داده شد. این رویکرد منابع غربی برای کم‌اهمیت جلوه‌دادن قتل عام‌ها در حاکمیت‌هایی با روابط دوستانه، به دهه‌ها پیش باز می‌گردد.

یک نمونه قابل ذکر در این خصوص در سال ۱۹۶۱ اتفاق افتاد، هنگامی که پلیس فرانسه بر روی معترضان مسالمت‌جویی آنکه فتنه‌انگیزی کرده باشند آتش گشود و تخمین زده شد که ۳۰۰ نفر از آنها در پاریس کشته شدند. رئیس پلیس فرانسه که دستور این قتل عام را صادر کرد، پس از چندی ارتقاء درجه یافت و نشان لژیون دونور^{۱۷} را دریافت کرد، حال آنکه بایگانی پلیس تا دهه ۱۹۹۰ بر روی هر کسی که به دنبال تحقیق و تفحص بود، مکتوم ماند. در تضاد شدید با نحوه پوشش رسانه‌ای از واقعه تیان‌آنمن، شیوه خبررسانی رسانه‌های غربی همچون تایم و واشنگتن پست شدیداً در راستای کم‌اهمیت جلوه‌دادن این کشتار عام بود، چرا که این قتل عام را کشوری غربی مرتکب شد.

اگر پنج سال قبل از ۱۹۸۹ تظاهراتی در پکن اتفاق می‌افتاد، یعنی آن هنگام که چین شریک ارزشمند ایالات متحده در برابر اتحاد جماهیر شوروی بود، احتمال بسیار اندکی وجود داشت که

۱۶. مقصود، دولت خیمی رامون لوسینچی (Jaime Ramón Lusinchi) است، لوسینچی از فوریه ۱۹۸۴ تا فوریه ۱۹۸۹ عهده‌دار ریاست جمهوری ونزوئلا بود. معترضان در ونزوئلا در شورش‌هایی که به کاراکازو (Caracazo) موسوم است در واکنش به اصلاحات اقتصادی نتولیرالی که به بالا رفتن قیمت گازوئیل و حمل و نقل منجر شد دست به تظاهرات زدند.

17. Ordre national de la Légion d'honneur

چند بحث و بررسی ویژه

بازیگران غربی بر روی آن سرمایه‌گذاری کنند تا بی‌ثبات‌سازی و بدنام‌کردن حاکمیت چین را ترفیع دهند. حتی اگر کشتار عامی چندین سال زودتر به وقوع می‌پیوست، احتمالاً کم‌ترین پوشش خبری را به خود اختصاص می‌داد، بسیار شبیه به پوشش رسانه‌ای منازعات در گوانگ‌ژو، پاریس یا کاراکاس. تنها به دلیل پایان جنگ سرد بود که بی‌ثبات‌کردن چین و جعل روایت‌هایی که این کشور را بدنام می‌کرد، دوباره با منافع غرب هم‌سو شد.



اگر پنج سال قبل از ۱۹۸۹ تظاهراتی در پکن اتفاق می‌افتاد، یعنی آن هنگام که چین شریک ارزشمند ایالات متحده در برابر اتحاد جماهیر شوروی بود، احتمال بسیار اندکی وجود داشت که بازیگران غربی بر روی آن سرمایه‌گذاری کنند تا بی‌ثبات‌سازی و بدنام‌کردن حاکمیت چین را ترفیع دهند. حتی اگر کشتار عامی چندین سال زودتر به وقوع می‌پیوست، احتمالاً کم‌ترین پوشش خبری را به خود اختصاص می‌داد، بسیار شبیه به پوشش رسانه‌ای منازعات در گوانگ‌ژو، پاریس یا کاراکاس. تنها به دلیل پایان جنگ سرد بود که بی‌ثبات‌کردن چین و جعل روایت‌هایی که این کشور را بدنام می‌کرد، دوباره با منافع غرب هم‌سو شد.

چین، روسیه و تحولات روابط بین‌الملل



سفر دو روزه ولادیمیر پوتین به جمهوری خلق چین

چین و روسیه:

تقویت دوستی متقابل و محکومیت «استعمار نو» و نظامی‌گری غرب

پوتین و شی در پکن: گام‌هایی به سوی قرن بیست‌ویکم

سفر شی جین‌پینگ به اروپا «جداسازی» را به چالش کشید

چین و روسیه، با تقویت دوستی متقابل، «استعمار نو» غرب و نظامی‌گری آمریکا را محکوم می‌کنند

نوشته بن نورتن، ژئوپولیتیکال اکونومی، می ۲۰۲۴ / برگردان: فرشید واحدیان



پوتین با شی جین پینگ در پکن دیدار کرد، در این دیدار، چین و روسیه بیانیه مشترکی را منتشر کردند که طی آن ضمن محکوم کردن «استعمار و سلطه‌جویی» غرب، از جهان چند قطبی و حضور بیشتر جنوب جهانی حمایت کرده و خواستار دلارزدایی و گسترش بریکس شدند.

اعمال هرچه بیشتر تحریم‌های ایالات متحده علیه چین و روسیه، تنها قدرت‌های ناحیه اوراسیا را به هم نزدیک‌تر کرده است. چهل و سومین دیدار رهبران این دو کشور در ماه مه در پکن، نشانه‌ای از این روند است. در این دیدار، رؤسای جمهوری شی جین پینگ و ولادیمیر پوتین، بیانیه مشترکی را برای گرامی‌داشت هفتاد و پنجمین سالگرد روابط دیپلماتیک میان دو کشور امضا کردند. در این سند، چین و روسیه، «استعمار و سلطه‌جویی» غربی را محکوم کرده و خواستار ایجاد جهانی چند قطبی با افزایش حضور کشورهای جنوب جهانی شده و از دلارزدایی و گسترش بریکس حمایت کردند. آنچه در ادامه می‌آید خلاصه‌ای از نکات اصلی مطرح شده در این سند است که از ترجمه ماشینی سند اصلی به زبان چینی اقتباس شده است:

روابط چین و روسیه «در بالاترین سطح تاریخی خود» قرار دارد.

در بیانیه مشترک تأکید شده که روابط چین و روسیه «اکنون در بالاترین سطح خود در تاریخ است» و «مشارکت میان دو کشور پدیده‌ای موقتی نیست». قدرت‌های اوراسیا تأکید کردند که

«این یک مشارکت جامع استراتژیک به منظور هماهنگی برای عصر جدید» و «مشخصه آن پیگیری سیاست غیر متعهدها و عدم رویارویی و مخالفت با کشورهای ثالث» است. مسکو حمایت خود را از اصل چین واحد و مخالفت با جدایی طلبی تایوان ابراز کرد، پکن نیز، نیازهای امنیت ملی روسیه را به رسمیت شناخته و قاطعانه مخالفت خود را با مداخله خارجی در امور داخلی آن کشور اعلام کرد.

حمایت از جنوب جهانی

در گذشته نیز چنین تعهداتی اعلام شده بود. اما نکته منحصربه‌فرد در این بیانیه، نقش برجسته‌ای است که دو دولت چین و روسیه «برای موقعیت رو به رشد قدرت‌های نوظهور در جنوب جهانی» قایل شده‌اند. پکن و مسکو نوشته‌اند، نفوذ فزاینده جنوب جهانی می‌تواند «سبب بازتوزیع منابع، فرصت‌ها، و توان توسعه به نفع بازارهای نوظهور و کشورهای در حال توسعه شده و روند دموکراتیزه شدن روابط بین‌المللی را تسریع نماید». در این راستا، آنها خواستار «فضای مناسب و سالم همکاری بین‌المللی با آفریقا» شدند. آنها همچنین اظهار امیدواری کردند «در حمایت از کشورهای آفریقا برای حل مشکلات آفریقا به روش خود آنها» کوشش نمایند.

چین و روسیه به «تعمیق همکاری با آسه‌آن» (اتحادیه کشورهای جنوب شرقی آسیا) و «ارتقا و تحکیم موقعیت کانونی آن در چارچوب چندجانبه‌گرایی در منطقه آسیا و اقیانوسیه» متعهد شدند. در عین حال، هر دو کشور بر هدف خود در «تقویت همکاری استراتژیک در امور آمریکای لاتین و کارائیب» با ذکر سازمان‌های مهم منطقه‌ای مانند جامعه کشورهای آمریکای لاتین و کارائیب (سیلاک)، بازار مشترک جنوبی (مرکوسور) و اتحاد بولیواری برای ما مردم آمریکا (آلبا) تأکید نمودند. (نکته قابل توجه اینکه در این بیانیه هیچ‌گونه اشاره‌ای به همکاری با سازمان کشورهای آمریکایی (ا.ا.ی.اس) که تحت سلطه ایالات متحده و ابزاری در دست واشنگتن برای تحمیل اراده سیاسی خود بر منطقه است، نشده است.)

«تشکیل جهانی چندقطبی»

چین و روسیه با تأکید بر ضرورت حضور بیشتر نمایندگان جنوب جهانی در عرصه بین‌المللی، خاطر نشان کردند: «در مقابل، کشورهای که به دنبال سلطه‌جویی و اعمال سیاست زور هستند، برخلاف این روند حرکت کرده و تلاش می‌کنند نظم بین‌المللی به رسمیت شناخته شده مبتنی بر حقوق بین‌الملل را زیر پا گذاشته و آن را با قوانین خود ساخته جایگزین نمایند».

قدرت‌های اوراسیا تأکید کردند «در پی ساختن جهانی چندقطبی» هستند. «دنیا بی چندقطبی،

عدالانه، و مبتنی بر روابط دموکراتیک بین‌المللی».

پکن و مسکو نوشته‌اند: «هر دو طرف بر این باورند که همه کشورهای حق دارند به طور مستقل الگوهای توسعه و نظام‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی خود را بر اساس شرایط ملی و خواست مردم خود انتخاب کنند و همچنین مخالف دخالت در امور داخلی کشورهای مستقل، تحریم‌های یک‌جانبه بدون مبنای حقوق بین‌الملل یا مجوز شورای امنیت سازمان ملل متحد، هستند.» آنها تأکید کردند: «نواستعمار و سلطه‌طلبی، کاملاً با روند کنونی جهان در تضاد است.»

چین و روسیه در پیامی صریح به ایالات متحده و اتحادیه اروپا اعلام کردند «از کشورهای و اتحادیه‌های مربوطه می‌خواهند تا از اتخاذ سیاست‌های تقابلی و مداخله در امور داخلی سایر کشورها، برهم زدن ساختارهای امنیتی موجود، ساختن «مناطق حفاظت شده»، دامن زدن به تنش‌های منطقه‌ای و حمایت از درگیری میان بلوک‌ها، دست بردارند.»

در این بیانیه، شی و پوتین همچنین متعهد شدند تا همکاری‌های نظامی را بین دو کشور، از جمله از طریق آموزش و رزمایش‌های مشترک تقویت نمایند.

دلارزدایی و تجارت با ارزهای محلی

چین و روسیه اعلام کردند که مصمم به دلارزدایی بیشتر بوده و با برنامه‌ریزی به دنبال «افزایش سهم ارزهای محلی در تجارت دوجانبه، تأمین مالی و سایر فعالیت‌های اقتصادی» هستند.

به گزارش سرگئی لاوروف وزیر امور خارجه روسیه، در ماه آوریل، اکنون بیش از ۹۰ درصد تجارت دوجانبه بین همسایگان، با ارزهای محلی آنها، یوان و روبل انجام می‌شود. دلار و یورو تقریباً به طور کامل از معاملات دو طرف حذف شده است.

فایننشال تایمز در ماه مه گزارش داد: «پیوندهای اقتصادی بین دو طرف در حال شکوفایی است». تجارت دوجانبه چین و روسیه در سال ۲۰۲۳ به ۲۴۰ میلیارد دلار رسید، که به معنای افزایش ۲۶ درصدی تنها در عرض یک سال است. در سال ۲۰۲۳، روسیه از عربستان سعودی به عنوان بزرگ‌ترین تأمین‌کننده نفت چین، پیشی گرفت.

گسترش بریکس و تقویت سازمان همکاری شانگهای

چین و روسیه در بیانیه مشترک، حمایت خود از گسترش بیشتر بریکس را ابراز کردند و وعده دادند تا «با ارتقای ادغام اعضای جدید در مکانیسم‌های موجود همکاری بریکس، در پی یافتن روش‌های مشارکت بیشتر میان کشورهای عضو بریکس باشند». آنها متعهد شدند «به حفظ روح حاکم بر بریکس ادامه داده، و تأثیر سازوکار آن در امور بین‌المللی و تعیین مشی همکاری میان

کشورها را عمیق‌تر نمایند». پکن و مسکو بار دیگر بر دل‌آزادایی پافشاری کردند و «به‌طور مؤثر در پی تعمیق گفتگو پیرامون استفاده از ارزهای محلی، ابزارهای پرداخت و پلتفرم‌های معاملات تجاری هستند». آنها همچنین از خواست کشورها برای «تقویت حضور کشورهای «جنوب جهانی» در سیستم مدیریت اقتصادی جهان» حمایت کردند.

آنها نوشته‌اند: «هر دو طرف از عضویت اتحادیه آفریقا در گروه جی ۲۰ استقبال می‌کنند و مایلند برای منافع مشترک بازارهای نوظهور و کشورهای در حال توسعه، تلاش‌های سازنده‌ای انجام دهند». دو قدرت اوراسیا همچنین امیدوارند تا نهادهای چندجانبه جدیدی مانند سازمان همکاری شانگهای را تقویت کنند تا «نقش بیشتری در ایجاد نظم بین‌المللی چندقطبی جدید، نظمی عادلانه و باثبات، ایفا نمایند».

حمایت از سیستم بین الملل مبتنی بر قانون با مرکزیت سازمان ملل متحد

در حالی که مقامات دولتی و کارشناسان رسانه‌ای غرب، اغلب چین و روسیه را به «تجدیدنظرطلبی» متهم می‌کنند، پکن و مسکو در بیانیه مشترک خود خواستار تقویت نظام بین‌المللی مبتنی بر قوانین با مرکزیت سازمان ملل شدند. شی و بوتین به صراحت اعلام کردند، آنچه با آن مخالفند، تلاش قدرت‌های غربی برای جایگزینی این نظام با مفهوم مبهم «نظم بین‌المللی مبتنی بر قوانین خاص آنهاست».

آنها نوشته‌اند: «هر دو طرف بر تعهد خود برای ایجاد یک ساختار بین‌المللی چندقطبی عادلانه‌تر و پایدارتر، با احترام و رعایت کامل و بدون قید و شرط اهداف و اصول منشور ملل متحد، و حمایت از چندجانبه‌گرایی واقعی، تأکید دارند». دو کشور تقویت گروه دوستداران دفاع از منشور سازمان ملل را پیشنهاد می‌کنند.

محکوم کردن نظامی‌گری و «تفکر جنگ سرد» آمریکا

چین و روسیه با انتقاد از ایالات متحده برای نظامی‌سازی جهان نوشته‌اند: «هر دو طرف بار دیگر نگرانی جدی خود را در مورد تلاش‌های ایالات متحده برای برهم زدن ثبات استراتژیک، به منظور حفظ برتری مطلق نظامی خود ابراز می‌کنند». به گفته آنها، واشنگتن در تلاش است تا «استقرار موشک در سراسر جهان را عادی کند» و افزودند: «هر دو طرف، این اقدامات شدیداً بی‌ثبات‌کننده را که مستقیماً امنیت چین و روسیه را تهدید می‌کند، به شدت محکوم می‌کنند و در پی هماهنگی و همکاری بیشتر برای مقابله با اقدامات غیرسازنده و سیاست خصمانه به اصطلاح «مهار دوگانه» آمریکا علیه چین و روسیه هستند».

پکن و مسکو با اشاره به جمهوری دموکراتیک کره (معروف به کره شمالی) نوشته‌اند: «با اقدامات تهدیدآمیز آمریکا و متحدانش در عرصه نظامی، و تحریک رویارویی با جمهوری دموکراتیک خلق کره و تشدید تنش در شبه جزیره کره که می‌تواند منجر به درگیری مسلحانه شود، مخالف هستیم».

«هر دو طرف از ایالات متحده می‌خواهند تا اقدامات مؤثری را برای کاهش تنش‌های نظامی، ایجاد شرایط مساعد برای توقف ارباب، تحریم‌ها و سرکوب؛ و ترویج مذاکرات بین کره شمالی و سایر کشورهای درگیر، براساس اصل احترام متقابل و با توجه به نگرانی‌های امنیتی طرفین اتخاذ کند». آنها تأکید کردند: «راهکارهای سیاسی و دیپلماتیک تنها راه حل همه مشکلات شبه جزیره کره است».

آنها همچنین «نگرانی جدی خود را برای ثبات استراتژیک منطقه آسیا و اقیانوسیه در رابطه با پیامدهای مشارکت امنیتی سه جانبه آکوس (AUKUS) از جهات مختلف، ابراز کردند».

مخالفت با نظامی کردن فضا

پکن و مسکو به صراحت اعلام کردند: «مخالفت تلاش‌های کشورهای برای نظامی کردن فضای ماورای جو هستند». هر دو کشور اعلام کردند بر «ارتقای ابتکار بین‌المللی و تعهد سیاسی مبنی بر عدم استقرار تسلیحات در فضای ماورای جو در مقیاس جهانی» توافق دارند و «این امر برای حفظ صلح جهانی، امنیت برابر و غیرقابل تقلیل همه کشورها ضروری است».

مبارزه با تغییرات اقلیمی از طریق انتقال امکانات مالی از شمال به جنوب

در مورد تغییرات اقلیمی، چین و روسیه «تعهد خود نسبت به اهداف، اصول و چارچوب بنیادی کنوانسیون سازمان ملل متحد در مورد تغییرات اقلیمی و موافقت‌نامه پاریس» بار دیگر یادآور شدند. آنها بر «اهمیت حیاتی حمایت مالی کشورهای توسعه یافته از کشورهای در حال توسعه برای کاهش میانگین افزایش دمای جهانی و سازگاری با اثرات نامطلوب تغییرات آب و هوایی» تأکید کردند.

شی و پوتین همچنین همکاری با همه کشورها «برای ایجاد معاهدات الزام‌آور قانونی برای اصلاح آلودگی محیط زیست ناشی از زباله‌های پلاستیکی» پیشنهاد کردند.

<https://geopoliticeconomy.com/2024/05/25/china-russia-west-neocolonialism-us-militarism/>

پوتین و شی در پکن: گام‌هایی به سوی قرن بیست‌ویکم

پاتریک لاورنس (شیرپست، ۱۸ مه ۲۰۲۴) / برگردان: طلعه حسنی



دیدار پوتین و شی در ساختمان تالار خلق در پکن، ۱۶ مه ۲۰۲۴

ولادیمیر پوتین و شی جین پینگ، رؤسای جمهور روسیه و چین با دیدار در پکن و سپس مذاکرات دو روزه در هاربین در شمال شرقی چین که جمعه (۱۷ مه ۲۰۲۴ / ۲۸ اردیبهشت ۱۴۰۳) پایان یافت، دیدار دیگری را به ۴۰ دیدار پیشین خود افزودند. آن دو ساعت ۹:۵۵ عصر پنجشنبه به وقت پکن، پس از پایان کار یک روزه، پشت میز نشستند تا به قول شی با «اعضای رسانه‌ها» صحبت کنند.

مقامات غربی و رسانه‌هایی که در خدمت آنها هستند، طبق معمول، تمام تلاش خود را به کار بستند تا دیدار اخیر رهبران روسیه و چین را بی اهمیت جلوه دهند: نیازی به توجه ندارد، تنها دیدار دو اقدارگرایی است که چیزی جز دشمنی مشترک‌شان با غرب آنها را به هم گره زده است. [اما] نباید اهمیت آنچه پوتین و شی این هفته به یکدیگر و به بقیه بشریت گفتند را نادیده گرفت. جهان یک بار دیگر دَوران کرد.

ابتدا کرملین متن خود را از «بیانیه مطبوعاتی بعد از مذاکرات روسیه و چین» منتشر کرد. دو رئیس جمهور به نوبت صحبت کردند: اول شی، میزبان، و سپس پوتین. این گزیده‌ای از سخنان شی جین پینگ است: ما بیانیه‌های مشترکی پیرامون تقویت مشارکت جامع و همکاری استراتژیک بین جمهوری خلق چین و فدراسیون روسیه را برای دورانی نوامضا کردیم... چین و روسیه با نشان دادن راه‌هایی برای بنای روابطی از نوع جدید بین دولت‌ها و همکاری با یکدیگر به عنوان دو قدرت بزرگ همسایه بر اساس اصول احترام و برابری، به عنوان یک الگو عمل کرده‌اند.

شی چند دقیقه‌ای در همین راستا صحبت کرد و پوتین برگفته‌های شی افزود: «گفت‌وگوهای ما مجدداً تأیید کرد که روسیه و چین دیدگاه‌های مشابه یا یکسانی پیرامون بسیاری از مسائل بین‌المللی و منطقه‌ای دارند. هر دو کشور سیاست خارجی مستقل و متکی به خود دارند. ما با هم کار می‌کنیم تا نظم جهانی چندقطبی عادلانه‌تر و دموکراتیک‌تر را بر پایه نقش مرکزی سازمان ملل متحد و شورای امنیت آن، قوانین بین‌المللی، تنوع فرهنگی و تمدنی، و همچنین تعادلی مدنظر همه اعضای جامعه بین‌المللی ایجاد کنیم.»

دو نکته مشخصاً در این اظهارات قابل توجه است.

اول، ماه‌هاست که رسانه‌های غربی گزارش می‌دهند، درست زیر ظاهر قضیه، بین پکن و مسکو شکافی وجود دارد؛ چینی‌ها مداخله نظامی روسیه در اوکراین را تأیید نمی‌کنند؛ روابط دو جانبه، بدون فایده‌چندانی برای چین، به شدت به نفع روسیه نامتعادل است؛ و از این حرف‌ها... اکنون می‌توان دید که همه این‌ها مزخرف است. شی و پوتین در گزارش کوتاه خود به رسانه‌ها و بعد از آن در دیگر بیانیه‌ها، این نکته را تصریح کردند که بین این دو قدرت پیش‌تاز غیرغربی عملاً هیچ فاصله‌ای وجود ندارد. در مورد مسئله اوکراین، ملزم به یادآوری این نکته هستیم که، چین با آگاهی از تحریکات غرب، بسیار سنجیده بی‌طرف بوده است. روسیه [نیز] هرگز بیش از این نخواسته است. اگر شی و پوتین - در واقع به عنوان دوستان یکدیگر و نیز دولتمردان کشور خود - در طول سال‌ها کوشیده‌اند تا نزدیکی دو ملت خود را به نمایش بگذارند، دو روزی را که در این هفته با هم سپری کردند، بنا بر گفته پنج‌شنبه پوتین، تأکید علنی دگر باره‌ای بر تعهد مشترک آنها به «دنیای چندقطبی منصفانه‌تر و دموکراتیک‌تر» است. ما به شما گفته‌ایم که ساختن یک نظم جهانی نوینی را آغاز کرده‌ایم. شاید آنها هم گفته باشند. ما آماده این پروژه هستیم. با هم و همراه دیگران این کار را انجام خواهیم داد.

دوم، و مرتبط با مورد فوق، بیانیه مشترک ۱۶ ماه مه آنها را کمی از دور نگاه کنیم. بجز آنچه در آن هست، چه چیزی آشکارا در آن وجود ندارد؟ خبری از غرب در آن نیست! لحن بیانیه به شکل چشمگیری با اعتماد به نفس و کاملاً متکی به خود است. دو رهبر نمی‌توانستند از این روشن‌تر بگویند: نظم جهانی نوینی که از آن صحبت می‌کنند، ابتکاری است که غیرغربی‌ها آن را پیش خواهند برد، خواه جهان آتلانتیک موافقت کند یا بخواهد در ساخت آن شرکت کند یا نه.

در چند هفته اول سال جاری، سرگئی لاوروف یک کنفرانس مطبوعاتی برگزار کرد که در آن اهمیت بیشتر نشست اخیر چین و روسیه را از پیش یادآور شد. وزیر امور خارجه روسیه در آغاز سال ۲۰۲۴ در بررسی روابط خارجی روسیه از اعضای «حلقه نزدیک» مسکو - همگی کشورهای غیرغربی که تعدادی از آنها به شکل سنتی همسوی ایالات متحده‌اند - نام برد. لاوروف قصد مسکو

برای «حذف هرگونه وابستگی به غرب» را اعلام کرد. این گزارش خبرگزاری روسی تاس است. من همان موقع نظرم را درباره اظهارات لاوروف در این راستا بیان کردم.

من از گوردون هان، یکی از محققین روسیه و اوراسیا که کنفرانس مطبوعاتی لاوروف را دقیق‌تر از هر کسی که می‌شناسم بررسی کرده است، نقل قولی آوردم. وی در بخشی از The Duran، برنامه اینترنتی روزانه‌ای که در لندن تهیه می‌شود، صحبت می‌کرد. اظهارات هان، برای نگاه دقیق‌تر به آنچه که در آخرین نشست پوتین و شی گذشت، هنوز ارزش بازخوانی دارد:

«اکنون به نظر می‌آید که دیگر غرب «طرف» روسیه نیست... روسیه همیشه خود را به درستی می‌شناخته؛ انگیزه‌های خود را داشته؛ و در رابطه با اروپا خود را مدیریت کرده است. اما حالا پوتین از آن رویگردان شده است. پوتین گفت دیگر قرار نیست ما خودمان را معرفی کنیم و از چشم اروپایی به خودمان نگاه کنیم. در حال حاضر، ما تمام تخم مرغ‌های خود را در یک سبد قرار خواهیم داد و آن اوراسیاست... این رابطه نزدیک دوجانبه، با اروپا به عنوان «شریک» روسیه، روبه پایان است.»

به گزارش رویترز، یکی از بیانیه‌های مشترکی که دو رهبر امضا کردند و شی به آن اشاره کرد، دارای ۷ هزار کلمه است و در سایت‌های رسمی دولت‌های چین و روسیه در دسترس عموم قرار گرفته‌اند. محتوی این بیانیه نشان می‌دهد، شی جین‌پینگ و ولادیمیر پوتین مصمم‌اند که قرن بیست و یکم را در خدمت نظم نوین جهانی، که هر دو به عنوان هدف اصلی خود از آن نام می‌برند، طی کنند.

زمان برگزاری این نشست نیز قابل توجه است. امسال ۷۵مین سالگرد روابط دیپلماتیک چین و روسیه است. اتحاد جماهیر شوروی اولین کشوری بود که پس از اعلام جمهوری خلق توسط مائو، روابط رسمی خود با چین را برقرار کرد. مائو اول اکتبر ۱۹۴۹ پکن را تصرف کرد و اتحاد جماهیر شوروی در دوم اکتبر (فردای آن روز) آن را به رسمیت شناخت. شی و پوتین در اشاره به این مناسبت به روشنی قصد دارند تا این تاریخ را استحکام بخشند. آنها می‌خواهند بگویند که این یک مشارکت ساده و گذرا نیست.

نکته بلافاصل در این رابطه اینکه، رژیم بایدن در ماه‌های اخیر دسته‌ای از مقامات خود را، یکی بعد از دیگری به چین فرستاده تا همگی چین را با تهدید فهرست طولانی‌تری از تحریم‌ها، کنترل‌های صادراتی، و تعرفه‌هایی که برای کند کردن یا تخریب روند توسعه اقتصادی این کشور طراحی شده‌اند، به زانو درآورند. بلینکن، وزیر امور خارجه، در اواخر ماه گذشته سفر سه روزه‌ای به پکن داشت. وی در این سفر چین را نسبت به «پیامدهای» وضعیت شومی که در صورت متوقف نکردن عرضه کالاهای «دو منظوره» به روسیه، آنها مایل‌اند برای واشنگتن فراهم سازند، تهدید کرد. منظور از کالاهای «دو منظوره»، نیمه‌هادی‌ها، قطعات صنعتی و مواردی از این دست است که بنا بر ادعای ایالات متحده می‌توانند کاربردهای نظامی داشته باشند.

استقبال بسیار گرم اخیر شی از پوتین، چیزی نیست مگر پاسخی گزنده به این تهدیدها و تلاش‌ها برای اعمال زور. آیا این یک کم‌محلّی یا گوش‌مالی ضمنی بود؟ شاید این‌طور به نظر آید، اما اشتباه است اگر این‌طور فهمیده شود. شی جین‌پینگ تنها با میزبانی رهبر روسیه، بزرگ‌ترین بی‌اعتنایی به ایالات متحده و سیاست‌گذاران واشنگتن و پیروانش در فرآیند آتلانتیک را در کل دوران پس از جنگ به نمایش گذاشت.

اگر پوتین، همان‌طور که خبرگزاری تاس در شروع سال به خوبی منعکس کرد، قصد قطع وابستگی روسیه به غرب را دارد، علی‌الظاهر شی هم به نوعی به همان موضع متعهد است. البته روابط چین با غرب گسترده‌تر و پیچیده‌تر است، زیرا آمریکا و کشورهای اروپایی به تولید و سرمایه‌گذاری اقتصادی چین به مراتب بیشتر وابسته‌اند. اما شی و پوتین درک مشترکی از حرکت تاریخی دارند که بسیار فراتر از فهم بلینکن و بقیه رژیم بایدن است. هر دو رهبر این هفته تأکید کردند که مطمئن هستند که عناصر تعیین‌کننده‌ای که دوران جدید ما - از نظر اقتصادی، سیاسی و حتی فلسفی - را توصیف می‌کنند، دیگر در جهان آتلانتیک قرار ندارند.

و بدین ترتیب آنها این هفته را به پایان بردند.

پوتین و شی دو سال و چند ماه پیش در آستانه المپیک زمستانی پکن «بیانیه مشترک درباره روابط بین‌الملل در ورود به عصر جدید و توسعه پایدار جهانی» خود را به طرز چشمگیری به اطلاع عموم رساندند. این نوعی اعلان مقصود در ۵۵۰۰ کلمه بود. دو رهبر در این بیانیه، تحلیلی از ژئوپلیتیک جهانی و بی‌نظمی که آن زمان مانند اکنون جهان را تهدید می‌کرد، ارائه دادند. آنها با نگاهی به آینده، «نظم جهانی جدید» را - که این عبارت را رسمیت بخشید - به عنوان میرم‌ترین ضرورت این سیاره اعلام کردند. این «بیانیه مشترک» مهم‌ترین سند سیاسی است که در قرن بیست و یکم تاکنون به پیش برده شده است.

آخرین نشست پوتین و شی نشان‌دهنده تعهد دوباره قابل توجهی به اصول مندرج در بیانیه ۴ فوریه ۲۰۲۲ است. بنا بر اظهارات شی، این دو، بار دیگر تعهد خود به بازسازی «یک سیستم روابط بین‌الملل با محوریت سازمان ملل و یک نظم بین‌المللی مبتنی بر حقوق بین‌الملل» را اعلام کردند. شی توضیح داد: «ما مواضع خود را در پلتفرم‌های چندجانبه مانند سازمان ملل متحد، مجمع همکاری اقتصادی آسیا و اقیانوسیه (APEC) و گروه ۲۰ کشور پیشرفته و با درآمد متوسط (G20) برای سرعت بخشیدن به ظهور یک جهان چند قطبی و اقتصاد جهانی مبتنی بر چندجانبه‌گرایی واقعی هماهنگ کرده‌ایم.»

این چهارمین اصل از پنج اصل اصلی است که شی در اظهارات خود به رسانه‌ها اعلام کرد. وی در رابطه با آخرین اصل گفت: «اصل پنجم به تشویق و پشتیبانی از حل و فصل سیاسی برای نقاط

حساس به نفع حقیقت و عدالت می‌پردازد. جهان امروز هنوز گرفتار ذهنیت جنگ سرد است. آرزوها برای تأمین هژمونی یکجانبه، رویارویی مبتنی بر بلوک، و سیاست قدرت، تهدیدی مستقیم برای صلح و امنیت برای همه کشورهای جهان است.»

هژمونی یکجانبه، رویارویی مبتنی بر بلوک:

این نوع زبان برای کسانی که اظهارات علنی مقامات ارشد چینی، به ویژه شی و وانگ یی، وزیر امور خارجه را در چند سال گذشته دنبال کرده‌اند، آشناست. مقاله‌ای در ۱۶ ماه مه توسط شورای دولتی جمهوری خلق چین منتشر شد که به پنج اصل چوئن لای (Zhou Enlai) که در اواسط دهه ۱۹۵۰ برای تعریف سیاست خارجی چین فرموله شده بود، اشاره دارد. به نظر می‌آید پنج اصل شی نسخه به‌روز شده پنج اصل چو باشند.

اصول چو، که توسط جنبش غیرمتعهدها در کنفرانس معروف سوکارنو در باندونگ در سال ۱۹۵۵ پذیرفته شد، به زبان ساده شامل این موارد هستند: احترام به حاکمیت دیگران، احترام به تمامیت ارضی، عدم مداخله در امور داخلی دیگران، تعهد به اقدام برای منافع متقابل و تعهد به همزیستی مسالمت‌آمیز. این اصول به عنوان پانویس در بیانیه‌های چین و روسیه وقتی دو طرف «بیانیه مشترک» را دو سال پیش منتشر کردند، آمده است. این اصول اکنون بار دیگر به طور علنی ارائه می‌شوند. به نظر ضروری می‌آید تا آنهایی که سال آینده حول نظم نوین جهانی گرد هم می‌آیند، این اصول را مانند جنبش غیرمتعهدها در ۷۰ سال پیش بپذیرند.

نکته مهمی که باید در این رابطه گفت اینک، نه شی و نه پوتین در برابر ایالات متحده یا متحدان ترانس‌آتلانتیک آن «صف» نکشیده‌اند. و هیچکدام در مقابل همکاری با ایالات متحده یا بقیه کشورهای غربی که به دیگران برای ایجاد نظم جدید پیوندند، نخواهند ایستاد. این مجموعه مقامات آمریکایی و کسانی که در رسانه‌های آنها کار می‌کنند است که فقط به دنبال تأیید خواست خود هستند که چین و روسیه همیشه باید به عنوان دشمنان خطرناک آنها، به ویژه ایالات متحده در نظر گرفته شوند.

مرکز تحلیل سیاست اروپا (CEPA) در آستانه نشست پوتین و شی مطلبی با عنوان «محور چین - روسیه، آینده شومی را خبر می‌دهد» منتشر کرد. مسلماً CEPA یکی از آن گروه‌های جامعه مدنی تا مغز استخوان نئولیبرال واشنگتن است و در حالی که کاملاً هوادار «تقابلات بلوکی» است حرفی از تأمین‌کنندگان مالی خود نمی‌زند. در عین حال، برداشت این مرکز از روابط چین و روسیه نمونه چیزی است که این هفته در رسانه‌های جدی‌تر جریان اصلی مشاهده کردیم.

رویترز در ۱۵ ماه مه گزارش داد: «پوتین و شی وعده عصر جدیدی را دادند و ایالات متحده را محکوم کردند.» نیویورک تایمز همان روز نوشت: «آقای شی روسیه را وزنه تعادلی مهمی در رقابت

چین با ایالات متحده می‌داند. و در ادامه توضیح داد: «انتظار می‌رود دور رهبر، جبهه متحدی ارائه نمایند. اما آنها برنامه‌های متفاوتی دارند.»

آنها این چیزهای تأسف بار را از کجا می‌آورند؟ هیچ کس این هفته در پکن آمریکا را محکوم نکرد. آیا در این مقطع سؤالی پیرامون اتحاد چین و روسیه وجود دارد؟ در هیچ از یک از اطلاعاتی که تاکنون از این نشست بیرون آمده، آیا می‌توان «برنامه‌های رقابتی» پیدا کرد؟ این‌ها همه جعلیات غرب محور با هدف حفظ این تصور عمومی است که گویا روسیه و چین دشمنان سخت یکدیگرند، در حالی که این واقعیت بسیار مهم را پنهان می‌کنند که تنها چیزی که چین و روسیه در نگاه به غرب با آن مخالفت دارند، قدرت هژمونیک است.

به تعبیر هالیوودی، از قرار معلوم اجلاس‌هایی که پوتین و شی به آن دل‌باخته‌اند، بسیار پر بارند. و این همانی است که باید باشد. لحظه، یک لحظه بزرگ تاریخی است. ما شاهد یک تغییر عظیم در قدرت جهانی هستیم - در ابعادی که مدعیان رهبری غرب و خادمان آنها در رسانه‌ها قادر به پنهان کردن این واقعیت از دیدرس ما نیستند. اما با تعمیق و گسترش روابط چین و روسیه - «همکاری استراتژیک»، عبارتی که این هفته مکرراً استفاده شد و در فرهنگ لغت دو جانبه تازه است - استحکام وجودی این روابط غیرقابل انکار است.

همانطور که هر دو طرف با احساس مسرت در این هفته یادآور شدند، تجارت دو جانبه در سال گذشته به ۲۴۰ میلیارد دلار رسید که ۴۰ میلیارد دلار بالاتر از هدف اعلام شده بود. به گزارش بی‌بی‌سی اینسایدر در ماه مارس، تجارت دو طرفه در دو ماه اول سال جاری به ۳۷ میلیارد دلار رسید که مجموعاً ۲۲۲ میلیارد دلار را در سال ۲۰۲۴، کمی کمتر از رقم سال گذشته، نشان می‌دهد. اما آمار تجارت معمولاً از یک ماه به ماه بعد افزایش می‌یابد. گمرک چین، تجارت ۷۶ میلیارد دلاری را در چهار ماهه اول سال جاری گزارش داد که در راستای پیش‌بینی ۳۰۰ میلیارد دلاری برای سال ۲۰۲۵



است. این به معنای افزایش ۲۵ درصدی در طول دو سال است. به همان اندازه که حجم و ارزش پولی این مبادله تجاری مهم است، ارزی هم که با آن این تجارت انجام می‌شود حائز اهمیت است. چین سال‌هاست که خواهان بین‌المللی کردن یوان است و جنگ روسیه در اوکراین اهمیت بالایی آن را ثابت کرده است. در حال حاضر نزدیک به یک چهارم واردات روسیه به یوان انجام می‌شود، در حالی که تا چند سال پیش تنها ۴ درصد بود. بنابراین تعجبی ندارد وقتی بفهمیم در سال گذشته یوان به عنوان پرمعامله‌ترین ارز در بازار مبادلات خارجی مسکواز دلار پیشی گرفت.

نفت، گاز، مواد معدنی و سایر منابع به سمت شرق از روسیه به چین، وکالاها و فناوری تولید شده به سمت غرب از چین به روسیه می‌روند. یعنی درکل، خطوط لوله و تانکرها در یک جهت، و حمل‌ونقل ریلی در جهت دیگر فعال هستند. بلومبرگ در ماه مارس گزارش داد، روسیه برای بهبود خطوط ریلی خود به / از مراکز صنعتی چین هزینه‌های زیادی می‌کند. بازم تعجبی ندارد که بفهمیم هم‌زمان با صحبت ما، چگونه روابط اقتصادی در حال گسترده‌تر شدن است.

همکاری در تحقیقات انرژی هسته‌ای، تحقیقات مرتبط با امور دفاعی، تحقیقات فناوری بالا

به نظر می‌رسد بخش‌های اقتصادی کمی وجود دارند که پکن و مسکو کنار گذاشته باشند. اما چیزی که بیش از همه مورد توجه است، رشد فعالیت در عرصه‌های کوچک اقتصاد چین است. شرکت‌های کوچک تجاری تا تولیدکنندگان داروی چینی علاقمندند بدانند بازار روسیه در چه وضعیتی است. این موضوع رابطه مردم با مردم است، و می‌توان فهمید که این برای رهبران روس و چین در تقویت درازمدت و پایدار روابط خود حائز اهمیت است.

به همین دلیل، یا یکی از دلایل، شی پوتین را برای دومین روز از نشست خود به هاربین دعوت کرد. هاربین یکی از جالب‌ترین شهرهای چین است. روس‌ها این شهر مدرن را پس از تکمیل یک خط ریلی در شمال شرقی چین در سال‌های اول قرن گذشته ساختند. معماری آن ترکیبی جهانی متأثر از معماری روسی، اروپایی و چینی است. شی و پوتین با قدم زدن در بلوارهای شهر هاربین در مقابل دوربین‌ها، عمق و میزان صمیمیت روابط چین و روسیه و درکل ماهیت ارگانیک آن را به نمایش گذاشتند. کاری که بهتر از این نمی‌شد انجام داد.

برای رسیدن به یک نظم جهانی نوین در قرن بیست‌ویکم که روسیه، چین و بقیه کشورهای غیرغربی خواهان آن هستند، راهی طولانی در پیش است. و قطعاً به آن خواهند رسید. در این هفته چند گام مهم در این راستا در پکن و هاربین برداشته شد. چرخ تاریخ این‌گونه می‌چرخد.

* در برگردان این متن، برخی جملات منتسب به نویسنده حذف شده است.

<https://scheerpost.com/18/05/2024/patrick-lawrence-putin-and-xi-in-beijing-steps-into-the21-st-century/>

سفر شی جین‌پینگ به اروپا «جدا سازی» را به چالش کشید

منبع: نیو ایسترن آوتلوک

نویسنده: سلمان رفیع شیخ / مترجم: م. البرزی



زمان افزایش تعرفه اخیر بایدن بر خودروه‌های الکتریکی چینی وارداتی به آمریکا، نمی‌توانست از این به موقع‌تر باشد و چنین پیام روشنی را نه تنها به مردم آمریکا، بلکه به متحدان آمریکا نیز ارسال کند. درست هنگامی که «شی» از اروپا بازدید می‌کرد، واشنگتن افزایش صد درصدی تعرفه بر خودروه‌های الکتریکی ساخت چین را اعلام کرد. این افزایش برای چین ۱۸ میلیارد دلار هزینه خواهد داشت. هرچند این اقدام ظاهراً برای حمایت از تولیدکنندگان داخلی ایالات متحده انجام شده است، اما در واقع بخشی از طرح بزرگ‌تر «جدا سازی» از چین است - طرحی که بایدن از دولت ترامپ به ارث برده است، و در صورت انتخاب شدن ترامپ، ادامه خواهد یافت. حتی اگر بایدن مجدداً انتخاب شود، «جدا سازی» تشدید خواهد شد، زیرا در حال حاضر این دستورکار قاطع دو حزبی است. با این حال، موفقیت آمریکا وابسته به میزان حمایتی است که ایالات متحده می‌تواند از متحدان جهانی خود، به ویژه از کشورهای اروپایی دریافت کند. مدتی است که اروپا در قبال این سیاست رفتاری متزلزل و متناقض داشته است. سال گذشته اروپا سیاست «ریسک‌زدایی» را اتخاذ کرد، اما تأثیر - و [چگونگی] پذیرش - آن مبهم و ناروشن بوده است. یکی از دلایل اصلی این امر شکافی است که در سیاست اروپا در مقابل چین وجود دارد. دیدار اخیر شی از اروپا اختلافات درونی این قاره را بیش از پیش آشکار کرد و نشان داد که ترجمان حمایت دو حزبی آمریکا از سیاست

«جداسازی» به حمایت از فرآیند تانک چقدر دشوار خواهد بود.

در سوی دیگر، چین نیز مشوق‌هایی عرضه می‌کند که ناآید گزفتش برای کشورهای اروپایی بسیار دشوارتر است. هسته مرکزی ایده «جداسازی» واشنگتن این است که چین تهدیدی برای نظم جهانی به رهبری آمریکا است و تعامل با چین چیزی جز ضرر به همراه ندارد. اما اقدامات چین تصویر کاملاً متفاوتی را ارائه می‌دهند. برای نمونه، دعوت اخیر از صربستان برای پیوستن به بریکس پلاس حرکتی بسیار هوشمندانه به معنای معرفی بریکس پلاس به اروپاست. این امر بنا بر تعریف خود، سیاستی همگرایانه است تا مضمون تجزیه در «جداسازی». این پیام چین بسیار گویا است.

هرچند، این بدان معنا نیست که این پیام در سراسر قاره به خوبی دریافت می‌شود و تنش‌ها، از جمله تنش‌هایی که از سوی واشنگتن تحمیل می‌شوند، به سرعت از میان خواهند رفت. به هر تقدیر واقعیت قابل توجه این است که شی جین‌پینگ در سفر به فرانسه ۱۸ توافقنامه جدید امضا کرد، و همان‌جا با مکرون و رئیس‌جمهور اتحادیه اروپا، اورسلا فون در لاین، ملاقات کرد.

تردیدی وجود ندارد که کشورهای اتحادیه اروپا در مورد حمایت چین از روسیه و یا «دوستی نامحدود» بین پکن و مسکو نگرانند. اما این قضیه یک طرف دیگر نیز دارد. اگر کشورهای اروپایی، مانند فرانسه، نگران این دوستی هستند، نگران هژمونی آمریکا و عدم تمایل واشنگتن به تفویض خودمختاری راهبردی به اروپا در قبال مسائل کلیدی جهانی هم، که بیشتر مربوط به واشنگتن است تا اروپا، هستند. بنابراین، یک رابطه صمیمانه، اگر نه کاملاً دوستانه، با چین، برای فرانسه مفید است. این صمیمیت، برای مثال، در هدایای خاصی که مکرون به شی تقدیم کرد، مشهود بود.

در این زمینه، مجارستان شاهد تحولات بیشتری بود. سرفصل سفر شی جین‌پینگ، اعلام پروژه خط آهن دو میلیارد یورویی بود. این پروژه افزون بر چندین پروژه چند میلیاردی دیگر است که چین در کشورهای عضو اتحادیه اروپا به دست آورده است. این‌ها شامل پروژه‌ای برای ساخت کارخانه خودروهای برقی و یک کارخانه تولید باتری به ارزش ۷/۸ میلیارد دلار می‌شوند. چین در حال حاضر با بیش از ۱۷ میلیارد دلار بزرگ‌ترین سرمایه‌گذار در مجارستان است.

از دیگر موارد نشان‌دهنده سیاست قوی مخالف «جداسازی»، کشور آلمان است. با آنکه شی از آلمان بازدید نکرد، موضع آلمان در دیدار ماه گذشته صدراعظم اولاف شولتز از چین کاملاً روشن بود. آلمان مطمئناً خواهان تجارت بیشتر با چین است. به همین دلیل شولتز برای گشودگی بیشتر تلاش کرد. نگرانی‌ها به کنار، واقعیت این است که بیش از ۵۰۰۰ شرکت آلمانی در بازار چین فعال هستند. این رقم احتمالاً بالاترین رقمی است که توضیح می‌دهد، چرا آلمان در صورت «جداسازی» اتخاذ هرگونه تدابیر سخت‌گیرانه، بیشترین ضرر را متحمل خواهد شد. اقدام تلافی‌جویانه چین نیز می‌تواند به منافع آلمان لطمه بزند. به همین دلیل است که شولتز در نشست پاریس با شی همراه با

ماکرون و اورسلا شرکت نکرد، و الا قطعاً به این نشست دعوت می‌شد. ماکرون از شولتر خواسته بود تا اروپای «متحد» را به شی نشان دهند، اما غیبت وی نشان داد که این شکاف واقعی است تا جایی که ارائه یک استراتژی (واحد) در مقابل چین تا کنون یک چالش بوده، و همچنان نیز خواهد بود. در حالی که ایجاد یک سیاست مشترک در سراسر اروپا خود یک چالش بوده است، می‌توان نتیجه گرفت که ایجاد وحدت فرآتلانتیکی به مراتب دشوارتر باشد.

دیدار شی از صربستان مصادف بود با بیست و پنجمین سالگرد بمباران سفارت چین توسط ناتو. پیامی که از این دیدار صادر شد منطقی بود: «دوستی آهنین» بین چین و صربستان. اما این همان پیامی بود که شی در دیدار از بقیه کشورهای نیز ارسال کرد. این پیام نه تنها به خواص سیاسی مربوطه، بلکه به عامه مردم نیز ارسال شد. شی این پیام را در مقالات خود در روزنامه‌های محلی هر کشوری، که بازدید کرد، منتشر کرده بود. گفتگوی مستقیم شی با مردم نشان‌دهنده قصد چین برای بازسازی وجهه خود است، که به لطف واشنگتن، به عنوان دولتی که در صدد تخریب و ویرانی سراسر جهان است، آسیب دیده است.

این پیام بدین معنا پیام قاطعی بود که هم‌زمان مقابله با سیاست «ریسک‌زدایی» اروپا در قبال چین را نیز نشان می‌دهد. شی به جای تأکید بر هرگونه خطری که ممکن است چین برای مردم اروپا ایجاد کند، بر منافع مشترک تأکید کرد. با این حال، میزان دریافت این پیام در اروپا یک سؤال باز است. عامل مهمی که به واسطه احتمال استقبال مثبت ادامه خواهد یافت، تبلیغات مستمر واشنگتن و اقدامات تهاجمی آن در قبال چین است. اما سیاست شی برای مقابله با این تبلیغات و فشار برای یکپارچگی بیشتر تا حد امکان ادامه می‌یابد، حتی اگر شامل رفع برخی از نگرانی‌های اروپا برای دسترسی بیشتر به بازار چین باشد.

<https://journal-neo.su/2024/05/26/xis-visit-to-europe-challenges-de-coupling/>

دیدار شی از صربستان با بیست و پنجمین سالگرد بمباران سفارت چین توسط ناتو مصادف بود. پیامی که از این دیدار صادر شد منطقی بود: «دوستی آهنین» بین چین و صربستان. اما شی در دیدار از دیگر کشورهای نیز همین پیام را داد. وی به جای تمرکز بر به اصطلاح خطر چین برای مردم اروپا، بر منافع مشترک تأکید کرد. سیاست شی برای مقابله با تبلیغات از این دست، فشار برای یکپارچگی بیشتر است، حتی اگر شامل رفع برخی از نگرانی‌های اروپا برای دسترسی بیشتر به بازار چین باشد.

چالش‌ها در کوبا



درآمدی بر بررسی چالش‌های کوبا در ساختمان سوسیالیسم

رؤیای گرگ‌های گرسنه برای بلعیدن کوبا

اقتصاد کوبا در ۲۰۲۳، و چشم‌انداز آن برای سال ۲۰۲۴

درآمدی بر بررسی چالش‌های کوبا در ساختمان سوسیالیسم



از فردای بعد از انقلاب کوبا - تا به امروز - مردم این جزیره کوچک دائماً زیر بیشترین فشار نظامی - اقتصادی بزرگ‌ترین کشور امپریالیستی در جهان بوده‌اند. از حملات تروریستی سازمان سیا علیه مردم و رهبران کشور گرفته، تا هجوم علنی نظامی به کشور، و اعمال بزرگ‌ترین تحریم‌ها علیه اقتصاد کشور، همگی با هدف سرنگونی دولت سوسیالیستی کوبا و برقراری مجدد نظامی سرسپرده به امپریالیسم هر روز با شدت بیشتری در جریان بوده است. در طول بیش از شصت سال حاکمیت نظام سوسیالیستی در کوبا، ملت کوبا نه تنها در برابر این فشار و توطئه‌ها سرخم نکرده‌اند، بلکه همیشه در خط اول مبارزات ضد امپریالیستی در جهان حضور داشته و پشتیبان مبارزات ضد امپریالیستی کشورهای آمریکای لاتین، آفریقا و آسیای غربی بوده است.

در طی این سال‌ها ملت کوبا دوران‌های بحرانی بسیاری را از سر گذارنده‌اند. دوران بحران استقرار موشک‌های شوروی در کوبا، و سال‌های «دوران ویژه» که کوبا به دلیل انحلال اتحاد شوروی - به عنوان بزرگ‌ترین شریک تجاری جزیره - متحمل ضربات

اقتصادی بسیار سختی شد، از جمله این دوران هاست. در طول همه این بحران‌ها یا نکی‌های امپریالیست بی‌صبرانه در انتظار سرنگونی دولت کوبا و شکست انقلاب بودند.

امیدهایی که در انتهای ریاست جمهوری اوباما و سفر او و خانواده‌اش به کوبا، به دلیل اندک تخفیف‌هایی که در تحریم‌های سیاسی - اقتصادی کوبا به وجود آمده بود، با روی کار آمدن ترامپ نقش بر آب شد. تنش‌زایی، و تحریم‌ها با شدت بیشتری دوباره برقرار شد، و دولت بایدن نیز چندان تغییری در این سیاست خصمانه نداد.

امروزه نیز با توجه به بحران عمومی جهان سرمایه‌داری که از سال ۲۰۰۷ تا به امروز ادامه دارد، شیوع بیماری کووید در دوسه سال گذشته؛ جنگ روسیه با ناتو و فاشیست‌های اوکراینی، و بالاخره درگیری اسرائیل با محور مقاومت، شرایط اقتصادی جهان بسیار شکننده شده است. شرایطی که برای کشوری چون کوبا، که اقتصادی شدیداً وابسته به صادرات محصولات خام و کشاورزی، و نیاز به واردات نفت دارد، بسیار نامطلوب است. این شرایط نامطلوب دوباره امید بی‌ثبات‌سازی در کوبا و سرنگونی دولت آن را در دل «گرگ‌های گرسنه امپریالیست» زنده کرده است. آنها امیدوارند که از طریق تحریم اقتصادی همه‌جانبه از یک سو، و تقویت گروه‌های ضد انقلاب از سوی دیگر، نارضایتی مردم کوبا از شرایط بد اقتصادی را به حدی برسانند، که موجب وقوع شورش‌های ضد دولتی در جزیره شود تا آنها نیز بهانه‌ای برای دخالت نظامی و اعزام نیروهای تروریستی به جزیره را به دست آورند.

از دو مقاله‌ای که در ادامه خواهید خواند، مقاله اول به بررسی دقیق‌تر نقشه‌های امپریالیستی علیه کوبا می‌پردازد. بخش اول مقاله «رؤیای گرگ‌های گرسنه برای بلعیدن کوبا»، ترجمه مقاله‌ای از نشریه راز و نس دی کوبا است که به تشریح آخرین توطئه‌های امپریالیست‌ها علیه کوبا می‌پردازد، بخش دوم مقاله گزارشی است از تظاهرات مردم به دلیل کمبود مواد غذایی و قطع مکرر برق در شهر سانتیاگو دو کوبا، و نحوه برخورد حزب کمونیست و دولت کوبا با این تظاهرات.

مقاله دوم، ابتدا خلاصه‌ای از گزارش‌های اقتصاددان کوبایی دکتر خوزه لوئیز مارتینز است که ضمن برآورد وضعیت اقتصاد کوبا در سال ۲۰۲۳، نکات قوت و ضعف این اقتصاد را در مقاومت در مقابل فشار کم‌رشدن امپریالیسم ارائه می‌کند. مقاله در انتها به ذکر چشم‌انداز اقتصاد در آینده و گزارش آلخاندرو گیل معاون نخست‌وزیر کوبا در مورد برنامه اقتصادی سال جاری می‌پردازد.

رؤیای گرگ‌های گرسنه برای بلعیدن کوبا

رازونسی دی کوبا / برگردان: فرشید واحدیان



آنتونیو ماکئو و چه‌گوارا، زمانی که بار دیگر شب‌های ما تاریک‌تر به نظر می‌آیند، همچنان با دستان توانمند و گشوده خود در حال تاختن هستند.

یانکی‌ها با هدف تأمین مالی و برنامه‌ریزی اقدامات خرابکارانه توسط دولت و سازمان سیا بسیج شده‌اند و برای سرنگونی دولت انقلابی کوبا مصرند. آنها نمی‌توانند همسایه‌ای را تحمل کنند که با شجاعت، اتحاد و هوشمندی در مقابل آنها ایستادگی کرده و با فداکاری فراوان روند پیشرفت به سوی سوسیالیسم را علی‌رغم نقشه‌ها و اقدامات تروریستی متعدد ادامه می‌دهد. واشنگتن از دولت کوبا نفرت دارد و این نفرت بیمارگونه از فردای انقلاب کوبا در سال ۱۹۵۹، که برخلاف پیش‌بینی‌شان نتوانستند از پیروزی ارتش انقلابی به رهبری فیدل کاسترو جلوگیری نمایند، آغاز شد. از آن زمان تا به امروز هیچ چیز در سیاست ضد کوبایی واشنگتن تغییر نکرده است. بیش از نیم قرن است که جنگ اقتصادی، تجاری و مالی ایالات متحده علیه کوبا، با هدف ناامید و دلسرد کردن مردم در نتیجه سختی‌های فزاینده و مستمر ادامه دارد.

در این زمینه اساس سیاست آمریکا برقراری محدودیت بر تمامی مجراهای ورود ارز به جزیره است. از این رو، هدف کارزارهای رسانه‌ای، تضعیف گردشگری، ایجاد محدودیت در همکاری بین‌المللی پزشکی و ممانعت از سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی است.

واشنگتن اکنون با فشار بر اتحادیه اروپا، به دنبال تعلیق گفتگوی سیاسی و توقف اجرای توافق‌نامه همکاری میان اتحادیه اروپا و کوبا است، چرا که این اجرای توافق می‌تواند مزایای اقتصادی و تجاری متعددی را نصیب کوبا کند. از این رو، در ۲۷ فوریه ۲۰۲۴، به پیشنهاد خاویر نارت، نماینده پارلمان اروپا، و با حمایت گروه‌های دست راستی و راست افراطی متشکل از حزب محافظه کار مردم^۲، حزب دست راستی افراطی وُکس^۳ و حزب شهروندان^۴ طرحی برای محکوم کردن کوبا به اتهام نقض حقوق بشر برای بحث در جلسه عمومی پارلمان برگزار شد.

نمایندگان مزور و دسیسه‌گر پارلمان اروپا، در برابر قربانیان سرکوب در پرو، تظاهرکنندگان شیلیایی که چشمان خود را در اثر گلوله‌های پلیس از دست دادند و اکنون بدون محاکمه در زندان به سر می‌برند، ساکت هستند. آنها علیه سرکوب و وحشیانه اعتراضات جلیقه زردهای فرانسه توسط مأموران پلیس کلمه‌ای بر زبان نیاورده‌اند. آنها همچنین در برابر جنایات هولناک و جنون‌آمیز و نسل‌کشی مردم فلسطین توسط اسرائیل با حمایت تام و تمام آمریکا، بدون تصویب حتی یک قطعنامه در محکومیت آن، بنده‌وار از دستورات واشنگتن پیروی می‌کنند.

این نمایندگان امپریالیسم مانند گرگ‌های گرسنه به دنبال ایجاد شورش‌های خیابانی و در نهایت سرنگونی دولت در کوبا هستند. همان نقشه‌ای که در بسیاری از کشورهای جهان از جمله در اروپای شرقی و خاورمیانه به اجرا گذاشتند و برای تحقق این هدف، تلاش می‌کنند تا کوبا را از دسترسی به ارز برای خرید نفت، غذا، دارو و سایر مواد خام ضروری برای فعال کردن چرخ‌های اقتصادی کشور محروم نمایند.

بررسی ارزیابی اطلاعاتی سیا در ۱۲ دسامبر ۱۹۶۳، به آشنایی با استراتژی دائمی آمریکا در برابر انقلاب کوبا کمک می‌کند. در این ارزیابی آمده است:

«سیاست فعلی ایالات متحده مبتنی بر منزوی ساختن کوبا از نیمکره غربی و بقیه جهان آزاد است که از طریق اعمال حداکثر فشارهای ممکن بدون دخالت نظامی آشکار و مستقیم ایالات متحده انجام میشود. [...] ما معتقدیم که بی‌تفاوتی و نارضایتی، اکنون در کوبا گسترش یافته است [...] اما هنوز امکانات زیادی برای تشدید محاصره اقتصادی وجود دارد و تحریم‌های سخت‌تر می‌تواند توسط ایالات متحده علیه کشورهایی که با کوبا تجارت کرده، یا از طریق دریا محصولات آن را ارسال می‌کنند، اعمال شود. ما نگران تجارت فعلی و راه‌های مبادله دریایی کوبا با کانادا، بریتانیا، اسپانیا و ژاپن هستیم.»^۵

کاتو آرکونادا^۷، تحلیل‌گر سیاسی باسک در مقاله‌ای در پورتال ال سیودادانو^۷، سفر مأمور سیا، عمر لوپز مونته‌نگرو، مدیر بنیاد ملی کوبایی آمریکایی^۸ به اسپانیا در ۲۴ ژانویه ۲۰۲۴ را محکوم می‌کند. مونته‌نگرو در اسپانیا جلسات متعددی با النا لاریناگا^۹ اسپانیایی از همکاران سیا و رئیس سازمان معروف به دیدگان کوبا^{۱۰} مستقر در مادرید، داشت. هدف این جلسات سازماندهی دوره‌هایی برای شرکت ضدانقلابیون ساکن در جزیره به منظور براندازی نظم داخلی در کوبا بود. لوپز مونته‌نگرو کتاب خود را در مادرید معرفی کرد... و ظاهراً مأموریت وی کمک به النا لاریناگا برای تهیه مواد آموزشی این دوره‌ها است. لاریناگا همچنین ریاست سازمان شبکه زنان کوبایی و دبیری شورای روابط بین‌المللی به نام انتقال دموکراتیک کوبا^{۱۱} را بر عهده دارد. بودجه همه این تشکیلات از سوی بنیاد ملی برای دموکراسی^{۱۲} و آژانس ایلات متحده برای توسعه بین‌المللی^{۱۳} تأمین می‌شود.»

کاتو آرکونادا در مقاله خود شرح می‌دهد که چگونه بنیاد ملی کوبایی - آمریکایی به دنبال آموزش تک‌تک ضد انقلابیون کوبایی است. این بنیاد بر اساس اصول جنگ‌های غیر متعارف، و کودتای‌های نرم که توسط جین شارپ طراحی شده، به دنبال ایجاد بی‌ثباتی و ناامن‌سازی کوبا است، و بدین منظور مراکز را در ایالات متحده، اسپانیا، مکزیک، پاناما، کاستاریکا و پرو ایجاد کرده است. لوپز مونته‌نگرو به مکزیک نیز سفر کرد تا با ماریانا گومز دل کامپو^{۱۴}، سناتور سابق حزب راست افراطی اقدام ملی^{۱۵}، سازمان‌دهنده اقدامات تحریک‌آمیز علیه سفارت کوبا در مکزیکوسیتی و رابط لوئیس آلمارگو^{۱۶}، دبیرکل سازمان کشورهای آمریکایی (OAS) و مامور سیا، ملاقات کند. نقشه ایالات متحده بهره‌برداری از وضعیت کنونی کوبا در نتیجه جنگ اقتصادی علیه آن و دامن زدن به شورش‌های خیابانی مشابه آنچه بین سال‌های ۱۹۸۹ و ۱۹۹۲ اتفاق افتاد، است.

سازمان سیا در همان سال‌ها موقعیت کوبا را این‌طور گزارش کرد:

«واردات [کوبا] بین سال‌های ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۲ در نتیجه محدودیت‌های مالی حدود ۷۵ درصد کاهش یافته است، و امسال بین ۲۰ تا ۲۵ درصد کاهش خواهد یافت. با توجه به اینکه غذا و نفت نزدیک به دو سوم حجم واردات را تشکیل می‌دهند، تنها چند صد میلیون دلار برای سایر خریدهای خارج از کشور باقی خواهد ماند. کاهش شدید واردات قطعات یدکی برای صنعت، ماشین‌آلات و تجهیزات، حمل و نقل کالا، مواد کشاورزی و سایر کالاهای حیاتی، چشم‌انداز بهبود اقتصادی را تیره‌تر خواهد کرد.»^{۱۷}

بین محرومیت جدی اقتصادی و بی‌ثباتی سیاسی ارتباط مستقیمی وجود دارد. با بدتر شدن شرایط در جزیره و ناامیدی فزاینده فزاینده ناشی از قطع برق، مشکلات حمل‌ونقل و کمبود مواد غذایی، موجب گسترش وقایع خشونت‌آمیز خواهند شد.

چالش‌ها در کوبا

انواع طرح‌های خرابکارانه در حال اجراست. دولت کوبا با هشیاری کامل به دنبال مقابله و مبارزه با ترفندهایی است که تنها هدف آنها ایجاد بهانه برای مداخله نظامی مشابه موارد دیگر در منطقه است.

یانکی‌ها نباید اشتباه خود را دوباره تکرار کنند. زیرا علی‌رغم مشکلات در کوبا، این کشور دارای مردمی است که حاضرند با انواع خطرات، از جمله خطر تهاجم نظامی مقابله کرده و دشمن را مانند به شکست کشاندن آن در خلیج خوک‌ها، به خاک افکنند.

* * *

در روز ۱۷ مارس امسال، ده‌ها تن از شهروندان در شهر سانتیاگو دو کوبا در شرق کوبا در اعتراض به قطعی برق و کمبود مواد غذایی در تظاهرات مسالمت‌آمیزی شرکت کردند. به ادعای گزارش رسانه‌های غربی، «صدها» نفر با شعارهایی مانند «برق و غذا» در این تظاهرات شرکت داشتند. به گزارش خبرگزاری رویترز، در پایان همان روز در هاوانا و شهرهای دیگر آرامش برقرار شد. این خبرگزاری همچنین نتوانست گزارش‌های مبنی بر اعتراضات در سایر شهرهای کوبا را تأیید نماید. میگوئل دیاز کانل، رئیس‌جمهور کوبا، با ابراز تأسف از کمبود در زمینه تأمین نیازهای مردم گفت: «ما در شرایط تحریمی فلج‌کننده‌ای قرار داریم، و برای عبور از این وضعیت به تلاش‌های صلح‌آمیز خود ادامه خواهیم داد.» وی ضمن ابراز همدردی با ناراضی‌های مردم، هشدار داد که «دشمنان انقلاب» سعی دارند تا از کمبودهای ناشی از تحریم‌های ایالات متحده، «برای اهداف بی‌ثبات‌کننده» بهره‌برداری نمایند.

به گفته بناتریس جانسون، دبیر اول حزب کمونیست در سانتیاگو، معترضان ناراضی‌های خود از کمبود برق و توزیع مواد غذایی، به ویژه شیر را، «محترمانه» ابراز کردند و «با دقت» به توضیحات ارائه شده در مورد علل این کمبودها گوش فرا دادند.

قطعی برق به مدت طولانی، مواد غذایی منجمد را در معرض خطر قرار داد. بعد از ۱۸ ساعت برق دوباره وصل شد و کامیون‌ها مقادیر بیشتری برنج و شیر را به منطقه تحویل دادند.

دولت کوبا اذعان کرد که در هفته‌های گذشته به دلیل کمبود ارز و سایر محدودیت‌های ناشی از تحریم‌های ایالات متحده، در واردات کالاهای اساسی، شامل اقلام مختلفی با قیمت‌های یارانه‌ای برای مردم، با مشکلاتی مواجه بود.

وزیر انرژی کوبا، ویسنته دلا اولوی^{۱۸}، در مصاحبه با شبکه خبری کانال کوبانو گفت که کمبود دیزل و نفت، دلیل اصلی مشکلات قابل توجه در برق‌رسانی است.

وزیر امور خارجه پرونو رودریگز اضافه کرد که ایالات متحده شرکت‌هایی را که خدمات حمل و نقل دریایی، مالی یا سایر خدمات را در کوبا ارائه می‌کنند تحت فشار قرار داده تا از واردات سوخت

جلوگیری کند.

اما به گفته اوی لوی، نیروگاه آنتونیو گوئیتراس^{۱۹}، بزرگ‌ترین نیروگاه کشور، پس از تعمیرات در ۱۸ مارس دوباره به شبکه ملی متصل شد و پس از آن تولید برق از نفت کوبایی به سطح بالاتری رسید و تا پایان مارس سه نیروگاه خورشیدی جدید به بهره‌برداری رسیدند.

به گزارش خبرگزاری اسپانیایی افه هم، یک تانکر حامل ۶۵۰ هزار بشکه نفت خام به ارزش تقریباً ۵۰ میلیون دلار از روسیه به سمت کوبا حرکت کرد تا به این کشور در بحران شدید انرژی کمک کند. این کشتی قرار بود در اواخر مارس به ماتانزاس (غرب کوبا) برسد.

به گفته اولوی، اگرچه این امر می‌تواند تا حدی وضعیت را بهبود بخشد، اما به دلیل مشکلات مالی کوبا برای خرید نفت از خارج، عوامل «تنش‌زا» و «بحران‌ساز» همچنان برجا هستند. ما می‌دانیم که هرگونه آرامش در وضعیت به نفع ایالات متحده و ضد انقلاب‌هایی‌ها که توسط واشنگتن در کوبا تأمین مالی می‌شوند، نیست.

روزنامه حزب کمونیست، گرانما، در ۱۳ مارس درباره تدارکات برای «یک کودتای نرم جدید» هشدار داده بود. در تأیید این موضوع، پورتال تبلیغاتی ایالات متحده، مارتی نوتیسیاس^{۲۰}، در ۱۷ مارس مقاله‌ای منتشر کرد که در عنوان آن بر «ضرورت تغییر نظام» تأکید شده بود. بعد از این در طول روز، گزارش‌های غیرقابل تأیید و گاه نادرستی درباره «اعتراضات در کوبا» منتشر شد. هم‌زمان، سفارت ایالات متحده در هاوانا از دولت کوبا خواست تا «به حقوق بشر معترضان احترام بگذارد». وزیر خارجه رودریگز، بلافاصله در اعتراض به این بیان مداخله‌جویانه ایالات متحده گفت: «مسئولیت مستقیم و ظالمانه ایالات متحده در قبال وضعیت دشوار اقتصادی مردم کوبا بر کسی پوشیده نیست. دولت ایالات متحده، به ویژه سفارت آن در کوبا، باید از دخالت در امور داخلی کشور و تحریک ناآرامی‌های اجتماعی خودداری کند».^{۲۱}

- | | | | |
|--|--------------------------|--------|--------------------|
| 1. Razones De Cuba | 2. Parti de Popular (PP) | 3. Vox | 4. Ciudadanos (CS) |
| 5. CIA declassified Documents | 6. Katu Arkonada | | 7. El Ciudadano |
| 8. La Fundación Nacional Cubano Americana (FNCA) | | | 9. Elena Larrinaga |
| 10. The Cuban Observatory for Human Rights | | | |
| 11- Council for the Democratic Transition of Cuba | | | |
| 12. National Endowment for Democracy (NED) | | | |
| 13. The United States Agency for International Development (USAID) | | | |
| 14. Mariana Gómez del Campo | | | |
| 15. National Action Party | 16. Luis Almagro, | | |

۱۷. منبع همان زیر نویس ۵

- | | |
|--------------------------|---|
| 18. Vicente de la O Levy | 19. Antonio Guiteras Thermoelectric Power Plant (CTE) |
| 20. Martí Noticias | |

۲۱. براندازان مشغول کارند، مجله هفته، ۲۱ مارس ۲۰۲۴

اقتصاد کوبا در ۲۰۲۳ و چشم‌انداز سال ۲۰۲۴

برگرفته از گرانما، ویرنسا لاتینا / برگردان: فرشید واحدیان

علی‌رغم شرایط سخت حاکم بر روابط تجارت خارجی کوبا، و پاره‌ای نتایج منفی سال گذشته، به یمن تلاش‌های کارگران کوبایی برای بهبود اقتصاد ملی، نتایج مثبت متعددی حاصل شده است.



اقتصاد کوبا در سال ۲۰۲۳، به دلیل مشکلات متعدد دچار افت بزرگی شد. مطابق تخمین‌های رسمی تولید ناخالص ملی به میزان یک تا دو درصد کاهش یافت. این افت ناشی از وجود عوامل منفی خارجی و آثار ناشی از مشکلات مدیریتی در اقتصاد داخلی کشور است. این مسایل ادامه مشکلاتی است که از سال‌های قبل هم شاهد آن بوده‌ایم. با نگاهی منصفانه، عامل اساسی که به هیچ‌وجه قابل چشم‌پوشی نیست، فشار فزاینده محاصره اقتصادی ایالات متحده بر اقتصاد کوبا است. طبق برآوردی تا فوریه سال ۲۰۲۳ انجام شد، زیان ناشی از این محاصره اقتصادی ۶۰ ساله، بالغ بر ۱۵۹ میلیارد دلار (معادل سالانه ۴ میلیارد و ۸۰۰ میلیون دلار) بوده است. اما نباید تنها به این عامل اصلی بسنده کرد.

علاوه بر تأثیر محاصره اقتصادی، بحران جهانی اقتصاد نیز موجب افزایش ۲۰ درصدی قیمت مواد غذایی در مقایسه با قیمت‌های سال‌های ۲۰۱۴ تا ۲۰۱۶ شده است. هم‌چنین باید به افزایش قیمت نفت در سطح جهان، اشاره کرد. جنگ در اوکراین و جنگ خونین اسرائیل علیه مردم فلسطین که موجب افزایش هزینه‌های حمل و نقل دریایی شده است، از دیگر عوامل تشدیدکننده این بحران هستند. این عوامل که موجب کاهش نرخ رشد اقتصادی در جهان نیز شده‌اند، امکان شیوع بحران اقتصادی جهانی را نشان می‌دهد. امکانی که برای اقتصادهای ملی کشورهای چوون کوبا با درجه بالایی از وابستگی به تقاضای جهانی می‌تواند با تبعات دشوارتری همراه باشد. همه

این‌ها در شرایطی است که هنوز جهان و از جمله کوبا از ضربات ناشی از کووید ۱۹ کاملاً رها نشده است. پاندمی ۱۰ درصد جمعیت کوبا را گرفتار کرد و موجب مرگ ۷۷/۰ درصد جمعیت کوبا شد که خوشبختانه به دلیل تهیه واکسن توسط دانشمندان این کشور میزان تلفات در همین حد باقی ماند.

تلاطمات اقتصادی کوبا در سال ۲۰۲۳

با نگاهی به بخش خارجی اقتصاد، ارزش صادرات کالا و خدمات کوبا در سال ۲۰۲۳، ۹ میلیارد و ۶۵ میلیون دلار شد که ۷۷۰ میلیون دلار از میزان برنامه‌ریزی شده کمتر بود. از این رقم ۲ میلیارد و ۱۵۵ میلیون دلار مربوط به صادرات کالا، و ۶ میلیارد و ۹۱۰ میلیون دلار صادرات خدمات بود. این میزان صادرات کم‌تر از سال ۲۰۲۲ بود. هزینه واردات کالای کوبا از مقدار برنامه‌ریزی شده ۷۱۸ میلیون دلار نسبت به سال ۲۰۱۹ فزونی گرفت. در بخش صادرات نیز کوبا شاهد کاهش ۱۵ درصدی قیمت نیکل در هرتن بود، که صادرات آن به حد ۴۱ هزار تن رسید. افزایش قیمت ۲۸ درصدی شکر نیز با کاهش ۲۵ درصدی تولید آن نسبت به میزان برنامه‌ریزی شده همراه بود.

در این سال درآمد حاصل از دریافتی مردم از خارج به زیر یک میلیارد دلار تقلیل یافت که در مقایسه با ۲ میلیارد دلار دریافتی در پایان دهه گذشته، کاهش شدیدی را نشان می‌دهد. درآمد حاصله از خارج نقش مهمی در سرمایه بخش غیردولتی کوبا دارد. میزان این درآمد هم‌چنین بر قدرت خرید مردمی که آن را دریافت می‌کنند، تأثیر می‌گذارد. دریافت‌کنندگان این درآمد آن را در بازار تبدیل ارز در جزیره تسعیر می‌کنند.

با این حال در سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی^۱، در همین سال پیشرفت قابل توجهی حاصل شده است. تعداد قراردادهای کسب و کارهای خارجی افزایش یافته، اما با توجه به موانع متعدد محاصره اقتصادی ایالات متحده، هنوز در رفتار با سرمایه‌گذاران خارجی، انعطاف بیشتری ضرورت دارد. در عین حال، تلاش برای به ثمر رساندن بهتر قراردادهایی که افزایش سریع تولید مواد غذایی و امنیت انرژی در کشور را تضمین می‌کنند، بسیار اساسی است.

کوبا همچنین با پیامدهای عدم توانایی در پرداخت اقساط وام خارجی، که از سال ۲۰۱۹ آغاز شد، مواجه است. در این مورد، قسط‌بندی جدیدی برای تا سال ۲۰۲۷ انجام گرفت. اما میزان این اقساط به دلیل تأخیر در پرداخت افزایش یافته است. به منظور عملی نمودن روش‌های جدید تضمین دریافت اعتبارات خارجی، به نظر می‌آید ضروری است تا رویکرد به وام‌های خارجی تغییر نماید.

علی‌رغم شرایط نامساعد تجارت خارجی در کوبا و روندهای منفی در سطح اقتصاد جهانی، اقتصاد ملی، به مدد تلاش‌های کارگران این کشور، در برخی از زمینه‌ها نتایج مثبتی دیده می‌شود. از جمله در صنعت گردشگری، شاهد افزایشی به میزان ۵۱ درصد با تعداد ۲/۴ میلیون بازدیدکننده و

چالش‌ها در کوبا

افزایش ۴۰۰ میلیون دلار بر درآمد ناخالص هستیم. هم‌چنین پیشرفت در زمینه مدیریت صنعت برق، موجب کاهش خاموشی‌ها به میزان ۷۰ درصد در سال گذشته شد. تولید نفت در سال گذشته به میزان ۳/۸ میلیون تن ثابت ماند و بخشی از نیازهای نیروگاه‌های حرارتی کوبا را تأمین کرد. ۴۲ قرارداد همکاری با سرمایه‌گذاری خارجی امضا شد که مجموع قراردادهای فعال را در سال ۲۰۲۳ به ۳۴۳ قرارداد رساند.

نکته قابل توجه اینکه با وجود مشکلات عدیده در درآمد ملی و کاهش آن، کوبا همچنان در زمینه اجتماعی با معطوف کردن حداکثر توجه خود توانسته است، میزان مرگ و میر اطفال از ۷/۶ مرگ در هزار در سال ۲۰۲۲ را به ۷/۱ در ۲۰۲۳ کاهش دهد و تعداد مرگ و میر مادران بعد از زایمان نیز به ۳۸/۷ در هر صد هزار رسید که ۵/۴ درصد کاهش را نشان می‌دهد.

در مجموع در سال گذشته، با توجه به فشارهای ملی سخت، الویت دولت کوبا همچنان بر حمایت از اқشار آسیب‌پذیر کشور متمرکز بود. بنا بر گزارش ارائه شده به شورای ملی قدرت خلق در دسامبر ۲۰۲۳، شرایط نامناسب سال گذشته، با وجود اقدامات اصلاحی که به نتایج پیش‌بینی شده نرسید، موجب شد تا کشور بین سال‌های ۲۰۱۹ تا ۲۰۲۳، متحمل خسارتی بالغ بر ۳ میلیارد دلار در درآمد خارجی شود. بنا بر اظهارات میگل دیاز کانل برمودز، دبیر اول حزب کمونیست کوبا و رئیس‌جمهور کشور، شرایط فعلی به اقدامات اضطراری بیشتر برای دستیابی به بهره‌وری بالاتر در اقتصاد کوبا نیاز فوری دارد.

چشم‌انداز اقتصادی برای سال ۲۰۲۴

به گزارش پرنسا لاتینا به نقل از آلخاندرو گیل، معاون نخست‌وزیر و رئیس بخش اقتصاد و برنامه‌ریزی کوبا رشد تولید ناخالص داخلی کوبا، برای سال ۲۰۲۴ را با قیمت‌های ثابت حدود دو درصد پیش‌بینی شده است. گیل در نخستین روز مجلس شورای ملی قدرت خلق گفت: کشور برای سال آینده نرخ تورم ۲۰ تا ۲۵ درصدی را در نظر گرفته است.

وی از جمله اهداف اقتصاد ملی را پیشرفت در اجرای برنامه تثبیت اقتصاد کلان با ایجاد فضای مناسب پولی، مالی و تسعیر ارزش برشمرد. این فضا می‌تواند شرایط بهتری را برای بهبود و رشد اقتصاد، قابلیت تسعیرپذیری پول ملی و کاهش تورم در اقتصاد کشور فراهم کند.

کوبا همچنین هدف افزایش و تنوع بخشیدن به درآمد خارجی کشور، تقویت فعالیت‌های تولیدی و پیشبرد توسعه سیستم تجاری کشور و تلفیق تمامی فعالان اقتصادی را دنبال خواهد کرد. همچنین تغییر ساختارها و طرح‌های تشویقی شرکت‌های سوسیالیستی دولتی با دسترسی به مکانیسم‌های مالی، مشارکت بیشتر در تولید ملی و پیوند آن‌ها با توسعه منطقه‌ای از موارد پیش‌بینی شده است.

چالش‌ها در کوبا

گیل تاکید کرد: یکی دیگر از اهداف اصلی، بهبود مکانیسم‌های حمایت اجتماعی و نظام مند کردن تمرکز بر اقشار آسیب‌پذیر مردم است و کشور بر تولید مواد غذایی تمرکز خواهد کرد تا عرضه آن به مردم افزایش یابد. وی اظهار امیدواری کرد که با بهبودی اندک در صنعت شکر، حجم تولید شکر خام به میزان ۴۱۲ هزار تن و ۶۰ هزار تن شکر تصفیه شده، به ترتیب ۲۰/۶ درصد و ۱۲/۸ درصد بیشتر از میزان پیش‌بینی شده برای سال ۲۰۲۳ برسد.

از سوی دیگر، در شاخه حمل‌ونقل بهبودی تدریجی با افزایش ۲۹ درصدی حمل‌ونقل بار و افزایش ۲۵ درصدی در تعداد مسافران مورد انتظار است. سیستم تجارت دولتی، به سهم خود، پنج درصد افزایش در فروش خالص را پیش‌بینی می‌کند. با این حال، به گفته معاون وزیر، باید در اصلاح مکانیسم‌های تخصیص منابع و طرح‌های آن پیشرفت‌هایی صورت گیرد.

گیل همچنین توضیح داد که بودجه کشور برای سرمایه‌گذاری در سال آینده به مبلغ ۳۶۵ میلیارد و ۱۲۵ میلیون پزو پیش‌بینی شده است. موفقیت در اجرای کلیه اهداف منوط به امکان اجرای طرح‌های مختلف سیاست‌های مالی، پولی و ارزی در یک توالی اجرایی صحیح است که اثرات مثبت آنها را به حداکثر رسانده و اثرات منفی احتمالی آنها را کاهش دهد.

نقش روابط روسیه و کوبا در بهبود اوضاع اقتصادی کوبا

یکی از جنبه‌های مهم توسعه تجارت خارجی و پیشرفت اقتصاد داخلی، همکاری‌های اقتصادی با فدراسیون روسیه است. جایگزین‌های مختلفی در زمینه تجارت خارجی، مالی و سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی با فدراسیون روسیه در حال اجرا است، که قرار است با نظارت مستقیم رئیس‌جمهور ولادیمیر پوتین، به توسعه کامل برسند.

به گزارش پرنسا لاتینا، صادرات روسیه به کوبا در هشت ماهه اول سال ۲۰۲۳ نسبت به مدت مشابه سال ۲۰۲۲، ۹/۷ برابر افزایش یافت. کوبا نیز به نوبه خود صادرات خود به روسیه را بیش از سه برابر کرد که نشان‌دهنده شکوفایی تبادل کالا و خدمات میان این دو کشور است. جمع تجارت بین دو کشور در سال ۲۰۲۲ مبلغ ۴۵۲ میلیون دلار بود که شامل تأمین چهار واحد مولد برای نیروگاه‌های حرارتی کوبا و همچنین سرمایه‌گذاری برای تولید فولاد و توسعه برنامه‌ای برای نوسازی سیستم حمل‌ونقل کوبا می‌شود.

علاوه بر این‌ها، بین سال‌های ۲۰۱۸ تا ۲۰۲۲ به طور متوسط ۹۹۴،۹۹۴ گردشگر روسی، از کوبا دیدن کرده‌اند. این تعداد گردشگر، روسیه را در میان پنج شریک مهم و یکی از سریع‌ترین منابع روبه رشد بازار گردشگری کوبا در سال‌های اخیر قرار می‌دهد. همچنین طی توافق نامه‌ای در سال ۲۰۲۳، روسیه ۱،۶۴۰،۰۰۰ تن نفت به کوبا تحویل داد. این میزان نفت حدود ۲۰ درصد نیازهای کوبا را تأمین

کرد. در ۳۱ مارس ۲۰۲۴، رسانه‌های کوبایی از دریافت ۹۰ هزار تن نفت از سوی روسیه خبر دادند. روسیه به طور منظم گندم و سایر مواد غذایی را هم به کوبا ارسال می‌کند. در فوریه سال گذشته روسیه ۲۵ هزار تن گندم کمک بلاعوض برای رفع کمبود مواد غذایی برای متحد دیرین خود فرستاد. دارو نیز در میان سایر محصولات ضروری توسط روسیه اهدا شده است. قابل توجه است که روسیه و کوبا پروتکلی برای ساماندهی مجدد بدهی که به طور غیررسمی حدود ۲/۳ میلیارد دلار برآورد می‌شود را امضا کرده‌اند.^۲

تحکیم روابط اقتصادی با روسیه در این زمان برای کوبا از اهمیت بالایی برخوردار است. برای دستیابی به این هدف، افزایش حجم صادرات کوبا با هدف دستیابی به تجارت متعادل و اجتناب از بدهی‌های تجاری جدید که در سال‌های اخیر وجود داشته است، ضروری است. امکان پیشرفت فوری در گردشگری و دارو و همچنین رشد صادرات محصولات سنتی مانند تنباکو، رام، شکر و میوه‌های گرمسیری و همچنین پوشاک و کفش و سایر زمینه‌ها وجود دارد. همه این‌ها باید بر اساس منافع متقابل و بدون کاهش حضور کوبا در بازارهای دیگر انجام شود. چنین گسترش امیدوارکننده‌ای مستلزم تلاش قابل توجهی از سوی تولیدکنندگان کوبایی است، اما دستیابی به آن امکان‌پذیر است و می‌تواند تراز مالی خارجی مورد نیاز اقتصاد کوبا را به سطح مهمی برساند.

گیل تأکید کرد: به هر میزان که در این راستا پیشرفت حاصل شود، برنامه تثبیت کلان اقتصادی و جزء اساسی آن که برنامه ضد تورمی است، می‌تواند ادامه یابد. نتایج به دست آمده به ما این امکان را می‌دهد که نیازهای خود را بیشتر اولویت بندی کنیم، که امروزه اگر منابع تازه وارد اقتصاد نشود، این امکان وجود ندارد.

روند تحولات اساسی و فوری برای رویارویی با وضعیت نامطلوبی که کوبا با آن مواجه است، مستلزم تصمیم‌گیری‌های جسورانه و سریع همراه با ارزیابی ریسک‌های پیش رو و ایجاد تعادل لازم بین فایده و هزینه‌ها است. همه این‌ها در نهایت نیازمند یک فرآیند تعامل اجتماعی است که از جمله شامل سهیم نمودن همه مردم و همه فعالان اقتصادی در مدیریت اقتصادی و اجتماعی کشور می‌گردد. برای انجام این مهم، لازم است اهداف و نتایج اقدامات انجام شده و نحوه دستیابی به آنها به تفصیل با توده‌های مردم در میان گذاشته شود. با در نظر گرفتن کارزارهایی که علیه کوبا در شبکه‌های اجتماعی در جریان است، رسانه‌ها وظیفه دشواری را در انتقال اطلاعات درست به مردم بر عهده دارند. در این زمینه نباید تجربیات دوران ویژه، - دوران دشوار اقتصاد کوبا بعد از انحلال اتحاد شوروی - به ویژه ایده‌های رهبر فقید فیدل کاسترو را در لزوم ارتباط کامل با توده‌ها برای انجام اقدامات دشواری که مستلزم اجماع مردم است، فراموش کرد.

1. Dr. Jose Luis Rodriguez

2. Prensa Latina, September 23, 2023

3. Foreign Direct Investment.

4. Brics TV

سرکوب همبستگی دانشجویان با فلسطین



از چادر زدن ما ناراحتی؟ خوب نگاه کن: داری از نسل کشی حمایت می کنی!

بازگشت مک کارتیسم به دانشگاهها

تظاهرات دانشگاه کلمبیا در حال حاضر و سال ۱۹۶۸

خباثت در برابر انسانیت

«آیا نوعی مشابهت احساس نمی‌کنید؟» بازگشت مک‌کارتیسم به دانشگاه‌ها

مایکل هادسن (کانترپانچ، ۳۰ آوریل ۲۰۲۴)، برگردان: طلیعه حسنی



جلسات اخیر کنگره که به حمام خون رؤسای دانشگاه‌ها منجر شد، خاطرات سال‌های نوجوانی در دهه ۱۹۵۰ را به یاد می‌آورند: زمانی که همه به پخش تلویزیونی جلسات استماع مک‌کارتی چشم دوخته بودند؛ شورش‌های دانشجویی در مخالفت با جنگ‌های ناعادلانه خارجی و پافشاری رؤسای تبهکار دانشکده‌ها برای خفه کردن آزادی آنها؛ و خاطرات تظاهرات دهه ۱۹۶۰ علیه جنگ ویتنام و سرکوب خشونت‌بار دانشجویان توسط پلیس. من عضو جوان سه کلمبیایی (Columbia three) در کنار سیمور ملمن و استاد مک‌کارتی بودم. (این دو نفر در دانشکده مهندسی صنایع سیلی ماد کلمبیا تدریس می‌کردند؛ و کار من عمدتاً مدیریت تبلیغات و انتشارات بود). در پایان آن دهه، دانشجویان دفتر من و بقیه استادان را در دانشکده نیواسکول شهر نیویورک، به شکلی کاملاً مسالمت‌آمیزی آنکه دستی به هیچ‌یک از کتاب‌ها و دفاتر من بزنند، اشغال کردند.

[امروز] واژه‌ها تغییر کرده‌اند: «یهود ستیز» جای «کمونیست» که اتهامی سنگین محسوب می‌شد و تجدید حیات خشونت پلیس در محوطه دانشگاه که هنوز به رگبار گلوله علیه معترضان در ایالت کنت نرسیده است. اما همه وجوه مشترک فراوان است. تلاشی هماهنگ برای محکوم کردن و حتی مجازات قیام‌های سراسری امروز دانشجویان علیه نسل‌کشی در غزه و کرانه باختری

سازماندهی شده است. هدف کمیته فعالیت‌های غیرآمریکایی مجلس نمایندگان (HUAC) از سال ۱۹۴۷ تا ۱۹۷۵، پایان دادن به فعالیت حرفه‌ای بازیگران، کارگردانان و استادان مترقی دانشگاه‌ها و نیز مقامات وزارت امور خارجه بود که به چپانگ‌کای‌چک علاقه‌ای نداشتند یا نسبت به اتحاد جماهیر شوروی سمپاتی داشتند. هدف نسخه امروزی نیز پایان دادن به هرآن چیزی است که از آزادی آکادمیک در ایالات متحده باقی مانده است.

«یهودستیزی» به روز شده واژه «کمونیسم» در ۷۵ سال پیش است. سناتور جو مک‌کارتی از ویسکانسین جای خود را به الیزاستفانیک، نماینده جمهوری خواه مجلس از شمال ایالت نیویورک داده است و سناتور هنری مارتین «اسکوپ» جکسون* به رئیس جمهور جو بایدن ارتقا یافته است. کلودین گی، رئیس دانشگاه هاروارد (که مجبور به استعفا شد)، الیزابت ماگیل، رئیس سابق دانشگاه پنسیلوانیا (که عدم تمایل به ادامه حضور وی نیز ابلاغ شد)، و سالی کورن بلوت رئیس انستیتوی پلی تکنیک ماساچوست (ام.آی.تی)، احضار شدند تا با تحقیر قول بدهند حامیان صلح منتقد سیاست خارجی ایالات متحده را به یهودستیزی، متهم خواهند کرد.

آخرین قربانی، رئیس دانشگاه کلمبیا، مینوش شفیق بود. او یک فرصت طلب بی‌وطن با تابعیت سه‌گانه است که به عنوان یک مقام عالیرتبه در صندوق بین‌المللی پول (جایی که نسبت به تهاجم «بی‌دادگرانه» صندوق بین‌المللی غریبه نبود) سیاست‌های اقتصادی نئولیبرالی این صندوق و بانک جهانی را به اجرا گذاشت و برای کمک به موافقت با خواسته‌های کمیته کنگره، وکلای خود را بسیج کرد. او این کار و بیشتر از این‌ها را شخصاً انجام داد. علی‌رغم اینکه کمیته امور دانشجویی و دانشگاه به شفیق گفته بودند که این کار را نکنند، او پلیس را برای دستگیری شرکت‌کنندگان در تظاهرات مسالمت‌آمیز فراخواند. این تخطی به شدت خشونت بار پلیس علیه تظاهرکنندگان (که خود پلیس نیز مسالمت‌آمیز بودن حرکت آنها را تأیید کرد) شورش‌های همدلانه‌ای را در سراسر ایالات متحده برانگیخت که با واکنش‌های خشونت‌آمیزتر پلیس در کالج اموری در آتلانتا و دانشکده پلی تکنیک ایالتی کالیفرنیا مواجه شدند و فیلم‌های تلفن‌های همراه از این صحنه‌ها به سرعت در بسیاری از شبکه‌های رسانه‌ای منتشر شدند.

آزادی اندیشه و آزادی بیان همان‌طور که ۷۵ سال پیش توسط HUAC مورد حمله قرار گرفت، اکنون نیز آزادی آکادمیک در دانشگاه‌ها مورد حمله قرار گرفته است. پلیس با زدن اتهام تخطی [از مقررات دانشگاه] به دانشجویان، با خشونت وارد محوطه دانشگاه شده است که یادآور اوج‌گیری تظاهرات در ماه مه ۱۹۷۰ است که گارد ملی اوهایو به دانشجویان ایالت کنت که در حال خواندن آواز و سخنرانی علیه جنگ آمریکا در ویتنام بودند، شلیک کرد.

تظاهرات امروز در مخالفت با نسل‌کشی بایدن-نتانیا هو در غزه و کرانه باختری است. بحران

اساسی ترا می توان در اصرار بنیامین نتانیا هو مبنی بر اینکه انتقاد از اسرائیل، یهودستیزی است، خلاصه کرد. این همان «حربه قدرتمند» حمله امروز به آزادی آکادمیک است.

منظور بایدن و نتانیا هواز «اسرائیل» به ویژه حزب راستگرای لیکود و حامیان مذهبی آن است که هدف شان ایجاد «کشوری بدون مردم [غیر یهودی] است». آنها ادعا می کنند، یهودیان موقعیت کنونی خود را مدیون ملیت (یا انسانیت) خودشان نیستند، بلکه مدیون اسرائیل و سیاست آن هستند که با بمباران خانه ها، بیمارستان ها و اردوگاه های پناهندگان، میلیون ها فلسطینی نوار غزه را به دریا می راند. یعنی حمایت از اتهامات دادگاه بین المللی دادگستری مبنی بر ارتکاب نسل کشی غیر قابل انکار اسرائیل، اقدامی ضد یهودی است. و حمایت از قطعنامه های سازمان ملل که توسط ایالات متحده و توشده اند، یهودستیزی است.

ادعا این است که اسرائیل از خود دفاع می کند و اعتراض به نسل کشی فلسطینیان در غزه و کرانه باختری، موجب وحشت دانشجویان یهودی می شود. اما تحقیقات دانشجویان دانشکده روزنامه نگاری کلمبیا نشان داد که شکایت هایی که نیویورک تایمز و سایر رسانه های طرفدار اسرائیل به آنها استناد می کنند، توسط افرادی غیر دانشجویی مطرح شده که به دنبال انتشار این داستان هستند که خشونت اسرائیل برای دفاع از خود بوده است.

در واقع خشونت های دانشجویی توسط اتباع اسرائیلی انجام گرفته است. کلمبیا دارای یک برنامه تبادل دانشجویی با اسرائیل برای دانشجویانی است که دوره آموزش نظامی اجباری خود را در نیروهای دفاعی اسرائیل انجام می دهند. برخی از این ها دانشجویان مبادله ای بودند که به تظاهرکنندگان طرفدار غزه حمله و اسپری Skunk را به طرف آنها اسپری کردند. این اسپری، سلاح شیمیایی بدبو و پاک نشدنی ارتش اسرائیل است که تظاهرکنندگان را برای دستگیری، شکنجه یا ترور بعدی مشخص می کند. تنها، دانشجویانی که به آنها اسپری شده بود، قربانیان این حمله بودند. کلمبیا تحت رهبری شفیق هیچ کاری برای محافظت یا کمک به قربانیان انجام نداد.

جلسه استماع شفیق

برگزاری جلسات استماع شفیق خودگویای ماجراست. شفیق توانسته بود به بهانه جلسه خارج کشور از اولین حمله به دانشگاه هایی که به اندازه کافی هوادار لیکود نبودند، خود را خلاص کند. با این حال نشان داد که مایل است در برابر فشارهایی که به اخراج دو همکارش منجر شد، تسلیم شود با این امید که به توصیه وکلایش، به گونه ای تسلیم شود که مورد قبول کمیته باشد.

عوام فریبانه ترین مورد، پرسش ریک آلن، نماینده جمهوری خواه کنگره از جورجیا بود. او از دکتر شفیق پرسید که آیا با این آیه در پیدایش ۱۲/۳ آشنایی دارد یا خیر، و بعد از توضیح آیه: «این

عهدی بود که خدا با ابراهیم بست. و آن عهد واقعاً روشن بود. اگر اسرائیل را برکت دهید، من شما را برکت خواهم داد. اگر اسرائیل را نفرین کنی، من تو را نفرین خواهم کرد.»، پرسید: «آیا شما این را یک مسئله جدی می‌دانید؟ منظورم این است که آیا می‌خواهید دانشگاه کلمبیا توسط خدای کتاب مقدس نفرین شود؟»^۱

شفیق که در تمام مدتی که با کتاب مقدس زیر حمله بود، رفتاری عادی داشت، لبخندی زد و با ملایمت گفت: «قطعاً نه.» اما او می‌توانست بگوید، «سؤال شما عجیب است. ما در سال ۲۰۲۴ هستیم و [حکومت] آمریکا یک حکومت مذهبی نیست. و اسرائیل اوایل قرن اول قبل از میلاد، اسرائیل امروز نتانیاهو نبود.» او تمام اتهامات آلن و بازرسان همکارش در کنگره علیه خود را پذیرفت. دشمن اصلی او الیزاستفانیک، رئیس مجمع جمهوری خواهان مجلس نمایندگان، عضو کمیته نیروهای مسلح مجلس نمایندگان و کمیته آموزش و نیروی کار بود. وی گفت: از شما پرسیده شد که آیا هیچ تظاهرات ضد یهودی وجود داشت و شما گفتید «نه.»

شفیق: چون این اعتراض عنوان یک اعتراض ضد یهودی را نداشت. عنوان آن ضد دولت اسرائیل بود. اما حرکات یهودستیزانه انجام گرفت یا حرف‌های یهودستیزانه زده شد. بعد من دقیقاً تصمیم به توقف آن گرفتم.

استفانیک: و شما مطلعید که در آن لایحه، با رأی ۳۷۷ عضو از ۴۳۵ عضوکنگره، «از رودخانه تا دریا» به عنوان [شعار] یهودستیزانه محکوم شده است؟
دکتر شفیق: بله، من از این موضوع مطلعم.

استفانیک: اما شما معتقد نیستید که «از رودخانه تا دریا» یهودستیزانه است؟
دکتر شفیق: ما برای مجموعه خود بیانیه‌ای صادر کرده‌ایم که می‌گوید این زبان آزاردهنده است و ترجیح می‌دهیم آن را در محوطه دانشگاه نشنویم.^۲

پاسخ درست به حملات استفانیک چه می‌توانست باشد؟

شفیق می‌توانست بگوید: «دلیل اعتراض دانشجویان نسل‌کشی اسرائیل علیه فلسطینی‌ها است، همچنان که دادگاه بین‌المللی دادگستری حکم داده است و اکثریت اعضای سازمان ملل متحد نیز موافق آن هستند. من به آنها افتخار می‌کنم که چنین موضع اخلاقی‌ای اتخاذ کرده‌اند که اکثریت جهانیان از آن حمایت می‌کنند، اما اینجا در این اتاق مورد حمله قرار می‌گیرد.»

اما شفیق بیش از رهبران دانشگاه‌های هاروارد یا پنسیلوانیا علاقمند بود که دانشجویان و اساتید را به دلیل استفاده از شعار «از رودخانه تا دریا، فلسطین آزاد خواهد شد» محکوم و احتمالاً مجازات نماید. او می‌توانست بگوید، این ادعا که این شعار، فراخوانی برای از نابودی یهودیان

اسرائیل است، مزخرف است، بلکه فراخوانی برای آزادی فلسطینی‌هایی است که نباید با آنها به عنوان مادون انسان رفتار شود.

دکتر شفیق به صراحت در پاسخ به این سؤال که آیا فراخوان برای نسل‌کشی ناقض مقررات انضباطی کلمبیا است یا خیر، پاسخ مثبت داد. پاسخ دیگر مسئولان کلمبیا نیز که همراه او در جلسه استماع بودند، به همین منوال بود. نه شفیق و نه هیچ یک از مقامات دانشگاه نگفتند که اصلاً این اعتراضات ربطی به این مسایل ندارد یا مثلاً: «دانشگاه ما به ایفای نقش فعال سیاسی و اجتماعی دانشجویان خود در اعتراض به ایده پاکسازی قومی و کشتار آشکار مردم صرفاً به خاطر مخالفت با غضب زمینی که در آن زندگی می‌کنند، افتخار می‌کنند. دفاع از این اصول اخلاقی یعنی تعلیم و تربیت و تمدن.»

نکته مهمی از جلسات استماع مک‌کارتی به یاد دارم. جوزف ولش، مشاور ویژه ارتش ایالات متحده، در ۹ ژوئن ۱۹۵۴ توسط سناتور جمهوری خواه جو مک‌کارتی متهم شده بود که یکی از وکلای ولش با یک سازمان کمونیستی ارتباط داشته است. ولز در پاسخ به مک‌کارتی گفت: «سناتور، فکر می‌کنم هرگز تا این لحظه میزان خشونت یا گستاخی شما را درک نکرده بودم. ... قربان، شما ذره‌ای شرم و حیا دارید؟ اصلاً، ذره‌ای از حس شرم و حیا در شما مانده است؟»

تالار با تشویق عجیب حاضرین به هم ریخت. خاطره رفتار تحقیرکننده ولش در ۷۰ سال گذشته همواره در حافظه همه کسانی که آن زمان تلویزیون را تماشا می‌کردند، طنین انداز بوده است. پاسخ مشابه پاسخ ولش توسط هر یک از سه رئیس دانشگاه می‌توانست نشان دهد که استفانیک همان آدم بی‌بها و مبتذل است. اما هیچ‌کس شهادت ایستادگی در برابر این خواری را نداشت.

حمله‌کنگره به مخالفان نسل‌کشی در غزه به اتهام یهودستیزی که از نسل‌کشی علیه یهودیان حمایت می‌کنند، سیاست مشترک هر دو حزب است. پیش‌تر در ماه دسامبر، سوزان بونامیچی، نماینده دمکرات از ایالت اورگان، به مسئله اخراج رؤسای دانشگاه هاروارد و پنسیلوانیا به دلیل لکنت زبان‌شان در برابر اتهامات بی‌پایه وی کمک کرد. او در ۱۷ آوریل سؤال خود را از شفیق تکرار کرد: «آیا فراخوان برای نسل‌کشی یهودیان مقررات انضباطی کلمبیا را نقض می‌کند؟» بونامیچی همین سؤال از چهار شاهد جدید کلمبیا پرسید. و همه پاسخ دادند: «بله.» درست لحظه‌ای که آنها باید می‌گفتند، دانشجویان نه خواهان نسل‌کشی یهودیان، بلکه به دنبال بسیج مخالفان نسل‌کشی دولت لیکود علیه فلسطینی‌ها با حمایت کامل رئیس‌جمهور بایدن هستند.

در خلال زمان تنفس در دادرسی، استفانیک به مطبوعات گفت، «که شاهدان می‌دانستند که شهادت‌شان به نفع کلمبیا تمام خواهد شد.» این گستاخی به طرز وحشتناکی یادآور سه رئیس قبلی دانشگاه است که هنگام خروج از جلسه بر این باور بودند که شهادت‌شان قابل قبول است. «کلمبیا

موظف به پاسخ‌گویی است. اگر لازم است تا یکی از اعضای کنگره، رئیس دانشگاهی را مجبور به اخراج رئیس یک دانشکده طرفدار تروریسم و یهودستیزی کند، بدین معنی است که رهبری دانشگاه کلمبیا، موفق به انجام وظایف خود در قبال دانشجویان یهودی و مسئولیت آکادمیک خود نبوده است.» وی اضافه کرد: «هر اندازه‌ای از شهادت مبتنی بر لاپوشانی بیش از حد، آمادگی بیش از حد، و مشاوره بیش از حد، تنها می‌خواهد ناکامی در عمل را پنهان کند».^۳

شفیق می‌توانست با صراحت ادعای بازپرسان جلسه که: این دانشجویان یهودی بودند که به حمایت نیاز داشتند، تصحیح کند. زیرا واقعیت دقیقاً برعکس بود: خطر از جانب دانشجویان اسرائیلی ارتش اسرائیل بود که مصون از هر مجازاتی از سوی کلمبیا، با [اسپری] اسکانک نظامی به تظاهراتکنندگان حمله کردند. شفیق برخلاف توصیه اساتید و گروه‌های دانشجویی (که وی رسماً موظف به مشورت با آنهاست) که از این کار خودداری نماید، با پلیس تماس گرفت، و آنها ۱۰۷ دانشجوی را دستگیر کردند، دست‌هایشان را از پشت بستند و در حالی که آنها را متهم به تجاوز به حریم کلمبیا کرده بودند، ساعت‌ها برای تنبیه در همان حالت نگه داشتند. پس از آن هم شفیق حضور آنها در کلاس‌ها را معلق کرد.

تقابل بین دو نوع یهودیت: صهیونیست در برابر همسان‌پنداری

تعداد زیادی از معترضان مورد انتقاد، یهودی بودند. نتانیاهو و آبیپک (AIPAC) - ظاهراً به درستی - ادعا کرده‌اند که بزرگ‌ترین خطر در حال حاضر برای سیاست‌های نسل‌کشی آنها از طبقه متوسط یهودی لیبرال سنتی سرچشمه می‌گیرد. گروه‌های مترقی یهودی در لمبیا و سایر دانشگاه‌ها به قیام‌ها پیوسته‌اند.

صهیونیسم اولیه در اروپای اواخر قرن نوزدهم به عنوان پاسخی به کشتارهای خشونت‌آمیز یهودیان در شهرهای اوکراین مانند اودسا و دیگر شهرهای اروپای مرکزی که مرکز یهودی‌ستیزی بودند، پدید آمد. صهیونیسم ایجاد پناهگاه امنی را وعده می‌داد. این زمانی که یهودیان برای نجات جان خود به کشورهای بی‌حاضر به پذیرش آنها بودند، فرار می‌کردند، منطقی بود. آنها «غزه‌ای‌های» زمان خود بودند.

پس از جنگ جهانی دوم و وحشت هولوکاست و یهودی‌ستیزی به گذشته پیوست. اکثر یهودیان در ایالات متحده و سایر کشورها در ادغام می‌شدند و خوشبخت‌ترین و موفق‌ترین آنها در ایالات متحده بود. این موفقیت در سده گذشته، با حفظ این معیار اخلاقی که تبعیض قومی و مذهبی، مانند آنچه که اجدادشان متحمل شدند، اصولاً اشتباه است، موجب همسان‌پنداری آنها شد. فعالان یهودی در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، برای آزادی‌های مدنی، به ویژه علناً علیه تعصب و خشونت ضد

سیاه‌پوستان و علیه جنگ ویتنام در خط مقدم مبارزه بودند. بسیاری از دوستان یهودی دوران مدرسه من در دهه ۱۹۵۰، اوراق قرضه اسرائیل را در حالی می‌خریدند که فکر می‌کردند اسرائیل یک کشور سوسیالیستی است و به فکر کار داوطلبانه در کیبوتص‌ها برای تابستان‌ها بودند. هیچ فکر آشتی‌ناپذیری وجود نداشت و زمانی که عبارت «مردمی بدون سرزمین در سرزمینی بدون مردم» به زبان می‌آمد، هیچ اسمی از جمعیت فلسطینی شنیده نمی‌شد.

اما رهبران صهیونیسم ترجیح داده‌اند با استفاده از کشتار تعداد زیادی از یهودیان توسط نازیسم، همچنان به خصومت‌های قدیمی بچسبند. آنها از بسیاری جهات، از ترس حمله مجدد غیریهودیان، نازیسم را پشت‌ورو کرده‌اند. بیرون راندن اعراب از اسرائیل و تبدیل آن به یک کشور آپارتاید دقیقاً برخلاف درک یهودیان از همسان‌پنداری بود.

موضع اخلاقی یهودیان مترقی، و این آرمان که باید با یهودیان، سیاه‌پوستان و اعضای همه ادیان و نژادهای دیگر به طور یکسان رفتار شود، در تقابل با صهیونیسم اسرائیلی است. چنانکه امروز مشاهده می‌کنیم، صهیونیسم ساخته و پرداخته حزب لیکود نتانیا‌هو و تهاجم حامیان جناح راست، مدعی متمایز بودن یهودیان از بقیه شهروندان خود، حتی بقیه مردم جهان است.

نتانیا‌هو با ادعای سخنگویی همه یهودیان، اعم از زنده و مرده، اصرار دارد که انتقاد از نکبت: نسل‌کشی و هولوکاست فلسطین، ضدیهودی است. این نظر استفانی‌ک و دیگر همکارانش در کمیته نیز هست. ادعایی که یهودیان، پیش از هر چیز، موقعیت خود را مدیون اسرائیل و در نتیجه پاکسازی قومی و کشتار جمعی [مردم فلسطین] از اکتبر گذشته هستند. پرزیدنت بایدن نیز تظاهرات دانشجویی را «اعتراضات یهودستیزانه» خوانده است.

این ادعا در شرایط نسل‌کشی بی‌وقفه اسرائیل بیش از هر چیزی از زمان هیتلر بدین سو موجب ضدیت با یهودیت می‌شود. اگر مردم در سرتاسر جهان تعریف نتانیا‌هو و کابینه او از یهودستیزی را بپذیرند، همه‌آنهايي که به واسطه اقدامات اسرائیل کنار زده شده‌اند، خواهند گفت: «اگر مسئله این است، پس فکر می‌کنم من هم واقعاً یهودستیز هستم.»^۴

تهدید نتانیا‌هو به یهودیت و آنچه باید اساسی تمدن باشد

نتانیا‌هو در سخنرانی به شدت تند خود در ۲۴ آوریل، تظاهرات در ایالات متحده را حمله به آزادی آکادمیک آمریکایی توصیف کرد: آنچه در دانشگاه‌های آمریکا در جریان است، وحشتناک است. او باش یهودی‌ستیز دانشگاه‌های پیش‌تاز را تصرف کرده‌اند؛ آنها خواستار نابودی اسرائیل هستند؛ آنها به دانشجویان یهودی حمله می‌کنند؛ آنها به اعضای هیئت علمی یهودی حمله می‌کنند. این یادآور اتفاقی است که در دهه ۱۹۳۰ در دانشگاه‌های آلمان رخ داد. ما شاهد این رشد فزاینده

یهودی ستیزی در سراسر آمریکا و در سراسر جوامع غربی هستیم، زیرا اسرائیل تلاش می‌کند از خود در برابر تروریست‌های نسل‌کش، تروریست‌های نسل‌کشی که پشت غیرنظامیان پنهان می‌شوند، دفاع کند. این غیروجدانی است؛ باید متوقف شود؛ باید آن را محکوم کرد و به صراحت محکوم کرد. اما این چیزی نیست که اتفاق افتاده است. پاسخ چند رئیس دانشگاه شرم‌آور بود. در حال حاضر، خوشبختانه، مقامات ایالتی، محلی، فدرال، بسیاری از آنها به شکل متفاوتی پاسخ داده‌اند، اما باید بیشتر باشد. کارهای بیشتری باید انجام شود.^۴

این فراخوانی برای تبدیل دانشگاه‌های آمریکا به بازوهای یک دولت پلیسی؛ و تحمیل سیاست‌های دیکته‌شده دولت شهرک‌نشین اسرائیل است. این فراخوان توسط حلقه بهم‌پیوسته‌ای پشتیبانی شده است: کنگره یارانه‌های هنگفتی به اسرائیل می‌دهد که بخشی از این پول به کارزارهای انتخاباتی سیاستمدارانی بازمی‌گردد که خواهان خدمت به کمک‌کنندگان خود هستند. این همان سیاست اوکراین هنگام استفاده از «کمک»‌های ایالات متحده در ایجاد سازمان‌های لابی با بودجه‌های کلان برای خریدن سیاستمداران است.

کدام اعتراض دانشجویی و دانشگاهی بدون تهدید آشکار دانشجویان یهودی می‌تواند با نسل‌کشی در غزه و کرانه باختری مخالفت کند؟ «فلسطینی‌ها هم انسان هستند!» چطور؟ این خشونت نیست. می‌توان دامنه این پرسش‌ها را جهانی‌تر کرد «و درباره روس‌ها، علی‌رغم آنچه نتوانای‌های اوکراینی می‌گویند» هم سؤال کرد.

این قابل فهم است که چرا اسرائیلی‌ها از سوی فلسطینی‌ها احساس خطر می‌کنند. آنها می‌دانند که چند نفر را کشته‌اند و چقدر وحشی‌گری کرده‌اند تا زمین آنها را تصاحب کنند: کشتن تنها برای «آزاد کردن» سرزمینی برای خودشان. آنها باید فکر کنند: «اگر فلسطینی‌ها هم مثل ما باشند، باید خواهان کشتن ما به خاطر کاری که با آنها انجام داده‌ایم، باشند و راه حل دوکشوری هرگز نمی‌تواند وجود داشته باشد و ما هرگز نمی‌توانیم با هم زندگی کنیم، زیرا این سرزمین را خداوند به ما داده است.»

نتانیا هوپس از سخنرانی خود در ۲۴ آوریل با شعله‌ورتر کردن آتش جنگ، سطح درگیری امروز را به جنگی برای تمدن ارتقا داد: «چیزی که الان برای همه ما مهم است، همه مایی که به ارزش‌های خود و تمدن خود علاقه مندیم و آنها را گرامی می‌داریم، باهم بر خیزیم و بگوییم دیگر بس است.» آیا آنچه اسرائیل انجام می‌دهد، و آنچه سازمان ملل، دادگاه بین‌المللی دادگستری و اکثریت جهانی با آن مخالف هستند، واقعا «تمدن ما» است؟ پاکسازی قومی، نسل‌کشی و رفتار با مردم فلسطین در مقام فاتح و بیرون راندن آنها به عنوان مادون انسان، حمله به اساسی‌ترین اصول تمدن است. دانشجویان صلح‌طلب که از مفهوم جهانی تمدن دفاع می‌کنند، توسط نخست‌وزیر تروریست

اسرائیل، تروریست و یهودی ستیز خوانده می شوند. او از ترفندهای ژوزف گوبلز پیروی می کند: راه بسیج مردم برای مبارزه با دشمن این است که خود را در معرض حمله نشان بدهی. این استراتژی روابط عمومی نازی ها بود، و این استراتژی روابط عمومی اسرائیل امروز و بسیاری در کنگره آمریکا، آپیک و نهادهای مربوطه است که یک ایده اخلاقی تهاجمی و موهن از تمدن را به عنوان برتری قومی یک گروه برگزیده خدا اعلام می کنند.

تمرکز واقعی اعتراضات، سیاست ایالات متحده است که از پاکسازی قومی و نسل کشی اسرائیل با «کمک» خارجی (تصویب بودجه ۹۵ میلیارد دلاری برای کمک به اوکراین، اسرائیل و تایوان، - م) هفته گذشته پشتیبانی می کند. این همچنین اعتراضی به فساد سیاستمداران کنگره است، که با دریافت پول از لابی گرانی، از منافع خارجی در مقابل منافع ایالات متحده نمایندگی می کنند. لایحه «کمک» هفته گذشته که شامل حال اوکراین، کشور دیگر درگیر پاکسازی قومی نیز می شود، توسط نمایندگانی ارائه شد که نه پرچم ایالات متحده بلکه پرچم های اوکراین را به اهتزاز درآورده بودند. اندکی قبل از این جلسه، یکی از نمایندگان کنگره، با پوشیدن اونیفورم ارتش اسرائیل در کنگره پوشید تا اولویت های خود را نشان دهد. صهیونیسم بسیار فراتر از یهودیت رفته است. جایی خواندم که به ازای هر یهودی صهیونیست ۹ صهیونیست مسیحی وجود دارد. گویی هر دو گروه، هم زمان که بر ضد یهود خواندن حمایت کنندگان از سازمان ملل و دادگاه بین المللی دادگستری که اسرائیل را به دلیل نسل کشی محکوم می کنند، اصرار دارند، برای آخر زمان نیز فراخوان می دهند.

دانشجویان کلمبیا می توانند چه چیزی بخواهند:

دانشجویان کلمبیا و سایر دانشگاه ها از دانشگاه ها خواسته اند تا از بازار سهام اسرائیل و نیز شرکت های آمریکایی تولیدکننده تسلیحات صادرکننده به اسرائیل، خارج شوند. با توجه به این واقعیت که دانشگاه ها به بنگاه های تجاری تبدیل شده اند، به نظر نمی آید در حال حاضر، این عملی ترین خواسته باشد. از همه مهم تر اینکه، این قلب قضیه را نشانه نگرفته است. چیزی که واقعاً مسئله بزرگ روابط عمومی است، حمایت بی قید و شرط ایالات متحده از اسرائیل است، چیزی که می تواند با عنوان پروپاگاندايي فعلی «یهودستیزی» برای توصیف کسانی که با نسل کشی و غصب وحشیانه زمین مخالفند، خود را نشان دهد. آنها باید از کلمبیا (و نیز هاروارد و دانشگاه پنسیلوانیا، که به همان اندازه در برابر نماینده استنفانیک حرف شنوی و متملق بودند) مصرانه بخواهند تا رسماً اعلام نمایند، محکوم کردن نسل کشی، حمایت از سازمان ملل و محکوم کردن وتوی ایالات متحده، یهودستیزی نیست.

آنها بایست مصرانه بخواهند تا کلمبیا و دانشگاه‌های دیگر قاطعانه ضمانت بدهند تا در رابطه با مسئله آزادی بیان پلیس را به محیط آکادمیک فرا نخوانند. آنها باید مصرانه خواهان اخراج رئیس دانشگاه به دلیل حمایت یک‌جانبه از خشونت اسرائیل علیه دانشجویان شوند. در این تقاضا آنها باید بنا بر موافقت رؤسای دانشگاه‌ها با اصول حفاظتی دانشجویان استنفانیک، خواهان اخراج دکتر شفیق شوند.

اما گروهی از مخاطبان اصلی وجود دارند که باید تنبیه شوند: کمک‌کنندگان مالی که سعی دارند با استفاده از پول خود با حمله به آزادی‌های آکادمیک بر سیاست دانشگاه تأثیر بگذارند و دانشگاه‌هیان را از ایفای نقش محافظت از آزادی محیط دانشگاه و آزادی بیان منحرف نمایند. دانشجویان باید مصرانه بخواهند تا مدیریت دانشگاه‌ها - فرصت‌طلبان منفوری بالای سراسر استید و دانشجویان ایستاده‌اند - نه تنها باید از چنین فشارهایی امتناع ورزند، بلکه باید به افشاگران علنی چنین نفوذ پنهان سیاسی بپیوندند.

مشکل اینجاست که دانشگاه‌های آمریکا برای تعیین سیاست‌های خود، مانند کنگره به جذب کمک‌کنندگان مالی خود متکی هستند. این معادل دانشگاهی تعیین مقررات دیوان عالی شهروندان متحد (Supreme Court's Citizens United) است. بسیاری از حامیان مالی صهیونیستی تهدید کرده‌اند که کمک‌های خود به دانشگاه‌ها را وارد، کلمبیا و سایر مراکز آموزش عالی را که از خواست نتانیا هو مبنی بر سرکوب مخالفان نسل‌کشی پیروی نکرده‌اند و مدافع سازمان ملل هستند، پس خواهند گرفت. صاحبان این منابع کمک مالی، دشمن دانشجویان این گروه از دانشگاه‌ها هستند و دانشجویان و اساتید باید مصرانه خواهان حذف آنها باشند. شاید درست مانند صندوق بین‌المللی پول دکتر شفیق که در پیروی از اعتراض اقتصاددانان خود که «بیشتر به آرژانتینی‌ها نه» پیروی کرد، دانشجویان کلمبیا هم بتوانند شعار «شفیق دیگر نه» را سر دهند.

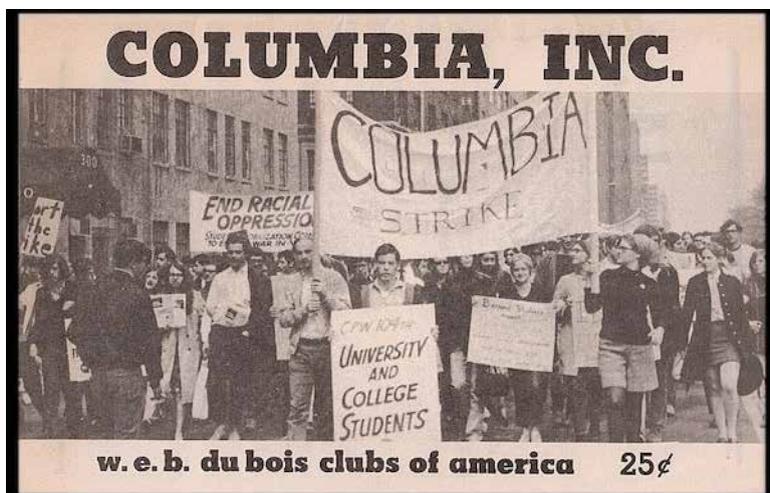
* هنری مارتین «اسکوپ» جکسون، (۱۹۱۲-۱۹۸۳)، وکیل و نماینده کنکره (۱۹۴۱-۱۹۵۳) و سناتور آمریکایی (۱۹۵۳-۱۹۸۳)، پشتیبان بودجه‌های بالاتر نظامی از اعضای به شدت ضد کمونیست ضد اتحاد شوروی از حزب دمکرات بود.

مراجع نویسنده:

1. <https://m.youtube.com/watch?v=syPELLKpABI>
2. <https://stefanik.house.gov/4/2024/icymi-stefanik-secures-columbia-university-president-s-commitment-to-remove-antisemitic-professor-from-leadership-role>
3. Nicholas Fandos, Stephanie Saul and Sharon Otterman, "Columbia's President Tells Congress That Action Is Needed Against Antisemitism," The New York Times, April 17, 2024., and "Columbia President Grilled During Congressional Hearing on Campus Antisemitism," Jewish Journal, April 18, 2024. <https://jewishjournal.com/news/united-states/370521/columbia-president-grilled-during-congressional-hearing-on-campus-antisemitism/#:~:text=Columbia20%President20%Grilled20%During20%Congressional20%Hearing20%on20%Campus20%Antisemitism>
4. Miranda Nazzero. "Netanyahu condemns 'antisemitic mobs' on US college campuses," The Hill, April 24, 2024.

تظاهرات دانشگاه کلمبیا در حال حاضر و سال ۱۹۶۸

یونا راسکین (کانترپانچ، ۲۵ آوریل ۲۰۲۴) / مترجم: یاشار صفری



تظاهرات دانشجویی آوریل امسال در دانشگاه کلمبیا مرا یاد تظاهراتی انداخت که ۵۶ سال پیش در این دانشگاه روی داد. من به همراه ۷۰۰ زن و مرد دیگر در آن تظاهرات بازداشت و به بازداشتگاه منتهن^۱ منتقل شدیم. اما این بازداشت‌ها نتوانست از اعتراضات بکاهد و تظاهراتی در اواخر همان سال و در سال‌های ۱۹۶۹، ۱۹۷۰، ۱۹۷۱ و ۱۹۷۲ برگزار شد. زمانی که فشار بیشتر شد مسئولین دانشگاه کلمبیا بارها و بارها پلیس را خبر کردند و آنها با قدرت برای دستگیری وارد عمل شدند. مطمئناً رئیس فعلی دانشگاه کلمبیا، مینوش شفیع، اقتصاددان آمریکایی مصری‌الاصیل صاحب لقب بارونس؛ در خصوص برقراری آنچه به زعم وی احتمالاً «نظم و قانون» خوانده می‌شود، آزادی عمل نداشته و بر اساس انگیزه‌های شخص خود عمل نکرده است. بلکه او قطعاً از اوامر و امیال هیئت امناء، خریول‌ها و کمک‌کنندگان پنهان و فارغ‌التحصیلانی پیروی کرده است که خواهان مجازات تظاهرات‌کنندگانی هستند که از حق آزادی بیان استفاده کرده‌اند و الگوی قدیمی نافرمانی مدنی را به کار بسته‌اند.

رابرت کرافت مدیر عامل نیوانگلند پاتریوتز^۲ یکی از حامیان اصلی مالی دانشگاه کلمبیا که از همکلاسی‌های من بود اخیراً می‌گفت: «من دیگر فکر نمی‌کنم که کلمبیا بتواند از دانشجویان و پرسنل خود محافظت کند و تا زمانی که اصلاحاتی انجام نشود دیگر به حمایت مالی از آنها راضی نخواهم بود.» او همچنین ادامه داد «من به آزادی بیان اعتقاد دارم؛ هر چه دلت می‌خواهد بگو اما هزینه عواقب آن را هم بپرداز.» البته اگر قرار باشد هزینه پرداخت کنی، این به نظر آزادی بیان نمی‌آید.

در آن زمان اعتراضات عمدتاً در مورد ویتنام بود و اکنون در مورد غزه و اسرائیل است. نام‌ها تغییر کرده‌اند. «اما موضوع اصلی تقریباً یکسان است. آیا دانشجویان نباید امروز درباره چگونگی و محل سرمایه‌گذاری دانشگاه نقش مهمی ایفا کنند؟»

شفیق، رئیس دانشگاه کلمبیا، پیش از این معاون بانک مرکزی انگلستان و معاون بانک جهانی بوده است. او مطمئن می‌داند چه کسانی نانش را چرب کرده و او را به این مقام رسانده‌اند.^۴ دانشگاه کلمبیا در طول دهه‌ها به اینکه چطور خود را بزرگ کند و تصویر خود را تغییر دهد، شهرت داشته است. این دانشگاه درباره پول درآوردن، گسترش و اشغال هرچه بیشتر جزیره منهتن، و نیز تولید انبوه دانشجویان و تبدیل آنها به مصرف‌کنندگان و شهروندان وفادار به نهادهای اجتماعی که ایالات متحده را ابرقدرت جهانی کرده‌اند، همانی است که در دهه ۱۹۶۰ بود.

ما در اواخر دهه ۱۹۶۰ و اوایل ۱۹۷۰ آگاهی عمومی در مورد همکاری دانشگاه با ماشین جنگی امپریالیسم، نهادهای نژادپرستی و پدرسالاری را بالا بردیم. از این روی، دانشگاه کلمبیا شروع به استخدام زنان و روشنفکران سیاه‌پوست و دورگه، و تجدیدنظر در برنامه‌های درسی خود در پاسخ به خواسته‌های دانشجویان متناسب با شرایط زندگی و زمان آنها کرد.

در سال ۱۹۶۸ من دانشجوی دانشگاه کلمبیا نبودم. من دیگر استاد دانشگاه ایالتی نیویورک بودم که تحصیلاتم را در سال ۱۹۶۳ تمام کرده بودم، زمانی که ذهنیت دانشگاه با جنگ سرد و مک‌کارتیسم قفل شده بود و هنوز نمی‌توانست خود را «برج عاج» معرفی کند. در سال ۱۹۶۸ زاویه من با دانشگاه کلمبیا ریشه در سال‌های دوره لیسانس داشت، زمانی که به دلیل استفاده از منابع مارکسیستی در نگارش مقالات برای معلمان سرزنش می‌شدم، و به خاطر تفکر انتقادی وزیر سؤال بردن فضای خشک علمی دانشگاه به شدت مورد انتقاد قرار می‌گرفتم. در سال ۱۹۶۹ وقتی بار دیگر به دلیل نقشی که در اعتراضات داشتم دستگیر شدم، یکی از اساتید سابقم به من گفت از آنجا که من یک «دانشجوی ممتاز و سرشناس کلمبیا» بودم؛ «باید از دانشگاه عذرخواهی کنم» زمانی که تصمیم گرفتم تسلیم نشوم، آنوقت قدرتمندان باید مرا دستگیر و زندانی می‌کردند. کسی که زمانی دانشجوی ممتاز و سرشناس بود؟

سال اول در کلمبیا، من و همکلاسی‌هایم موظف بودیم کتاب خانه خرد، نوشته ژاک بارزون^۵ را مطالعه کنیم. دیری نپایید که دیدم خانه خرد، یک خانه در شرف فروپاشی است. ما در سال ۱۹۶۸ این تفکر را منهدم یا از بین نبردیم، اما برای مدتی پایه‌های آن را لرزاندیم و به نظاره نشستیم گویی می‌توانست به حال عادی بازگردد و پایه‌های خود را از نو بنا کند.

من فکر نمی‌کنم که بتوان دانشگاه کلمبیا را منحل کرد، همانطور که در سال ۱۹۶۸ نیز ممکن نبود. کلمبیا، بیش حد از بزرگ، قدرتمند، ثروتمند و درنده‌خو بود.

اما امروز معترضین قطعاً می‌توانند آگاهی عمومی درباره روابط سیاسی و اقتصادی بین «خواص قدرتمند» ایالات متحده، نامی که سی‌رایت میلز استاد دانشگاه کلمبیا بر آنها نهاده، و خواص قدرت اسرائیل را بالا ببرند. البته ممکن است اوضاع در خاورمیانه به این زودی‌ها بهبود نیابد، اما به همان گونه‌ای هم که در نیم قرن گذشته بوده‌اند نخواهند ماند. دانشجویان معترض با چادرهایشان در محوطه دانشگاه نشانه مطمئنی هستند از اینکه زمان حامل تغییر است و همان‌طور که دیلان پیش‌بینی کرده بود: «تغییر» ادامه خواهد یافت.

بسیار بد است که دانشگاه کلمبیا در گذشته خود باقی مانده است. بسیار بد است که از گفت‌وگوی معنادار با دانشجویان رویگردان است. بسیار بد است که شعارهای روی دیوار را نمی‌بینید. در چند هفته گذشته پیش خود فکر می‌کردم که: استاد ادوارد سعید - نویسنده کتاب شرق‌گرایی و مدتی نیز از اعضای مستقل شورای ملی فلسطین اگر این روزها بود چه فکر می‌کرد و چه می‌گفت؟ در واقع، او در سال ۲۰۰۳ یعنی همان سال درگذشتش می‌دید که در رابطه با فلسطین هیچ‌کس حتی با گرفتن موضع میانه «اقدام قابل تامل و تاثیرگذاری برای مقابله با بیرون راندن مردم از سرزمین‌شان انجام نمی‌دهد.»

به نظر می‌رسد که آن موضع میانه نیز از بین رفته است. در واقع شرایط به طرز چشمگیری نیز تغییر کرده است و نسبت به سال ۱۹۶۸ در بحبوحه جنگ ویتنام، حتی فضای کمتری برای اعتراضات و نظرات مخالف وجود دارد. امروز صداهای ضد عرب و ضد یهود تندتری هم در مقایسه با آن زمان وجود دارد. بهتر است برای مسیر پراز سنگلاخ پیش رو آماده شویم.

<https://www.counterpunch.org/2024/04/25/columbia-protests-now-and-in/68->

توضیحات مترجم

- ۱- بازداشتگاه مرکزی منهن در جنوب شهر نیویورک که به نام The Tombs معروف است.
- ۲- Baroness = بارونس، لقبی اشرافی که در اروپای غربی به زنانی داده می‌شده که دارایی‌های خود را مستقیماً از پادشاه یا دولت به دست آورده بودند.
۳. New England Patriots، از تیم‌های فوتبال آمریکایی، راگی در ایالت ماساچوست که در لیگ ملی آمریکا نیز حضور دارد.
۴. who has poured her cup of tea، ضرب‌المثلی است به کنایه از دانستن اینکه چه کسی نان‌ش را می‌دهد.
- ۵- کتاب خانه خرد نوشته ژاک بارزون، نویسنده فرانسوی ساکن آمریکا، از روشنفکران و منتقدان فرهنگی و یکی از متفکران سده بیستم است و این کتاب او یکی از کتاب‌های قابل تأمل در زمینه روشنفکری است که به فارسی ترجمه نشده است.
- ۶- چارلز رایت میلز تا سال ۱۹۶۲ از اساتید جامعه‌شناسی دانشگاه کلمبیا بود که معتقد بود دموکراسی در آمریکا به دلیل تمرکز فزاینده سیاست در دست‌های سه‌گانه سیاستمداران فدرال، صاحبان شرکت‌های بزرگ و افسران بلند پایه ارتش تضعیف شده است.
- ۷- اشاره به باب دیلان خواننده و ترانه‌سرای آمریکایی که بسیاری از آثار مشهورش برای جنبش‌های مدنی و ضد جنگ بود.

خبثت در برابر انسانیت

پرابهات پاتنیک / برگردان: آزاده عسگری

نتورک آیدیا، ۲۰ مه ۲۰۲۴ / ۳۱ اردیبهشت ۱۴۰۳



اعتراضات جاری در پردیس‌های دانشگاهی ایالات متحده که خواستار «خارج کردن سرمایه‌گذاری» از شرکت‌های مرتبط با ماشین نظامی اسرائیل هستند، یادآور اعتراضاتی است که با تقاضای پایان دادن به جنگ ویتنام در اواخر دهه شصت و اوایل دهه هفتاد (میلادی) این دانشگاه‌ها را فرا گرفته بود. با این حال یک تفاوت عمده وجود دارد: آن زمان ایالات متحده مستقیماً در جنگ شرکت داشت، در حالی که امروز این‌طور نیست. یعنی در آن زمان در ایالات متحده [برای اعزام به جنگ، - م.] فراخوان داده شده بود، در حالی که امروز هیچ فراخوانی، که دانشجویان به دلیل منافع شخصی بخواهند از راه اعتراضات، حتی از سایه چنین چیزی رها شوند، وجود ندارد. به همین ترتیب، تلفات روزانه پرسنل آمریکایی در نتیجه دخالت مستقیم ایالات متحده در آن جنگ، موجب تقاضاهایی از درون دستگاه حاکمه ایالات متحده برای پایان دادن به جنگ ویتنام با جدیت وجود داشت، چیزی که امروز مطلقاً وجود ندارد. این واقعیت که آمریکا طرف مستقیم جنگ نیست، از یک سواصولیت و جدیت اعتراضات دانشجویان را بیشتر کرده است و در سوی دیگر اصولیت و جدیت در اظهارات دستگاه حاکمه پیرامون صلح را کم‌تر.

به‌طور خلاصه دانشجویان از احساس ناب انسانیت متأثرند. محرک اعتراضات آنها، انزجار از نسل‌کشی، استعمارگری مهاجران شهرک‌نشین، و مخالفت با همدستی امپریالیستی با رژیم آپارتاید صهیونیستی است. آنها بیان خواست بشریت برای صلح و برادری هستند. در سوی دیگر، دستگاه حاکمه ایالات متحده سیاست دوگانه‌ای را در حرف و عمل در پیش گرفته است: در حالی که از صلح حرف می‌زند، هرکاری را برای طولانی شدن جنگ انجام می‌دهد؛ و در حالی که مخالفت خود را با اعمال ظلم بر غیرنظامیان بی‌گناه اعلام می‌کند، به تهیه سلاح برای اعمال چنین ظلمی ادامه می‌دهد. انسانیت دانشجویان در تضاد کامل با سفسطه و خبثت دستگاه حاکمه است. اگر اولی منادی امید به آینده است، دومی نشان‌دهنده بی‌صدافتی جنون‌آمیز امپریالیسم در شرف

فروپاشی است.

این عدم صداقت در هر سطحی آشکار است. سال‌هاست که کشورهای بزرگ به راه حل «دو دولتی» برای مسئله فلسطین، یعنی داشتن یک کشور فلسطینی در کنار دولت اسرائیل متعهد شده‌اند. در وضعیت امروز، مسئله این نیست که راه حل «دو دولتی» بهتر است یا راه حل «یک دولتی»، که به معنای دولت واحدی است که رهبری آن توسط افراد بالغ دارای حق رأی در یک انتخابات برگزیده شوند و فلسطینی‌ها و اسرائیلی‌ها درون مرزهای آن باهم زندگی کنند. موضوع این است که راه حل دو دولتی مدت‌هاست که از سوی افکار بین‌المللی و نیز کشورهای امپریالیستی پذیرفته شده است. پذیرش راه حل دو دولتی، یعنی تشکیل فوری یک کشور فلسطینی که باید به عنوان یک عضو تمام‌عیار سازمان ملل شناخته شود. اما [در طول دهه‌ها از پذیرش این راه حل]، هر وقت موضوع پذیرش فلسطین به عنوان یک عضو کامل سازمان ملل مطرح شده است، ایالات متحده، علی‌رغم تعهد ظاهری به این تصمیم، در شورای امنیت، یعنی تصمیم‌گیرنده نهایی در این مورد، با استفاده از حق وتوی خود از آن ممانعت کرده است.

این همان چیزی است که در ۱۹ آوریل (۳۱ فروردین) نیز اتفاق داد. دولت صهیونیستی اسرائیل، با تشکیل یک کشور مستقل فلسطینی که به معنای پایان پروژه استعماری شهرک‌نشین است، موافق نیست. و ایالات متحده، علی‌رغم موضع‌گیری علنی خود، هر وقت به عملی شدن این مهم می‌رسد، با پروژه صهیونیستی همراه می‌شود. در ۱۰ ماه مه، مجمع عمومی سازمان ملل متحد بار دیگر با اکثریت قاطع (۱۴۳ موافق، ۹ مخالف و ۲۵ ممتنع) به عضویت کامل فلسطین رأی داد و از شورای امنیت درخواست تجدید نظر کرد. اما وقتی ایالات متحده، همراه تعدادی از راست‌گراترین رژیم‌های جهان مانند آرژانتین و مجارستان رأی مخالف دادند، سایر کشورهای متحد آمریکا (به استثنای فرانسه که به تنهایی رأی مثبت داد) رأی ممتنع دادند. می‌توان اطمینان داشت، هنگام طرح مجدد موضوع در شورای امنیت، ایالات متحده بار دیگر از وتوی خود استفاده خواهد کرد و با مسدود کردن هر چشم‌انداز صلحی، اراده و تلاش توده عظیم جهانیان برای حل مشکل را نیز خنثی خواهد کرد.

همین بی‌صداقتی در رفتار حاکمیت آمریکا با جنبش دانشجویی قابل مشاهده است و پلیس را برای درهم شکستن کمپ‌های برپا شده توسط دانشجویان به چندین دانشگاه اعزام کرده است و صدها دانشجوی معترض، علی‌رغم مسالمت‌آمیز بودن اعتراضاتشان، دستگیر شده‌اند. استفاده از قدرت نظامی برای مقابله با اعتراضات مسالمت‌آمیز، تجاوز به آزادی بیان است. اما این امر توسط کل دستگاه حاکمه آمریکا، از دونالد ترامپ گرفته تا جو بایدن و هیلاری کلینتون، توجیه می‌شود.

دونالد ترامپ از «تسلط اوباش رادیکال بر دانشگاه‌های ما» صحبت کرد و بایدن را به همدستی با چنین «اوباش»ی متهم کرد. بایدن هم به نوبه خود علناً با حمایت از اقدامات پلیس علیه دانشجویان مانند آنچه در دانشگاه کلمبیا انجام گرفت، با تعبیری کلی از نظر «لیبرال»، دانشجویان معترض را به «یهودستیزی» متهم کرده است. با توجه به این واقعیت که میان دانشجویان معترض تعداد زیادی دانشجوی یهودی نیز حضور دارند، این اتهام عجیبی است! هیلاری کلینتون دانشجویان را به بی‌اطلاعی از تاریخ خاورمیانه متهم کرد. گویی با آگاهی از چنین تاریخی می‌توان بر ارتکاب نسل‌کشی چشم بست!

جنبش ضد جنگ ویتنام تا حدودی از حمایت شخصیت‌های مهم و شناخته‌شده آمریکایی مانند یوجین مک‌کارتی و رابرت کندی برخوردار بود، اما دلیل این نیز، دخالت مستقیم آمریکا در جنگ بود. در مورد فعلی، تمام سیاستمداران فالانژ دستگاه حاکمه به نفع جنگ و علیه دانشجویان صف‌آرایی کرده‌اند.

اعتراضات دانشجویی مشابهی نیز در دیگر شهرهای مهم دنیا رخ داده‌اند و در بسیاری از دانشگاه‌ها همان تاکتیک استفاده از نیروی نظامی به کار گرفته شده است، هرچند در مواردی با استفاده از نیروی نظامی مخالفت شده است. مثلاً در بریتانیا، توصیه نخست‌وزیر ریشی سوناک به رؤسای دانشگاه‌هایی که شاهد چنین اعتراضاتی بوده‌اند، مبنی بر استفاده از ماشین سرکوب دولتی برای درهم شکستن کمپ‌های دانشجویان، مورد موافقت همه آنها قرار نگرفته است. حتی تعدادی از آنها از شرکت در جلسه‌ای که سوناک برگزار کرد، خودداری کردند. اما در آمریکا چنین مخالفتی دیده نشده است و تعدادی از رؤسای دانشگاه‌ها که کوشیدند برداشت خود از چگونگی برخورد با اعتراضات را بیان کنند، مجبور به استعفا شدند.

این سرکوب تفکر در محیط دانشگاهی، به معنای سربرآوردن دوباره مک‌کارتیسمی نو در ایالات متحده است. در آن زمان نیز مانند امروز، گروهی از نمایندگان جناح راست مجلس در خط مقدم تلاش‌ها برای سرکوب تفکر مستقل در دانشگاه‌ها بودند. اما سؤال اینجاست: اگر در دهه ۱۹۵۰ زمینه مک‌کارتیسم به واسطه جنگ سرد و ترس از کمونیسم فراهم شد، در شرایط کنونی چه عاملی موجب فعال شدن دوباره این مک‌کارتیسم نو شده است؟

تردید نمی‌توان داشت که مک‌کارتیسم نو با ظهور راست و تفوق نئوفاشیسم در جهان سرمایه‌داری بر بستر بحران سرمایه‌داری نئولیبرال رابطه دارد. آنچه با ظهور نئوفاشیسم محقق شده است تنها سوق دادن عناصر فاشیستی - حاشیه‌نشینان صحنه سیاست برای سال‌ها - به وسط صحنه نیست، بلکه به دست گرفتن رهبری نیروهای سیاسی به اصطلاح «لیبرال» با هدف ایجاد یک اجماع کم‌وبیش یکپارچه جناح راست است تا با تمام توان از احیای چپ جلوگیری نمایند.

نکته قابل توجه اینکه، وقتی جرمی کوربین به رهبری حزب کارگر در بریتانیا انتخاب شد، و چالش علیه دستگاه قدرت حاکم را، که به عنوان تهدید برای «از دست دادن کنترل اوضاع» تلقی شد، افزایش داد، به دلیل همدلی اش با آرمان فلسطین، با توطئه ای تحت عنوان «یهودستیزی»، و حتی اخراج از حزب کارگر علیه او به جریان افتاد.

دانشجویان و اساتید دانشگاه ها هنوز پایگاه استقلال فکری در کلان شهرها و در نتیجه، یک نیروی اخلاقی تهدیدکننده برای تحکیم جناح راست محسوب می شوند. بنابراین کنترل بر دانشگاه ها به عامل مهمی در برنامه تحکیم موقعیت جناح راست تبدیل می شود. اگر تلاش ها برای تحکیم و تقویت جناح راست بخواهد به راهش ادامه دهد، پس استقلال فکری و هر نشانه ای از انسانیت باید نابود شوند. آنچه امروز در ایالات متحده مشاهده می شود همین تلاش شرم آور برای نابودی استقلال اندیشه است.

اعتراض به نسل کشی، یهودی ستیزی نامیده می شود. اما نه دانشجویان و نه جرمی کوربین یهودی ستیز نیستند. واقعیت این است که در میان مخالفان دانشجویان و جرمی کوربین عناصری یافت می شوند که با جنبش های یهودی ستیز در داخل و خارج از کشور ارتباط و همکاری داشته اند (مانند جنبشی که توسط استپان باندرای اوکراینی آغاز شد و با مهاجمان نازی همکاری کرد). اما «ساختن سلاح از یهودستیزی» وسیله ای برای تحکیم موقعیت جناح راست در کشورهای امپریالیستی است. از این رو آنچه در دانشگاه های ایالات متحده در جریان است، اهمیت زیادی دارد. مبارزه امروز بین انسانیت و خباثت در دانشگاه ها، طلیعه مبارزات طبقاتی تعیین کننده ای در روزهای آتی است.

<https://www.networkideas.org/news-analysis/2024/05/chicanery-versus-humanity/>



چرایی و چگونگی رویدادهای ۱۷ ژوئن ۱۹۵۳



در ۱۷ ژوئن ۱۹۵۳ در جمهوری دمکراتیک آلمان چه اتفاقی افتاد؟

گزارش برتولت برشت از وقایع ژوئن و پیشینه آنها

در ۱۷ ژوئن ۱۹۵۳

در جمهوری دمکراتیک آلمان چه اتفاقی افتاد؟

پرونده‌ای به مناسبت هفتادمین سالگرد (بخش نخست)

منبع: مرکز تحقیقات آلمان دمکراتیک* / برگردان: طلحه حسنی

پیش‌گفتار

امسال (سال ۲۰۲۳، م) هفتادمین سالگرد رویدادهای مربوط به ۱۷ ژوئن ۱۹۵۳ در جمهوری دموکراتیک آلمان (GDR)، که معمولاً با نام «آلمان شرقی» شناخته می‌شود. از این پس: جی.دی.آر. - م.) است. این سالگرد همواره توجه رسانه‌ها در آلمان را تا به امروز به خود جلب کرده است. رویدادهای ژوئن ۱۹۵۳ وسیعاً به عنوان یک «قیام مردمی»^۲ علیه رژیم سرکوبگر سوسیالیستی که به طرز وحشیانه‌ای توسط تانک‌های شوروی سرکوب شد، توصیف می‌شود. این توصیف تقریباً مطابق با تبلیغات رسانه‌های غربی در زمان وقوع حوادث است. اما مقامات جمهوری دموکراتیک آلمان، این وقایع را «تلاش برای یک کودتای فاشیستی» خوانده‌اند. امروز در محافل عمومی و دانشگاهی، امکان اندکی - اگر اصلاً باشد - برای بحث پیرامون رویدادهای ۱۷ ژوئن و زمینه تاریخی آن مستقل از روایت غالب «قیام مردمی» وجود دارد. مجموعه حاضر گزیده‌های ترجمه شده‌ای از مقالاتی است که به قصد روشن کردن جنبه‌های مهم این رویدادها، و نیز فراهم کردن امکان دسترسی به آنها برای مخاطبان بین‌المللی تهیه شده است.

در سال ۱۹۵۳ دقیقاً چه اتفاقی افتاد؟ در ۱۶ ژوئن، تظاهراتی پراکنده در جمهوری دموکراتیک آلمان، به‌ویژه در یکی از بزرگ‌ترین محلات مسکونی آن زمان کشور به نام «استالین‌آله»^۳ (امروزه کارل مارکس آله^۴) در برلین برگزار شد. در ۱۷ ژوئن، اعتصابات و تظاهرات در ۳۷۳ نقطه مختلف کشور با حضور تقریباً ۶۰۰ هزار نفر شامل کم‌تر از ۵ درصد طبقه کارگر جی.دی.آر برگزار شد.^۵ اعتراضات در برخی از محلات، با آتش‌سوزی و حمله به پلیس خلقی^۶، حتی لینیج^۷ به خشونت تبدیل شد. در ظهر روز ۱۷ ژوئن، کمیسیون کنترل شوروی^۸، با توافق دولت جمهوری دموکراتیک آلمان و مطابق مقررات [مناطق تحت] اشغال^۹ (توافقی پس از جنگ جهانی دوم)، وضعیت فوق‌العاده اعلام کرد. نیروهای شوروی متعاقباً، به‌ویژه با استقرار تانک‌ها، از حضور خود در سراسر کشور مطمئن شدند. پس از آن اعتراضات به سرعت پایان یافت. در ۲۵ ژوئن ۱۹۵۳، دولت جمهوری دموکراتیک آلمان از کشته شدن ۱۹ تظاهرکننده و ۱۲۶ مجروح خبر داد.^{۱۰} در آژانس فدرال آموزش مدنی^{۱۱} در سال ۲۰۰۴ طی مطالعه‌ای تعداد کشته‌شدگان در جریان

رویدادهای ژوئن را ۵۵ نفر اعلام کرد.^{۱۲}

علت اصلی نارضایتی در میان مردم جمهوری دموکراتیک آلمان بیش از هر چیز تصمیم برای افزایش استانداردهای کار به میزان ۱۰ درصد بود، یعنی کارگران باید با همان دستمزد برای تولید بیشتر، ساعات بیشتری کار می‌کردند. اقدامات سخت‌گیرانه در حوزه اجتماعی (مانند قطع کارت‌های سهمیه غذا برای اقشار خاصی) باعث خشم بیشتر شد. حزب سوسیالیست متحده آلمان پیش‌تر در اوایل ژوئن از بسیاری از این اقدامات - به جز افزایش ۱۰ درصدی استانداردهای کار - عقب‌نشینی کرده بود (دلایل این سیاست‌ها و تغییر آنها در مقالات بعدی بررسی می‌شود). ناآرامی حوالی ۱۷ ژوئن ۱۹۵۳ تنها هشت سال پس از شکست هیتلر رخ داد. مردم آلمان خود موفق به آزادی [از فاشیسم] نشده بودند و باید توسط نیروهای متفقین آزاد می‌شدند. تعداد مبارزان جبهه مقاومت و ضد فاشیست‌ها نسبتاً کم بود. ضد کمونیسم، پایه اصلی ایدئولوژیک نازیسم، هنوز در میان مردم آلمان در غرب و شرق به شکل وسیعی حضور داشت.

پس از پایان جنگ جهانی دوم حلقه‌های سیاسی قدرت در آلمان غربی و ایالات متحده برای ایجاد یک بحران سیاسی با محاصره اقتصادی و اقدامات خرابکارانه، به ویژه در منطقه تحت کنترل شوروی در آلمان علی‌ه اردوگاه سوسیالیستی به شدت فعالیت می‌کردند. در میان سیاستمداران برجسته در جمهوری فدرال آلمان (FRG)، که معمولاً با نام «آلمان غربی» شناخته می‌شود، در مورد «روز X» که آلمان شرقی با ابزار نظامی دوباره فتح شود، علناً صحبت می‌شد. یاکوب کایزر، وزیر امور کل فدرال آلمان، ۲۴ مارس ۱۹۵۲ گفت: «در قلمرو احتمالات این قطعی است که روز X سریع‌تر از آنچه افراد مردم تصور می‌کنند، فرا خواهد رسید. این وظیفه ماست که تا حد امکان برای مشکلات آماده باشیم. طرح رئیس ستاد مشترک کاملاً آماده عمل است...»^{۱۴}

نیات خصمانه غرب برای «روز X» توسط گرهارد شرودر (۱۹۱۰-۱۹۸۹)، وزیر کشور وقت جمهوری آلمان غربی روز ۱۳ ژوئن ۱۹۵۳ تأیید شد: «جمهوری فدرال، آلمان است. تمام قلمروهای دیگر آلمان، مناطق غصب‌شده و از ما



تصاحب سرزمین ویران شده در نازیسم و جنگ. همه‌پرسی برای محافظت از خانه و مزرعه، دام و محصولات کشاورزی

گرفته شده‌اند و باید مجدداً به ما ملحق شود.»

بنابراین، نیروهای غربی با بهره‌برداری از موقعیت بحرانی سیاسی و ضعف جمهوری دموکراتیک آلمان در ژوئن ۱۹۵۳، دست به کار بسیج گروه‌هایی از برلین غربی و سازماندهی پوشش رسانه‌ای خصمانه برای دامن زدن به اعتراضات و القای احساسات ضدکمونیستی و شورشی به شکل علنی شدند. تنها چند هفته پس از ۱۷ ژوئن ۱۹۵۳، این روز در آلمان غربی به عنوان تعطیل ملی اعلام شد و تا سال ۱۹۹۰ از آن به عنوان «روز اتحاد آلمان» نام برده می‌شد. این واقعیت که اعتراض در یک کشور به جشن ملی کشور دیگری تبدیل شود، خود حکایت از نگاه خصمانه آلمان غربی نسبت به جمهوری دموکراتیک آلمان دارد و هرگونه ادعای آلمان غربی درباره اعتراضات را بی‌اعتبار می‌سازد. ماهیت تبلیغاتی «روز وحدت آلمان» نیز بنا بر این واقعیت که این غرب بود که دائماً پیشنهاد اتحاد جماهیر شوروی برای آلمان متحد، دموکراتیک و غیرمتعهد را (حتی تا مارس ۱۹۵۲) رد می‌کرد، آشکار است.

درک وقایع ژوئن ۱۹۵۳ بدون در نظر گرفتن بستر تاریخی غیرممکن است. این از جمله، شامل استراتژی تهاجمی «بازگشت» غرب؛ مناقشات بر سر «مسئله آلمان» پس از جنگ؛ تصمیم به «ساخت ارکان سوسیالیسم» در آلمان شرقی در ژوئیه ۱۹۵۲؛ دلایل اتخاذ سیاست‌های سخت‌گیرانه اقتصادی جمهوری دموکراتیک آلمان در اوایل سال ۱۹۵۳؛ و در نهایت، اختلافات حزب سوسیالیست متحده آلمان و رهبری سیاسی جدید اتحاد جماهیر شوروی پس از مرگ استالین در مارس ۱۹۵۳ می‌شود. ۱۷ ژوئن ۱۹۵۳، مرحله بسیار حادی برای اردوگاه سوسیالیستی، به ویژه جمهوری دموکراتیک آلمان را که تلاش برای ساختمان سوسیالیسم در آن هر لحظه در آستانه سقوط بود، نشان می‌داد. بنا بر بررسی دقیق این برهه تاریخی، عامل تعیین‌کننده این رویداد، نه نارضایتی کم و بیش مردم، بلکه اشتباهات و ضعف‌های رهبری سیاسی جمهوری دموکراتیک آلمان و اتحاد جماهیر شوروی، یعنی در حزب سوسیالیست متحده آلمان (SED)^۶ و حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی (CPSU)^۷ بود. بدین ترتیب، اردوگاه غرب توانست شکاف‌هایی را در نظام نوظهور جهان سوسیالیستی یافته و از آنها به نهایت بهره‌برداری کند.

یادداشت مترجم:

از مجموعه مقالاتی که «مرکز پژوهش‌های آلمان دموکراتیک» برای کمک به «ردیابی این لحظه تاریخی» ارائه داده است، علاوه بر پیشگفتاری که مطالعه شد، در این شماره تنها به نامه برتولت برشت، نمایشنامه‌نویس ضدفاشیست و شاعر انقلابی مشهور آلمان به ناشر خود درباره چشم‌دیدهایش از وقایع ۱۷ ژوئن، بسنده می‌کنیم و سه مطلب دیگر را در شماره آینده در اختیار خوانندگان قرار خواهیم داد.

برشت در این نامه به روشنی ادعاهای مبنی بر مخالفت برشت با جمهوری دمکراتیک آلمان و نظام سوسیالیستی آن را توضیح می‌دهد. این ادعاها به استناد شعر «راه حل» برشت است که در آن گفته می‌شود: «در خیابان استالین اعلامیه‌هایی پخش کردند / که در آنها نوشته شده بود: «ملت، اعتماد دولت را به سخره گرفته است و حالا باید زحمتی مضاعف بکشد تا آن را دوباره کسب کند.» / آیا بهتر نیست که دولت، ملت را منحل کرده و ملت دیگری را انتخاب کند؟»

مبلغان جهان سرمایه‌داری و ریزه‌خواران فارسی‌زبان سفره اربابان در داخل و خارج ایران در دشمنی عطش‌آلودشان با صلح و سوسیالیسم، ۷۰ سال است که وقایع مربوط به ۱۷ ژوئن در آلمان دمکراتیک را تحریف می‌کنند. اینان برای افزودن چاشنی دروغ‌ها و تحریف‌های شان علیه نظام نوبنیاد سوسیالیستی در شرق آلمان در آن سال‌ها از این شعر برشت نیز بهره می‌گیرند. اما، جمله پایانی برشت در نامه یاد شده این ادعا را کاملاً رد می‌کند. برشت تأکید می‌کند «... من به [حزب] تعلق ندارم. اما من به بسیاری از دستاوردهای تاریخی آن احترام می‌گذارم، و زمانی که توسط گروه‌های فاشیست و جنگ طلب مورد حمله قرار گرفت - نه به خاطر اشتباهاتش، بلکه به خاطر شایستگی‌هایش - به آن احساس وابستگی کردم. در مبارزه علیه جنگ و فاشیسم، من در کنار [حزب] ایستادم و هنوز هم ایستاده‌ام.»

1. Democratic Republic of Germany (GDR)
2. Volksaufstand

این کاملاً یادآور کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۲۲، علیه دولت مردمی دکتر محمد مصدق در ایران است که حدود دو ماه بعد از رویدادهای ۱۷ ژوئن در آلمان شرقی به وقوع پیوست و تا به امروز، با وجود انتشار بسیاری از اسناد که مؤید نقش سازمان سیا و ام‌ای‌سی‌کس و مزدبگیران داخلی در طراحی و اجرای این کودتا می‌باشند، دستگاه‌های تبلیغاتی امپریالیستی و مزدبگیران ایرانی آنها، با تحریف واقعیات اصرار دارند که آن نه یک کودتا بلکه «قیام» مردم برای بازگرداندن شاه بود!

3. Stalinallee
4. Karl Marx Allee

۵. توضیح نویسنده: ارقام مربوط به شرکت‌کنندگان به نقل از مقاله لاتزو: «ساعت هفت صبح در میدان اشتراوس برگ» (۲۰۲۳) Sieben Uhr früh am Strausberger Platz و مقاله «رشد و گسترش حزب سوسیالیست متحده آلمان (SED)» (Die Entwicklung der SED) نوشته گسویلر / ایتزروت (۲۰۰۹) استخراج شده است.

6. Volkspolizei

۷. حلق آویز یا زجرکش کردن قربانی، - م.
8. Soviet Control Commission
9. the occupation regulations
۱۰. (G. Möbus: "Der Volksaufstand des) دکتربی. موبوس: قیام مردمی ۱۷ ژوئن ۱۹۵۳ در منطقه اشغال شده شوروی و در برلین شرقی، ۱۹۵۴.

11. Bundeszentrale für politische Bildung

۱۲. تعداد قربانیان مورد مناقشه است. علاوه بر ۳۴ تظاهرکننده، ۷ نفر به اعدام محکوم شدند و ۵ نفر از اعضای ارگان‌های امنیتی جمهوری دمکراتیک آلمان کشته شدند. این مطالعه همچنین بازداشت‌شدگانی را شمارش می‌کند که در نتیجه شرایط زندان خودکشی کرده و جان خود را از دست داده‌اند. به نقل از آژانس فدرال آموزش مدنی: «مرگ‌های قیام مردمی در ۱۷ ژوئن ۱۹۵۳.»

13. Jakob Kaiser

۱۴. به نقل از اشتفان جیم: «پنج روز در ژوئن» (Stefan Heym: Fünf Tage im Juni).
۱۵. گرهارد شرودر (۱۱ سپتامبر ۱۹۱۰-۳۱ دسامبر ۱۹۸۹) سیاستمدار آلمان و عضو حزب دمکرات مسیحی آلمان، وزیرکشور از ۱۹۵۳ تا ۱۹۶۱ و وزیر خارجه آلمان از ۱۹۶۱ تا ۱۹۶۶ و وزیر دفاع آلمان از ۱۹۶۶ تا ۱۹۶۹. (توضیح مترجم)
16. Socialist Unity Party of Germany (SED) 17. Communist Party of the Soviet Union (CPSU)

گزارش برتولت برشت از وقایع ژوئن و پیشینه آنها

برتولت برشت (۱۸۹۸-۱۹۵۶) یکی از شناخته‌شده‌ترین شاعران و نمایشنامه‌نویسان آلمانی قرن بیستم است. او در نامه‌ای به پیتر سورکمپ^۱، ناشر خود در آلمان غربی در اول ژوئیه ۱۹۵۳، چشم‌دیدها و تأثرات خود از وقایع ژوئن و پیشینه آنها را شرح می‌دهد.



سورکمپ عزیز،

از من نظرم را درباره وقایع ۱۶ و ۱۷ ژوئن پرسیدی. آیا این، چنان‌که بخش عمده مطبوعات آلمان غربی ادعا می‌کنند، یک قیام مردمی، تلاشی برای «به دست آوردن آزادی» بود؟ آیا من نسبت به یک قیام مردمی بی تفاوت یا حتی دشمن آن بودم؟ آیا وقتی در ۱۷ ژوئن طی نامه‌ای به حزب اتحاد سوسیالیستی آلمان، که فقط جمله پایانی آن: («درگفت‌وگوی کاملاً ضروری بین کارگران و دولت آماده مشارکت به روش خود (به شکل هنری) هستم»)، منتشر شد، با آزادی مخالفت کرده بودم؟

من سه دهه است که سعی کرده‌ام تا آلمان طبقه کارگر را در نوشته‌هایم بازنمایم کنم. اما در شب ۱۶ ژوئن و صبح ۱۷ ژوئن، تظاهرات وحشتناک کارگران را دیدم که به چیزی بسیار متفاوت از تلاش برای به دست آوردن آزادی برای خودشان تبدیل شد. این به‌راستی تلخ بود. اقدامات ناگوار و نابخردانه دولت، به منظور ایجاد شتاب‌زده صنایع سنگین در قلمرو جمهوری دموکراتیک آلمان، یکباره دهقانان، پیشه‌وران، صاحبان مشاغل، کارگران و روشنفکران را علیه آن قرار دادند.

برداشت بد ناشی از خشکسالی شدید در سال گذشته، و مهاجرت صدها هزار دهقان از مناطق روستایی در سال جاری، معیشت همه اقشار مردم را تهدید می‌کرد. اقداماتی مانند حذف کارت‌های سهمیه غذا برای صاحبان مشاغل خرد، زندگی آنها را هم دچار مشکل می‌کرد. اقدامات دیگری مانند کم کردن مرخصی استعلاجی از مرخصی تفریحی، لغو مزایای ویژه هزینه سفر برای کارگران، و افزایش کلی استانداردهای کار در حالی که هزینه زندگی ثابت یا حتی افزایش یافته بود، سرانجام کارگران را که اتحادیه‌های کارگری‌شان عملکرد ضعیفی داشتند و برحسب موقعیت خود، به‌ناچار ضعیف عمل می‌کردند، به خیابان‌ها کشاند. و همچنین موجب شد

تا مزیت‌های بی‌تردید بزرگی را که با اخراج یونکرها (اشراف زمین‌دار)، اجتماعی‌سازی صنایع جنگی [زمان] هیتلر، برنامه‌ریزی تولید، و درهم شکستن انحصار بورژوازی در آموزش و پرورش نصیب‌شان شده بود، فراموش کنند.

در ساعات اولیه صبح ۱۷ ژوئن، خیابان به شکل عجیبی پر بود با جوانان رنگ و وارنگ بیکاری که قاچاقی در صف‌هایی از طریق دروازه براندنبورگ^۲، سراسر پیتسدامر پلاتز^۳، و پل ورشو^۴ به شهر آمده بودند. آنها جوانانی با همان چهره‌ها و خشن دوران نازی‌ها بودند همراه تعدادی از افرادی محلی که همیشه آنجا زندگی می‌کردند اما سال‌ها بود در ملاء عام دیده نشده بودند.

شعارها به سرعت تغییر کردند. شعار «دولت را رها کنید!» به «آویزشان کنید!» تبدیل شد، و خیابان (برگرشتایگ^۵، بازی با کلمات بین بورژوازی و گردن‌کلفت‌های خیابانی) کار را به دست گرفت. حوالی ظهر، هنگامی که تظاهرات در جمهوری دموکراتیک آلمان، در لایپزیگ، هاله، درسدن نیز به شورش تبدیل شد، آتش دوباره نقش قدیمی خود را از سر گرفت. از خیابان اونتردن لیندن^۶ ابر دود از خانه کلمبوس^۷ را که در مرز پیتسدامر پلاتز قرار داشت، می‌شد دید، درست مانند همان ابر دود از ساختمان رایشتاگ که در آن روز فاجعه‌بار در گذشته دیده شده بود (اشاره به آتش‌سوزی رایشتاگ در سال ۱۹۳۳).

امروز هم مانند آن زمان، این کارگران نبودند که آتش افروخته بودند: کسانی که می‌سازند به چنین سلاح‌هایی متوسل نمی‌شوند. سپس، اینجا در برلین، مانند سایر شهرها، به کتاب‌فروشی‌ها حمله کردند و کتاب‌ها را بیرون ریختند و سوزاندند. مجلدات مارکس و انگلس که شعله‌ور می‌شدند هیچ ضدیتی با طبقه کارگر نداشتند همان‌طور پرچم‌های سرخی که علناً پاره می‌شدند. (در عکس‌های منتشر شده در مطبوعات آلمان غربی، نیازی به ذره‌بین نیست تا ببینید چه کسانی پرچم‌ها را پاره می‌کردند). در استان‌ها مردم «آزاد» شدند.

اما زمانی که به زندان‌ها در هاله^۸ هجوم آورده شد، زندانیان عجیب و غریب این «باستیل‌ها»، از جمله فرمانده سابق اردوگاه کار اجباری راونسبروک^۹، ازنا دورن^{۱۰}، بیرون آمدند. او (یک زن فرمانده نازی‌ها) سخنرانی پرهیجانی در بازار کرد. در برخی جاها به یهودیان حمله شد، البته نه زیاد، زیرا یهودیان چندانی باقی نمانده‌اند. و در تمام طول روز، RIAS (راديو در بخش آمریکایی برلین) برای پخش سخنرانی‌های هیجان‌انگیز، برنامه‌های عادی خود را قطع می‌کرد، و کلمه آزادی با صداهای دلنشین را مکرراً پخش می‌کرد. همه جا «نیروها» مشغول کار بودند، نیروهایی که شب و روز در فکر «رفاه» کارگران و «آدم‌های کوچک» بودند و وعده استاندارد بالایی زندگی را می‌دادند که در نهایت همیشه به استاندارد بالایی مرگ می‌انجامید. به نظر می‌آمد آدم‌های بزرگی

چرایی و چگونگی رویدادهای ۱۷ ژوئن ۱۹۵۳

بودند که آماده هدایت مستقیم کارگران از خیابان‌ها به سمت کارخانه‌های آزاد اسلحه‌سازی بودند. چندین ساعت تا زمان مداخله نیروهای اشغالگر (ارتش شوروی، م.)، برلین در آستانه جنگ جهانی سوم قرار داشت.

سورکمپ عزیز، بیایید خودمان را گول نزنیم: نه تنها در غرب، بلکه اینجا در شرق آلمان نیز دوباره «نیروها» در کارند. من آن ۱۷ ژوئن غم‌انگیزی را تماشا کردم که چگونه بورژوازی (بورگشتایگ^{۱۱}) «سرود آلمان»^{۱۲} را به خیابان فرستاد و کارگران با آنکه با خواندن «اینترناسیونال» آن را متوقف کردند، اما، گیج و درمانده، نتوانستند از بین ببرند.

حزب اتحاد سوسیالیستی آلمان مرتکب اشتباهاتی شده است که برای یک حزب سوسیالیست بسیار جدی است و کارگران از جمله سوسیالیست‌های قدیمی را علیه خود برانگیخته است. من به [حزب] تعلق ندارم. اما من به بسیاری از دستاوردهای تاریخی آن احترام می‌گذارم، و زمانی که توسط گروه‌های فاشیست و جنگ طلب مورد حمله قرار گرفت - نه به خاطر اشتباهاتش، بلکه به خاطر شایستگی‌هایش - به آن احساس وابستگی کردم. در مبارزه علیه جنگ و فاشیسم، من در کنار [حزب] ایستادم و هنوز هم ایستاده‌ام.

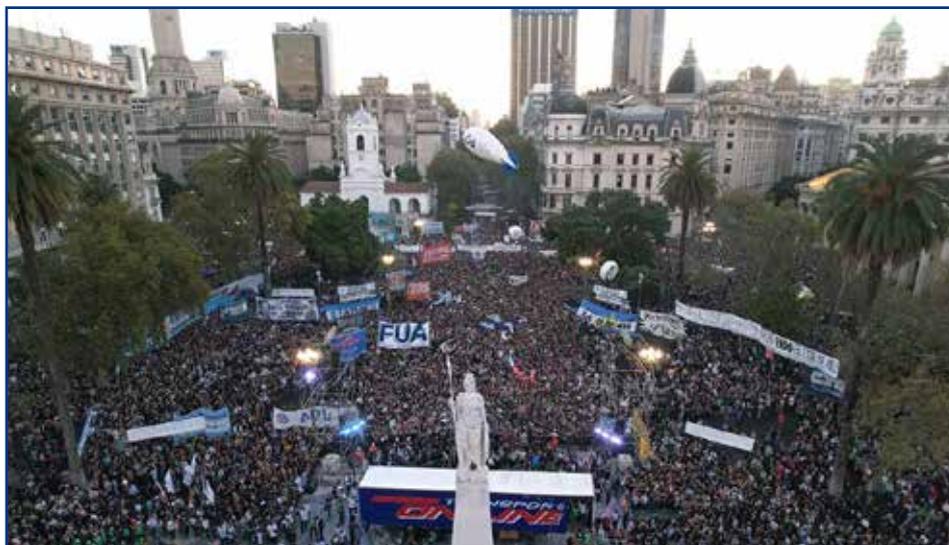
برتولت برشت، ۱ ژوئیه ۱۹۵۳.

- | | | |
|-----------------------------------|----------------------|---------------------|
| 1. Peter Suhrkamp | 2. Brandenburger Tür | 3. Potsdamer Platz |
| 4. Warschauer Brücke | 5. Bürgersteig | 6. Unter den Linden |
| 7. Columbus House | 8. Halle | |
| 9. Ravensbrück concentration camp | | 10. Erna Dorn |
| 11. Bürgersteig | 12. Deutschlandlied | |



روستوک، مراقبت کودکان تحت درمان با انسولین

امپریالیسم و ضد امپریالیسم



صدها هزار دانشجو در بوئنس آیرس برای حفظ نظام دولتی دانشگاه‌ها در آرژانتین، علیه کاهش بودجه آموزش عالی به عنوان بخشی از سیاست‌های تعدیل ساختاری خاور میلی به خیابان‌ها آمدند

نبرد جبلیه: درس فلسطینی در جنگ فرسایشی

خبرنگاران تنها بخش کوچکی از وحشی‌گری‌های اسرائیل را روایت می‌کنند

کاهش سطح انتظارات از پیمان امنیتی آمریکا و سعودی

پیش‌پرداخت کنگره ایالات متحده برای جنگ جهانی سوم

نبرد جبلیه: درس فلسطینی در جنگ فرسایشی

نوشته خلیل حرب / ترجمه کورش تیموری فر



وضعیت جنگی زمینی در اردوگاه آوارگان جبلیه، در شمال شهر غزه، چیزی بیش از یک درگیری نظامی بین نیروهای مهاجم و مبارزان مقاومت است که در یک «جنگ چریکی» می‌جنگند. پیامد عمیق‌تر نبردهای غافل‌گیرکننده‌ای که در بزرگترین اردوگاه غزه به راه افتاده، این است که اسرائیل بسیار بیش از آن چیزی که اعلام می‌کند درگیر شده است. اوضاع، منعکس‌کننده تجربه ایالات متحده در باتلاق فاجعه بار ویتنام است.

با این حال، برخلاف مسیر هوشی مین در ویتنام، غزه یک نوار مسطح از زمین است که فاقد گذرگاه‌ها، معبرهای کوهستانی، یا جنگل‌هایی است که نیروهای مقاومت بتوانند برای جابجایی پرسنل و سلاح به راحتی از آن‌ها استفاده کنند. گذرگاه رفح بعنوان حائل، بین مصر و نوار غزه فاصله انداخته و مردم غزه هیچ مرز دیگری با جهان خارج ندارند.

از این رو، تجدید حیات مقاومت در جبلیه، بصورت نبردهای شدیدی که ارتش اسرائیل را غافلگیر کرده است، به چیزی اشاره دارد که برخی ممکن است آن را «معجزه» بنامند.

فرا تر از یک جنگ چریکی

یکی از رهبران حماس در گفتگو با سایت کریدل می‌گوید که ادعاهای تل آویو مبنی بر کنترل شمال و مرکز نوار غزه قبل از تمرکز بر جنوب (رفح) همیشه نادرست بوده و مقاومت همچنان قدرت و رهبری خود را حفظ کرده است.

محمد الحاج موسی، سخنگوی جهاد اسلامی فلسطین (PIJ) نیز وضعیت را به همین ترتیب

ارزیابی می‌کند و با تکرار سخنان ابو عبیده، سخنگوی گردان‌های قسام، به کَریدل می‌گوید: «ما برای یک نبرد فرسایشی طولانی آماده‌ایم».

نبردهای امروزی در شمال نوار غزه نشان می‌دهد که اظهارات آنها، ادعای اسرائیل را مبنی بر اینکه شمال غزه را تحت کنترل دارد، به درستی رد می‌کند.

با شروع جنگ، نیروهای اسرائیلی از چندین جهت، از جمله العطره، بیت لاهیه، بیت حانون و شجاعیه به سمت شمال و شمال شرق نوار غزه؛ و از محورهای مرکزی مانند جوهرالدیک و محله الزیتون به سمت شیخ عجلین در نزدیکی ساحل - ظاهراً برای تشدید کنترل خود بر شمال غزه - حرکت کردند.

با این حال، در ماه ژانویه، اسرائیل اعلام کرد که نیروهای خود را با هدف تجدید آرایش، از اکثر مناطق شمالی عقب کشیده، عمدتاً در محله الزیتون مستقر کرده و قصد دارد به سمت مناطقی که مقاومت ادامه دارد - عمدتاً در جنوب نوار - حرکت کند.

اطمینان تل‌آویو مبنی بر اینکه اوضاع در جلیه به نفع او تغییر کرده، نابجا بود. تلفات اعلام

شده امروز ارتش اشغالگر - هم از نظر سرباز و هم از لحاظ سخت افزار - تأیید می‌کند که درگیری شدید در اردوگاه و اطراف آن ادامه دارد.

یک منبع ارشد حماس به کَریدل گفت که استراتژی «چمن‌زنی» اسرائیل که قصد دارد با اتکا به آن، مقاومت غزه را هرزگامی تضعیف یا فلج کند، حتی پس از ۲۲۵ روز جنگ نیز نتوانسته به نتیجه مطلوب برسد.

جنگ فرسایشی واقعی

منابع مقاومت فلسطین گزارش می‌دهند که حتی محله الزیتون، پایگاه اصلی نیروهای اسرائیلی برای مقابله با «ویت کنگ‌های فلسطینی» در شمال غزه، برای سربازان اسرائیلی امن نیست. مبارزان فلسطینی مرتباً از زیر آوار و زیرزمین بیرون می‌آمدند تا با هزاران سرباز مستقر در آنجا به جنگ فرسایشی واقعی بپردازند.



جنگ ویتنام:

مسیرهای زیرزمینی هوشی مین
از میان کوه‌ها و جنگل‌ها

منابع مقاومت همچنین می‌گویند که از طیف وسیعی از سلاح‌های انفجاری در کمین‌ها و حملات استفاده شده است: «بمب‌های الشعث» و «تاندم» برای انهدام تانک‌های مرکاوا و سایر خودروهای زرهی، گلوله‌های «آل یاسین ۱۰۵» و بمب‌ها و تله‌های انفجاری ساخته شده از راکت‌ها و گلوله‌های منفجر نشده، برای زمانی که سربازان به داخل پناهگاه‌ها یورش می‌برند.

علاوه بر این، عملیات تک تیراندازی، گلوله باران خمپاره‌ای و درگیری‌های غافل‌گیرانه رودر رو با سربازان دشمن توسط جنگ‌جویانی که از تونل‌ها بیرون می‌آیند نیز در جریان است. رهبر فوق‌الذکر حماس به‌کریدل می‌گوید که این عملیات‌ها نشان‌گر «عدم کنترل ارتش اسرائیل» است. او می‌افزاید:

دشمن آمادگی نبردهای طولانی و چند جبهه‌ای را ندارد و همین باعث شده که تعادل خود را از دست بدهد و در عین حال تکیه‌اش را بر نظریه سیاست عملیاتی پیش‌گیری و بازدارندگی از دست بدهد.

یکی از جنبه‌های طعنه‌آمیز ماجرا این است که ارتش اسرائیل مدعی شد ۲۰ گردان از ۲۴ گردان اصلی حماس را که بهانه اصلی بنیامین نتانیا هو برای حمله به رفح بود، «برچیده» است. نتانیا هو طی مصاحبه‌ای در اوایل ماه جاری در مورد گردان‌های دست‌نخورده گفت: «ما نمی‌توانیم آنها را آنجا رها کنیم. آنچه که آنها می‌خواهند انجام دهند، اخاذی [یا] باج‌گیری از ما برای خروج از غزه است. اگر آنها -گردان‌ها و رهبران‌شان- را رها کنیم، دوباره می‌روند تا غزه را تسخیر کنند و داستان تکرار خواهد شد.»

یک «پیروزی» خیالی

اما تلاش‌های بی‌وقفه نتانیا هو برای غلبه بر غزه و اعلام «پیروزی» بر مقاومت، همچنان به دیوار ویت‌کنگ‌های فلسطینی و نمایش بی‌وقفه تاکتیک‌های جدید آنها می‌خورد: فریب، کمین، خرابکاری، جاسوسی، فداکاری، و مهم‌تر از همه، صبر استراتژیک.

جبلیه به عنوان یک درس اساسی از این مقاومت جدید و پیشرفته جلوه می‌کند. این، یک سیلی کوبنده به نخست‌وزیر و کابینه جنگی اوست که در هر مرحله «پیروزی» اسرائیل را نقش بر آب می‌کند؛ بهبودی طرح‌های پیشنهادی - چه اسرائیلی، چه آمریکایی و چه عربی - برای اشغال، اداره یا تحمیل اقتدار بر غزه را آشکار می‌سازد.

حاج موسی از جهاد اسلامی فلسطین می‌گوید که نبردهای نظامی در جبلیه و رفح - جایی که نیروهای اشغال‌گر نیز متحمل تلفات فزاینده‌ای شده‌اند - نشان می‌دهد که اسرائیل «حدود هشت ماه است که نتوانسته به هیچ یک از اهداف اعلام شده خود در غزه دست یابد، نه در سطح ریشه‌کنی

مقاومت، و نه آزادی اسرای صهیونیست».

علیرغم حمایت بی قید و شرط نظامی آمریکا و گروه امنیتی غربی، تل آویو نتوانسته است به طور قطعی کنترل خود را بر جبلیه یا مناطق دیگر تحمیل کند. این مقام جهاد اسلامی تأکید می‌کند که گردان‌های قدس، شاخه نظامی جنبش او، همچنان در سراسر نوار غزه حضور دارند و هیچ ترسی از تضعیف مقاومت وجود ندارد.

تحلیل‌گران، از جمله برخی افراد در دولت بایدن، معتقدند که اسرائیل تا رسیدن به پیروزی فاصله زیادی دارد. نه سرزمین را تصرف کرده است، نه زندانیان را آزاد کرده و نه رهبران ارشد مقاومت را کشته است. اسرائیل با نداشتن طرحی معتبر برای «فردا» و ناتوانی در تخریب هزارتوی تونل‌ها، نه فقط در زیرزمین، بلکه در هزارتوهای بالای زمین هم گم شده است.

پس ادعای تل آویو در مورد کشتن ۱۳ هزار شبه نظامی حماس (از ۳ هزار تا ۴۰ هزار جنگجوی آن)، یا شناسایی و تخریب «تونل‌های حماس» یا «پاک‌سازی» کل مناطق از کنترل مقاومت چه شد؟ ادعاهای نتانیا هو مبنی بر باقی ماندن تنها «چهارگردان» از حماس چه شد؟

چگونه مقاومت فلسطین هنوز به شدت در شجاعیه، جبلیه، الزیتون، دیرالبلاح، و رفح در جنوب غزه می‌جنگد؟ چگونه تانک‌ها و خودروهای زرهی اسرائیل به این سرعت محو می‌شوند و نیروهای اشغالگر به تعداد بیشتری نسبت به قبل جان خود را از دست می‌دهند؟

اگر نتانیا هو شرط می‌بندد که انقیاد جبلیه، رفح و دیگر مناطق کلیدی، توانایی او را برای مذاکره برای آزادی اسرای اسرائیلی افزایش می‌دهد، باید به سرعت از خساراتش بکاهد تا از دو شکست فرار کند: یک شکست سیاسی از شرکای ائتلافش و یک جامعه خشمگین، و یک شکست نظامی در غزه.

تنها آتش بس در غزه است که می‌تواند نخست وزیر اسرائیل را از جنگ فرسایشی فلسطینی نجات دهد، جنگی که روحیه اسرائیل را تحلیل می‌برد، اقتصادش را تضعیف، و متحدان غربی‌اش را ناامید می‌کند.

از نظر حاج موسی «صحبت‌های نتانیا هو و رهبران اشغالگر درباره پیروزی مورد انتظار، توهمی بیش نیست و آنها چیزی جز شعارهایی نیستند که هیچ ربطی به حقیقت ندارند».

<https://thecradle.co/articles/the-battle-of-jabalia-a-palestinian-lesson-in-war-of-attrition>

خبرنگار الجزیره:

خبرنگاران غزه موفق به روایت تنها بخش کوچکی از وحشی‌گری‌های اسرائیل می‌شوند

ایرنا، ۲۱ فروردین ۱۴۰۳

به گزارش ایرنا از روزنامه ال پائیس، وائل دحدوح خبرنگار کهنه‌کار ۵۳ ساله فلسطینی، رئیس شبکه تلویزیونی قطری الجزیره در غزه است که همسر، دو فرزند، یک نوه و شماری از بستگانش را در بمباران اسرائیل در ماه اکتبر (مهر- آبان) از دست داده اما تصمیم گرفت تا درد فقدان را کنار گذاشته و «به تعهد خود برای اطلاع‌رسانی ادامه دهد». دو ماه بعد، او خودش در حمله اسرائیل مجروح شد و سامر ابو دقه فیلمبردارش به شهادت رسید. در ژانویه (دی - بهمن) نیز پسر بزرگ دحدوح که خودروی وی هدف



بمب‌گذاری اسرائیل قرار گرفت، کشته شد.

این روزنامه‌نگار فلسطینی بدون این که خود قصدی داشته باشد، به نمادی از رنج دو میلیون و ۲۰۰ هزار نفر از ساکنان غزه و استقامت خبرنگاران آن تبدیل شده است که در این درگیری که مطبوعات اجازه ورود به آن را ندارند، چشم جهانیان هستند. وی در گفت‌وگو با ال پائیس در شهر کوردوبا جایی که جایزه روزنامه‌نگاری خولیو آنگیتا پارادو (Julio Anguita Parrado) را دریافت کرد و سخنرانی در محل موسسه Casa Árabe تصریح کرد: به ماموریت بشردوستانه روزنامه‌نگاری اعتقاد دارم. ماموریت ما ادامه اطلاع‌رسانی است.

بر اساس گزارش گزارشگران بدون مرز، بیش از ۱۰۰ خبرنگار (۱۴۰) خبرنگار در حملات ماه‌های اخیر اسرائیل تا ۱۹ فروردین) از ماه اکتبر (مهر) در غزه به شکل خشونت‌آمیز کشته شده‌اند. کمیته حفاظت از روزنامه‌نگاران اعلام کرده این درگیری که در آن دست‌کم ۳۳ هزار فلسطینی شهید شده‌اند، خونین‌ترین درگیری برای خبرنگاران از زمان ثبت آمارها توسط این سازمان در سال ۱۹۹۲ میلادی است.

وائل دحدوح، جایزه خولیو آنگیتا پارادو، که به نام یک روزنامه‌نگار اسپانیایی کشته شده در جنگ عراق در سال ۲۰۰۳ است، را به همکاران خود در غزه تقدیم کرد و به ال پائیس گفت: اسرائیل به طور عمدی خبرنگاران را در غزه می‌کشد. در جنگ‌های دیگر آنها خبرنگارها را این‌طور هدف قرار

امپریالیسم و ضدامپریالیسم

نمی‌دادند. من نمی‌توانم توضیحی بیایم، برای بمباران خانه‌ای که خانواده‌ام در آن پناه گرفته بودند، در نصیرات (مرکز غزه)، برای حمله‌ای که پسرم حمزه راکشت، یا برای حمله‌ای که خود مجروح شدم و نزدیک بود در آن بمیرم. بیشتر این بمباران‌ها با هواپیماهای بدون سرنشین انجام می‌شود که بسیار دقیق هستند و می‌دانند که در آن لحظه چه کسانی در آن مکان هستند. ما در اتومبیل‌هایی که با عبارت «پرس» یا «تلویزیون» مشخص شده حرکت می‌کنیم. ما کلاه و جلیقه خبرنگاران را می‌پوشیم. اسرائیل نمی‌خواهد ما به مستندسازی آنچه در حال رخ دادن است ادامه دهیم، اما روزنامه‌نگاران فلسطینی تصمیم گرفته‌اند به روایت‌گری ادامه دهند، با ترس زندگی می‌کنند و می‌دانند شاید خود نیز تبدیل به خبر شویم.

دحدوح در تشریح احوال خود پس از حمله هفتم اکتبر (۱۵ مهر) رزمندگان حماس به مواضع رژیم صهیونیستی گفت: در ۷ اکتبر، برای رفتن به دفتر از خواب بیدار شدم و از پنجره دیدم که موشک‌ها از آسمان به سمت اسرائیل پرواز می‌کنند. به مرحوم همسرم گفتم «بیایید خود را آماده کنیم زیرا جنگ طولانی در راه است». از همان روزهای اول گفتم تا چهار ماه طول می‌کشد و به من گفتند اغراق‌آمیز است. حالا می‌بینم که خوش‌بین بودم. تمام مصیبت‌هایی که ما در حمله‌های قبلی اسرائیل متحمل شده‌ایم، حتی یک چهارم آن چیزی که ما در این حمله متحمل شده‌ایم را نشان نمی‌دهد. از همان ابتدا، اسرائیل تمام گذرگاه‌های مرزی را بست، غزه را از غذا، آب، برق، دارو محروم کرد و خانه‌ها را بدون هشدار قبلی بمباران کرد.

دحدوح در پاسخ به این گزاره خبرنگار ال پائیس که «شما تکرار کردید که وقتی همسر و



در رفح مردم سوختند، مردم زنده زنده سوختند

فرزندانتان در بمباران جان باختند، از ادامه کار خود تردید نکردید»، گفت: من به رسالت بشردوستانه روزنامه نگاری اعتقاد دارم. مأموریت ما ادامه اطلاع رسانی است. اما روزنامه نگاران غزه در این لحظه و هر چقدر هم که تلاش کنند، تنها می‌توانند گوشه کوچکی از بربریت را بیان کنند. از اول جنگ همیشه فکر می‌کردم هر اتفاقی بیفتد باید کار کنم، اما با اجساد فرزندانم و همسر من که ستون خانواده بود، تردید کردم که ادامه دهم. با این حال تصمیم گرفتم ادامه دهم. همسر و فرزندانم همیشه برای من فداکاری کردند. آنها در جنگ‌ها محبت و حمایت من را نداشتند تا من بتوانم به مسئولیت‌م ادامه دهم. به همین دلیل بر سر کار برگشتم. این یک چالش بود. چون دوست نداشتم در عزاداری جلوی دوربین حاضر شوم یا حتی درباره خودم صحبت کنم. می‌خواستم به طور حرفه‌ای از جنگ بگویم، گویی هیچ اتفاقی برایم نیفتاده است. فکر می‌کنم موفق شدم، اما این باعث آزار اسرائیل شد.

این روزنامه نگار رنج‌کشیده فلسطینی در پاسخ به این پرسش که «اکنون که مجبور شدید غزه را ترک کنید، آیا فکر می‌کنید صدای شما قدرت یا مشروعیت لازم را از دست داده است زیرا دیگر در نوار غزه نیستید؟» گفت: بله، واقعاً همین است. احساس من درد و ناامیدی است. زیرا دیگر نمی‌توانم وظیفه خود را انجام دهم. من نمی‌توانم آنجا باشم که اتفاقات رخ می‌دهد و همچنین نمی‌توانم به هموطنان دردمندم و خبرنگارانی که باقی مانده‌اند، کمک کنم. گاهی اوقات احساس می‌کنم که دیگر نمی‌توانم کار بزرگی انجام دهم، اما به تلاشم ادامه می‌دهم تا وظیفه‌ام را انجام دهم، به عنوان مثال، امروز اینجا، به کوردوبا آمدم.

وائل دحدوح در بیان دیدگاه خود نسبت به عملکرد دولت اسپانیا در قبال فلسطین و این پرسش که «آیا پس از شش ماه بمباران، صرفاً لفاظی‌ها کافی است یا خیر؟» گفت: واضح است که مردمی که زندگی روزمره جنگی را سپری می‌کنند، به حمایت بیشتر، تسکین بیشتر نیاز دارند. نیاز آنها بیش از این‌هاست. نگرش دولت اسپانیا در بحبوحه این جنگ وحشیانه مورد استقبال فلسطینیان قرار گرفته است. ما برای اسپانیا و همچنین تلاش او در کنار سایر دولت‌های اروپایی (تنها ایرلند و اسپانیا از ابتدا از مردم غزه دفاع کردند، اکثریت کشورهای اروپایی به عنوان متحدان ایالات متحده آمریکا و پشتیبان اسرائیل تا همین چند روز اخیر بودند، ... - دانش و امید) برای جامه عمل پوشاندن به حرف‌های خود ارزش زیادی قائل هستیم، تا فشار بیشتری اعمال کنند و در حال حاضر، آتش بس برقرار شود و فلسطینی‌ها حقوق خود را بازیابند. ما می‌دانیم که این یک کار دشوار است.

وی در مورد آینده‌ای که در انتظار غزه است، گفت: نمی‌توان آن را پیش‌بینی کرد. هیچ‌کس در نوار غزه نمی‌داند چه اتفاقی خواهد افتاد، اینکه این جنگ در یک هفته پایان یابد یا ماه‌ها ادامه یابد. گاهی صحبت از توافق، آتش بس می‌شود، اما هیچ اتفاقی نمی‌افتد و بمباران‌ها افزایش می‌یابد. جمعیت غزه در خطر است و بیم آن می‌رود که جنگ حتی طولانی‌تر شود.

کاهش سطح انتظارات از پیمان امنیتی آمریکا و سعودی

نویسنده: م. ک. بهادر اکومار (کریدل / ۷ مه ۲۰۲۴) / مترجم: م. البرزی



از نتیجه پیمان‌های امنیتی آینده بین آمریکا و سعودی انتظارات «کمتر و کمتری» داشته باشید. جنگ اسرائیل علیه غزه مانع نقشه‌های واشنگتن برای پیشبرد عادی‌سازی روابط با تل‌آویو شد و ریاض را از حوزه نفوذ روسیه و چین دور کرد.

ممکن است یک پیمان امنیتی تاریخی بین ایالات متحده و عربستان سعودی در حال شکل‌گیری باشد، پیمانی که بتواند مسیری را برای عادی‌سازی روابط این پادشاهی با اسرائیل بگشاید. هر دو طرف مشتاق عقد قراردادی هستند که جایگزین معامله معروف آنها «نفت برای امنیت» شود که در سال ۱۹۴۵ منعقد شد.

هرچند باید یک هشدار را اضافه کرد. این توافق ۸۰ ساله بین رئیس‌جمهور آمریکا و شاه عبدالعزیز آل سعود در سال‌های اخیر مورد بررسی قرار گرفته است، زیرا تعادل قوای جهانی تغییر کرده و برخی اعتمادهای متقابل دچار سایش شده است.

با قیام‌های عربی در دهه گذشته، خطوط ارتباطی قابل اعتمادی که زمانی بین ریاض و واشنگتن وجود داشت، دچار اختلال شد و ارتباطات پشت پرده نیز کاهش یافت. مسائل مربوط به اعتماد، به خاطر کم‌رنگ شدن اطمینان به ایالات متحده و نفوذ آن، بر بار مشکلات پیوند و اتحاد محکمی که زمانی وجود داشت، افزود.

سه تحول ویژه نشان داد که ارکان روابط عربستان و ایالات متحده متزلزل شده است:

نخست، ایجاد اوپک پلاس، افکار و ایده‌های بکر ولادیمیر پوتین و محمد بن سلمان برای آغاز دورانی از سیاست مستقل تر تولیدی؛ **دوم**، تصمیم ریاض به پیوستن به گروه کشورهای چند جانبه‌گرا مانند بریکس و سازمان همکاری شانگهای؛ و **سوم**، تصمیم ریاض به عادی‌سازی روابط با ایران، تعهدی که توافق صلح با میانجی‌گری چین در ماه مارس ۲۰۲۳ را رسمیت بخشید.

در علت وجودی همکاری آمریکا و سعودی تردیدی نیست. رویدادهای دراماتیک غزه این تصور را که مسئله فلسطین «خودبه‌خود حل می‌شود» و تنها چیزی که لازم است یک عادی‌سازی تروتمیز میان سعودی و اسرائیل است، در دولت بایدن را درهم شکست.

در عوض، بانگ خروش مردم فلسطین فضای مرکزی امنیت غرب آسیا را فراگرفت، و دیگر جایی برای فریب مردم منطقه، و بی‌اعتنایی به همدلی با آرمان فلسطین باقی نگذاشت تا یک سامری نیکوکار با سری افراشته و باد در غبغب در خیابان‌های کشورهای عربی جولان بدهد.

هم‌زمان ایران با کارت خود به نحو احسن بازی کرد تا محور مقاومت را به میدان بیاورد، چیزی که رژیم‌های عربی خلیج فارس را به لرزه درآورد، و در نتیجه زمینه درگیری میان دولت بایدن و متحدان قدیمی‌اش را فراهم ساخت.

ارتباط بین درخواست‌های آتش‌بس منطقه‌ای، بحران انسانی در غزه، و درخواست‌های آزادی اسرای اسرائیلی در دست حماس، واشنگتن را قادر ساخت تا جایگاه خود را به عنوان مخاطب کلیدی در مسیر دیپلماتیک باز یابد.

با این وجود، این مسیر تا زمانی که ایالات متحده بتواند دوباره خود را به عنوان نیروی اصلی تأثیرگذار در منطقه معرفی کند، مسیری همچنان لغزنده خواهد ماند. در خلال این مدت، تغییرات زیادی در منطقه و جهان روی داده است.

استراتژی کلانی که از سوی تیم بایدن دنبال می‌شود، تقویت فضای جدیدی پیرامون توافق ابراهیم بود که دونالد ترامپ در نظر داشت با پیمانی بین اسرائیل و عربستان به عنوان محور اصلی یک توافق گسترده تر سیاسی ایجاد کند. کاخ سفید تصور می‌کند که این جریان می‌تواند راه را برای بازسازی غزه و ایجاد یک کشور فلسطینی و راه طولانی برای ادغام اسرائیل با همسایگان عرب خود را باز کند، و هم‌زمان واشنگتن فرصت خواهد یافت تا توجه خود را به آسیا و اقیانوسیه و

اوراسیا معطوف کند تا مانع ظهور چین شده و ظرفیت مسکورا برای فراهم کردن فضای استراتژیک به سود چین و صحنه جهانی از بین ببرد.

با توجه به فهرست رو به فزونی چالش‌های واشنگتن: اقتصادی زیر بار بدهی بی‌سابقه؛ راهبردهای متقابل محور روسیه-ایران-چین؛ تهدید روزافزون به دلارزدائی در اقتصاد جهانی، و این که کشورهای بیشتر و بیشتری در جنوب جهانی از ارزش‌های جایگزین در تسویه حساب‌های بین‌المللی خود استفاده می‌کنند، آنچه در بالا آمد، به جای یک راهبرد قوی، بیشتر به یک رؤیای بلندپروازانه شبیه است.

احتمالاً یکی از ملاحظات اصلی در ذهن تب‌آلود آمریکایی‌ها این است که عربستان سعودی و امارات متحده عربی را از حمله هماهنگ به پترودلار، در نشست آتی سران بریکس که از ۲۲ تا ۲۴ اکتبر در قازان روسیه برگزار خواهد شد، و انتظار می‌رود رویدادی تحول‌آفرین در روند «دلارزدایی» باشد، برحذر دارد.

نشست آتی* شی جین‌پینگ، رئیس‌جمهور چین، و ولادیمیر پوتین، رئیس‌جمهور روسیه، در پکن، قرار است تجدید ساختار نظم مالی بین‌المللی را در اولویت قرار دهد. آخرین اطلاعات منتشر شده از سوی اداره خزانه‌داری ایالات متحده در ۱۷ آوریل نشان داد که میزان اوراق قرضه خزانه ایالات متحده توسط چین به ۷۷۵ میلیارد دلار کاهش یافته است، که ۲۲/۷ میلیارد دلار نسبت به ماه قبل کاهش نشان می‌دهد. گلوبال تایمز استدلال می‌کند که «این کوچک کردن تعدیل ساختاری ذخایر ارزی چین را توضیح می‌دهد که تحت تأثیر عواملی از جمله تراز پرداخت‌های خارجی کشورها و سود اوراق قرضه خزانه ایالات متحده بوده است.» و همچنین نتیجه می‌گیرد:

«با شروع روند جهانی به سوی دلارزدایی، بسیاری از کشورها با افزایش ذخایر طلا و استفاده از ارزهای محلی برای پرداخت‌های بین‌المللی، تنوع ذخایر خود را تسریع کرده‌اند. ذخایر طلای چین در پایان ماه مارس به ۷۲/۷۴ میلیون اونس رسید که با افزایش ماهانه ۱۶۰ هزار اونسی، هفدهمین ماه متوالی است که این کشور موجودی دارایی‌هایش را افزایش می‌دهد.»

این ارقام به خودی خود گویا هستند. همچنان که یکی از تفسیرهای روشنگرانه اخیر رسانه‌های ایالات متحده نشان می‌دهد:

«(گرچه) هیچ برنامه مشخصی که [از جانب بریکس] به آن متعهد بوده یا ارائه شده باشد، وجود نداشته، اما صرفاً بیان این ایده در صحنه جهانی، دریچه‌کلی و لحن آنچه را که برای مقابله با تسلط دلار آمریکا در تجارت قابل بحث است، تغییر می‌دهد. در حالی که معرفی ارز بریکس قریب‌الوقوع نیست، اما این ایده وجود دارد و دیگریک مفهوم نابخردانه و حاشیه‌ای به حساب نمی‌آید.»

کافی است بگوییم مذاکرات ایالات متحده و عربستان برای یک پیمان امنیتی یا درآستانه

پایانی مهیج با شرط و شروط ریاض است - یا حد اقل تا برگزاری انتخابات ۵ نوامبر امسال در آمریکا بلا تکلیف خواهد ماند (۳۳ کرسی سنا و همه ۴۳۵ کرسی مجلس نمایندگان نیز برای انتخابات پنجم نوامبر آماده اند).

یک مفسر ارشد سعودی خاطرنشان کرد که «کل منطقه در آستانه اعمال «آخرین اقدامات» در بطن ماجرای جنگ در غزه است. این می تواند به توافقی منجر شود که باعث فرو افتادن برخی از اسب شود یا به سرعت به سوی پرتگاه فرار کنند. در هر حال، هر دو بهای سختی خواهند پرداخت.» گزارش روشنگرانه ای این هفته در گاردین منتشر شد که نشان داد اگرچه پیش نویس توافق نامه های آمریکا و عربستان در زمینه امنیت و اشتراک فناوری آماده است، اما ابهاماتی وجود دارد، زیرا قرار بود این توافق نامه ها به حل و فصل گسترده تری در غرب آسیا، شامل مسأله اسرائیل و فلسطینی ها مرتبط باشد. به عبارت دیگر، بنیامین نتانیا هو نخست وزیر باید در مورد موضوعات دشواری مانند آتش بس دائمی در غزه و ایجاد یک کشور فلسطینی مشارکت داشته باشد. و اگر او به رفع حمله کند، همه چیز به خطر می افتد.

گاردین می نویسد، بنابراین به هیچ وجه تعجبی ندارد که سعودی ها اکنون «برای گزینه ب، طرحی متعادل تر، که اسرائیل را مستثنی می سازد، فشار می آورند.» از منظر ژئوپلیتیک، یک طرح ضعیف ب هنوز هم ممکن است برای دیپلمات های بایدن جذاب باشد، زیرا «می تواند شراکت استراتژیک با عربستان سعودی را، که نفوذ چین و روسیه را از بین ببرد، تقویت کند. [اما] روشن نیست که آیا دولت - چه رسد به کنگره - چنین نتیجه ای را بپذیرد یا خیر.»

ناتانیا هو مطمئناً توافق عادی سازی با سعودی ها را در این برهه از زمان، «میدان مینی می داند که به دلیل هزینه های سیاسی موجود نمی توان از آن عبور کرد.»

جمله معروفی در یک آهنگ طنزگونه، نوشته ترانه سرای شوروی واسیلی لیدف - کوماچ هست که ترجمه آن تقریباً می شود: «کاغذ مهم ترین چیز در زندگی است / تا وقتی زنده اید از آن مراقبت کنید / چون بدون کاغذ مناسب فقط یک احمق هستید.»

مرحوم میخائیل گورباچف تأسف خورد که خواستار کاغذ مناسبی در مورد گسترش ناتو نشد. ولیعهد عربستان سعودی، محمد بن سلمان باید پیشیمانی گورباچف را به عنوان داستانی هشدار دهنده تلقی کند.

* این دیدار دو روزه در روزهای ۱۶ و ۱۷ ماه مه انجام گرفت. برای آشنایی با پیامدهای این دیدار، توجه خوانندگان را به صفحات ویژه مربوط به آن در همین شماره «دانش و امید» جلب می کنیم.

<https://thecradle.co/articles-id24756/>



پیش‌پرداخت کنگره ایالات

متحده برای جنگ جهانی سوم

راجر هریس (پایبولا رزیستنس، ۲۹ آوریل ۲۰۲۴)
برگردان: طلیعه حسنی

راجر هریس، نویسنده و فعال ضد جنگ، عضو شورای صلح ایالات متحده آمریکا است.

رئیس‌جمهور آمریکا صلح پایدار را اعلام کرد.

کنگره ایالات متحده مجوز بسته کمک نظامی ۹۵ میلیارد دلاری برای ادامه جنگ در اوکراین و غزه و همچنین آماده‌سازی جنگ علیه چین را صادر کرد. این عملاً به معنای پیش‌پرداختی برای جنگ جهانی سوم است. جو بایدن، رئیس‌جمهور ایالات متحده، با روخوانی کتابی که احتمالاً نوشته جورج اورول است، اعلام کرد: «روز خوبی برای صلح جهانی است». وی برای رفع هرگونه شک و شبهه‌ای هم افزود: «واقعاً».

بایدن اعلام کرد: «این قرار است جهان را امن‌تر کند». در واقع، مجوز دو حزبی مصوب ۲۳ آوریل، می‌تواند ساعت قیامت را به نیمه‌شب کمی نزدیک‌تر کند.

بایدن برای اینکه مبادا کم‌ترین ابهامی پیرامون منظور رئیس‌امپراتوری ایالات متحده از امن‌تر کردن جهان وجود داشته باشد، تأکید کرد: «این رهبری آمریکا را در جهان حفظ می‌کند».

رهبری ایالات متحده، هسته اصلی مسئله است. یعنی درست هم‌زمان با به چالش کشیده شدن فزاینده هژمونی ایالات متحده، استراتژی رسمی ایالات متحده همچنان «تسلط همه‌جانبه» بر جهان است. این امپراتوری دیگر خود را به عنوان رهبر جنگ صلیبی علیه کمونیسم یا حتی علیه آنچه «تروریسم» یا «جنگ با مواد مخدر» می‌نامید، توجیه نمی‌کند. امروز، دکترین رسمی امنیت ملی، بی‌هیچ پرده‌پوشی، «رقابت قدرت بزرگ» است.

رئیس‌جمهور آمریکا در ادامه، با همان زبان اورولی، بر ادعای خود مبنی بر رهبری جهانی آمریکا تأکید کرد: «همه این را می‌دانند». [اما] این ادعا در رای‌گیری مجمع عمومی سازمان ملل برای آتش‌بس فوری در غزه، که طرف آمریکایی با ۱۵۳ رأی موافق شکست خورد، بازتابی نداشت. در کنار آمریکا و اسرائیل، تنها هشت کشور دیگر رأی مخالف و حدود ۲۳ کشور رأی ممتنع دادند. در تمامی مسائل، اکثریت جمعیت جهان با ایالات متحده مخالفند.

لاف‌زنی بایدن مبنی بر اینکه «اوکراین بیش از نیمی از سرزمینی را که روسیه از آنها گرفته

بود، باز پس گرفته است» به ویژه در ارزیابی تهدید سالانه جامعه اطلاعاتی ایالات متحده^۳ اثری دیده نمی‌شود. در جمع‌بندی این ارزیابی آمده است که بن‌بست فعلی «در راستای منافع نظامی استراتژیک روسیه و به شکل فزاینده‌ای در حال تغییر وضعیت به نفع مسکو» حرکت می‌کند. بایدن در حالی «اوکراینی‌های شجاع» را ستایش می‌کند که ۶۵۰ هزار اوکراینی در سن جنگ از کشور فرار کرده‌اند. کاهش مستمر چشم‌انداز پیروزی قاطع ایالات متحده/ ناتو در اوکراین، واکنش خطرناکی را از سوی واشنگتن که حل و فصل از طریق مذاکره وارد می‌کند، شدت بخشیده است. برنامه دولت کنونی [ایالات متحده] نه تلاش برای صلح، بلکه برای جنگ بیشتر است. این به عنوان راهبردی «برای متوقف کردن پوتین از کشاندن ایالات متحده به جنگ» طراحی شده است. با این وجود، این ایالات متحده است که با ارسال تسلیحات بیشتر برای اقدامات نظامی، سهم خود را در تشدید جنگ ایفا می‌کند.

در سخنرانی بایدن، گسترش ناتو، برخلاف تعهدهای قبلی آمریکا مبنی بر عدم پیشروی به شرق، مورد توجه جدی قرار گرفت. اما، حرکت ناتو به سمت مرز روسیه همان دلیلی است که پوتین رئیس‌جمهور روسیه برای تهاجم کشورش به اوکراین عنوان کرد. این «خط قرمز» روسی، که بارها از آن صحبت شده است، بایستی در واشنگتن به خوبی دریافت می‌شد.

با این حال، بایدن در سخنرانی خود با پیش کشیدن ماده پنج ناتو برای دفاع متقابل، هشدار بدشگونی داد: «حمله به یکی حمله به همه است.» این آشکارا اشاره‌ای به جنگ با یک قدرت هسته‌ای دیگر است. دی نایت، فعال ضد جنگ و نویسنده کهنه سربازان برای صلح، بسته کمک نظامی را «تعهد قطعی به جنگ ناتو علیه روسیه» خواند.

بایدن با بازگشتی دوباره به واقعیت، «کارزار وحشیانه‌ای» را که «ده‌ها هزار نفر را کشته» و «بیمارستان‌ها را بمباران کرده است» محکوم کرد. [اما] اگر تصور می‌کنید که منظور او جنگ علیه غزه توسط اسرائیل با پشت‌گرمی ایالات متحده است، دوباره فکر کنید. بایدن، هرچند که می‌توانست، [اما] قصد دادن فراخوان برای توقف نسل‌کشی فلسطینیان را ندارد.

برای مثال، در سال ۱۹۸۲، اسرائیل غیرنظامیان را بمباران کرد. سپس رونالد ریگان، رئیس‌جمهور آمریکا با همتای خود در تل‌آویو تماس گرفت و گفت که آنچه را که وی صراحتاً «هولوکاست» می‌خواند، متوقف کند. بیست دقیقه بعد اسرائیل دستور توقف بمباران خود را صادر کرد. در مقابل، نیویورک تایمز گزارش داد که یکی از اعضای کابینه جنگ اسرائیل پیش‌بینی کرده است که جنگ فعلی احتمالاً «یک سال، یک دهه یا یک نسل» طول بکشد. این سیاستمدار آمریکایی که تاکنون «بزرگ‌ترین دریافت‌کننده کمک‌های مالی از سوی گروه‌های طرفدار اسرائیل در طول تاریخ» بوده است، می‌گوید: «می‌خواهم بار دیگر این را روشن کنم که تعهد من نسبت به

اسرائیل، فولادین است.» و یک بسته کمکی دیوانه‌وار از دلارهای مالیات‌دهندگان را به سلاح‌های مرگبار و کمک‌های بشردوستانه برای «مردم بی‌گناه غزه که به شدت در رنج هستند» اختصاص می‌دهد. اما این امر بدیهی را که آتش‌بس فوری و دائمی اولین گام برای تسکین رنج مردم فلسطین است، مورد تأیید قرار نمی‌گیرد.

جنگ نمی‌تواند برای اکثر بشریت خوب باشد، اما برای پیمانکاران نظامی ایالات متحده سودآور است. بنا بر لاف‌های بایدن، تسلیحات «اینجا در آمریکا توسط شرکت‌های آمریکایی ساخته شده‌اند... به عبارت دیگر، در حالی که در پایگاه صنعتی خودمان سرمایه‌گذاری می‌کنیم، هم‌زمان به اوکراین کمک می‌کنیم.» یعنی، تاجران مرگ خود ما در حال کشتن هستند.

بایدن به وعده خود برای حصول اطمینان از اینکه ارسال تسلیحات «فوراً شروع می‌شود» بیش از حد عمل کرده است. ایالات متحده بدون پیش‌مجوز قانونی، تسلیحات ممنوعه را به اوکراین و اسرائیل فرستاده است. به گفته اقتصاددان جک راسموس، بیشتر این بودجه برای سلاح‌هایی است که پیش‌تر تحویل داده شده‌اند یا از انبارهای نظامی که در مرحله انتقال قرار دارند، می‌باشند. «تنها ۱۳/۸ میلیارد دلار از ۶۱ میلیارد دلار برای تسلیحاتی است که اوکراین در حال حاضر ندارد!» «سی‌بی‌اس نیوز در توییت شرم‌آوری که بعداً حذف شد، در رابطه با تلاش‌های جنگی با پشتیبانی ایالات متحده تصریح کرد که تا حدی به دلیل فساد فراگیر، تنها حدود ۳۰ درصد کمک‌های نظامی ایالات متحده به خط مقدم اوکراین می‌رسند.

رئیس‌جمهور ایالات متحده توضیح داد: «هرکاری که ما انجام می‌دهیم، فراهم کردن شرایط برای صلح پایدار است.» سؤالی که ادعای او به وجود می‌آورد این است: چشم‌انداز «صلح آمریکایی» (Pax Americana) تحمیلی نظامی چگونه چیزی است؟

آیا این هائیتی است، که تحت خیرخواهی یانکی‌ها نه تنها دولتی ندارد بلکه حتی نخست‌وزیر بدنام منصوب شده آن نیز اخیراً استعفا داد؟ یا لیبی است، که یک ائتلاف استعماری به رهبری ایالات متحده عمده‌ترین نیرو برای اتحاد آفریقا را سرنگون کرد و جای آن را با جناح‌های نظامی‌ای پرکرد که علناً مجوز خرید و فروش برده در خیابان‌ها را صادر کرده‌اند؟ یا این افغانستان است، که ایالات متحده سرنگونی یک دولت سوسیالیستی، که از آزادی زنان دفاع می‌کرد را طراحی کرد، و پس از دو دهه اشغال این سرزمین، با برجای نهادن یک فاجعه انسانی، عقب‌نشینی کرد؟ به طور خلاصه، وعده بایدن برای «صلح پایدار» بیشتر شبیه به ایجاد آشوب و «جنگ بی‌پایان» است. او پیش‌بینی کرد: «تاریخ این لحظه را به خاطر خواهد آورد». آری، این ممکن است.

* Annual Threat Assessment of the US Intelligence Community

<https://popularresistance.org/united-states-congress-makes-down-payment-on-world-war-iii/>

امپریالیسم و چپ نو



اورول به عنوان خبرنگار جنگی و تهیه کننده برنامه در بنگاه خبرپراگنی بریتانیا بی بی سی استخدام می شود. او در مصاحبه برای استخدام، از ایده نظارت پلیسی بر بی بی سی کاملاً حمایت می کند. ام آی سیکس با آنکه او را در سال های ۱۹۳۰ زیر پایش داشت، نه تنها هیچ مخالفتی با خبرنگاری که قبلاً برای روزنامه کمونیستی دیلی ورکر کار می کرد، نشان نداد بلکه توصیه نامه ای نیز برای استخدامش فرستاد.

دفاعی بی شرمانه ای از جاسوسی اورول ها

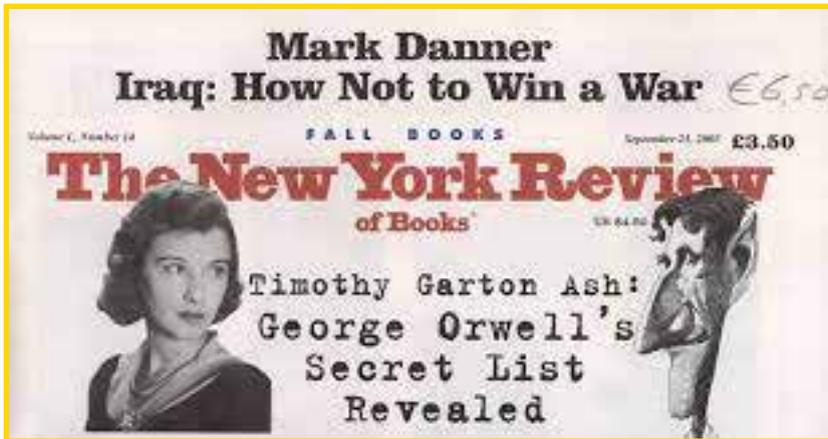
برای سازمان های اطلاعاتی بریتانیا و سیا!

یک پیشنهاد بی شرمانه: مزرعه حیوانات

دفاعی بی‌شرمانه از جاسوسی جورج اورول‌ها برای سازمان‌های اطلاعاتی بریتانیا و سیا!

نقدی بر «در دفتر سلیا» نوشته رابرت کانکوئست

طلیعه حسنی



درآمد

انستیتوی هوور در ۳۰ آوریل ۱۹۹۹، مقاله در دفتر سلیا نوشته رابرت کانکوئست (۲۰۱۵-۱۹۱۷)، از همکاران خود را بازنشر کرد. کانکوئست پیش‌تر همکار سلیا کروان^۲ در مرکز تحقیقات اطلاعاتی وزارت خارجه بریتانیا (از این پس متاب) و مشوق او در نزدیک شدن به جورج اورول بود. وی که خود نیز با نوشتن چندین کتاب علیه اتحاد جماهیر شوروی (از جمله کتاب وحشت بزرگ^۳) از نویسندگان مهم ضد کمونیست شناخته می‌شود، از مدافعان سرسخت اورول بود.

بعد از علنی شدن اسناد محرمانه مربوط به همکاری جورج اورول با متاب و تهیه و تسلیم فهرستی از کمونیست‌ها، هواداران اتحاد شوروی، هنرمندان و نویسندگان ضدفاشیست و کسانی که به زعم وی مشکوک به داشتن این گرایش‌ها بودند، مقالات متعددی پیرامون فعالیت جاسوسی وی در مطبوعات انگلیس مانند ایندپیندنت (۱۹۹۶) و دیلی تلگراف (۱۹۹۸)، منتشر شد. کانکوئست مقاله مورد بحث را ابتدا در اگوست ۱۹۹۸ در ضمیمه ادبی تایمز منتشر کرد. وی در این نوشته با «شهامت» و صراحت از فعالیت جاسوسی جورج اورول، سلیا کروان و شخص خود برای وزارت خارجه بریتانیا صحبت می‌کند. مقاله کانکوئست چیزی نیست، مگر دفاع مضمّن‌کننده‌ای از فعالیت جاسوسی این افراد برای دستگاه اطلاعاتی بریتانیا و سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا

(سیا). کانکوئست برای توجیه و تبرئه خود و دیگر هم‌قماشانش ادعا می‌کند، فعالیت آنها کشف «حقیقت» و «ترویج» آن برای جلوگیری از «انحراف» فکری روشنفکران و طراحان سیاست بریتانیا بود تا مبادا در «دام» تبلیغات هواداران اتحاد شوروی و مدافعان حقوق زحمتکشان بیفتند. هدف اینان، به زعم خودشان، نجات جهان از خطر کمونیسم بوده است. وی این جاسوسی را خدمت به دولت دمکراتیک بریتانیا می‌خواند.

کشف «حقیقت» و «ترویج» آن برای جلوگیری از «انحراف» فکری روشنفکران، همان توجیه اورول در مقدمه‌ای بر نسخه اوکراینی مزرعه حیوانات در سال ۱۹۴۷ برای نوشتن چنین کتاب سراپا تحریف مزورانه است. اورول در این مقدمه توضیح می‌دهد که هدفش این بوده تا «کارگران و روشنفکران در کشوری مانند انگلیس را از استفاده از تصورات ساده‌لوحانه‌شان پیرامون اتحاد جماهیر شوروی بازدارد».

مطلب پیش رو، با پرهیز از بازگویی درازگویی‌های تبرئه‌جویانه و اتهامات تکراری کانکوئست علیه اتحاد شوروی، مروری نقدگونه به توجیهات نویسنده خواهد بود. اما پیش از آن، نگاهی به گزیده‌هایی از مقاله لیست اورول نوشته تیموتی گارتن‌آش در ۲۱ ژوئن ۲۰۰۳ در گاردین ریویو^۴ و آشنایی مختصری با انستیتو هورور که در کم‌تر از یک سال، مقاله در دفتر سلیا را بازنشر کرد، ضروری به نظر می‌آید.

گزیده‌هایی از «لیست اورول» نوشته گارتن‌آش:

«در دهه گذشته، لیست اورول موضوع مقالات بسیاری با عناوین مبهم مانند «برادر بزرگ وزارت خارجه»، «سوسیالیست معروفی که خبرچین شد» و «چگونه لیست سیاه اورول به سرویس مخفی کمک کرد» بوده است.»

«لیست اورول که به سه ستون تحت عناوین «نام»، «شغل» و «توضیحات» تقسیم شده، بسیار التقاطی و شامل چارلی چاپلین^۵، جی بی پرستلی^۶ و بازیگر مایکل ردگریو^۷ می‌شود که همگی با «؟» یا «؟؟» مشخص شده‌اند. [این علامت سؤال‌ها] به معنای تردید وی در واقعی بودن عضویت مخفی آنها در حزب کمونیست یا هواداری از آن بود. نام ای. اچ. کار^۸، مورخ روابط بین‌الملل و روسیه شوروی، با توضیح «فقط همدلی» در لیست آمده است. کینگزلی مارتین، ویراستار نیو استیتسمن^۹، از دوستان قدیمی اورول، با دو علامت سؤال توضیح مشعشعی دارد: «?? بیش از حد ناصادق است که کاملاً «عضو مخفی» یا هوادار باشد، اما یقیناً در همه مسائل اساسی طرفدار روسیه است.»

«در کنار نام والتر دورانتی^{۱۰} خبرنگار نیویورک تایمز در مسکو، و ایزاک دوپچر^{۱۱} نویسنده

تروتسکیست سابق با توضیح «فقط همدلی»، نام نویسندگان و روزنامه نگاران کمتر شناخته شده‌ای دیده می‌شود که با خبرنگار مراکز صنعتی منچستر گاردین^{۱۲} با این توضیح شروع می‌شود: «احتمالاً فقط همدل. خبرنگار خوب. احمق.»

«دفترچه یادداشتی که من توانستم بدون محدودیت در آرشیو اورول در دانشگاه کالج لندن به آن مراجعه کنم، نشان می‌دهد که او نگران این لیست بود. لیستی که مدخل‌هایی با قلم و مداد، با ستاره‌هایی به رنگ قرمز و آبی در مقابل برخی از نام‌ها داشت. در مجموع ۱۳۵ نام وجود دارد که ده تای آنها خط خورده است، مانند فیورلو لاگاردیا^{۱۳}، شهردار سابق نیویورک به دلیل مرگ وی، یا افرادی که اورول بعداً به این نتیجه می‌رسد که آنها کمونیست مخفی یا هوادار نبوده‌اند.»

به نوشته گارتن آش این لیست در چهارم ماه مه ۱۹۴۹ توسط سلیا کروان به بخش اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا تحویل داده شد و بیش از ۵۴ سال به جز افراد موظف به هیچ‌کس اجازه دیدن آنها داده نمی‌شد.

اش می‌نویسد: «... دولت فخمه بریتانیا، آمر سلیا کروان، نگهبان یکی از آخرین رازهای اورول بود تا آنکه پس از مرگ سلیا در پاییز گذشته، آیرین بنکس^{۱۴}، دختر او، نسخه‌ای از لیست اورول را میان کاغذهای مادرش پیدا کرد و از من خواست تا درباره‌اش بنویسم. بعد از آنکه ما لیست را در گاردین منتشر کردیم، از جک استراو^{۱۵}، وزیر خارجه بریتانیا خواستم تا نسخه اصلی را منتشر کند. استراو موافقت خود را با این توضیح اعلام کرد: «از آنجا که تمام اطلاعات موجود در آن در اختیار عموم است، اکنون هر علاقمندی می‌تواند آن را در جای مناسب خود در آرشیو ملی بریتانیا با نام فایل FO 1110/189 بخواند.»

در پایان این بخش اشاره به نکته دیگری نیز حائز اهمیت است و آن اینکه ادعاهای مبنی بر

سوسیالیست/چپ بودن اورول، تنها برای اعتبار بخشیدن به روایت‌های به‌شدت روان‌پیشانه، سراپا ساختگی و دروغ‌آلود از نظام‌های سوسیالیستی، به‌ویژه اتحاد جماهیر شوروی بوده است. این در حالی است که مرور مقالات و گزارش‌های مختلف نشان‌دهنده مخالفت صریح او نه تنها با سوسیالیسم شوروی بلکه با هر نماد استقلال‌طلبی و آزادی‌خواهی ضد سرمایه‌داری جهانی می‌باشند. برای مثال می‌توان به نظر اورول نسبت به مهاتماگاندی رهبر استقلال‌هند در نوشته گارتن آش اشاره کرد: «اورول، تنها چند ماه قبل از ارسال لیست به سلیا، درباره‌گاندی نوشت: «قدیس‌ها را باید تا زمانی که بی‌گناهی‌شان ثابت نشده



مجرم به حساب آورد». آش، همچنین در توضیح موضع ضدشوروی جورج اورول به این جمله او اشاره می‌کند: «اگر می‌خواهیم جنبش سوسیالیستی را احیا کنیم، نابودی اسطوره شوروی ضروری است». اما اورول چنانچه ناشر کتاب‌های او نیز تأیید کرده است، هرگز سوسیالیست نبود. بنابراین ادعای او برای احیای جنبش سوسیالیستی را می‌توان یک بازی کلامی برای قابل قبول کردن هدف اصلی او برای نابودی اسطوره شوروی تلقی کرد.

گارتن اش نیز که علیرغم انتشار لیست اورول، همدلی‌هایی هم با نگرانی‌های اورول دارد، جانبداری آشکار وی از نظام سرمایه‌داری و خدمت ادبی و جاسوسی‌اش برای دولت‌های آنها را این‌گونه توضیح می‌دهد: «او فکر می‌کرد که جنگی، «جنگ سرد»، در جریان است و می‌ترسید کشورهای غربی (بخوان نظام سرمایه‌داری غرب. - ط.ح.) در این جنگ شکست بخورند. او معتقد بود یکی از دلایل باخت ماکور شدن افکار عمومی نسبت به ماهیت واقعی کمونیسم شوروی بود. این کور شدن تا حدی، محصول احساس قدردانی قابل درک از نقش عظیم اتحاد جماهیر شوروی در شکست نازیسم بود. با این حال، فعالیت مسموم تحسین‌کنندگان ساده‌لوح و احساساتی نظام شوروی توسط اعضای مخفی و علنی حزب کمونیست و جاسوسان شوروی هم در این کوری مؤثر بود. به گمان اورول همین افراد دشواری‌هایی را برای او جهت انتشار افسانه ضد شوروی مزرعه حیوانات در آخرین سال جنگ ایجاد کرده بودند.»

آشنایی مختصر با انستیتوی هوور (Hoover Institution)

انستیتوی هوور یا به عبارت دقیق‌تر «انستیتوی جنگ، انقلاب و صلح هوور» یک اندیشکده دست راستی و محافظه‌کار آمریکایی است که به ابتکار هربرت هوور فارغ‌التحصیل دانشگاه استنفورد که بعداً به مقام ریاست جمهوری آمریکا رسید، ابتدا به عنوان کتابخانه تأسیس شد. با گذشت زمان و به‌ویژه بعد از جنگ جهانی دوم، این کتابخانه به اندیشکده مهمی تبدیل شد. دولتمردان راست‌گرای بسیاری از زمان ریچارد نیکسون تا دونالد ترامپ، مانند کیسینجر، جورج شولتز، جیمز متیس و کوندلیزا رایس، همگی وزرای امور خارجه اسبق ایالات متحده، مدتی در این انستیتو به تدریس و مطالعه مشغول بوده‌اند.

اهداف رسمی اعلام شده انستیتوی هوور «ترویج آزادی‌های فردی و اقتصادی، تجارت آزاد، و تلاش برای محدود نمودن دولت است». این مرکز هرچند که به طور رسمی بخشی از دانشگاه استنفورد به حساب می‌آید، اما مرجع تصمیم‌گیری و حامیان مالی آن مستقل از دانشگاه هستند. یکی از مهم‌ترین حامیان مالی انستیتو، بنیاد خانواده والتون^۶، صاحب‌المارت، بزرگ‌ترین فروشگاه رنجیره‌ای در جهان است. وال مارت یکی از بدنام‌ترین کمپانی‌های عظیم آمریکایی به

دلیل استثمار شدید و نادیده گرفتن حقوق قانونی، صنفی و انسانی کارگران و دیگر کارکنان خود که اکثریت از مهاجرین آمریکای لاتین هستند، می باشد.

ماگارت تاجر و رونالد ریگان (آغازگران سیاست های نئولیبرالیستی در جهان از اوایل دهه هشتاد میلادی)، الکساندر سولژنیستین (نویسنده ناراضی شوروی و بلندگوی بعدی تبلیغاتی علیه شوروی در غرب) و فردریک فون هایک (از مغزهای متفکر چپ نو) از جمله دریافت کنندگان دکترای افتخاری از این انستیتو بوده اند.

مسایل چین و روسیه از رشته های اصلی مورد مطالعه انستیتو هوور است. این مرکز همچنین با همکاری مرکز مطالعات ایرانی دانشگاه استنفورد^{۱۷} (به ریاست عباس میلانی) تحقیقات زیادی پیرامون نیروهای سیاسی ایران قبل و بعد از انقلاب اسلامی انجام داده است.

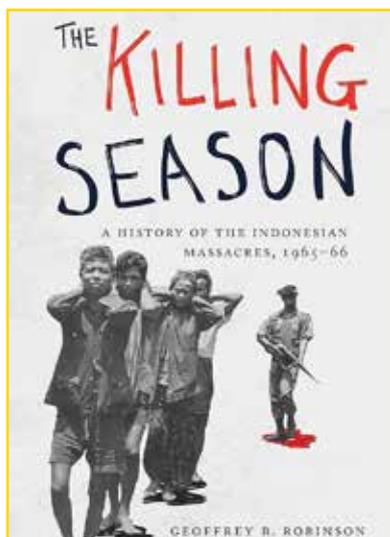
رئیس فعلی انستیتو هوور کوندلیزا رایس (وزیر خارجه آمریکا در زمان حمله غیرقانونی ناتو و ایالات متحده به افغانستان و عراق) است.

دفاعی بی شرمانه از جاسوسی علیه بشریت

پیش از ورود به مقاله رابرت کانکوئست، توجه به یک نکته ضروری است. بسیاری، از جمله کانکوئست، می کوشند تا جاسوسی برای سازمان های اطلاعاتی کشورهای امپریالیستی و دیکتاتوری سرمایه داری را موجه جلوه دهند و آن را صرفاً خدمت یک شهروند به دولت خود قلمداد نمایند. اما هدف و دلایل پشت پرده فعالیت جاسوسی در این کشورهاست که آن را عملی مذموم،

غیراخلاقی، ضدبشری و علیه منافع اکثریت قاطع مردم جهان (۹۹ درصدی ها) می کند.

تاریخ نظام سرمایه داری با خون میلیون ها مردم زحمتکش و بردگان در کشورهای سرمایه داری و نیز مردمان مستعمرات آنها در سراسر جهان نوشته شده است. دولت های کشورهای سرمایه داری نه حافظ و مدافع منافع اکثریت مردم خویش، بلکه مدافع اقلیت ناچیزی هستند که ثروت خود را از غارت منابع کشورهای مستعمره و بهره کشی خشن از کارگران، دهقانان و دیگر زحمتکشان درون و بیرون مرزهای خود به دست آورده اند.



جفری رابینسون: فصل کشتار؛ تاریخ قتل عام در اندونزی، ۱۹۶۳-۶۶.

جاسوسی برای چنین دولت هایی عین همدستی

علیه کسانی است که برای درهم شکستن چنین نظام‌های خونریز و ناعادلانه به مبارزه برمی‌خیزند؛ همدستی برای تقویت و تداوم پایمال شدن حق انسانی میلیاردها انسان و استثمار خشن و بربرمشرانه آنها. جاسوسی علیه مبارزان یا هواداران استقلال، برابری، عدالت و آزادی واقعی توسط عده‌ای مزدبگیر درکسوت نویسنده، هنرمند، ورزشکار، دانشمند، یا فواحش و قوادان، عملی به شدت کثیف علیه حق حیات انسانی میلیاردها انسان روی زمین است.

نمونه تکان دهنده و فراموش ناشدنی جمع‌آوری اطلاعات از این دست، قتل عام فجیع نزدیک به سه میلیون اعضا و هواداران حزب کمونیست یا مضمونین به کمونیسم و دیگر نیروهای آزادی خواه ضداستعمار و استقلال طلب و اعضای خانواده آنها در اندونزی در سال‌های ۱۹۶۵ و ۱۹۶۶ میلادی است. اسامی و مشخصات این افراد توسط مزدبگیران سازمان جاسوسی آمریکا (سیا) تهیه و در اختیار دولت کودتایی ژنرال سوهارتو قرار گرفت. این قتل عام وسیع و هولناک به عنوان یکی از خونین‌ترین قتل عام‌های قرن بیستم، نتیجه فعالیت افراد خودفروخته‌ای چون جورج اورول و دیگر همدستانش در خوش خدمتی به دولت‌های دیکتاتورمنش سرمایه‌داری بوده است.

در برابر این دست فعالیت‌های ضدبشری مشتی ریزه‌خوار سفره رنگین امپریالیستی، نکته بسیار با اهمیت، سرنوشت دردناک کسانی مانند **جولیان آسانژ** است که جسورانه به افشای اعمال جنایتکارانه قدر قدرتان امپریالیستی برمی‌خیزند. کانکوئست با لحن یک فاتح، اورول را با **الجر هیس**^{۱۸} قربانی جاسوسانی مانند اورول در دوران شکار سرخ‌های مک‌کارتی در آمریکا مقایسه می‌کند.

الجر هیس (۱۹۰۴-۱۹۹۶) از مقامات وزارت امور خارجه ایالات متحده آمریکا و سازمان ملل متحد بود که به اتهام جاسوسی برای اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی محاکمه شد و در سال ۱۹۵۰ در دادگاه به ۵ سال زندان محکوم گردید.

کانکوئست ادعا می‌کند که «وحشت از اعتبار هیس در آن است که او تا زمان مرگش بر دروغ‌هایش پای فشرده تا نه تنها اعتبار خود، بلکه به طور کلی استالینیسم را حفظ نماید... حالا می‌خوانیم که کلاً محاکمه هیس و مک‌کارتیسم، موجب نفرت یا از مدافتادگی و غیرقابل قبول بودن ضد کمونیسم شد. یعنی هیس، به عنوان مخالف موضع واقعی (بخوان هواداری از سیاست‌های امپریالیستی در جهان)، قربانی بی‌گناه مک‌کارتیسم معرفی شد.»

کانکوئست اما به دلیل رسوایی مک‌کارتیسم با تناقض‌گویی اعتراف می‌کند: «مک‌کارتی موجی از «هیستری ضد کمونیستی» را برانگیخت... [در افکار عمومی] هر کسی که به هر چیزی متهم می‌شد، از هرگناهی میرا بود، ... در هر موردی در بریتانیا و در فرانسه حتی بیشتر، کل این هیستری به نفع استالینوفیل‌ها^{۱۹} تمام شد.»

بدین ترتیب به ادعای کانکوئست مسئله اصلی در بریتانیا محبوبیت استالین بود و موافقت با، یا هواداری از سیاست‌های اتحاد شوروی و حمایت از دستاوردهای درخشان این کشور، به‌ویژه زدودن اساس نظام استثمار فرد از فرد، تأمین رفاه و منافع زحمتکشان جمهوری‌های شوروی، گناهی نابخشودنی و عین دشمنی با نظام ناعادلانه سرمایه‌داری حاکم و به ضرر طبقات بهره‌مند از آن بود. وی برای دفاع از خود و همپالگی‌هایش مانند اورول اصرار دارد که بگوید: «تعداد بسیار کمی هستند که هنوز گناه هیس را واقعاً انکار می‌کنند» و برای تأیید ادعایش از فیلیپ راهو سردبیر پارتیزان ریویو^{۲۰} مدد می‌گیرد که در سال ۱۹۵۲ نوشته بود، این قشر «برای حفظ توهمات خود، برای نجات هیس جنگیدند». به روایت گفته‌شدت کیه، گفت دم، مصداق روشنی از شاهد آوردن از پارتیزان ریویو است، نشریه‌ای که با بودجه سازمان سیا تأسیس و اداره می‌شد!

کانکوئست ادعا می‌کند جاسوسی آنها خدمت به دولت دمکراتیک خود بود: «اگر شما به سازمان دولتی خود برای مبارزه با چنین انحراف‌هایی (هواداری از نظام شوروی - ط.ح) مشاوره بدهید، یک خبرچین هستید. معلوم شده که: اورول فهرستی از افرادی داشته که نسبت به نگرش آنها به استالینیسم بی‌اعتماد بود؛ او این لیست را به سلیا کروان (...). داده؛ و اینکه او آن را به بخش تحقیقات اطلاعات وزارت خارجه بریتانیا داد و سپس در آنجا مشغول به کار شد.» بنا به ادعای وی، اورول «یک دموکراسی غیرسوسیالیستی را به استبداد سوسیالیستی ترجیح می‌داد - بسیار هم ترجیح می‌داد» و «به دلیل کمک به دولت دموکراتیک غربی خود» بارها تبرئه شده است. کانکوئست در توجیه‌گری، عملاً ماهیت واقعی اورول را افشا می‌کند: «اورول همچنین تأکید داشت: بیشتر انتقاداتش و کلاً انتقادات ضد استالینیستی او و به کارگرفتن کلماتی مانند دیوانه یا هار، که مورد استفاده همیشگی ضدکمونیست‌هاست، به قصد «لکه‌دار کردن و تمسخر» بود. حالا، هر چند مستدل و منطقی هم باشد «اگر گهگاه تنفر ملایمی هم نسبت به اردوگاه‌های کار اجباری، یا انتخابات تنها با یک نامزد به زبان می‌آوردید، یا قطعاً دیوانه‌اید یا با بدترین انگیزه‌ها تحریک شده‌اید.» ... بنابراین، اتهام جاسوسی صرفاً به این معناست که او نظر صادقانه، اگر نگوییم بدون

تاریخ نظام سرمایه‌داری با خون میلیون‌ها مردم زحمتکش و بردگان در کشورهای سرمایه‌داری و نیز مردمان مستعمرات آنها در سراسر جهان نوشته شده است. جاسوسی برای چنین دولت‌هایی عین همدستی علیه کسانی است که برای درهم شکستن چنین نظام‌های خونریز و ناعادلانه به مبارزه برمی‌خیزند؛ همدستی برای تقویت و تداوم پایمال شدن حق انسانی میلیارد‌ها انسان و استثمار خشن و بربرمنشانه آنها. جاسوسی علیه مبارزان یا هواداران استقلال، برابری، عدالت و آزادی واقعی توسط عده‌ای مزدبگیر در کسوت نویسنده، هنرمند، ورزشکار، دانشمند، یا فواحش و قوادان، عملی به شدت کثیف علیه حق حیات انسانی میلیارد‌ها انسان روی زمین است.

اشتباه، خود را درباره نظرات سیاسی تعدادی از روشنفکران غربی در قبال قدرت مستبدی که با آن و اصول آن دشمن بود، در اختیار نهادی از دولت خود قرار داده است. اورول متهم به «خیانت» به آشنایان خود است.»

وی ادامه می‌دهد: «به نظر می‌آید او دیدگاه متفاوتی نسبت به اینکه خیانت شامل چه کارهایی می‌شود داشت. مبارزه با فعالیت‌های شدید تبلیغاتی استالینیستی تا سال ۱۹۴۸ به اورول‌ها و کوستلرها^{۲۲} واگذار شده بود. اما رهبران کارگری بریتانیا تصمیم داشتند چه در داخل و چه در خارج علیه آنها مبارزه کنند.»

«حق» با کانکوئست است، معنی خیانت برای اورول و امثال او با درک عمومی مردم کاملاً متفاوت بوده و هست. در ادبیات سرمایه‌داری جهانی واژه‌های بسیاری مانند خیانت، جنایت، صلح، تروریسم، دیکتاتوری، حقوق بشر، مردم، جامعه جهانی و... معنایی کاملاً وارونه دارند و به عنوان ابزار زبانی و ادبی برای توجیه تجاوزکاری‌های جنایتکارانه دولت‌های امپریالیستی علیه منافع اکثریت مردم جهان به کار گرفته می‌شوند. آنچه خیانت به منافع اکثریت زحمتکشان و حق برخورداری آنها از نعمات روی زمین محسوب می‌شود، عین خدمت و انجام وظیفه برای حفظ قدرت غارتگران جنایتکار جهانی و صاحبان زر و زور است. و این همانی است که امثال اورول‌ها و کوستلرها، والبته نه رایگان، انجام داده و می‌دهند. نام جنایتکارانی چون هنری کیسینجر، انور سادات، مناخیم بگین، آنگ سان سوچی، باراک اوباما و خود فروختگان خیانت‌پیشه‌ای چون گارباچف، لئو والسا و دالایی لاما میان دریافت‌کنندگان جایزه صلح نوبل، تنها نمونه‌ای از معنای وارونه واژه‌ها در جهان سرمایه‌داری است.

تحریفی دیگر

کانکوئست در معرفی مرکز تحقیقات اطلاعاتی نیز سعی دارد تا فعالیت آن را در حد یک بخش عادی اداری وزارت خارجه قلمداد نماید: «مرکز تحقیقات اطلاعاتی معادل بسیار کوچک‌تری از دستگاه اجرایی مبارزه سیاسی^{۲۳} است که در زمان جنگ با هیتلر... تشکیل شد. وظیفه این نهاد تشویق و تبلیغ تحقیقات، دقیقاً در زمینه واقعیت‌هایی بود که توسط دوستداران شوروی^{۲۴} انکار می‌شد یا درباره آنها دروغ می‌گفتند. من چند سال در این نهاد کار کردم و مدتی با سلیا کروان زیبا دفتر مشترکی داشتم (و مانند اورول و دیگران عاشق او شدم). متاب به هیچ وجه یک بخش اطلاعاتی یا امنیتی نبود. کارکنان مرکزی آن از اعضای عادی سرویس خارجی^{۲۴} بودند که دو یا سه سال قبل از رفتن به پست‌های دیگر در آنجا خدمت می‌کردند. این دپارتمان، مانند دپارتمان‌های دیگر سرویس خارجی هر وقت که لازم بود گزارش‌ها و اسناد رسمی را برای بررسی دقیق دریافت

می‌کرد.»

توضیحات بعدی نویسنده درباره لزوم محرمانه بودن فعالیت این مرکز و چرایی آن، تناقض با ادعای قبلی او را درباره یک اداره معمولی بودن مرکز مزبور آشکار می‌سازد: «نسبت به فعالیت تبلیغاتی علیه اتحاد شوروی که دولت انگلیس درگیر بود، حساسیت وجود داشت... محرمانه بودن فعالیت این بخش... در واقع برای تضمین امنیت این بخش بود... این محرمانگی به طور عمده ناشی از عدم تمایل ضد استالینیست‌های آن زمان به برانگیختن یک جنجال کسل‌کننده و وقت‌گیر بود.»

کانکوئست با اذعان به اینکه: «کاملاً روشن است که اورول با این فعالیت‌های مخفیانه هیچ مخالفتی نداشت»، چرایی اهمیت محرمانه بودن آنها را از نگاه وی توضیح می‌دهد: اورول در نامه‌ای به «آرتور کوستلر در ۲۰ سپتامبر ۱۹۴۷ از وی خواست تا اجازه دهد ترجمه اوکراینی برخی از آثار او در مناطق غربی آلمان منتشر شود. نکته‌ای که بسیار به بحث ما مربوط می‌شود اینک، کوستلر با درخواست اورول کاملاً موافقت کرد و این کار با مزرعه حیوانات انجام شد. اورول تأکید می‌کند: «خوب است که با این کار به عنوان یک موضوع سرنی برخورد کنیم و آدم‌های زیادی از انجام این کار با خبر نشوند، زیرا کل ماجرا کم و بیش غیرقانونی است... به هیچ وجه نگذارید افرادی مانند... با خبر شوند که چاپ غیرقانونی به زبان‌های شوروی در مناطق متفقین در حال انجام است.»

با این توضیحات می‌توان به عینه دید، آن تصویر سیاه و مخوفی که اورول در کتاب ۱۹۸۴ از اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی ارائه می‌کند بیش از هر چیز برازنده قامت خود بریتانیا و دیگر کشورهای امپریالیستی است.

حقایق خوشایند برای جهانیان و ناخوشایند برای اورول‌ها

کانکوئست که خود و همدستانش را منادیان «حقیقت» می‌داند، می‌نویسد: «عبارت جنگ سرد در واقع هرگز تنها برای توصیف تنش بین‌المللی به کار نمی‌رفت. این یک برچسب خصمانه، همچنین در غرب، برای انتشار حقایق و نظراتی بود که خوشایند دولت شوروی نبود. مرتکبین چنین جنایتی، از جمله اورول، اغلب «جنگجویان سرد» نامیده می‌شدند. در چنین مواردی، اگر بتوان چنین نامی بر آن گذاشت، ظاهراً از این فکر ناشی می‌شده که جستجو یا ترویج حقایق برای درک شرایط بین‌المللی ضرر دارد - گویی که تحقق صلح جهانی می‌تواند بر پایه‌ای از دروغ‌ها استوار باشد.» وی در ادامه از زبان اورول می‌نویسد: «وقتی حقایق ناخوشایند همچنان در تاریکی بمانند، به احتمال زیاد روابط انگلیس و روسیه رونق خواهد گرفت.»

اما این حقایق ناخوشایند برای اورول و نظام سیاسی - اقتصادی مورد حمایت وی، در واقع حقایقی درباره تحولات مثبت انقلابی در زندگی زحمتکشان روسیه بودند که دولت‌های امپریالیستی جهان و مزدوران آنها را به شدت نگران کرده بود. نگران از اوج‌گیری جنبش‌های کارگری و دیگر زحمتکشان در کشورهای خود با الهام از پیروزی‌های کارگران و دهقانان روسیه.

بخشی از این «حقایق ناخوشایند» که امثال اورول آنها را تبلیغات دروغ دولت شوروی هم می‌نامند، رشد چشمگیر اقتصادی، اجتماعی و صنعتی روسیه در کم‌تر از دو دهه بعد از پیروزی حکومت شوراهای برضد انقلاب داخلی و خارجی در سال ۱۹۲۱ بود. زمانی که رهبری انقلاب فرصت یافت تا اقدامات عظیم و بنیادی برای تغییر روابط اقتصادی و اجتماعی به نفع کارگران و دیگر زحمتکشان را آغاز کند. این در حالی بود که روسیه ۱۴/۵ میلیون نفر از جمعیتش را در جنگ اول جهانی و جنگ تحمیلی علیه انقلاب نوپای خود از دست داده و تولید داخلی کشور تا یک هفتم پیش از جنگ اول جهانی سقوط کرده بود. دولت شوروی با حمایت گسترده کارگران و دهقانان به چنان رشد صنعتی، اقتصادی و اجتماعی دست یافت که توانست با مقاومتی فداکارانه و سرسختانه به عنوان مهم‌ترین درهم شکننده ماشین جنگی فاشیسم در جهان قد علم نماید. روسیه انقلابی نه تنها سقوط هفت پله‌ای اقتصاد خود را به سرعت پشت سر گذاشت، بلکه موفق شد تا تولید صنعتی‌اش را در سال ۱۹۴۰ به میزان هفتصد و پنجاه درصد آن در ۱۹۱۳ افزایش دهد.^{۲۵}

بی‌شک انتشار چنین حقایقی می‌توانست محرک زلزله‌ای در ارکان قدرت نظام سرمایه‌داری در غرب باشد و مزدورانی چون اورول نه برای جلوگیری از «رونق گرفتن روابط انگلیس و روسیه»، بلکه بسیار بیش از آن و مقدم بر هر چیز دیگر، در هراس از قدرت‌گیری احزاب کمونیست و دیگر مبارزان و مدافعان طبقه کارگر برای رهایی از یوغ استثمار نظام سرمایه‌داری، راهی جز تحریف این حقایق پیش روی خود نمی‌دیدند.

اورول مقابله با این حقایق را به عنوان وظیفه‌ای برای حفظ نظام سرمایه‌داری از جمله با نوشتن دو کتاب *مزرعه حیوانات* و کمی بعدتر و در ادامه همان اهداف، *۱۹۸۴* به انجام رساند. این دو کتاب به روشنی چیزی جز هزیان‌های غرض‌آلود نویسنده آن و تحریف حقایق درباره نظام نوین‌یاد سوسیالیستی در اتحاد شوروی نبودند. اورول در *مزرعه حیوانات*، بی‌اعتبار ساختن انقلاب اکتبر در روسیه، و بر پایه آن بی‌ثمر نشان دادن هر مبارزه‌ای علیه بی‌عدالتی و نابرابری، و ترویج روحیه

حقایق ناخوشایند برای اورول و نظام سیاسی - اقتصادی مورد حمایت وی، در واقع حقایق درباره تحولات مثبت انقلابی در زندگی زحمتکشان روسیه بودند که دولت‌های امپریالیستی جهان و مزدوران آنها را به شدت نگران کرده بود، نگران از اوج‌گیری جنبش‌های کارگری و دیگر زحمتکشان در کشورهای خود با الهام از پیروزی‌های کارگران و دهقانان روسیه.

تسلیم در برابر نظام فاسد سرمایه داری را، که وی آن را «دموکراسی غیرسوسیالیستی» می خواند، نشانه گرفت. او پس از پیروزی اتحاد شوروی بر فاشیسم و افزایش اعتبار و محبوبیت جهانی این کشور، کار ناتمام خود در مزرعه حیوانات را با نوشتن کتاب ۱۹۸۴ و این بار برای شیطان سازی از استالین رهبر شوروی، به ویژه نقش او در شکست فاشیسم، سیاه نمایی مطلق سرتا پای جامعه شوروی بعد از انقلاب، و تمسخر و تحقیر دستاوردهای عظیم این کشور به انجام رساند.

این دو کتاب چنان مورد استقبال قدرت های امپریالیستی جهان قرار گرفت که خود رأساً هزینه ترجمه آنها به بیشتر زبان های دنیا و انتشار هر چه گسترده ترشان را تقبل کردند. کشورهای امپریالیستی و دستگاه های اطلاعاتی مربوطه از این دو کتاب برای شستشوی مغزی افکار عمومی جهان، به ویژه نسل های جوان، تا امروز بهره های فراوانی برده اند.

اورول در سال های پایانی زندگی، تنها به روی کاغذ آوردن ذهنیات ضدانقلابی، ضدسوسیالیستی و ضد شوروی خود اکتفا نکرد، بلکه کسوت جاسوسی برای سازمان های جنایتکار اطلاعاتی دولت های امپریالیستی را هم بر تن کرد. کانکوئست ادعا می کند نمی توان صلح جهانی را بر «پایه ای از دروغ» ساخت. کاملاً حق با اوست: با دروغ نمی توان صلح را در جهان گسترده، اما چنانچه در تاریخ همین چند دهه اخیر بارها شاهد آن بوده ایم، با دروغ های جنایتکارانه اربابان وی می شود جنگ افروزی کرد و زندگی میلیون ها انسان را در فلسطین، افغانستان، عراق، لیبی، سوریه و... به خاک و خون کشید.

دروغ گویی، همواره ذاتی نظام سرمایه داری برای موجه جلوه دادن سیاه کاری های ضدبشری اش در جهان بوده است. اعتراف لاف زنانه مایک پمپئو وزیر خارجه ترامپ به دروغ گویی در سازمان سیا و اعتراف کالین پاول، وزیر خارجه جورج بوش به دروغ گویی در مقابل مجمع عمومی سازمان ملل برای توجیه حمله و حشیانه به عراق، برای نمونه کفایت می کنند.

ادعای ترویج حقیقت در آثار اورول را نمی توان بیش از یک شوخی تلقی کرد. تراوشات ذهنی او را می شود هر چیزی نامید مگر ترویج حقیقت. اورول در مقدمه بر ترجمه اوکراینی مزرعه حیوانات اعتراف می کند: «من هرگز روسیه را ندیده ام و دانش من از آن فقط شامل چیزهایی است که می توان با خواندن کتاب و روزنامه یاد گرفت.» اما همین ادعای اورول نیز جز دروغ نیست. آیا کسی که ادعا می کند اطلاعاتش برگرفته از کتاب و روزنامه است، از گفته وینستون چرچیل که بلشویسم را

ادعای ترویج حقیقت در آثار اورول را نمی توان بیش از یک شوخی تلقی کرد. تراوشات ذهنی او را می شود هر چیزی نامید مگر ترویج حقیقت. اورول در مقدمه بر ترجمه اوکراینی مزرعه حیوانات اعتراف می کند: «من هرگز روسیه را ندیده ام و دانش من از آن فقط شامل چیزهایی است که می توان با خواندن کتاب و روزنامه یاد گرفت.» اما همین ادعای اورول نیز جز دروغ نیست.

باید «در گهواره خود» خفه کرد، بی خبر بود؟ نظری که با تهاجم نظامی بیش از ۱۴ کشور و در رأس آنها قدرت های امپریالیستی وقت چون بریتانیا، آمریکا، فرانسه، ژاپن و آلمان به روسیه بعد از پیروزی انقلاب اکتبر شکل عملی به خود گرفت.^{۲۶} آیا اورول در روزنامه ها و کتاب ها چیزی درباره این جنگ تحمیلی بر روسیه برای به شکست کشاندن انقلاب آن نخوانده بود؟ یا اتفاقاً چون خوانده بود، برای فرو نشانیدن آتش خشم و غضب ناشی از شکست این نیروی عظیم در مقابل نیروی انقلابی خلق های روسیه راهی جز توسل به دروغ نمی دید؟ این جنگ که به غلط به «جنگ داخلی» روسیه در تاریخ نویسی جهان شهرت یافته، در واقع جنگ جهانی نظام سرمایه داری درون مرزهای روسیه علیه انقلاب نوپایی بود که به گفته چرچیل باید در نطفه خفه می شد و از بنای نظامی عاری از هرگونه استثمار زحمتکشان شهر و روستا و برقراری عدالت و رفاه برای اکثریت باشندگان آن سرزمین جلوگیری می شد.

حقیقت، اما قدرت سازندگی و پیشرفت نظام نوین اتحاد شوروی به نفع اکثریت عظیم کارگران و دهقانان بود که حتی جهان سرمایه داری را برای بیش از هفت دهه به دادن امتیازهایی به زحمتکشان خود وادار کرد. و این همان حقیقتی بود که خواب را از چشمان اورول و نظامی که خود را در خدمت آن می دید، ربوده بود.

کانکوئست افرادی مانند اورول را، افراد غیرعادی ضد جنگ سرد می نامد. غیرعادی خواندن این افراد را، در دعوت شان به جنگی تمام عیار برای نابودی کامل اتحاد شوروی، محروم کردن همه هواداران سیاسی و عقیدتی آن از حق حیات، و خفه کردن مخالفان نظام سرمایه داری در سراسر جهان می توان دید. چنین نگرش جنگ طلبانه ای است که اورول را برخلاف ادعای صلح خواهی اش در اوج جنگ جهانی علیه فاشیسم و پیدا شدن طلیعه های پیروزی بر آن، به سنگرامن میز تحریرش می کشاند تا افسانه مزرعه حیوانات را علیه انقلاب اکتبر در روسیه و هر مبارزه رهایی بخش، عدالت خواهانه و طبقاتی سرهم کند.

کانکوئست ادعا می کند که جاسوسی اورول و شرکا، خدمت به دولت دمکراتیک خود بوده است. دولت بریتانیا در جنگ دوم جهانی متحد و متفق اتحاد شوروی علیه فاشیسم بود. اما اورول با نوشتن مزرعه حیوانات در چنین مقطع حساس و خطرناک تاریخی به جای تبعیت از دولت متبوع خود و خدمت به آن در شکست فاشیسم، در عمل قلم زهرآلودش را علیه مهم ترین عامل شکست فاشیسم یعنی اتحاد شوروی نشانه گرفت. چیزی که مانع موافقت سیاستمداران زیرک بریتانیا با انتشار فوری آن تا پایان جنگ شد. تناقضی که قلم فروختگانی چون کانکوئست به راحتی بر آن چشم می بندند.

کانکوئست به صراحت از قصد اورول پرده برمی دارد: «هدف او، به قول خودش، «تخریب

اسطوره شوروی» در ذهن مردم است. این همان هدف کاملاً روشن مزرعه حیوانات و ۱۹۸۴ بود که هر دو از اساس و به معنای حمله به استالینیسم بودند.»

این هدف تنها با تحریف به شدت خصمانه حقایق می‌توانست تحقق یابد. جهان سرمایه‌داری همواره از انتشار حقایق زندگی در شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی هراس داشته است. از این روست که با دستگاه عظیم تبلیغاتی خود و صرف هزارها میلیارد دلار هنوز با همان ترس و نگرانی مشغول پردازش روایت‌های دروغ و صحنه‌سازی‌های جعلی و بازنویسی تاریخ است تا نگذارد زحمتکشان جهان دریابند جهان عاری از بی‌نظمی و ستم سرمایه‌داری و استثمار و وحشیانه فرد از فرد، جهان بدون جنگ، جهان بدون فرادست و فرودست، جهان بدون فقر و نکبت و گرسنگی و ... امکان پذیر است. تحولات امروز جهان نویدبخش چنین دنیایی است، و چنگ و دندان نشان دادن غضب‌آلود بیشتر اورول‌ها و اربابان‌شان از همین حقیقت سرچشمه می‌گیرد.

منابع و برخی توضیحات

- 1.) Robert Conquest: In Celia's Office. Hoover Institution, April 30, 1999. Reprinted from The Times Literary Supplement, August 21, 1998. <https://www.hoover.org/research/celias-office>
 2. Celia Kirwan
 3. The Great Terror
 4. Timothy Garton Ash: Orwell's List. Guardian Review, June 21, 2003.
 5. Charlie Chaplin Michael Redgrave
 6. J. B. Priestley
 7. Michael Redgrave
 8. E. H. Carr
 9. Kingsley Martin editor of the New Statesman
 10. Walter Duranty
 11. Isaac Deutscher
 12. Manchester Guardian
 13. Fiorello La Guardia
 14. Ariane Bankes
 15. Jack Straw
 16. Walton Family Foundation
 17. Iranian Studies at Stanford
 18. Alger Hiss
 19. Stalinophile
 20. Philip Rahv, Editor of Partisan Review
 21. Arthur Koestler
- آرتور کوستلر، نویسنده و روزنامه‌نگار مجاری‌الاصل، بعد از ورود به بریتانیا در ۱۹۴۰، و نوشتن کتاب ضد شوروی «تاریکی در ظهر»، همکاری با مرکز تحقیقات اطلاعاتی، دپارتمان تبلیغات ضدکمونیستی وزارت خارجه بریتانیا را آغاز کرد. این مرکز بودجه مخصوصی برای فعالیت‌های ضدکمونیستی در اختیار وی گذاشت و انتشار و توزیع کتاب‌هایش را بر عهده گرفت. فعالیت‌های جاسوسی اورول زیر نظر وی بود.
22. Political Warfare Executive
 23. Sovietophiles
 24. Foreign Service
۲۵. برگرفته از انقلاب اکتبر و تاثیر ماندگار آن بر جهان. سخنرانی گرگ کودلز، نویسنده و متفکر آمریکایی در یادبود جیمز کونولی در ایرلند. مجله «دانش و مردم»، شماره سیزده و چهارده، مهر و آبان ۱۳۹۶. ویژه صدسالگی انقلاب اکتبر.
۲۶. انقلاب اکتبر، داستان یک ضرورت تاریخی. علی پورصفر (کامران)، «دانش و مردم»، مهر و آبان ۱۳۹۶. ویژه صدسالگی انقلاب اکتبر.

جهان سرمایه‌داری همواره از انتشار حقایق زندگی در شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی هراس داشته است. از این روست که با دستگاه عظیم تبلیغاتی خود و صرف هزارها میلیارد دلار هنوز با همان ترس و نگرانی مشغول پردازش روایت‌های دروغ و صحنه‌سازی‌های جعلی و بازنویسی تاریخ است تا نگذارد زحمتکشان جهان دریابند جهان عاری از بی‌نظمی و ستم سرمایه‌داری و استثمار و وحشیانه فرد از فرد، جهان بدون جنگ، جهان بدون فرادست و فرودست، جهان بدون فقر و نکبت و گرسنگی و ... امکان پذیر است.

یک پیشنهاد بی‌شرمانه: مزرعه حیوانات

نوشته: استفان سدلی^۱، برگردان: دانش و امید

برگرفته از کتاب «درون افسانه؛ اورول از منظر چپ»، با ویراستاری کریستوفر نوریس^۲

«هرچند او خود را سوسیالیست معرفی می‌کرد، [اما] نه، من فکر نمی‌کنم که او هرگز سوسیالیست بوده باشد.» (فردریک واربورگ^۳، ناشر مزرعه حیوانات)

دو اشاره مترجم

۱. در سال ۱۹۸۴ جمعی از منتقدین سیاسی، اجتماعی، ادبی و نویسندگان هوادار اندیشه‌های عدالت‌خواهانه در انگلستان، با وجود داشتن نظرات انتقادی نسبت به اتحاد جماهیر شوروی - و نه ضرورتاً همگی به یک میزان - مجموعه مقالاتی را در نقد آثار و شخصیت اورول در کتابی به نام درون افسانه؛ اورول، از منظر چپ با ویراستاری کریستوفر نوریس منتشر کردند. به نظر می‌آید، انتخاب سال ۱۹۸۴ برای انتشار این کتاب، که نام یکی از سه کتاب مشهور جورج اورول نیز هست، انتخابی آگاهانه از طرف نویسندگان برای نقد آثار اورول، رد آنها و افشای ماهیت واقعی شخصیت و فعالیت‌های وی در این سال باشد. تاریخ انتشار این کتاب، همچنین شش سال پیش از تخریب اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی در اروپای شرقی است. از این رو، برخی اشاره‌های مقالات با توجه به زمان اردوگاه سوسیالیستی است.

ترجمه مقاله «یک پیشنهاد بی‌شرمانه...» با حفظ امانت نسبت به متن اصلی صورت گرفته است، اما دلیلی بر موافقت مترجم با همه مواضع نویسنده پیرامون اتحاد شوروی و سوسیالیسم واقعاً موجود در آن زمان نیست.

۲. یک پیشنهاد فروتنانه مقاله‌ای تکان‌دهنده در قالب طنزی کودکانه است که توسط جان اتان سوئیفت^۴ در سال ۱۷۲۹ به طور ناشناس نوشته و منتشر شد. این مقاله، پیشنهادی با کنایه‌ای تلخ برای جلوگیری از گم‌گور کردن فرزندان فقرا و تبدیل آنها به چیزی «مفید» برای «استفاده عمومی» است. بدین شکل که ایرلندی‌های فقیر برای رفع مشکلات اقتصادی خود می‌توانند فرزندان خود را به عنوان غذا به جنتلمن‌ها و همسران ثروتمند آنها بفروشند: «یک کودک سالم که شیر خوبی خورده، در یک سالگی لذیذترین غذای سرشار از مواد غذایی، چه به شکل خورشت، کباب، یا آب‌پز است...» این اغراق طنزگونه، تصویر هولناکی است از نگرش بی‌رحمانه امپراتوری بریتانیا نسبت به فقرا (عمدتاً ایرلندی‌های کاتولیک) و نیز سیاست این دولت در قبال ایرلندی‌ها. این مقاله با

توصیف وضعیت تکان دهنده و اسفناک گداهای گرسنه در ایرلند، به نحوی جریان می‌یابد که خواننده آمادگی شنیدن راه حل تعجب‌آور نویسنده را ندارد. این عبارت در ادبیات امروز انگلیس کنایه‌ای به چنین طنز مستقیم و تلخ است.

تقابلی که استفان سدلی بین یک پیشنهاد فروتنانه سوئیفت و پیشنهاد بی‌شرمانه مزرعه حیوانات اورول می‌بیند، بر پایه تشابه هولناک پیشنهاد اورول به زحمتکشان جهت تسلیم به قدرت حاکم و پرهیز از مبارزه برای رهایی از چنگال سیری‌ناپذیر نظام به شدت طبقاتی و غیرانسانی سرمایه‌داری جهانی با پیشنهاد اغراق‌آمیز فروش کودکان شیرخوار فقرا برای غذای ابرثروتمندان است. هر دو پیشنهاد که، اولی با طنزی انتقادی هدفش افشای دیدگاه دستگاه حاکمه بریتانیا نسبت به زحمتکشان و محرومان در مقابل دومی که با تخیلی بیمارگونه و غیرهنرمندانه، هدفش حفظ دستگاه حاکمه بریتانیا (سرمایه‌داری جهانی) است، به یک میزان هولناک، بربرمنشانه و خشونت‌بارند.

ترجیح معروف مارکس برای انوره بالزاک سلطنت‌طلب، بر امیل زولای سوسیالیست، به اندازه کافی گویاست. اما این می‌تواند یا باید تجربه هر سوسیالیستی باشد که نه فرضیات مشترک، بلکه تجربه مشترک است که ادبیات خوب را، به یک نیروی انسان‌ساز و برانگیزاننده تبدیل می‌کند.

ادبیات تخیلی نیازی به توجیه خود از نظر سیاسی ندارد. برعکس، بخشی از ارزش آن می‌تواند تقویت‌کننده یا تصحیح درک سیاسی خواندگانش باشد. ترجیح معروف مارکس برای انوره بالزاک سلطنت‌طلب، بر امیل زولای سوسیالیست، به اندازه کافی گویاست. اما این می‌تواند یا باید تجربه هر سوسیالیستی باشد که نه فرضیات مشترک، بلکه تجربه مشترک است که ادبیات خوب را، به یک نیروی انسان‌ساز و برانگیزاننده تبدیل می‌کند.

آنچه در بازخوانی مزرعه حیوانات، یک نسل بعد از آشنایی با آن برای اولین بار در برنامه درسی مدرسه - احتمالاً مانند خود شما خوانندگان من - برای من قابل توجه بود، دور بودن این کتاب از همه ملاحظات بالا بود. این کتاب با دعوت به رهاکردن تردید در ناباوری‌ها، به روشنی فاقد هرگونه تلاشی برای جذب خواننده به یک داستان تخیلی اقلیتی است. مزرعه حیوانات برعکس، در پی کسب موافقت خواننده با فرض اصلی آن است: انسان‌ها در زندگی سیاسی خود می‌توان با حیوانات خانگی یکسان پنداشت، همراه با این فرض فرعی که جامعه مدنی، می‌تواند مانند یک مزرعه، توسط کسانی خوب یا بد اداره شود، کسانی که به دلیل توارث یا به زور، قدرت را تصاحب کرده‌اند. داستان و نتیجه‌گیری اخلاقی آن نیز بر پایه این فرضیات جریان می‌یابد، فرضیاتی که

بدون آنها نه داستانی وجود دارد و نه اخلاقی.

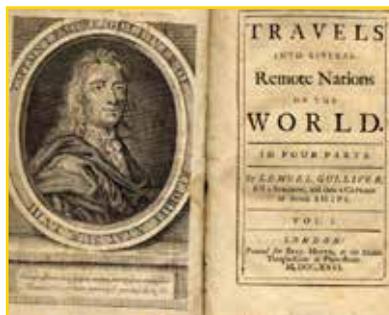
خواندن این کتاب هنوز در اکثر مدارس الزامی است. البته وجود این کتاب در برنامه‌های درسی موجب تشویش سرکیت جوزف^۵ (وزیر آموزش و پرورش انگلیس ۱۹۸۱-۱۹۸۶ - م.)، دکتر رودز بویسون^۶ (سیاستمدار حزب محافظه‌کار، وزیر کشور دولت تاچر از ۱۹۸۶ تا ۱۹۸۷-م.) یا دیلی میل^۷ (روزنامه به شدت ارتجاعی دست راستی با بالاترین تیراژ در انگلیس - م.) که درگیر جنگ صلیبی برای از ریشه خشکاندن گرایش‌های سیاسی از کلاس‌های درس هستند، نمی‌شود. اما نکته جالب اینکه، وقتی این کتاب به دختر سیزده ساله ام داده شد، حوصله او را که کتاب خوان خوبی است، سر برد. دلیل آن هم روشن بود زیرا او [در آن سن و سال] بسیار جوان‌تر از آن بود تا بتواند درکی از بستر اصلی داستان داشته باشد؛ به معنای دقیق کلمه، او قادر به درک چپستی موضوع نبود و هیچ زمینه‌ای برای ورود به این داستان تخیلی نداشت و نقطه عزیمت مشترکی بین خود و نویسنده نمی‌دید. مطمئناً این، شرط لازم یک حکایت یا طنز سیاسی نیست: آدم لازم نیست تا برای دیدن هدف اصلی نویسنده از ۱۹۸۴، اثر مهم بعدی اورول، فراتر برود. همچنین این شرط لازم برای افسانه‌ای درباره حیوانات، که ادبیات ما سرشار از نمونه‌های آن است، نیست. اما بی‌اعتنایی به هنر تخیلی، آن چیزی است که موفقیت قابل نقد و تربیتی مزرعه حیوانات را نمونه تأمل برانگیزی از جایگزین کردن هواداری سیاسی به جای ارزیابی انتقادی می‌کند (نقیصه‌ای که تنها در انحصار راست سیاسی نیست).

درباره سبک اورول اغلب از جان اتان سوئیفت صحبت می‌شود. در پیشینه و شخصیت این دو و نیز در برخی از نوشته‌های آنها شباهت‌هایی وجود دارد، اما نه در مزرعه حیوانات، و این تنها به دلیل شوخ‌طبعی و نیز پرشور بودن سوئیفت که اورول فاقد آنهاست، نیست.

شیوه طنز سوئیفت در عمل برخلاف شیوه اورول است. سوئیفت در غالب تخیل ماجراجویانه سفرهای گالیور یا استدلال عاری از عاطفه انسانی یک پیشنهاد فروتنانه، خواننده را به یک مسیر نادرست اقناعی می‌کشد. به گفته معاصران سوئیفت داستان تخیلی او بر پایان آن استوار است و خوانندگان تنها پس از عبور از نقطه بی‌بازگشت می‌فهمند که دارند داستانی درباره خودشان می‌خوانند. اما در داستان تخیلی مزرعه حیوانات، شما بی‌آنکه بپذیرید نقطه شروع‌تان همان چیزی است که اورول قصد اثبات آن را دارد، نمی‌توانید وارد آن شوید. حرف اورول این است: در سیاست انسان‌ها بهتر از حیوانات نیستند؛ حاکمان سنتی آنها شاید نالایق و در عین حال مستبد باشند، اما سرنگونی آنها فقط استبداد تازه‌ای را جایگزین استبداد پیشین می‌کند. بنابراین تنها در صورت آمادگی شما برای پذیرش این نتیجه‌گیری به عنوان فرض اولیه است که داستان ادامه می‌یابد. با چنین فرضی شما می‌توانید نشان دهید که زمین مسطح است.

استفاده از حیوانات برای بیان نکته‌ای درباره انسان‌ها به همان اندازه هنر قدمت دارد. ادبیات عامیانه پُر از حیواناتی است که نه تنها بشر بلکه فوق بشر هستند. انسان به واسطه آنها برای درک و کنترل زیست محیط طبیعی در تبیین و توسعه محیط اجتماعی تلاش می‌کند. چنین تعاملی را می‌توان در فرهنگ عامیانه انگلیسی در تصنیف کاتی ورن، پادشاه پرچین^۸؛ در فرهنگ ایرلندی در ریناردین مردی در قالب روباه^۹؛ و در فرهنگ اسکاتلندی در گری سلچی، مردی در قالب فُک^{۱۰} پیدا کرد. در ادبیات نوین انگلیس حداقل بئاتریکس پاتر^{۱۱} و کنت گراهام^{۱۲} دو استادی هستند که فقر قدرت خلاقه اورول را نشان داده‌اند.

پردازش موفق‌ترین داستان‌های بئاتریکس پاتر آنقدر خوب است که در ارزیابی آنها به راحتی می‌توان دیدگاه انتقادی را کنار گذاشت. تنها کافی است ببینیم او با چه وسواسی، ویژگی‌های برجسته انسانی را به حیواناتش منتقل می‌کند تا آنها، بی‌آنکه از حیوان بودن خود دست بشویند، بتوانند شخصیت‌های واقعی به نظر آیند. آقای جکسون، وزغ پیر شورش با اشتهای سیری‌ناپذیر وزغ‌ها، شخصیت انسان را به گونه‌ای تقلید می‌کند که چشم‌انداز شما از شخصیت انسانی را به شکل طنزآمیزی وسعت می‌بخشد. همانندسازی ظریفانه این دوزیست و انسان در آقای جکسون، مستلزم تأیید این فرض نیست که بین انسان و وزغ تفاوتی وجود ندارد و دعوتی نیز به یک چنین نتیجه‌گیری نیست. این داستان کوتاه در نوع خود، نمونه‌ای از ادبیات تخیلی انسانی است که بی‌هیچ



تصنع زورکی بر پایه پیوند بین زندگی انسان و حیوان بنا شده است.

شاید بهترین نشانه، تضاد میان اعضای پریشان‌الحوال و نادان جوامع حیوانی در کارهای پاتر و اورول باشد: مرغابی‌ها و خرگوش‌ها در کتاب‌های پاتر، و گوسفند در کتاب اورول. مرغابی‌ها، به ویژه جمیمای مرغابی که کم مانده بود در آرزوی حفظ استقلالش به وسیله روباه خورده شود (که توازی جالبی با داستان مزرعه حیوانات دارد)، باز هم نمود کوچکی از تکبر و یکدندگی متناسب با حماقت انسانی است.

دنبال‌کنندگان سبک بئاتریکس پاتر به خانواده بزرگ خرگوش به عنوان یک خانواده مسئله‌دار و بزهاکار، که همگی توسط مادری رنج‌کشیده کنار هم حفظ می‌شوند، نگاه می‌کنند. حضور انسان، آقای مک‌گرگور، باغبان عبوس سبزی فروش، به سادگی یکی دیگر از عوامل خطر در دنیای آنهاست: خرگوش‌ها کاهوهای او را می‌خورند و او هم هر زمان که بتواند آنها را می‌خورد. در اورول گوسفندها احمق‌ترین حیوانات هستند. آنها متحدان مهم و جاهل خوک‌های ظالم‌اند

که دائماً در هر موقعیت حساسی شعار «چهار پا خوب، دو پا بد» را سر می‌دهند و مانع هر بحث جدی می‌شوند. آنها دارای هیچ شخصیت واقعی از خود نیستند، اما نشان‌دهنده دیدگاه طبقه بالای بریتانیا درباره طبقه کارگرند: موجودات بی‌مغز مجری کارهایی که توسط دیگران هدایت می‌شوند، و توصیه‌ها و تدابیر دیگران را نشخوار می‌کنند. به غیر از خوک‌ها دیگر حیوانات این مزرعه، کم و بیش احمق و کم و بیش خوش‌باورند. خوک‌ها حيله‌گر و شیطان هستند.

این در خوک‌هاست که دقیق‌ترین شبیه‌سازی سیاسی شکل می‌گیرد. خواب انقلاب را میچر، خوک پیر می‌بیند که قبل از وقوع آن می‌میرد. سخنرانی مانیفست او بر پایه افکار چرندش برای حیوانات بیان می‌شود: «انسان تنها دشمن واقعی ماست. انسان را از سر راه بردارید، عامل گرسنگی و کار طاقت‌فرسا برای همیشه از میان می‌رود... هیچ استدلالی نباید شما را فریب دهد. هرگز به این حرف که انسان‌ها و حیوانات منافع مشترکی دارند و سعادت یکی، سعادت دیگری است، گوش نکنید. همه این‌ها دروغ است.»

از این رو، ما باید بفهمیم که در جامعه مدنی نیز همین‌طور است: تنها یک احمق می‌تواند این‌گونه صحبت کند. (نکته قابل توجه، اشاره جانبی اورول به سوسیالیسم است.) در این صحنه میچر همان مارکس است و ناپلئون نقش استالین و اسنوبال نقش تروتسکی را بازی می‌کند: این تمثیل مجموعه ساده‌ای از مبدل‌های شخصیتی هستند. میان بقیه حیوانات، سگ‌ها که باهوش‌ترین‌ها هستند در نهایت رشوه‌بگیرند و در خدمت خوک‌ها به یک ارتش خصوصی تبدیل می‌شوند. بقیه، از اسب‌های پُرکارگاری گرفته تا مرغ‌های تخم‌گذار، همگی بلاوقفه در تلاش برای حفظ راحتی بی‌فایده خوک‌ها هستند.

هیچ سوسیالیست یا کمونیست صادقی مشکلات ساختاری و سیاسی اتحاد جماهیر شوروی و کشورهای که راه مشابهی را در پیش گرفته‌اند و در عین حال تحریفاتی که علیه آنها صورت گرفته را نادیده و یا دست کم نمی‌گیرد. «برابرتراز دیگران» خاری است که به شکل دردناکی در آگاهی چپ فرو رفته است، زیرا وجود نخبگان ممتاز در هر دولت سوسیالیستی یک تناقض اساسی از نظر سیاسی است. برای برخی از چپ‌ها، این دلیل آن است که مارکسیسم راهی برای سوسیالیسم نیست. برای برخی، نشان از خیانت به مارکسیسم است، و برای برخی، حقانیت مارکسیسم با بقای دولت به اثبات رسیده است. اما هیچ یک از این دیدگاه‌ها یا هر دیدگاه دیگری در مزرعه حیوانات مورد کند و کاوی یا تکامل قرار نگرفته‌اند.

بحث اورول اما در سطح متفاوتی مطرح می‌شود: و آن این که سوسیالیسم در هر شکل آن به مردم عادی دورنمایی بیش از سرمایه‌داری [برای زندگی بهتر، -م] ارائه نمی‌کند؛ آنها ابتدا، توسط همان نیروهای مشترک در انسان‌ها و وحوش مورد خیانت قرار می‌گیرند و سپس به گروگان

گرفته می‌شوند؛ و اینکه حکومت ناکارآمد و اغلب [به زعم اورول. -م] کم‌خطر سرمایه‌داری، که حداقل، دارای قدرت کنترل جانوران است، شرکم‌تری محسوب می‌شود. این تمام الف تا یای فرضیه اورول است.

بدین ترتیب، تمثیل‌های مزرعه حیوانات دقیقاً از تاریخ شوروی گرفته شده است: سقوط تروتسکی، شکست برنامه برق‌رسانی، تشکیل کمون‌ها؛ دست‌اندرکاران حاکمی که برای اشتباهات خود یا سایر فجایع دیگران را قربانی می‌کنند. استفاده از یک جماعت حیوانی به عنوان تمثیل، هیچ‌گونه کمکی به روشن شدن و دقیق‌تر کردن نکاتی که اورول در پی اثباتش بود نکرده است. این داستان مسئله مخالفت با سوسیالیسم شوروی را قابل قبول‌تر نمی‌کند. اما در واقع به نظر می‌رسد که این داستان، به دنبال تأییدی بردشمنی اساسی مخالفان هرگونه نظریه‌ای مبنی بر توانایی طبقه کارگر به رهایی خود بوده است. این داستان قادر به طرح پرسش واقعی برای هر سوسیالیست نیست: چه چیزی اشتباه شده است و چرا، [البته] اگر با اکراه حتی

بحث اورول اما در سطح متفاوتی مطرح می‌شود: و آن این که سوسیالیسم در هر شکل آن به مردم عادی دورنمایی بیش از سرمایه‌داری [برای زندگی بهتر، -م] ارائه نمی‌کند؛ ... و اینکه حکومت ناکارآمد و اغلب [به زعم اورول. -م] کم‌خطر سرمایه‌داری، که حداقل، دارای قدرت کنترل جانوران است، شرکم‌تری محسوب می‌شود. این تمام الف تا یای فرضیه اورول است.

قصدی برای تصحیح اشتباهات چپ وجود می‌داشت.

آیا این یک مقاله انتقادی از مزرعه حیوانات است به خاطر چیزی که نیست، به خاطر فقدان موضعی که اورول به هر حال هرگز نداشت؟ [شاید] می‌شد دو فرض داستان مبنی بر اینکه: انسان‌ها و حیوانات در هستی اجتماعی و سیاسی خود مانند هم هستند، و با استفاده از این فرض، با تحقیر و توهین این باور را که مردم عادی قادر به از میان بردن فقر و طبقه ثروتمند هستند، با صراحت کم‌تری رد کرد. هرچند این هم مزرعه حیوانات را حداقل برای این قلم، کتاب جذاب‌تری نمی‌کرد.

اما تنها این نکته نیست که آن را به یک اثر ضعیف ادبی تبدیل می‌کند.

برای دیدن دومین مغایرت کتاب با ادبیات تخیلی مدرن حیوانات، به ویژه می‌توان از کتاب باد در بیدها (به قلم کنت گراهام، ۱۹۰۸) یاد کرد که سرشار از یک فلسفه اجتماعی و سیاسی است که همه آن در حکایتی که هم از درون و هم از بیرون به زیبایی بیان شده، جریان می‌یابد. در مورد جهان کوچک طبقاتی وزغ، اشراف‌زاده عیاش، و دوستان خرده‌مالک او: موش صحرایی، موش کور و گورکن، جنگل‌های وحشی هولناک ناشناخته، مردم عوام، ولگردها و هرزه‌ها به اندازه کافی نوشته شده است. افکار و احساسات گراهام درباره جامعه طبقاتی و قشری را، که او تنها در آن احساس امنیت می‌کند، می‌توان دید و ارزیابی کرد، و هم‌زمان می‌توان دیدگاه‌های خود را در مورد

آنها و شخص نویسنده داشت بی آنکه هرگز با تخیلی که به واسطه آن افسانه، فکر و صداقت نویسنده منتقل می شود را رد کرد.

همین نکته در مورد مردم‌گریزی در سفرهای گالیور نیز صادق است. نکته مهم تر اینکه، هر دو داستان، از آنجا که کارکرد داستانی دارند، موجد حدی از همدلی با دیدگاه نویسندگان خود هستند. آنها افق‌های فکری و نیز عاطفی را گسترش می دهند. به دلایل مشابه، شاید در بریتانیا بشردوستان ژنده‌پوش (رابرت ترسال-۱۹۱۴)۴، موجب سوسیالیست شدن افراد بیشتری شده باشد تا مانیفست کمونیسم.

در کل، داستان مزرعه حیوانات فاقد کم‌ترین خلاقیت یا اصالتی است. آگاهی بیشتر از دلایل موفقیت این کتاب برای کسانی که به پیوندهای بین سیاست و ادبیات علاقمندند، بسیار ضروری

است. واقعیت بسیار مهمی که نباید به آن بی‌اعتنا بود این است که مزرعه حیوانات در اواخر جنگ جهانی دوم، زمانی که شکست نازیسم به بقا و پیروزی نظامی اتحاد جماهیر شوروی بستگی داشت، نوشته شد و (پس از سه بار مخالفت با چاپ آن) در سال پیروزی تاریخی حزب کارگر بریتانیا^{۱۵} منتشر شد. از این رو کتاب مزبور با زمان خود هیچ سازگاری نداشته و بی‌شک تنها بازتاب‌گرایش ارتدادی اورول است. اورول اما به شکلی انکارناکردنی همسو با جریانی بود که به سرعت به شیوه سیاسی

این داستان، به دنبال تأییدی بر دشمنی اساسی مخالفان هر گونه نظریه‌ای مبنی بر توانایی طبقه کارگر به رهایی خود بوده است. این داستان قادر به طرح پرسش واقعی برای هر سوسیالیست نیست: چه چیزی اشتباه شده است و چرا، [البته] اگر با اکراه حتی قصدی برای تصحیح اشتباهات چپ وجود می‌داشت.

حکومت و مطبوعات مبدل‌گشت: یک ضد کمونیسم خشن و اغلب غیرمنطقی. و این پیامبر، با کمال تعجب در کشور خود به سرعت به افتخار دست یافت.

هنگامی که اورول در سال ۱۹۴۷ مقدمه‌ای بر نسخه اوکراینی مزرعه حیوانات نوشت، توضیح داد که هدفش این بوده که «کارگران و روشنفکران در کشوری مانند انگلیس» را از باور به تصوراتی ساده‌لوحانه پیرامون اتحاد جماهیر شوروی بازدارد (این نکته در مقدمه ترجمه اوکراینی واقعاً چه ربطی به خوانندگان آن داشت)^{۱۶}. اورول ساده‌لوحی «کارگران و روشنفکران» را ناشی از آزادی نسبی زندگی سیاسی در انگلیس می‌دانست: «با این حال باید به خاطر داشت که انگلستان کاملاً دموکراتیک نیست. این کشور هم یک کشور سرمایه‌داری با امتیازات طبقاتی بزرگ و (حتی امروز، پس از جنگی که متمایل به ایجاد برابری برای همه بود) با اختلاف عظیم در ثروت است. اما به هر جهت، این کشوری است که در آن مردم چند صد سال بدون هیچ جنگ داخلی باهم زندگی کرده‌اند، که در آن قوانین، نسبتاً عادلانه هستند و اخبار و آمار رسمی تقریباً همیشه قابل باورند. و آخری اما نه

کم‌اهمیت، داشتن عقاید اقلیت و ابراز آن هیچ خطر مرگباری را در پی ندارد. در چنین فضایی، کسی در خیابان هیچ درک واقعی از چیزهایی مانند اردوگاه‌های کار اجباری، تبعیدهای دسته‌جمعی، دستگیری‌های بدون محاکمه، سانسور مطبوعات و غیره ندارد. هر چیزی که یک انگلیسی‌درباره کشوری مانند اتحاد جماهیر شوروی می‌خواند عیناً با مفهوم متداول انگلیسی‌اش آن را درک می‌کند و معصومانه دروغ‌های تبلیغات توتالیتاری را می‌پذیرد.»^{۱۷}

امروز این دیدگاه اورول از زندگی سیاسی در بریتانیای اواسط دهه ۱۹۴۰ را نه باید به سادگی احمقانه پنداشت و نه به سادگی خیانتی به سوسیالیسم ادعایی اورول به عنوان یک موضع بدون پشتوانه تحلیلی، تجربی یا معرفتی. این دیدگاه تأکیدی است بر پیام مزرعه حیوانات درباره مردم عادی، که گویا ساده‌تر از آن هستند که درک‌شان از روسیه درک همان کسی باشد که یک صفحه پیش‌تر نوشته بود: «من هرگز روسیه را ندیده‌ام و دانش من از آن فقط شامل چیزهایی است که می‌توان با خواندن کتاب و روزنامه یاد گرفت.» (تأکید از مترجم)

او در ادامه مقدمه توضیح می‌دهد که افکار او چگونه سال‌ها پس از اسپانیا، با دیدن پسر کوچکی که یک اسب بزرگ گاری را با شلاق می‌راند، تحت تأثیر قرار گرفت: «این فکر از ذهن گذشت که اگر چنین حیواناتی تنها از قدرت خود آگاه می‌بودند، ما نمی‌توانستیم قدرت خود را بر آنها اعمال کنیم، و اینکه انسان‌ها از حیوانات تقریباً به همان شیوه‌ای که ثروتمندان پرولتاریا را استثمار می‌کنند، بهره‌برداری می‌کنند. من به تحلیل نظریه مارکس از دیدگاه حیوانات پرداختم. برای آنها روشن بود که مفهوم مبارزه طبقاتی بین انسان‌ها (تأکید از مترجم) توهم محض است، زیرا هر زمان که نیاز به استثمار حیوانات باشد، همه انسان‌ها (تأکید از مترجم) علیه آنها متحد می‌شوند: پس مبارزه واقعی بین حیوانات و انسان‌ها است. با این نقطه شروع، تبیین داستان چندان دشوار نیست.»

این یک مغالطه آشکار است. برای مثال، مارکس کجا استدلال می‌کند که بین اعضای طبقه حاکم مبارزه طبقاتی وجود دارد: («مبارزه طبقاتی بین انسان‌ها»)؟ مهم‌تر از آن، چه این ایده که «مبارزه واقعی بین حیوانات و انسان‌هاست» به حیوانات نسبت داده شود یا به خود اورول، هدف این کتاب از آغاز تا پایان زدن پنبه مبارزه طبقاتی است، و البته، به همان شکلی که او خواهان زدن پنبه آن است. (تأکید از مترجم)

من به سخنرانی احمقانه میبگردم در این مورد اشاره کردم. کتاب در ادامه می‌خواهد ثابت کند که چگونه انقلاب، تنها یک انسان ستمگر (بخوان یک سرمایه‌دار) را با یک حیوان ستمگر (بخوان یک پرولتر) به راحتی جابه‌جا می‌کند. و حالا پایان داستان را به خاطر آورید: «موجودات بیرون، از خوک به انسان و از انسان به خوک و دوباره از خوک به انسان نگاه می‌کردند. اما دیگر غیرممکن

بود که گفت کدام کدام است.»

اگر او رول در شروع مزرعه حیوانات خیلی راحت می خواهد بگوید: انسان ها هر چند بین خودشان متفرق هستند، اما در استعمار حیوانات متحدند، اما این نکته پایانی آن نیست. نقطه پایانی آن، به عنوان نتیجه گیری، این گزاره است که انسان ها و حیوانات دارای ویژگی های مشترک حرص و طمع و بی رحمی نسبت به هم نوع خود هستند.

او رول مقدمه خود را این گونه به پایان می رساند: «من نمی خواهم درباره این کار نظر بدهم. اگر خود [کتاب] نتواند حرفش را بزند، این یک شکست است.»

البته حق با او بود: این در عین حال اظهار نظر جالبی درباره منطق ایدئولوژیک مزرعه حیوانات است که نویسنده اش قادر به ارائه توضیح قابل درکی از آن نبود.

یادداشت های مترجم:

بخشی از اطلاعات زیر با کمک ارجاعات نویسنده مقاله تهیه شده است.

1. Stephen Sedley: An Immodest Proposal: 'Animal Farm'
2. Inside The Myth, Orwell, Views from the Left. Edited by: Christopher Norris. Lawrence and Wishart. London. 1984.
3. Fredric Warburg, in a BBC interview in 1970, quoted in A. Coppard and B. Crick (eds.) Orwell Remembered, London, 1984, p. 194.
4. Jonathan Swift. Gulliver's Travels
5. Sir Keith Joseph
6. Dr. Rhodes Boyson
7. Daily Mail
8. Cutty Wren, The Hedge-King
9. Reynardine, The Man-Fox
10. Grey Selchie, The Man-Seal
11. Beatrix Potter
12. Kenneth Grahame
13. Kenneth Grahame. The Wind in the Willow. 1908. United Kingdom.
14. Robert Tressell. The Ragged Trousered Philanthropists. 1908.

این کتاب با عنوان «بشردستان زنده پوش»، برای اولین بار توسط زنده یاد رحیم نامور به فارسی ترجمه شده است. ۱۵. در بهار ۱۹۴۵، حزب کارگر بریتانیا در تلاش برای ساقط کردن نخست وزیر وقت وینستون چرچیل، از دولت ائتلافی دوران جنگ خارج شد. این اقدام موجب سقوط دولت چرچیل و برگزاری انتخابات عمومی شد و حزب کارگر با احراز ۶۰ درصد کرسی های نمایندگان در مجلس عوام به پیروزی عظیمی دست یافت و کلمنت اتلی از این حزب نخست وزیر بریتانیا شد.

۱۶. نسخه های بی شمار ترجمه اوکراینی این کتاب قرار بود توسط پناهندگان اوکراینی در اروپا، که اکثراً از طرفداران حکومت فاشیستی اوکراین در طول جنگ بودند، به طور مخفی برای مبارزه با دولت شوروی به داخل خاک اوکراین قاچاق شود.

17. S. Orwell and I. Angus (eds.), *The Collected Essays, Journalism and Letters of George Orwell*, Vol. 3, Harmondsworth, 1970, p.458. The original English text is lost. The citations are from the unattributed retranslation from the edition distributed in 1947 by a Ukrainian displaced persons organization in Munich.

هدف این کتاب از آغاز تا پایان زدن پنبه مبارزه طبقاتی است، و البته، به همان شکلی که او خواهان زدن پنبه آن است. و می خواهد ثابت کند: چگونه انقلاب، تنها یک انسان ستمگر (بخوان یک سرمایه دار) را با یک حیوان ستمگر (بخوان یک پرولتر) به راحتی جابه جا می کند.

لیست شماره‌های قبلی «دانش و امید»

در کانال تلگرام به آدرس:

<https://t.me/DaneshvaMardom>

شماره ۱۲، تیر ۱۴۰۱

<https://t.me/DaneshvaMardom/592>

شماره ۱۳، شهریور ۱۴۰۱

<https://t.me/DaneshvaMardom/634>

شماره ۱۴، آبان ۱۴۰۱

<https://t.me/DaneshvaMardom/681>

شماره ۱۵، دی ۱۴۰۱

<https://t.me/DaneshvaMardom/710>

شماره ۱۶، اسفند ۱۴۰۱

<https://t.me/DaneshvaMardom/743>

شماره ۱۷، اردیبهشت ۱۴۰۲

<https://t.me/DaneshvaMardom/782>

شماره ۱۸، تیر ۱۴۰۲

<https://t.me/DaneshvaMardom/838>

شماره ۱۹، شهریور ۱۴۰۲

<https://t.me/DaneshvaMardom/889>

شماره ۲۰، آبان ۱۴۰۲

<https://t.me/DaneshvaMardom/932>

شماره ۲۱، دی ۱۴۰۲

<https://t.me/DaneshvaMardom/990>

شماره ۲۲، اسفند ۱۴۰۲

<https://t.me/DaneshvaMardom/1029>

شماره ۲۳، اردیبهشت ۱۴۰۳

<https://t.me/DaneshvaMardom/1070>

شماره ۱، شهریور ۱۳۹۹

<https://t.me/DaneshvaMardom/577>

شماره ۲، آبان ۱۳۹۹

<https://t.me/DaneshvaMardom/578>

شماره ۳، دی ۱۳۹۹

<https://t.me/DaneshvaMardom/579>

شماره ۴، اسفند ۱۳۹۹

<https://t.me/DaneshvaMardom/580>

شماره ۵، اردیبهشت ۱۴۰۰

<https://t.me/DaneshvaMardom/581>

شماره ۶، تیر ۱۴۰۰

<https://t.me/DaneshvaMardom/582>

شماره ۷، شهریور ۱۴۰۰

<https://t.me/DaneshvaMardom/583>

شماره ویژه فلسطین (تیر ۱۴۰۰)

<https://t.me/DaneshvaMardom/584>

شماره ۸، آبان ۱۴۰۰

<https://t.me/DaneshvaMardom/585>

شماره ۹، دی ۱۴۰۰

<https://t.me/DaneshvaMardom/586>

شماره ۱۰، اسفند ۱۴۰۰

<https://t.me/DaneshvaMardom/587>

شماره ۱۱، اردیبهشت ۱۴۰۱

<https://t.me/DaneshvaMardom/588>

۴ کارگر «بی نام» و «بی چهره» قربانی فاجعه‌ای دیگر

صبح یکشنبه ۲۷ خرداد

دلیل: ریزش معدن شن و ماسه سازند.

قربانیان: دو راننده کمپرسی و دو راننده بیل مکانیکی

مالکیت معدن: خصوصی.

دلایل احتمالی: انفجار روز قبل معدن؛

عدم ایمن سازی مناسب؛ بارندگی شب قبل،

بهره برداری بی رویه!

منابع: ایرنا، ایلنا، ایسنا، دنیای اقتصاد، مشرق، ۲۷ و ۲۸ خرداد ۱۴۰۳

کدام یک از شش نامزد ریاست جمهوری تا به حال حتی کوچکترین یادی از
چهار کارگر قربانی تاخت و تاز بخش خصوصی کرده است؟

